بسی رنج بردم در این سال پنج
که تا تازه کردم یکی کهنه گنج
هماره از آن سبز و بالنده ام
که من تخم دانش پراکنده ام
(صیرفی)

ترجمه آثار الباقیه ابوریحان بیرونی

باضافه حواشی ومقداری از ساقطات کتاب

بقلم اکبر داناسرشت متخلص بصیرفی

ناشر:
کتابخانهٔ خیام بشرکت مترجم

تهران — ۱۳۲۱

شنیده ام که مرحوم اعتضاد السلطنه که در زمان
ناصرالدین‌شاه وزیرعلوم بوده میخواسته این
کتاب را ترجمه کند و یادداشتهائی راجع بآن
فراهم کرده بود که در کتابخانهٔ ملك است و اگر
کسی این یاد داشتها را طبع کند خدمتی بعلم
خواهد نمود

و بالنجم هم یهتدون

هنگامی که اوگست قیصر روم بمصر آمد چون میخواست کالبد اسکندررا ببیند فرمود تا قبر او را بشکافند ، بدو گفتند : آیا قبور بطالسه راکه جانشینان اسکندر بودند نیز بشکافیم ؟ گفت : من می‌خواهم پادشاه ببینم نه‌مردگان را . (جلد دوم روح قوانین منتسکیو)

من هم در میان این ادوار گذشته که برای ابناء آن لحدی شده و همگی را در خوابگاه عدم فرا گرفته ، خواستار دیدن مردگان نیستم بلکه می خواهم تنها [illegible]

روزی یکی از شاگردان عیسی ویرا گفت : ای معلم ! پدرم مرد اجازه‌فرما که برای دفن وکفن او بروم عیسی فرمود تو زنده ای از پی مرده مرو ، مرده را بگذار تا مردگان بردارند .

من همواره این پند ارجمند را در گوش دارم و تا بتوانم زندگان دنیا را نمی‌گذارم که از پی مرده روم ، زیرا سبب مرده پرستی آن است که جمعی ازنعمت روان بی بهره اند و مشابهت و سنخیت که علت‌اجتماع است آنانرا به پیروی مردگان رانده ، ولی‌با مراجعهٔ باین‌کتاب خواهید دید که پیروی مرده نیست و درشمارعلمای زندهٔ عالم است ومن هم مرده پرستی نکرده ام ،

سبب ظهور ابوریحان

پس از آنکه کیش اسلام در سینه ریك زار عربستان پرورش یافت ؛ تازیان در زمان خلفای راشدین بجنگهای بزرك دست زدند ، باد و حکومت بزرك آن زمان یعنی ایران وروم دشمنی آغاز نمودند ، این گرفتاریها تقریباً اعراب را مانع از تحصیل‌علم شد ، ودانش آنعصر محدود بود بحفظ روایات و اخبار .

چون خلافت به بنی امیه رسید ایشان خلافت را بیك سلطنت بزرك عربی تبدیل نمودند و خود را در شامات جانشین غسانیان دانستند ، آداب دورهٔ جاهلیت را که پیغمبر بزرك اسلام از بین برده بود از نو زنده‌کرده وصد ها شاعر ازگوشه و کنار بدربار خود جمع نمودند و از شعر ترویج بسیار کردند ، این است که عصر اموی یکی از بزرگترین دوره های ادبی جهان بشمار میرود . وباندازه ای این جماعت هوا خواه آداب عرب بودندکه پسران خویش را ببادیه عربستان نزدچادر نشینان می فرستادند تا خوی بدوی پیدا کنند و در فصاحت و بلاغت‌مانند بدویان گردند که از لغات مستحدث ونوین بیخبر بمانند .

در این عصر علم علاوه بر حفظ موارد نزول آیات وروایات مفهوم آنشعر را نیز شامل میشد ۰

بدیهی‌است درچنین دوره‌ای‌که پادشاهان و فرمانروایان آن باین اندازه‌بشئون ملی خود روی آورند ملل غیر عرب که صاحبان علم ودانش بودند خوار و ذلیل می شوند و دانش نیز بالتبع بی‌مقدارمیگردد.

چون امویان ظلم و تحقیر را نسبت بایرانیان و رومیان بمنتها درجهٔ خود رسانیدند عاقبت آتش‌کینه از سینه پدران ما شعله ورگشت و خلافت بزرگ بنی‌امیه را که از رود سند و جیحون تا شمال افریقا و بحرعدن وقسمتی از اروپا را شامل میشد بدست صد وبیست هزارجوانمرد ایرانی یعنی لشگریان ابومسلم برچیده شد

عصر شوم اموی‌که مدار سیاست آن بر فکرکشی‌بود چنان محو شد که گوئی ازین پیش در جهان بنی امیه وجود نداشتند وپس از اینکه نوبت خلافت بمنصورعباسی رسید و جهان آشفته از نو آرامش یافت و عرب از بدویت و بیابان‌گردی بشهرنشینی خوگرفتند ، کم‌کم دانستند که غیر از شعر در دنیا علوم دیگری نیز وجود دارد ، این بودکه دست‌گدائی نزد ملل غیر عرب دراز نمودند و هرکجا در مدارس حران و جندی شاپور و دیگر مدارس شامات دانشمندی سراغ داشتند، اعم ازصابی ومسیحی و یهودی و عرب ومانوی ، بدور خود نمودند واین همان مدارس شام است‌که چند سال قبل از این واقعه بامر ولید بن عبد الملک‌بسته شده بود و بقسمی فکررا سانسور کرده بودندکه حتی خود مسیحی های‌شام در مدارس خویش نمیتوانستند فلسفه بخوانند .

عمده اهتمام‌منصور بر فلکیات‌بود و مجسطی یگانه یادگارهیئت قدیم وشاهکار عمدهٔ بطلمیوس‌که نتیجهٔ زحمات ریاضی دانهای کلده ویونان واسکندریه بود بعربی‌ترجمه شده و در زمان هارون طب و ریاضی راعربها با نهایت شتاب ترجمه نمودند و در عصر مأمون کتابهای فلسفه و منطق بزبان تازی درآمد وپس ازآنکه عصرترجمه تمام‌شد علمای بزرگ روبظهور گذاشتند .

این‌بودکه ملوك‌خراسان برای‌اقتداء ازخلفای‌عباسی یابهم‌چشمی باآنها دربارخود را با علماء وحکماء زیب وزیورکردند .

سامانیان که دررگهای خود جز خون پاك ایرانی نداشتند یگانه سلسله‌ای بودندکه توانسته‌اند عصرطلائی‌ساسانیان را ازنو تجدیدکنند و یکی ازکارهای مهم‌آنان این بود که پاره ای از کتب مهمه عربی را بفارسی ترجمه‌کردند تا اولا زبان عربی مانند زبان مصریها محو و نابود نشود ثانیاً علم میان تودهٔ ایرانی رائج گردد .

از ینرو تفسیر طبری وتاریخ طبری را ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند این سلسله بپارسی ترجمه‌کرد و تاکسی این دواثربزرگ را ندیده باشد نمیداند سامانیان از

ترجمهٔ این دوکتاب چه خدمت بزرگی بزبان پارسی کرده اند .

ابن‌سینا ومحمد بن زکریاء رازی وابوریحان بیرونی را سامانیان تربیت کرده‌اند

بعقیده برخی از محققان ادب شاهنامه را فردوسی در عصر سامانیان ترتیب داده بود و چون آن دودمان از بین رفت خواست که بنام محمود غزنوی کند ومحمود نتوانست از این فرصت استفاده کند .

حوزه های علمی خراسان از این حیث بر حوزه های علمی بغداد برتری داشت که فلسفه و ریاضی در آنجا بر دیگر علوم غلبه داشت با آنکه در حوزهٔ بغداد علم حدیث و کلام بر دیگرعلوم غالب بود .

این ترقیات همواره روز بروز بیشتر می‌شد تا آنکه سیل بنیان کن مغول بایران سرازیر شد و بطوری کشتار و ویرانی نمودند که جهان فرتوت مانند آنرا بیاد ندارد وکتابخانهای ایران بخصوص خراسان را که نتیجه زحمت چندین هزارخردمند بود طعمهٔ آتش کردند و پس از مغول دانش ایرانیان رو بضعف گذاشت و ساعت بساعت باقدمهای تندتر از قدمهای آفتاب رو به نیستی رفتیم ومنتهای این ضعف دماغی وخشکسالی علمی درعصر صفویه بود که علم و فلسفه جز مشتی الفاظ آمیخته بتصوف چیزدیگری نبود .

مقصود از کلمهٔ خراسان قسمتی است که وسعت و آبادانی آن چندین برابرخراسان فعلی ماست و ترکستان و قسمتی از افغانستان را آن‌مفهوم شامل است واگربخواهید بدانید که چه اندازه ادبای ماعامی‌بوده اند باین نکته توجه کنید که در تقسیم شعریك قسمرا هم شعر ترکستانی گفته اند و این بیچارگان بلخ وبخارا و سمرقند و خوارزم راکه قسمتهای از دست رفته ایران است ترکستان نام نهاده اند با آنکه مردم آندیار هنوز بزبان پارسی سخن می‌گویند و اگر شعر ترکستانی‌راشعر خراسانی‌می‌گفتند وباین معنی هم متوجه بودند که خراسان از دست رفته چشم و چراغ ایران بوده و یاقوت حموی سمرقند را جزو جنات اربعه شمرده کاری صواب نموده بودند.

عقیده جمعی ازعلمای‌اروپا این است که اگر مغول بایران نمی‌آمد ترقیات‌علمی اروپا نصیب و بهره ایرانیان بود .

ما ابوریحان رازسه نقطهٔ نظرمطالعه میکنیم : از نقطهٔ نظرملل ونحل–ازنقطهٔ نظر گاه‌شماری – ازنقطهٔ نظرریاضی

ابوریحان ازنقطهٔ نظرملل ونحل

ملل و نحل علمی است که از عقاید و ادیان گفتگو میکند وتاریخ بمعنای عمومی خود این‌علم را هم شامل است و فرق میانه دو واژهٔ ملل و نحل‌این است کـه اگر دسته‌ای پیرو پیغمبری باشند مانند یهود وترسایان آنهاراملت گویند واگر تابع آراء خود باشند و پای پیغمبری دراین میان نباشدایشانرانحله گویند چنانکه فلاسفه

در شمار نحل هستند .

دو کتاب در این علم بسیار معروف است یکی ملل و نحل شهرستانی دیگری ملل و نحل ابن‌حزم اندلسی و بتازگی یك کتاب پارسی که بنام بیان الادیان است ومؤلف آن سید مرتضی رازی است بطبع رسیده .

ما برای اینکه مقام علمی ابوریحان را در این علم بشناسیم باید قدری از ملل و نحل این کتاب بحث کنیم تا دانسته شود قسمت ملل و نحل آثار الباقیه چیست. یکی از ملل قدیمه دنیا ملت صابئین هستند وکلمه صابئین در دو جای قرآن ذکر شده یکی در سورهٔ بقره و دیگری درسورهٔ حج .

علماء تفسیر آنچه در بارهٔ صابئین و تعریف این قوم گفته اند تمام ازیکدیگر مأخوذ است و بهیچ‌روی گفتارایشان دراین باب مقرون بصواب نیست و من قسمتی از تفسیر ابوالفتوح را که خلاصهٔ همه آن گفته ها است در اینجا ذکرمیکنم .

«سدی گفت ایشان قومی اند ازاهل‌کتاب و ذبایح ایشان ذبایح اهل کتاب بود ۲ عبدالله عباس گفت ذبایح ایشای حلال نباشد و با ایشان مناکحه نشاید کردن و مجاهد گفت ایشان اهل‌کتاب‌نه‌اند بل قبیله ای از شام‌اندمیان گبرکی ویهودی‌ایشان‌را دینی نیست و این مذهب ابوحنیفه راست قتاده و مقاتل میگویند قومی اند که بخدای تعالی مقرند و فرشتگان را پرستند و زبور خوانند و نماز کنند بجانب کعبه ازهردینی چیزی گرفته اند ه کلبی گفت جماعتی اند میان جهودان و ترسایان میان سر بتراشند و خود را خصی بکنند ابن‌زید گفت قومی اند در جزیره موصل لااله‌الاالله گویند و بر رسولان خدای ایمان ندارند و برای این مشرکان عهد رسول الله رسول و اصحاب او را صابی خواندند بشبیه ایشان قومی‌دیگر گفتند برای آن ایشان راصابی خواندند که ایشان از دین مسلمانان‌شدند ».

چنانکه می بینید علماء تفسیر درشناسائی این قوم سرگردان شده اند وهر

۱ـ ترجمه آیه سوره بقره این است آنان که ایمان‌آورده‌اند و یهود ومسیحیان و صائبین هرکدام عمل صالح بنمایند و بخداوند و روز رستاخیزگرویده باشند ایشان را ترسی و باکی‌نیست و ترجمه‌آیه سورهٔ حج اینست آنان که ایمان آورده اند وآنان که یهودی هستند و ترسایان و مجوس و صائبین و مشرکان خداوند درروزقیامت میان ایشان داوری خواهدکرد .

۲ ـ ذبیحه یعنی حیوان سر بریده چون عقیده ما مسلمانان این است که اگر مشرکی سرحیوانیرا ببرد خوردن گوشت آن حرام خواهد بود ازاینروی فقیهان‌اسلامی برای اینکه‌بدانند ذبیحه صابئین حلال است‌یا حرام درمذهب وکیش ایشان‌بحث میکنند .

کدام چیزی میگویند جریر طبری در تفسیر همین مطالبی را که ابوالفتوح بپارسی نقل کرده بتازی گفته و مفسران دیگر هر کدام بنوبت خودهمین روایتهای از قتاده وغیره را تکرار کرده اند و برخی هم مانند فخر رازی وقتی باین کلمه رسیده اند چیزی ذکر نکرده اند .

این بود تعاریف علماء تفسیر از قوم صابئین اکنون باید دید که چرا صابئین را بدین اسم نامند در این قسمت ابوالفتوح رازی درصفحه ۲۰۱ از تفسیر خودمیگوید (وصابی آن باشد که از دینی که جمهور بر آن باشند میل کند و بدینیرودکه اندکی مردم برآن باشند و بنزدیك ما از ایشان جزیه نگیرند چه ایشان ستاره پرستند و بنزدیك فقها جاری مجری‌اهل‌کتاب باشند در اینباب واصل کلمه از صبا باشد اذا مال قال شاعر .

صبا قلبی و مال الیك میلا وارقنی خیالك یا اثیلا — ای مال وصبا من الصبی اذاطلع) پس بنا بعقیده اهل تفسیرچون صابئین از مذهبی دست کشیدند و بمذهب دیگر رفتندگرچه معلوم نیست آن مذهب متروك چه بوده آیا در آغاز یهود بودند ویامجوس یا غیره بدین سبب ایشان راصابئین گفتند و کتاب بیان الادیان دراین خصوص چنین میگوید .

(بعضی از فلاسفه از شهر یونان که ایشانرا صابیون خوانده اند ازایشان این مذهب داشته اند وصابی درلغت آن بودکه ازکیشی بکیشی درشود) .

عبد الکریم شهرستانی که از حکمت نیز خبر داشته و مذهبی در جسم احداث کرده(۱) همین اشتقاق را دروجه تسمیه صابئین ذکر کرده و بعقیده او صابئین فرقه ای هستند در مقابل حنیفیه و ایشان با حنیفیه منازعات و مباحثاتی دارند و درباره حنیفیه میگوید که اعتقاد آنان این است که بشر مرکب از عناصر است و بر ارواح مجرد برتری دارند و صابئین ارواح مجرد و فرشتگانرا برتر و بالاتر از بشرمیدانند ومیان این‌دوگروه منازعاتی روی داده که بعقیده شهرستانی پارهٔ ازآنها بدینقبیل‌است .

صابئین میگویند که انسان مرکب از ماده و صورت است و چون از چهار طبع مخالف و سرکش ترکیب شده ناچار این عناصر با هم متضاد است ولی‌روحانیان بسیط هستند وازآخشیجی ترکیب و تألیف نیافته اند پس آنان از بشرافضل‌اند وهمچنین انسان دارای شهوت و غضب است واین دوقوه بهیمی وسبعی است که در او است ولی فرشتگانرا نه شهوت است و نه غضب پس روحانیانرا همچون آدمی دیوی وددی‌نیست وبدین سبب ازبشر برترانه .

شهرستانی‌پس ازاینکه چندین‌صفحه پی در پی در این انواع قلمفرسائی میکند

---

(۱) عقیدهٔ شهرستانی درجسم این‌بوده‌که بالقوه قابل‌انقسامات متناهی‌است باآنکه بعقیده ارسطو قابل‌انقسامات غیرمتناهی است بالقوه .

و همه دلائل صابئین را از زبان حنفاء پاسخ میگوید. سر انجام کار حرنانیه را غیراز صابئین میداند و میگوید حرنانیه اشخاصی هستندکه بدین عقیده اندکه خداوندگاهی‌در بشر ظهور میکند و بزندگانی نوین نیز معتقد نیستند و فقط هستی آدمی را در این جهان قائل اند .

و باز بعقیده شهرستانی‌صابئین به پیغمبران اعتقاد ندارند و میگویند مابدون وساطت‌انبیاء میتوانیم‌که خدا رابشناسیم ورضای اورا تحصیل‌کنیم وانبیاء هم‌مردمی‌بوده‌اند مانند ما و علتی ندارد‌که ما ازایشان پیروی کنیم .

ابن حزم درکتاب ملل و نحل خود بحثی از صابئین و دیگر امم قدیمه‌نکرده و فقط‌کتاب او اقوال‌یهود و نصاری وفرقه‌های اسلامی‌را محتویست و بعقیده من نمیشود ابن‌حزم‌را شخصی‌ملل‌و نحل‌نویس‌دانست‌زیرا چنین‌شخصی‌باید‌از هواداری‌فرقه‌ای‌خاص‌خودداری‌کند‌و ابن حزم فاقد این شرط بوده وکتاب او میدان‌جنگی است‌که میان اهل مذاهب ساخته شده‌که خود او آتش جنگ و جدال را دامن میزند و همواره عقیده مذهبی خویش‌را بر دیگر مردم تحمیل‌می‌کند و اگرما کتاب اورا درشمار شرح مقاصد ومواقف و دیگر کتب‌کلام‌که سراسر مهملات است بدانیم بهتر است تا اینکه آن نوشته را بعنوان‌ملل و نحل بشناسیم .

اکنون‌که اقوال علماء را در بارهٔ این قوم دانستیم وارد در شناسائی صابئین شویم و ببینیم گفتار ۱۳۰۰ سالهٔ مفسران و نویسندگان ملل ونحل و مورخین ایارجم بعیب است باآنکه واقعیت دارد اولا ــ کلمه صابی کلدانی است وتازی نیست تاآنکه اشتقاق آن از (صبا) باشد وابن‌کلمه‌درزبان‌کلدانی‌چنانکه درجلدبیست‌وهشتم دائرةالمعارف سی دو جلدی فرانسه است بمعنای شوینده میباشد زیرا صابئین‌همواره درکنار آبها و نهرها جای دارند و خودرا بسیار باآب میشویند ودر هنگام جنابت غسل میکنند و شگفت‌تر این است‌که جمعی زیاد از صابئین در خوزستان هستند ودرکنارکارون جای دارند و ایشانرا مغتسله میگویندکه درست ترجمه واژهٔ صابی در زبان کلدانی چندین هزار سال قبل‌است وچون عربها ونویسندگان نامبرده بدبختانه‌اصل‌این‌کلمه را نمیدانستند گفتندکه (صباالرجل) دو معنی دارد یکی آنست‌که شخص از مذهبی بمذهبی تمایل‌کند و دوم آنست‌که بچیزی عاشق میشود و کلمه صابی چنانکه‌گذشت دارای یکی از این دو اشتقاق است ولی اگر کلمه صابی را کلدانی تشخیص میدادند ومیدانستندکه لازم نیست‌که همه لغات دنیا از عربی مشتق باشد این اشتقاق را بکنار میگذاشتند واینکه گفته اند ایشان درآغاز کار این مذهب را نداشتند ویهود و یا مجوس بودند وکیش دیگری قبول‌کردند این‌گفتار هم مقرون بصواب نیست زیرا صابئین اهل‌کلده اند وکلده پیش از آنکه دین یهود تشکیل شود دارای تمدنی درخشان بوده وعلم نجوم ازآنجا

بمقصر وسپس به یونان رفته ویهود بدست نبوکد نصر کلدانی اسیر شدند وهرگز صابئین دین یهود را که ملتی مغلوب بودند و در اقلیت قبول نکردند بلکه بعقیدهٔ جمعی از علماء اروپا چون یهود سالیان دراز درکلده ماندند درمدت اسارت بابل نوشتن و خواندنرا یادگرفتند پس از آنکه هزار سال از زمان موسی گذشت محفوظات خود را که سینه بسینه بود روی کاغذ آوردند ودانیال درکلده تحصیل کرده وولتر میگوید کلمه جبرائیل و میکائیل از ارمغان هائیست که یهود از بابل برای همشهریهای خود بفلسطین آوردند(۱)ودر اولین جائیکه این دو کلمه دیده میشود کتاب دانیال است که پس از اسارت بابل نوشته شده است .

بالجمله آنچه امروز دردنیا مسلم شده این است که تمدن کلدانی دردین یهود نفوذ کرد و پارهٔ از قوانین یهود بعینه مانند قوانین حمورابی است حتی درگاه شماری یهودیها مطالب بسیاری از کلدانیان یاد گرفته اند پس امر بعکس شد و کلدانیها یهودی نشدند ویهود دست گدائی نزد کلدانیان دراز کرده اند . و اینکه بیرونی در صفحه ۳۷۸ این کتاب میگوید « روش صابیها درماه و سال بروش یهود مانند است چرا یهود ازایشان قدیمی‌ترند» خلاف تحقیقات جدیده است

اگر عربها نتوانستند ریشه این لغت را بشناسند گناه بزرگی نکرده اند زیرا این تحقیقات در دورهٔ ما شده ودر آنوقتها کسی را از ملل قدیم خبر نبوده وهمینطور که برای صابئین اشتقاقی ترتیب داده اند برای کلمه یهود هم مفسرین و ملل ونحل و نویسها اشتقاقی درست کرده اند .

شهرستانی میگوید یهود از هادالرجل مشتق است یعنی مرد توبه کرد وبازگشت نمود بدلیل اینکه درقرآن آمده است که موسی گفت (انا هدنا الیك) یعنی خداوندا ما بسوی تو بازگشت نمودیم و انابت کردیم بدیهی است که یهود منسوب بیهودا هستند که یکی از بزرگترین اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل بوده است .

صابئین که در خوزستان هستند از عراق عرب بدانجا آمده اند و سکونت اصلی ایشان درکلده و شهرهای آن بودکه درعراق عرب است و یکی از شیوخ بنی کعب در طهران برای من نقل میکرد که درعهد جدم هفتاد خانوار صابئین بخوزستان آمدند و جد من ایشانرا امر کرد تا تمام ختنه کردند و مسلمان شدند و با قبیله ما زناشوئی نمودند و مضمحل در افراد گشتند .

امروز که علماء اروپا درهمه قسمتها تحقیق کرده اند دوباره صابئین نیز تحقیقاتی نموده اند خولسن آلمانی و هانری نام فرانسوی دوکتاب دراین موضوع نوشته‌اند که

---

(۱) کتاب لغت ولتر

مع‌الاسف من آلمانی نمیدانم و کتاب فرانسه هم در دسترس نیست ولی خلاصه ای‌از این دوکتاب که عربهای جدید نوشته اند دیده‌ام و از آنچه ابوریحان در این کتاب گفته تجاوز نمیکند .

بتازگی یکی از اساتید دانشکده های عراق عرب کتابی در این موضوع نوشته ومعلوماتی‌که در آن کتاب بدست میدهد از چند نفر شاگردان خود صابی بودند کسب کرده ومیگوید درعراق عرب بقریب پنج هزار نفر صابئین هستند و تنها خصوصیتی که این‌کتاب دارد این است‌که متن پاره از کتب مذهبی ایشانرا نقل کرده که چندین هزار سال است‌کسی ازکتب این‌قوم اطلاعی ندارد وقصه شیطان ومشاوره خدا با فرشتگان درباره‌آفریدن‌آدم‌ازکتاب صابئین نقل‌شده اینست‌که یکی از علمای تفسیر مصر درکتابی‌که جدیداً نوشته‌میگوید:قصه‌آدم و شیطان که درکتاب‌مجید وارداست برای رد صابئین ذکر شده‌که حق تعالی میخواهد بفهماند آدمی برترازملك است .

جمع‌کلمه صابی بصابئین بعقیده من غلط است وجمع آن صابین و یا صابون‌میشود چنانکه جمع غالی وعالی غالون وعالون ویا غالین وعالین است وهنوزهم درخوزستان صابی میگویند وتصور نمیکنم‌که عربها هم مفرد آنرا صابئی‌گفته باشند تادرجمع همزه پیدا کنند زیرا چنانکه در صرف زبان عربی خوانده‌اید عربها از تلفظ همزه کراهت دارند وهرکجا همزه پیدا کنند بیك‌حیله آنرا یاحذف ویا بدل میکنند . و برخی گفته‌اند اگر قرآن بهمزه تنطق نمیکرد ماهمزه را اززبان عربی‌اسقاط میکردیم و ابوالعلی‌معری که درلغت عرب دارای پایهٔ بلندیست اوهم درکتای لزوم مالایلزم‌که نوعاً اهل ادیانرا از سر الحاد ریشخندکرده چون بصابئین رسیده میگوید :

الصابئون فکل جاهل‌صابی ، یعنی همه صابئین نادان واهل هوا وهوسند ولی‌در تفسیر ابوالفتوح دیدم که اهل مدینه صابون خوانند و شکی نیست که ابن قرائت صحیح است واهل مدینه وحی را اززبان رسانده وحی شنیده‌اند نه آنکه نافع اصفهانی برای ایشان قرائت‌کرده باشد .

اشتباه دیگر شهرستانی اینست‌که حرنانیها را قومی دیگر غیر از صابئین دانسته باآنکه حرنانیها همین صابئین هستند چون بخت النصر یهود را از شام بکلده آورد ایشانرا نیز ازکلده بشام گسیل داشت و نیز حنیفیهٔ که شهرستانی ایشانرا مخالف صابئین دانسته فرقهٔ جداگانه نبودند

ابوریحان دربارهٔ مانی و زردشت نیز تحقیقاتی‌کرده و نسخهٔ چاپ لیپزیك قسمت زردشت را نداشت وخوشبختانه من آنرا یافتم ولی تحقیقات بیرونی در بارهٔ زردشت مأخوذ ازخود زردشتیها ویا ازکتابهای ساختگی بوده وچون ابن تحقیقات را باتحقیقات

مستشرقین و با خود اوستا بسنجیم خواهیم دید که قسمت زردشت این کتاب چندان صحیح نیست

ولی برعکس آنچه راکه بیرونی دربارهٔ مانی گفته از کتابهای خود مانی نقل کرده وچنانکه دررسالهٔ فهرست میگوید همواره اشتیاق داشت که تا میتواند اصول کتب ملل قدیمه را بدست آورده وخود او بدون واسطهٔ مترجمین اقوال گذشتگان را بفهمد و با جستجوی بسیاری که درطول عمرخود نمود نتوانست ازمانی کتابی بدست آورد تا اینکه مرزبان بن رستم که یکی از دوستان دانشمند بیرونی است ودر این کتاب مطالبی ازاو نقل شده بکردستان مأموریتی یافت وکتاب سفرالاسفار و کنزالاحیاء و شابورگان و سفرالجبابرهٔ مانی را برای بیرونی فرستاد ، ابوریحان میگوید چون این کتابها را دیدم خدا را سجده شکرکردم که بمقصود خود رسیدم ولی آن کتابها امروز از دست رفته وگویا که چند صفحه‌ای ازشابورگان در اروپا موجود باشد .

ابوریحان ازنقطهٔ نظر ریاضی

بارون کارادووو که یکی از اعضای آکادمی علوم فرانسه است یکدوره کتاب در شش جلد راجع بمتفکرین اسلامی نوشته و در جلددوم این کتاب که نویسندهٔ مذکور از علوم و صنایع مسلمانان گفتگو می کند چنین می گوید . « شرقی‌ها در هیچیك از قسمتهای فلسفه و طب وشیمی وديگرعلوم باندازهٔ علم نجوم در زندگی روحی ما تأثیر نکرده اند ، و در قرون وسطی که شروع بترجمه شد نخست کتب شرقی‌ها در نجوم ترجمه گشت و در آغازی که طبع کتاب شروع شد این ترجمه ها را بچاپ رسانیدیم و آلات ریاضی ایشان را ما تقلید کرده ایم و علمای ما از رصدهای آنان پیروی کرده اند و زیج های شرقی ها تا همین عصر حاضر مورد ملاحظه و کنجکاوی و گفتگوی دانشمندان مغرب زمینست » .

این چند سطررا که کارادووو راجع بپیشرفت ریاضی در اسلام نوشته صحیح ترین چیزی است که میتوان در این موضوع گفت و از یك نفر دانشمندکه عضو آکادمی علوم فرانسه است و گذشته از قسمتی از علوم جدید چندین رشته از علوم قدیمه را مطالعه کرده جز این مورد انتظار نیست .

کتب فلسفه یونان پس از آنکه در عهد مأمون بزبان تازی نقل شد مانند درختی بود کــه تا میخواست شاخ و برگی بخود بیند عشقهٔ کلام و تصوف خود رابر آن پیچانید و این درخت را مانع از رشد شد و فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانست که بکلام و تصوف آلوده گشته و اگرگاهگاهی مانند ابن سینا و ابن رشد وفارابی شخصی در فلسفه پیدا می شد منتها همت ایشان این بود که براهین اهل کلام راکه در
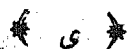
تزییف فلسفه ارسطو گفته شده رد کنند و اشکالهای متکلمین را از ساحت ارسطو دور سازند وکلام معلم اول را بکرسی بنشانندچنانکه قسمت مهمی از نوشتهای سه نفر متفلسف مذکور گواهی صادق براین مدعا است .

ولی نظر باینکه ریاضی را با شرع اسلام نه مخالفتی ظاهری و نه مباینتی واقعی است و بعلاوه برای‌شناختن امور مذهبی از معرفت قبله و روزه واعیاد مقدسه و یا برای امور دنیوی از قبیل ساختمان پل ها و منار ها و مساجد و قلعه ها مورد احتیاج بود از این رو پیشرفت ریاضی در اسلام ابدا با فلسفه قابل سنجش و قیاس نیست و ریاضی دراسلام از ریاضیات ما قبل اسلام فوق العاده کاملتر است ولی فلسفه بعکس است ونود در صداین‌ترقی های ریاضی و افکار بکر نتیجهٔزحمت پدران‌ما ایرانیان است .

امروز هم‌که قرن بیستم است و علم باینجا رسیده که می بینید هنوز زیجها و آثار گذشتگان باکمال دقت مورد مطالعه است و اگر کسی هم ریاضی جدید وهم ریاضی قدیم بداند و حافظهٔ توانا و فرصتی فراوان داشته باشد وآثارنام‌برده رامطالعه کند شاید بتوان گفت که بمسائلی شایان اهمیت برخورد نماید .

برای اینکه قسمتی از کتابهای بیرونی ازدست رفته‌نمی توان کارهاوهنرنمائیهای ریاضی او را جمع آوری نمود ولی با آنکه قانون مسعودی ابوریحان نیز در دست ما نیست از مطالعه ای که درکتاب آثار الباقیه‌کردم بیك اختراع بزرك ریاضی‌رسیدم که مع الاسف جمعی از اکابر علمای اروپاکه در تاریخ ریاضی قلمفرسائی کرده اند دراین موضوع راهی بخطاپیموده اند واکنون باید دیدکه این اختراع چیست‌وخطای فرنگیها درکجاست ؟

درصفحه ۴۱۵ این‌کتاب بیرونی میگویدکه علمای ریاضی پیش ازمن نمیتوانستند کره را در سطح بگسترانند و بنقشه جغرافی وترسیم نائل شوند ولی من برای‌تسطیح کره دوقاعده ذکر می‌کنم‌که هردو از خود من است یکی قاعده تسطیح مخروطی دیگری قاعده تسطیح اسطوانی .

باز بیرونی راجع بتسطیح مخروطی می‌گوید . « چون گذشتگان را دراین باب قولی ندیدم که نقل کنم بدین سبب اگر خطائی مرتکب شوم پوزش می‌طلبم » و در بارهٔ تسطیح اسطوانی میگوید : « یك قسم دیگر از اقسام تسطیح اسطوانی نام دارد و تاکنون نشنیده ام‌که هیچیك از اهل فن این نوع تسطیح را پیش ازمن ذکر کرده باشند »

این مدت پنجسال که با هزار ها گرفتاری و ناملایمات در این کتاب و کتب مربوطه باین فن مطالعه و دقت میکردم یکی از موضوعاتی که کاملا مورد بحث و نظر قرار دادم مسئلهٔ تسطیح کره است و هرچندکه بگفته های استاد ابوریحان ایمان واطمینان بسزا دارم و همین ایمان است که باعث شد چنین رنج طاقت فرسائی را متحمل وچنین بارگرانی را برای احیاء نام اوکه در حقیقت احیاء علم است بدوش بکشم ولی روش علمی آنست که شخص هر چیز را در آغازکارمانندکارت از روی شك و دو دلی تلقی کند تا بالاخره در آخر بیقینی رسید از اینرو پیوسته با خود می اندیشیدم که آیا این دو نوع تسطیح واقعا از بیرونی است یا ازدیگران و پس از بحث ها و پرسش ها بیك مقالهٔ کامل دراین باب دردائرة المعارف سیودوجلدی که آنهم در سهم خود از معجزات علمی است درقسمت نقشه جغرافی رسیدم ویکی از علمای فرانسه باکمال دقت و موشکافی چندین صفحهٔ در تاریخ تسطیح قلمفرسائی نموده . و باکاوشهائی که درموزه های علمی اروپا نموده میگویدکه تسطیح مخروطی را بطلمیوس نویسنده کتاب مجسطی اختراع کرده و نویسنده مذکور پاره ای ازنقشه های ترسیم شده برروی همین قاعده راکه رومیها ترسیم کرده اند نام می آورد ولي تااندازه ای که من دیده یاشنیده ام فرنگیها تسطیح اسطوانی را از مرکاتر مي دانند واین نوع تسطیح را در همه کتابها تسطیح مرکاتر مینامند و بازدرهمین مقاله نویسندهٔ فرانسوی میگوید :

« بطلمیوس جغرافیای روم را بمنتها درجه ترقی خود رسانید و کارهای اوو کارهای مارن دوتیر عصری را نشان می دهد که پس از آن دوره تنزل شروع شد و اعصار پس ازآنعصر بکلی خاموش ماندند وکاری ازپیش نبردند وعربها(۱) نتوانستند که درمسئله تسطیح هیچگونه ترقی بنمایند و مسیو ویوین دوسنت در تاریخ جغرافی خود گفته که نقشه های جغرافی اصطخری و ابن حوقل و ادریسی را چون مورد نظر قرار دهیم می بینیم که در بی نظمی منتهای نقص را داراست و نمی توان تصور کرد که چگونه اعراب با آنکه نقشه های بطلمیوس را در نظر داشتند باین اندازه تنزل کردند »

گویا بارون کارراددووو که درجلددوم کتاب متفکرین اسلامی ازعلوم واختراعات سخن می گوید و تنها در قسمت ریاضی حساب شطرنج را از بیرونی ذکر کرده بگفته های دائرة المعارف فرانسه تسلیم بوده و بر وفق عقیده نویسنده مقالهٔ تسطیح ایشان هم برای مسلمانها در موضوع تسطیح اختراعی سراغ نداشته و بدینجهت بسکوت گذرانده و اینسکوت از رضای او کاشف است .

---

(۱) مقصود از کلمهٔ عرب همه مسلمانان است که زبان علمی آنها زبان عربی بوده و بدین جهت وقتیکه از تمدن عرب بحث میکنند تمدن همهٔ ملل اسلامی را از اندلسی وهندی ایرانی نام میبرند و البرت کبیرکه درقرون وسطی از فلاسفه مشاء ازوپاست واعتقادی کامل بابن سینا داشته موقع درس شفا وقانون برای احترام ابن سینا لباس عربی میپوشید

اکنون باید دیدکه یا بیرونی درست گفته و یا فرنگیها و آنچه عقیده خود این جانب است بشرح ذیل است .

همینطورکه فرنگیها میگویند تسطیح مخروطی از کار های بطلمیوس اسکندر است و هر چندکه دلائل نویسنده مقالهٔ تسطیح در دائرة المعارف کاملا صحیح و موجه و برهانی است ولی برای اینکه بطورقطع دراینمسئله حکم کرده باشیم دودلیل دیگرمن از خود درتأیید آنمقاله ذکرمیکنم .

دلیل اول — اسطرلاب که ازاختراعات یونانیهاست برروی قاعدهٔ تسطیح مخروطی درست شده چه معنای تسطیح مخروطی آن است که اگراز نقطهٔ نظراشعهٔ مخروطی خارج از چشم را از شکل فضائی بگذرانیم و در پشت شکلی که تصویر آن مطلوب است (۱)صفحه تصویر و یا پرده‌ای قراردهیم از تقاطع شعاعهای خارجه از چشم باآنصفحه شکل مستوی حاصل شود .

تسطیح اسطرلاب همینطور است که در اصطرلاب شمالی قطب جنوبی را برای مخروطات رأس قرارداده وسطحی که دوائررا برروی آن تسطیح کرده‌اند یکی از دوائر موازی با معدل النهاراست

پس با این بیان چگونه می توان تسطیح مخروطی‌را ازبیرونی دانست و من این اشکال را که بر بیرونی کرده‌ام با استاد محترم آقای مشکان طبسی گفتگو نمودم و ایشان ایراد را وارد دانستند .

و عجب این است که پس ازآنکه بیرونی می‌گوید تسطیح مخروطی را پیش‌از من‌کسی ذکر نکرده در دنباله همین مطلب تصدیق می کند که اصطرلاب بر روی این قاعده تسطیح گشته و عقیدهٔ مراتایید میکند وچون که یقیناً اصطرلاب برروی‌همین قاعده‌درست‌شده پس‌تسطیح‌مخروطی‌را پیشینیان‌اختراع و ابداع‌نموده‌اند نه بیرونی

بخوانندگان اشتباه نشودکه ما با همه اعتقادی‌که باین‌دانشمند داریم‌چرا اینطور کلام او را نقادی می‌کنیم زیرا اولا اگر ابر بر روی دریا ببارد چون هستی‌آن‌از آب دریا ست و بحر او را تولید کرده منتی بر دریا نخواهد داشت همچنین خود بیرونی بحث و تنقید را بما آموخته وثانیاً ایمان علمی غیراز ایمان کورکورانه است است‌که مرید بمرشد دارد و ارسطوکه شاگرد افلاطون بوده چنانکه فارابی در رساله جمع میان رای دوحکیم می‌گوید درهفده مسئله با استادخودمخالفت داشت .

دلیل دوم بیرونی درکتاب الهند عقیده ای از هندیان در تسطیح کره نقل میکند و میگوید : « اگر اینطور باشد طریقهٔ صاحب این فکر از طریقهٔ بطلمیوس

---

(۱) پیش از ابن سینا علمای مناظرمعتقد بودند که واقعاً خود چشم مولد نوراست و از چشم شعاعهای مخروطی بیرون میآید ومبصر را فرا میگیرند و یکی از کارهای ابن‌سینا هر چند کار کوچکی است ، این است که ادله ایشانرا ذکرمیکند و با برهان همه رارد می‌نماید و برای مطالعه این موضوع بفصل سوم علم النفس شفا ترجمهٔ این جانب رجوع کنید که هشت فصل در این مطالب سخن گفته شده
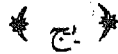
در تسطیح کره بهتراست ولی حق اینست که چنین نیست

هر چندکه بیرونی بطور مطلق گفته تسطیح از بطلمیوس است و تقیید بمخروطی نکرده ولی معلوم است که مقصود تسطیح مخروطی است پس خود ابوریحان تصدیق فرموده که تسطیح مخروطی زاده دماغ بزرگترین عالم مدرسه اسکندریه یعنی بطلمیوس است

اکنون که ازبحث درتسطیح مخروطی آسوده شدیم برسر اسطوانی رویم

بدون شك ابوریحان نقشه مرکاتوراکه مبنای آن بر تسطیح اسطوانی است ازفکر خود اختراع نموده و اگر تمام کار های علمی بیرونی را از کاوش درگاه‌شماری های امم قدیمه وبیست سال اقامت در زمین هند برای کسب اطلاع از هند و اوضاع آن و دیگر خدمات این مرد را هم فراموش کنیم همین یك کار عظمت او را بعالم علم می فهماند و نکتهٔ مهمی که خود را ناگزیر ازذکر آن میدانم این است که مقصود ابوریحان از تسطیح اسطوانی نه‌تنها ترسیم نقشهٔ کرهٔ زمین‌است بلکه با این نقشه میتوان صورتهای حول معدل‌النهار را هم تسطیح نمود وجمعی تصورکرده‌اند که این نقشه فقط راجع بزمین‌است

و چون مرکاتر چندین قرن پس از بیرونی یا بجهان مادی گذاشته‌وپیش ازاو این فکر از دماغ ابوریحان تراوش کرده باید استادان ریاضی عالم بخصوص اساتید کشور ایران که چنین فرزندی را در سینه خود تربیت کرده این تسطیح را تسطیح بیرونی نامند .

ابوریحان ازنقطه نظر گاه شماری

نوعاً فضلای اسلامی این کتاب راجزوکتب تواریخ تصور کرده‌اند و سبب این توهم همانا اشکال عبارت و عالی بودن مطالب کتاب است که در هر قرنی جز برای چند نفری معدود فهم این کتاب امکان نداشته ولی همینطورکه (کار را دوو)میگوید این‌کتاب تاریخ نیست ویگانه موضوع آن که فعلا مهم ترین قسمت کتاب است گاه‌شماری آن است .

مرحوم مشیر الدوله‌که با نوشتن ایران باستان حقی بگردن ایران و ایرانی پیداکرد در شمار مدارك کتاب خود یکی هم آثار الباقیه را نام می برد با آنکه میگوید : « آثار الباقیه راجع باطلاعات هیئتی و نجومی وسال شماریهای ملل قدیم است» ــ فقط مورد استفاده خود را از قسمت تاریخ آن دانسته و میگوید « این کتاب دارای فهرستهائی است ازسلسله های پادشاهان قدیم مصروکلده و آشور و ایران و مقدونیه و روم و غیره و ابوریحان بعضی پادشاهان مملکتی را بمملکت دیگر برده

و در ذکر اسامی ترتیب تاریخ را رعایت نکرده . معلوم است که این نوع نواقص از مدارکی بوده که ابوریحان در دست داشته نه ازخود او وبا وجود این کتابش برای متتبع مفید است .

ـ از این عبارت معلوم است که پیرنیا این کتاب را مانند مردم دیگر تاریخ دانسته ولی این گمان صحیح نیست و مقصود بیرونی از این جداول تاریخ نویسی نیست و یگانه موضوعی که محور فکر نویسنده بوده همین مبحث گاه شماری است که هر چند گاهگاهی از مطلب دور می شود و برای این کارعذر هائی نیز میآورد ولی باز چون بموضوع خود برگشت مینیم که بمقصد اصلی خویش که گاه شماری بود برگشت

و اما قسمتی را که پیرنیا در انتقاد از این کتاب گفته اگر درست این کتاب را مطالعه میکرد (بصفحه ۱۱۷ رجوع شود) میدید که ابوریحان خود ازین انتقاد آگاه بوده وتقریبا جواب پیرنیا را بطور پیش بینی هزارسال قبل داده .

بیرونی صدها زیج و تاریخ وکتابهای مختلفه از امم مشهوروروی زمین اهم از براهمه و مسلمانان و یهود و نصاری و مجوس و صابی و غیره از نظر گذرانده که بیشتر آن کتابها امروز از دست رفته و اگر هم گاهگاهی نام یکی از آنها را ببینیم خود آنرا باید در کتابخانه های اروپا بیابیم مانند زیج حبش حاسب مروزی و زیج خازن .

میتوان گفت که کتابی در عالم در موضوع گاه شماری با تصدیق فرنگیها کاملتر از این کتاب موجود نیست و این کتاب شاهکار فنی این قسمت است و پس از آنکه علامهٔ زاخاو این کتاب را بانگلیسی ترجمه کرد درکتابهای اروپائی می بینیم که علمای معروف برای اینکه پاره ای از مجهولات ایشان از خواندن آن بدل به معلوم شده اززاخاو اظهار قدردانی وکار اورا تقدیس کرده اند .

مرحوم پیرنیا بواسطهٔ غفلت فوق که این کتاب را تاریخ تصور کرده درآغاز تاریخ باستان که سالهای مصری را نام میبرد باشتباه بسیار فاحشی برخورده وبحیرت شگفت آوری دچار شده با آنکه ابوریحان رفع این اشکال را نموده وعبارت تاریخ باستان این است .

« سال مصریها دارای ۱۲ ماه بوده که هر یك ۳۰ روز است و بعد از ماه دوازدهم پنج روز علاوه میکردند تا ۳۶۵ روز شود بنا بر این در هر چهار سال عرفی یك روز از سال طبیعی پیش میافتاد زیرا سال تقریبا ۳۶۵ روز و ربع روز است و چون سال را کبیسه نمی کردند این اتفاقات بمرور زمان

اختلاف بسیار زیاد بین سال عرفی و طبیعی پدید میآورد و معلوم نیست که مصریها برای هرج و مرج تاریخشان چه میکردند بعضی عقیده دارند که باین اختلاف عادت کرده بودند که مصریها تا برزیج تأون اسکندرانی که ازعلمای بزرك ریاضی است و در اسکندریه بوده همواره این چهار یك ها را میگذاشتند تا یکسال تشکیل دهد و این کار در ۱۴۶۰ سال انجام میگرفت و آنوقت یکسال را کبیسه میکردند این بود جواب این اشکال عقیده‌ای ولی را دائرة المعارف سی‌ودوجلدی فرانسه در قسمت تقویم مصریان تأیید کرده .

آقای تقی زاده در موضوع گاه شماری کتابی پارسی نوشته اند و مطالعاتی که در نتیجه اقامت دراروپا کرده اند در این کتاب جمع نموده‌اند ومن کتاب ایشانرا چندین دفعه باکمال دقت مطالعه کرده‌ام و یاد داشتهائی راجع بآن فراهم نموده ام که باید برای خود ایشان فرستاده گردد و پاره‌ای از موضوعات آثارالباقیه برای‌من ازخواندن کتاب ایشان روشن‌تر شد و برای طالبان علم مطالعه این کتاب ضروری است .

توصیف کتاب هند. کتاب هند منحصر در هشتاد باب است عقائد براهمه هند را در حقیقت ایزد تعالی وروان وکیفیت ثواب وعقاب و طریقه نکاح و طریقه دادرسی وحقیقت ماده و ریاضیات و جغرافیا و پاره ای از حکایات ادبی ایشان را شرح میدهد واین کتاب را بیرونی درنتیجه مسافرت طولانی بکشور هندوستان ترتیب داده وآنرا باستاد ابوسهل عبدالمنعم بن علی تفلیسی تقدیم نموده واین شخص بطور قطع از علمای بزرگ آن زمان بوده که ابوریحان با آنکه ابن سینا را جوان فاضلی دراین کتاب خطاب کرده این اثر نفیس وگرانبها را بدو تقدیم نموده ولی هزاران افسوس که ازآن دانشمند که بیرونی خود را نسبت باو کوچك میدانسته نوشته ای در جهان باقی نمانده و یا اگرهم بوده نیست شده است .

ابوریحان درآغاز این کتاب چنین میگوید . من آنچه را که در این دفتر از عقاید هندیان ذکر میکنم اگر درفلاسفهٔ یونان چنین رائی سراغ داشته باشم آنرا هم خواهم ذکر نمود و پس از اینکه شخص این کتاب‌را درمدت چند سال مطالعه کند خواهد دیدکه تا چه اندازه بیرونی از تاریخ فلسفه یونان باخبر بوده و چه کتابهائی از یونانیان دیده بوده که امروز نسخه آن از دست ما بیرون رفته مثل کتاب طیماوس افلاطن (le thimé) وکتاب نوامیس افلاطون وکتاب(phédon) که افلاطون‌در شرح حال سقراط نوشته .

درمیان علمای اسلام چندین نفر پیدا شدند که درآن روزگار مسافرتهای دور ودرازی کردند مانند ابن بطوطه و ابن جبیر که سالیان دراز بافقد همه اسباب در

جهان نوردی سعی کردند واین دونفر را دوکتاب است بنام رحله ابن‌بطوطه ورحله ابن جبیر وهردو رحله دراروپا بچاپ رسیده ورحله ابن‌جبیر دو مرتبه در لیدن بطبع رسیده ، ابن بطوطه بایران آمده و از ایران بهند رفته و در بازگشت خود رحله نامبرده را نگاشته وجز مشتی عجائب وغرائب از پادشاهان و برخی سخنان دیگر از این قبیل چیز دیگری نقل نکرده این است که ابن‌خلدون مورخ مشهور درمقدمه تاریخ خود مینویسد که وقتی مردم سخنان ابن بطوطه را میشنوند و از مجلس او پراکنده میگردند اورا بکثرت دروغ متهم میسازند آری ابن خلدون درست نقل کرده است . وشاید عذر ابن‌بطوطه این بودکه

گراز من دروغی شنیدی مرنج　　　جهاندیده بسیار گوید دروغ

و نوعاً منقولات ابن بطوطه یك کارهائی است‌که در آخوندهای آنزمان شیوع داشته مانند اینکه میگوید فلانجا مارا بمهمانی دعوت کردند و در هند بمن قضاوت دادند فلانجا بنماز جماعت رفتیم و . . . . !

اما ابن جبیر از اهل اندلس بوده ودر طی مسافرتهای خود بعراق وشام نیز آمده و اطلاعاتی از آن دیار نقل میکند وبهند نتوانسته است برسد واین مرد همان کسی است که چون ابن رشد فیلسوف اندلسی را تکفیر کردند قصائدی وقطعاتی درهجو آن نادرهٔ اندلس سرائید و این اشعار را ارنست رنان درکتاب ابن رشد خود نقل کرده واگر من درآن عصر بودم بمحله یسانه (۱) که تبعیدگاه ابن رشد بود میرفتم وچون کوچکتر از اینم که بگویم شاگرد ابن رشد میشدم خانه محقر او را جاروکشی میکردم ودر عوض اینکه ابن جبیر خداوند را سپاس نماید که همعصر ابن رشد است واز او استفاده کند برای ثواب اخروی اگر او را در عقیده خود مصاب بدانیم که برای جاه ومال وتقرب بزرگان هجاء نگفته باشد و یا برای نزدیکی باعیان واشراف اگر کرده او را حمل برصحت نکنیم از چنین مردی که علمای عالم بفهمیدن کلامش افتخار دارند بدگوئی کرده خلاصه اینکه این دو نفر با آنکه در آن روزگار چنین مسافرتهای دوری کرده اند وحتی یکی از آن دو خودرا بهند رسانیده ومدتی درآنجا اقامت داشته نتوانسته اند ازعلوم هند اگرچه کمی هم باشد برخوردار شوند ودر تاریخ اسلام دیده نمیشودکه کسی بهند رفته باشد واز علوم هندیان بهره‌مند شده باشد بجز ابوریحان و نوعاً آنچه را هم که از قبیل شهرستانی نقل کرده اند تمام افواهی است و با حقیقت وفق نمیدهد واینکه شهرستان میگوید برخی‌از هندیان بکیش ابراهیم قائلند

---

(۱) محله یسانه محله یهودیهای اندلس بود و برای اینکه خیلی ابن رشد راکه گذشته از حکمت وطب فقیه خوبی‌هم بود تحقیرکنند اورا بمحله یسانه تبعیدکردند

صحیح نیست زیرا مذهب ابراهیم طفره نزده که از کنعان بهند پرواز کند

کتاب هند را من نیز اساس ترجمهٔ آنرا ریخته ام و مشکلات آنرا استاد علامه مشکان طبسی برای من حل فرموده‌اند چنانکه اغلب ازجداول وجاهای پیچیده آثارالباقیه‌رابرای من مشکل گشائی کرده‌اند وایکاش ایران مامیتوانست ازساحت مقدس اینمرد بینظیر استفاده علمی کند والبته خوانندگان این دو کتاب بمقداری از ریاضیات وفلسفه محتاج خواهند بود

ترجمه و اهمیت آن و وظیفه هر شخصی که میخواهد ایران عظمت علمی از دست رفته خود را تجدید کند

کمتر حادثه ایست که در گیتی رخ دهد که نظیر آن بشکل دیگر در زمانهای گذشته روی نداده باشد و فائدهٔ تاریخ آنست نتائجی را که گذشتگان بدست آورده‌اند مابدون آنکه آن مقدمات را دیده باشیم ازآن نتائج بهره مند گردیم .

و من یضف تاریخ فی صدره اضاف اعماراً الی عمره

آری تاریخ مکررات است وبرخلاف گفتهٔ متصوفه که لاتکرار فی التجلی همه تجلی‌ها مکرر است و هرچند تکرار قافیه را که ایطاءنامند یکی از معایب شعر است ولی دراین قصیده طولانی که عالم نام دارد نه یکبار بلکه بمراتب و بدفعات قوافی تکرار شده اند این است که حکیم شامی ابی العلاء معری گفته

فکانما هذاالزمان قصیدة فاضطر قائله الی ایطاء

تاریخ صحیح آن نیست که تنها جنایات فرمانروایان و قتل و غارتی را که دیو سیرتان آدمی صورت کرده اند ، که بازیگران قرن حاضر بحمدالله چیزی کمتر از گذشتگان ندارند ، بما یاد آوری کند واگر مورخهای اسلامی از تاریخ جز گریه‌ها و شیون‌ها چیز دیگری نتیجه نگرفتند نقص تاریخ نیست بلکه نقص تاریخ نویسها خواهد بود .

چون از نو نظری بصفحهٔ تاریخ بیفکنیم خواهیم دید یکی از قضایائی که مراتب بسیاری درقرون متمادی برای گذشتگان روی‌داده و بتجربه سود آن دانسته شده ترجمه است .

گفتیم عربها تا عصر اول عباسی بکلی بیسواد بودند وجز چندین صد روایت و چندین هـزار اشعار و مقداری لغتهای وحشی وغیر مأنوس علمای آنها چیزی نمیدانستند و چون از چادر نشینی و بدویت بحضارت قدم گذاشتند خواهی نخواهی ملل مغلوب که دارای تمدن درخشان بودند در ملت غالب تأثیر کردند چنانکه بار دیگر درعصر مغول ایرانیها درمغول تأثیر کردند و صنایع ایران تامغولستان رفت

وکتب ریاضی مسلمانها که بیشترآن کتب از ایرانیها بود بتوسط مغولها بچین نیز نقل شد و تأثیری بسزا در چینیان کرد و پس از آنکه عربها یك قرن بترجمه همت گماشتند پس از آنکه عصر ترجمه منقضی شد رفته رفته مردمی که بجز کتب ترجمه از خود نیز فکر نو داشتند درصحنهٔ تاریخ پیدا شدند و همهٔ اطبای نامی اسلام از قبیل محمدبن زکریاء رازی و جمیع ریاضی دانها که تااین‌قرون اخیره ابتکارات بزرگی از خود نیز بظهور رسانیدند مانند غیاث الدین جمشید کاشانی میوهٔ درختی بودند که بنی‌عباس آن همایون درخترا کاشته بودند و وزرای دانشمند ایشان مانند برامکه و دیگران آبیاری کرده بودند .

فرنگیها که در قرون وسطی تقریباً زندگانی آمیخته بتوحشی داشتند پس از آنکه دراندلس رفت‌وآمد کردند علم‌را از اعراب اندلس اقتباس نمودند ومدتهای مدید هزارها کتاب علمی از زبان تازی بلاتینی که زبان علمی قرون وسطی بود ترجمه کردند این‌است که امروز اغلب کتابهای علمی مسلمانها که اصل عربی آن مفقود شده ترجمهٔ آن بلاتینی موجوداست واگر کتب ریاضی وطبی وفلسفی مسلمانها نبود اروپا امروز درهمان تاریکی میزیست که درقرون وسطی‌بود وکدام افتخار از این بالاتر که کپرینك ونیوتن صریحاً گفته اند که افکار ما نتیجهٔ زحمات علمی ابن هیثم است و نه تنها درقرون وسطی کتابهای شرقی‌ها که بعربی نوشته میشد مورد مطالعه فرنگیها بود بلکه هنوزهم فرنگیها بادامهٔ نظر درآن‌دفاتر وخزائن‌حکمت مشغولند ومن‌با کاوشهائی که کرده ام هنوز حجم کتاب حاوی را ندیده ام ولی سه مرتبه در فلورانس بطبع رسیده و یك مرتبه قانون درایران طبع‌سنگی‌شد هنوز پس‌از پنجاه سال فروش نرفته و هفده مرتبه دراروپا طبع شده وتمام گشته ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا .

درست است که ترجمه های عصر عباسی بترقی علم کمك های شایانی نمود ولی امروز آن ترجمه ها وکتابهای میوه‌آن نهال کهنه شده و همینطور که هرنهالی که غرس شد پس از آنکه بثمر رسید کم‌کم بیر میشود وازمیان میرود وباغبان را برای بدست آوردن همین‌میوه بکشت درختی دیگر مجبور میسازد مانیز برای آنکه درخت‌علم کاشته‌شده بدست‌عباسی‌ها کهنه‌وفرتوت‌شده بکشت‌نهال دیگرنیازمندیم .
اجازه بدهید که قدری روشنتر عرض کنم و سخنی راکه سر بسته گفتم پرده از روی آن بردارم .

امروز مجسطی که شاهکار هیئت قدیم است وحاوی که قرآن طب است وشفا که مجموعهٔ فلسفی کاملی‌است و جامع‌الفلاسفهٔ ابن رشد که پدید آورنده تمدن اروپا

است باهمه عظمتی که دارند درختی کهنه هستند ودرخت کهنه در برابر درخت نو یا هیچ میوه نمیدهد و یا اگر بدهد چیز قابل اهمیتی نخواهد بود .

پس دانسته شد که وظیفه ما اگر ترقی کشور خودرا بخواهیم این است که امروز سعی بلیغ در فراگرفتن علوم اروپائی مبذول داریم واز جان ودل در این راه بکوشیم و کتب مهمهٔ اروپارا بزبان پارسی نقل کنیم و پس از آنکه عصر ترجمه درما آغاز شد و بانجام رسید درنژاد آتیه ما مردم مخترع و علمای صاحب نظر پیدا شود و بهمین جهت است که اینجانب خودرا بهیچ قسم قابل نمیدانم که درعلمی تألیف کنم و بگفتهٔ فردوسی :

ز دانش چه جان ترا مایه نیست   به از خامشی هیچ پیرایه نیست

تألیفات بیست ساله ایران تعلیف است یعنی برای بهائم علف فراهم آورده اند واگر مقصود عرفان بافی ویاوه سرائی و پرگوئی وشرح حال شعرای چاپلوس باشد خداوند فضلای زمان قاجاریه و صفویه را رحمت کند که باندازه ای مهمل بافته اند که برای ما جای این را نگذاشته اند که حتی یك مهمل تازه ای بگوئیم .

مقصود من از ترجمه کتابهای اروپائی ترجمه رمانهای پوسیدهٔ فرانسه که علت شکست آن کشوررا فراهم آورد نیست آری اگر مقصود ما انقطاع نسل وتخریب مبانی اخلاق باشد بسیار رمانهای اروپائی بخصوص رمانهای فرانسه مفید خواهد بود والبته مرتکبین این جرم نتیجه اعمال خودرا میدانستند .

درمیان کتابهای عربی که قدماء نوشته اند برخی قابل ترجمه است مانند پاره‌ای از کتابهای شفاء وکتاب آثارالباقیه وکتاب الهند ولی درزبان عربی جدید که مصریها علمدار آن هستند هیچ کتابی یافت نمیشود که قابل ترجمه باشد وعمدهٔ شاهکار عربی جدید ترجمه هائی است که از کتب اروپائی شده مانند ترجمه کتاب بکنر که بدست شبلی شمیل انجام یافت و مانند ترجمهٔ الیاذه که یکی از بستانیها بپایان رسانید و کتابهائی راکه خود مصریها تألیف کرده اند فوق العاده سطحی و بی مغز است وامثال طه حسین واحمدامین و فرید وجدی و نیکلاحداد که بعلم درمیان آخوند های معمم وکلاهی ما معروف شده اند من نوشتهای آنان را باکمال دقت درمدت چندین سال صحنهٔ ایوار وشبگیر خود قرار داده ام وهیچ دردی را این کتابها دوانمیکند واگر درآتیه عمر مهلتی یافتم قسمتی از ابتکارهای خیالی این نویسندگان راکه رمان خوشمزه‌ای خواهد بود در دفتری فراهم خواهم آورد درست است که ایران بفقر علمی گرفتار شده ولی تصور نمیکنم هنوز بقبطیها محتاج باشیم

نوعاً کتابهای مصری درامور مذهبی گفتگو میکنند واینکه هرودت در تاریخ

خود گفته مصریها دیندار ترین اقوام جهانند کلامی فوق‌العاده صحیح است و ترجمهٔ کتابهای آنها برای تودهٔ مردم ایران که از دین چیزی ندیده اند مفید است ولی هیچ کتاب مصری ارزش علمی ندارد .

دومرتبه علم از ایران بمصر منتقل‌شده اول بتوسط ابو الثناء اصفهانی شارح قدیم تجرید که از مفاخر ایران بشمار میرود که گویا اینمرد ازنامساعدتهای زمان از ایران بمصر مهاجرت کرده ودرآن دیار بساط تدریس گسترده وصاحب کتاب مسالك الامصار از شاگردان این دانشمند بشمار میرود .

کتاب مسالك الابصار فی ممالك الامصار یکدوره جغرافی کامل است که واقعاً از مفاخر دوره اسلام است واین کتاب مسائل مهمهٔ در علم جغرافی دارد که منجمله اکتشاف منبع نیل است و مرحوم محمد علی پاشای کبیر برای احیاء مفاخر مصر یك جلد این کتاب را طبع کرده ولی هنوز طبع آن ناقص است نویسنده این کتاب میگوید که استاد من ابو الثناء اصفهانی روزی در درس گفت که قدماء و پیشینیان آبا ی وعمران زمین را منحصر بآسیا واروپا وافریقا میدانسته اند ولی بعقیده من ممکن است که درسمت دیگر زمین مقداری خاك ازآب بیرون آمده باشد و دارای عمران وآبادی باشد وچون هوای آنجا مخالفت کلی باهوای این قسمت از زمین دارد حیوان و نبات آنجا با حیوان و نبات این قسمت اززمین مخالف باشد زکی پاشا محشی فاضل آن کتاب میگوید که از هوش فطری این‌مرد باید شگفت نمود که چگونه یك‌قرن‌ونیم پیش از آنکه کریستف کلمب بکشف اتفاقی آمریکا نائل شود او از راه علم بکشف آمریکا نائل شد

مرتبه دوم بتوسط مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی است که او را برای اقامت در افغان افغانی نیز گویند وپیش از آنکه سید جمال الدین بمصر رود هیچ در آنجا علوم معقول مرسوم نبود و سیدجمال الدین کتاب اشارات ابن‌سینارا درآنجا تدریس فرمود و مرحوم شیخ محمد عبده که خیلی حق بگردن مسلمانها دارد و از رجال درجه اول مصر محسوب است شرح اشارات را نزد اسد آبادی خوانده بود واز آنزمان قدری درمصر علم وفلسفه اشتهار یافت ولی درمصر شفا راکسی تدریس نکرده واز کتب مهمه ما ایرانیها از قبیل شفا وحاوی و آثار الباقیه و کتاب الهند کسی درمصر اطلاع‌ندارد وآنچه نویسندگان‌مصری دراین کتابها اظهار نظر واظهار اطلاع کرده اند همه برخلاف واقع است و بعقیدهٔ این جانب فضل فروشی محسوب است نه تحقیق .

چگونگی ترجمهٔ کتاب ونظری بنسخهٔ مرحوم زاخاو

پروفسور زاخاو آلمانی که از بزرگان مستشرقین اروپا است این‌کتاب و کتاب هندرا از زبان عربی برای حوزهٔ علمی انگلستان بانگلیسی ترجمه کرده ودر مقدمهٔ آلمانی این‌کتاب میگوید که چون من خواستم آثار الباقیه را بانگلیسی ترجمه کنم دیدم صلاح این است که نخست نسخه عربی آنرا طبع کنم
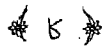
و پس از آنکه بطبع عربی آن موفق شدم بکمك دو نفر مهندس آلمانی اصل آنرا ترجمه کردم .

زاخاو سه نسخهٔ خطی دردست داشته وباکمال دقت غلطهای کتاب را ازروی آن سه نسخه اصلاح کرده ودر ذیل صفحات غلطهای مشکوك را نسخه بدل کرده نسخهٔ چاپی این کتاب مطبوعهٔ لیپزیك بعقیده این جانب دارای چندعیب مهم است

عیب اول آنست که مرحوم زاخاو زیاد نسخه بدل کرده یعنی از مواردی که مسلماً لفظی را کاتبی غلط نوشته باآنکه احتمال دیگر آن صد درصد غلط است بازهم نسخه بدل کرده وحال آنکه موافق قواعد ادبی جائی باید نسخه بدل نمود که درلفظ دواحتمال رود نه آنکه یك احتمال آن بطورکلی ومسلم غلط باشد .

مثلا شعری راکه درصفحه ٦٥ سطر یازدهم است درجای کلمه ذی‌حماء ذیل صفحه کلمه ذی‌حمی را نسخه بدل کرده با آنکه این نسخه بدل بطور قطعی غلط است زیرا معنی ذی حماء گل آلود است و معنی ذی حمی تب دار است و چون ذی حماء صفت چشمه است معلوم است که چشمه گل آلود میشود و تب نمی کند . وگذشته ازاین، شعر مذکور اشاره بآیه ای از قرآن است که درحکایت ذی‌القرنین میگوید فی‌عین ذی‌حماء و همچنین ابو عبدالله جبلی را بکلمهٔ حبلی نسخه بدل کرده باآنکه بیرونی درهمان صفحه میگوید که تهمت‌او برایرانیها کاشف از اخلاق جبلی اوست وکلمهٔ حبلی معنی ندارد زیرا آبستن شدن وصف مرد نیست . ونیز ربانه را ربانیه نسخه بدل کرده باآنکه ربانه صحیح است زیرا مفرد آن ربن است که لقب علمای یهود است و علی‌بن ربن‌طبری نویسندهٔ کتاب فردوس الحکمه معروف است و دانشمند مذکور استاد پزشك شهیر ایران محمدبن زکریای رازی است وکتاب فردوس الحکمه تازگی دراروپا طبع شده است .

این چند مثال که گفته شد مشتی از خروار ویکی‌از هزار است و باندازه‌ای دانشمند مذکور نسخه بدل کرده که شخص را ملالت میآورد .

عیب دوم نسخه چاپی آن است که اشتباه وغلطهای بسیاری در آن است که مصحح کتاب توجهی بآنها نکرده واین‌غلطها و افتادگی‌ها بکلی‌معنی‌را برهم میزند ولی‌برخی‌ازاین‌اغلاط رازودمی‌توان‌ملتفت‌شدمثل‌اینکه بیرونی درکتاب نوشته‌شده‌عیسی‌از بلد خلیل‌بوده باآنکه ازبلد جلیل‌بوده چنانکه درانجیل مذکوراست ویااینکه درجدول منازل‌ماه ص٤١٤مقداربرخی ازثوابت را ح نوشته و صحیح ج میباشد زیرا ح در حروف ابجد هشت محسوب است وج‌سه ودرست است که امروزکواکب ثابته‌دارای قدر هشتم نیز درهیئتهای اروپائی ذکرمیشود ولی درعصر اسلام تازیج محمد شاه هندی‌که ظاهراً آخرین رصدی است‌که مسلمانان‌کرده اند ستاره ثابت قدر هشتم

نبوده و بطور کلی ثوابت را منجمین دارای اقدار شش گانه میدانستند هرچند گاهی باهم اختلاف میکردند که فلان ستاره آیا دارای چه قدری است چنانکه الغ بیك کواکب پروین راازقدر پنجم وبرخی ازقدرششم دانسته‌اند

پاره‌ای از جایهای کتاب بکلی عبارت مقطوع بوده و زاخاو بآن التفاتی نکرده و حواشی صفحات۲٦۹و۱۱۳ این مطلب را آشکار میکند

برخی از کلمات باندازه‌ای تغییر یافته که بکلی آن کلمه مهمل و بی معنی میباشد وبکلمه‌دیگر باید آنرا نقل نمود تامعنی دهد وهمچنین در جائی که حسابهای اسماعیلیه رابیان میکند میگوید و جمیع ذلك که مدتی باعث تفکروحیرانی مابود عاقبت استاد محترم بیان کرد که بازائد است و جمع ذلك بود یعنی باید همه آنها را جمع کردنه آنکه با جمیع اجزاء حساب فلان چیز میشود ودرصفحه۲۲٤دیدم که ناظراطروش این رسم را برطرف کرد هر آنچه کتابهای رجال را بیشتر گشتم کمتر یافتم تا آنکه روزی در مقدمهٔ ابن خلدون درخانه یکی ازدوستان بطور اتفاق نظر کردم ودیدم ناصر اطروش بوده که یکی دعات باطنی ها بوده و در اسماء علم آخر کتاب مرحوم زاخاو باز ناصر اطروش نوشته ازتمام غلطها عجب تر اصطلاب مبطح است که چون بیرونی وارد فن تسطیح میشود واقسام تسطیح را ذکر میکند درتسطیح مخروطی می گوید دوائر هرچه ازقطب دورترشوند نظم وترتیب آنها بیشتر بهم میخورد ولی این عیب را میتوان باصطرلاب مبطح برطرف کرد من باخود میاندیشیدم که مبطح اسم مفعول ازمصدر تبطیح است وتبطیح بمعنای تسطیح است واگر مقصود اصطرلاب مسطح باشد این اسطرلابی که دردست ماست هم مسطح است و چگونه میتوان این عیب را باتسطیحی که در آن شده رفع نمود تاآنکه دراواخرسال گذشته که سال پنجم این کار بود اتفاقا از روی نسخة الاستیعاب فی معرفة اصطرلاب و کتاب تفهیم برخوردم که اصطرلاب مطبخ است که از بطیخ مشتق است یعنی وخطوط آن مانند خطوط خربوزه است وازابتداء توازی خطوط در آن حفظ شده وهرچه هم دورترشود توازی هم نمیخورد و بایك نقطه رفع اشکال شد ومرحوم زاخاو باز در آخر کتاب اصطرلاب مبطح را تکرار کرده خلاصه اینکه من مقداری از کتابهای معروفه عهد اسلامی را دیده‌ام ودر عمر خود کتابی باین مغلوطی هرگز مشاهده نکرده‌ام و اگر کمکهای استاد محترم آقای مشکان طبسی نبود بدون تعارف کمیت من لنگ می شد و شنیده ام که در اروپا یکی از ایرانیان بطبع کتاب همت گذاشته والبته اگر این دانشمند اصلاحات اینجانب راکه درجداول ودوائروحواشی کتاب کرده‌ام درنظر بگیرد شاید بتواند نسخهٔ صحیحی بطبع برساند هر چند که تایك رساله جداگانه درغلطها وافتادگی های کتاب بطور تفصیل ننویسم دانسته نمی شود که تاچه حد نواقص در کتاب است . **اکبر داناسرشت** ۲۰ر۵ر۲۱

غلطهای مقدمه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۲۸	زبان عربی	زبان پارسی
ج	۱۱	بخصوص خراسانرا	بخصوص کتابخانه‌های خراسان
ز	۱٤	چرا	چه ،
ز	۲۸	دوباره	درباره
ح	۱۷	ابو العلی	ابو العلاء
یا	۳۰	ویوین دوسنت	ویوین دوسن مارتن

غلطهای کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	٥	بزرگ اورا	بزرگی اورا
۲	۱۳	ولیس لله	لیس علی الله
٦	۲۱	روز چهارشنبه	روز پنجشنبه
۱۹	۱۸	مدت ۱۲٥	مدت ۱۲۰
۱۹	۷	تأول	تاؤن
۲۰	۱۲	چنانکه‌دراستخراج ادوار	چنانکه استخرج ادوار
۲۰	۹	صائبین	صابئین
۲۰	۹	حوانیان	حرانیان
۲۱	۸	یدعی العلمی	یدعی الفلسا
۲۱	٤	ارثمامه	ابو ثمامه
۲۱	۹	مراهی	مرأسا
۲۱	۷	تجمعه	یجمعه
۲۱	۱۳	مری الاجمال	لدی الاجمال
۲۲	۳	یصل	یضل
۲۲	۲	انما السی	انما النسی"
۲۲	۱۱	است	دست
۲۳	۹	زیادت	زیاداست
۲۳	٥	نائب ایمی	نائب آملی
۲٤	۱۸	ابو العلا	ابو العلاء
۲۲	۷	ایالات	آیات
۲٤	۱۹	سرطان	شرطان
۲٦	٤	ملك اسکندرملوك طوائف	ملك اسکندروملوك طوائف
۳۰	۱۱	چول	چون
٦۸	۱٤	نابت آملی	نائب آملی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٤	٤	ماهپائی	ماهپائی
٧٤	٧	نوبز	نونبر
٧٦	١٢	وایکن	ولکن
٨٠	٢٢	ادوبهز	ادوطبهز
٨٢	٩	مرحشون	مرحشوان
٨٥	٦	آزار	آذار
٨٦	٧	وایارشه	وایارشد
٨٧	٨	آس	آسن
٨٩	٩	سرشب	سه شب
٩٠	٧	اشخاصی که	اشخاصی که را
١٦		بصحت گفته	بصحت گفته ما
١٧		درمبداء سال وماه گفتارمیکند	درمبداء سال وماه گفتگو میکند
١٩		تایکسال تشکیل	تا یکسال تشکیل دهد
٢٠	٦	برآنچه دردست	دردست زائد است
٢٢٥	٣٢	بخود بستند	بخود بسته‌اند
٢٣٥	٢٤	پیش ازنمره یك	پیش ازنمرهٔ دو
	١٤	تکلم کند	تکلم کنند
٢٢٦	٤و٦و٨	عضدالله	عضدالدوله
٣٦٧	٨	که ارصاد	که درارصاد
٢٧٠	٥	غلودردین خودندراند	دارندصحیح است
٢٧٢	١٤	برسد برج	برسه برج
٢٨٠	١	انوا	انواء
٣٠٥	٦	منیان	نیسان
٢٣٨	٦	یوربحام بن‌نبطو	یوربعام بن‌نبط
٣٥٢	٥	اویمجانه	اویمجسانه
٣٧٣	٤	وعیارآن	ومعیارآن
٣٧٣		دیرکال	دیرکحال
٣٩٢	٢٨	خرجاء	خبرجاء
٤٠١	١٩	تظل ساجمة	تظل ساجمه
٤٠٣	٢٢	وتمتم	وتبتسم
٤٠٥	١٤	بهمه	بهم
٤٠٦	٧	هقمه	همهمه
٤٢٣	١٢	ایتان بمثل	اتیان بمثل
٢١١	١٢و١٧	ساکب اسماء	ساکب الماء
١٦٩	١٠	معنی ضرب ١٦^٨	معنی ضرب ١٦^٨ ادرنفس خود

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و ستایش خداوندی را سزاست که از اضداد و اشباه برتر و بالاتر است و درود بر محمد مصطفی که بهترین آفریدگان است و بر فرزندان او که پیشوایان حقیقت اند.

یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال در مصالح بشر و یکی از نعمتهای بزرگی که بر کلیه موجودات ارزانی فرموده این است که هیچگاه جهان از پیشوائی عادل که پناه مردم است تهی نگردد تا بندگان در گرفتاریها و پیش آمدهای روزگار باو پناه آورند و چون امری بر ایشان مشتبه گشت بر او عرضه دارند تا از مشکل ایشان گره بگشاید و نظام عالم باستنباط او پاینده بماند و فرمانبرداری ازچنین کسی را وسیله ثواب اخروی قرار داد و این امر را بر مردمان واجب گردانید و با اطاعت خود و رسول برابر ساخت چنانکه در گفته او که صرف حق وعدل و قضاء فصل است می گوید (یا ایها الذین آمنو اطیعوا اله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.) (۱)

پس خداوند را سپاس می گذاریم که بر بندگان خویش منتهائی گذاشت و مولا وولینعمت ما امیر اجل و سید منصور شمس المعالی را بر گماشت و او را امام

---

(۱) یعنی ای مردمی که ایمان آورده اید خداوند وپیغامبر او و اولی الامری را که از خود شما هستند فرمانبرداری کنید و مسلمانان در تعیین اولی الامر بدو راه مختلف رفته اند جمعی می گویند مقصود از اولی الامر خانواده حضرت رسالت پناه است وجز ایشانرا نمیشود اولی الامر دانست واین مسلك اریستوکراسی میباشد و جمعی دیگر می گویند اولی الامر را مردم باید انتخاب کنند و هرکس که عادل وعالم باشد و پیشوای مسلمانان گردد فرمانبری او برهمه مردم فرض و واجب است و این عقیده دموکراسی است و فرقه اول را شیعه گویند وفرقه دوم را سنی ودر کتب کلام مباحثات و مناظرات بسیاری این دو فرقه را مشاهده می شود.

عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند و نگهبان حریم و ناموس مسلمانان باشد و اهل اسلام را در برابر مفسدان حمایت کند و خوئی بدو بخشید که چون مانند آن را برسول ورساننده وحی خود بخشیده منتی بر او گذاشت و فرمود: (انك لعلی خلق عظیم)

خداوند بقای او را امتداد دهد و توانائی و بزرگ او را زیادی بخشد و در روزگار بر بهجت و بهای او بیفزاید و عرصه و درگاه او را حفظ کند و حاسدان و و دشمنانش را از میان بردارد.

بسیار جای شگفت است که چگونه ایزد تعالی بمآثر نژاد پاك او خوی کریم او را بیفزود و بجان گرامی او که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نمی‌رود چطور خصالی پسندیده (از پرهیز و هدایت، صیانت و دیانت، عدل و انصاف: فروتنی و الطاف؛ حزم و عزم، سیاست و ریاست، تدبیر و تقدیر، و دیگر صفات پسندیده که اوهام نتواند آن را حصر نمود و مردم تاب و توانائی شنیدن آن را ندارند) بیفزود.

و لیس لله بمستنکر   ان یجمع العالم فی واحد(۱)

خداوند تمتع مسلمانان را از حسن عنایت و رأی جمیل و شفقت و مهربانی اشکار او ادامه دهد و روز بروز آنچه از الطاف او خوی گرفته اند بیشتر کند و همگان را از خاص و عام باطاعت واجب و فرض او توفیق بخشاد بمنه وجوده.

وبعد یکی از ادباء از تواریخی که ملل استعمال میکنند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی آنها است و فروع که شهور و سالیان است و عللی که باعث اختلاف شده و سائر اعیاد و ایام مشهور که هریك را برخی از امم بکار می‌بندند ازمن پرسید و خواهش کرد که این مسائل را بابیان واضحی که قابل فهم باشد برای او شرح دهم و او را از خواندن کتابهای گوناگون و پرسش از یاك یاك اهل این کتب بی نیاز کند.

---

(۱) یعنی اگر خداوند جهانی را در انسانی جمع کند برای او زشت نیست و اینطور بخاطر می‌گذرد که این بیت از ابی تمام طائی باشد.

من دیدم که انجام دادن این خواهش کاری بسیار دشوار و سخت است وبدین زودیها نمیشود بدان دسترسی یافت و اگر کسی بخواهد این خواهش را انجام دهد در حدود مطالب بدیهی و ضروری نیست که شبهه‌ای در قلب واقف بدان نگذرد ولیکن از علو دولت ولینعمت و مولای خود امیر سید اجل منصور شمس‌المعالی (که خداوند قدرت او را ادامه دهاد در فراغ بال برای جستجوی این مأخذ و بذل مجهود در انجام این تکلیف باندازه‌ای که علم من از آنچه شنیده و یا دیده‌ام برسد) کمك خواستم و چون پیش از این جامه خدمت فرخنده را پوشیده بودم این کار مرا جرأت داد که بار دیگر جسارت کنم و این کتاب را هم بمجلس بلند مرتبه تقدیم نمایم تا خدمت من تجدد یابد و بدین خدمت از نوجامه‌های فخر که ذکر آن برای من همواره در روزگار پایدار بماند و شرف آن با عقاب من تا سالیان درازی ارث رسد بپوشم .

امید است که این جسارت را از بندگان خود چشم پوشی کنند و این عذر را برای صاحب خود قبول نمایند اکنون آغاز بمقصود کنیم .

گوئیم : نزدیکترین سببی که مرا بآنچه از من پرسیده‌اند می‌رساند شناسائی اخبار امم سالفه و تواریخ قرون گذشته است وبیشتر این احوال عادات و اصولی است که از ایشان و نوامیس ایشان باقی مانده و این کار را از راه استدلال بمعقولات و قیاس معقول بمحسوس نمیتوان دانست و منتهی راهی که موجود است این است که از اهل کتب و ملل و اصحاب اراء و نحل که اینگونه تواریخ مورد استناد آنهاست تقلید و پیروی کنیم و آنچه آنان برای خود مبناء قرار داده‌اند مانیز چنین کنیم . و پس از آنکه فکر خود را از عوامل زیان آوری که بدان معتاد شده از قبیل تعصب و غلبه و پیروی از هوا و ریاست طلبی که سبب هلاك بسیاری از مردم است و مانع دیدار حق و حقیقت است پاك ساختیم باید آراء و گفته های ایشان را در اثبات این مقصود بیکدیگر بسنجیم .

و این روش بهترین راهی است که ما را بحقیقت مقصود می‌رساند ونیرومندترین یاری است که شبهه و تردید را از ما دور می سازد چه جز این راه دیگری نیست که ما را بحقیقت مقصود برساند اگرچه در آن راه بسیار کوشش کرده و سختیهای زیادی دیده باشیم .

با آنکه این راه و قاعده‌ای که من پیشنهاد کرده‌ام آسان نیست که بزودی آن را تمیز دهیم بلکه پاره‌ای از آن اخبار امکان دارد که وقوع یابد و اگر ببطلان آن گواهی دیگری نباشد مانند اخبار راست وواقع خواهد بود .

و گاهی ازاحوال‌عادی امروزچیزی مشاهده میکنیم که‌اگر مانندآنرا اززمانهای‌قدیم نقل کنندماآنرامحال‌خواهیم‌دانست‌وعمرانسان بشناسائی تاریخ یك‌ملت کفایت نمیکند تاچه رسد بتاریخ ملل وچون امر از اینقرارشد پس ما باید هر کدام ازاین اخبار راکه نزدیکتر ومشهورتر است ازصاحبان‌آن بگیریم وتا اندازه‌ای که می‌توانیم آنرا اصلاح کنیم ودیگر گفته‌های‌ایشان رابآن‌طوری که هست‌بگذاریم تا این‌کار برای جویندگان حقیقت و دوستداران حکمت در تصرف در غیر این قضایا سرمشق باشد و نیز خود ما را بمجهولات دیگری ارشاد و راهنمائی کند و ماهم بخواست خدا چنین کردیم .

این فصل

در حقیقت شب و روز ومجموع آن و آغاز هریك آنها گفتگو می کند

گوئیم : شبانه روز معلول بازگشت آفتاب است بدوران کل (۱) بدائره‌ای که برای این روز و شب ابتداء فرض‌شده اعم از هریك از دوائر ولی بدین شرط که‌هم ما آنرا مبداء دانسته باشیم و هم عظیمه باشد زیرا هر دائره عظیمه ای بالقوه افق‌است یعنی ممکن است که‌برای‌محلی افق واقع شود و فلك بدوران کل بر روی دو قطب خود بحرکت ظاهری ومرئی از مشرق بمغرب می‌رود . (۲)

اعراب آغاز روزو شب را نقطه های مغارب که بر دائره افق است فرض کرده اند پس شبانه روز بعقیده آنان از آغاز غروب آفتاب است از افق تا غروب آفتاب فردا وآنچه ایشانرا براین امر وادار نمود این‌است که ماهپای عربی‌مبتنی برمسیر کره ماه است و از حرکت قمر استخراج می‌شود واوائل ماهپای قمری برؤیت هلال منوط است نه بحساب وهلال در وقت غروب‌آفتاب دیده می‌شود و رؤیت هلال درنزد تازیان

---

(۱) آسمان کره ایست موهوم و نقاط درخشنده‌ای درآن پیداست واین کره با همه اجزای خود بنظر متحرك است در حول خط مستقیمی که میان دیده ناظر وکوکب قطبی است که ستاره جدی باشد .

(۲) هر دائره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد که افق واقع‌شودچنانکه دائره معدل النهار در هرموضع که عرض آن ربع دور باشد با افق منطبق میشود و در خط استوا روزی دو بار فلك‌البروج با افق متحد میشود وآن وقتی است که دو قطب فلك البروج بر روی افق باشد ودائره میل در خط استوا وقتی افق‌واقع میشود که ستاره بر روی افق باشد و نصف‌النهار که خود افق استوائی است وبدین جهت درهمه روی‌زمین مبداء شبانه‌روز را ازرسیدن خورشید بنصف‌النهار دانسته‌اند که همهٔ شبانه روزها بیست و چهار ساعت باشد وافق واقع شدن نصف‌النهار ازدیگر دوائر آشکارتر است بالجمله هردائره همینقدر که عظیمه باشد صلاحیت دارد افق‌واقع شود بدین شرط که ما آنرا مبداء دانسته باشیم .

اول ماه است پس درنتیجه بعقیده تازیان شب پیش از روز شد وعادت ایشان درتقدیم شب بروز بهمینطریق جاری گشته است. (۱)

دلیل پیروان این عقیده آن است که مرتبه تاریکی بر نور مقدم است(۲) و نور بر تاریکی طاری است پس بهتر آن است که تاریکی را برفروغ مقدم داریم.

و این دسته سکون را برحرکت مقدم شمرده اند بدینطریق که گفتند آسودگی و راحت تن در سکون است وحرکت جز برای حاجت ضرور نیست و رنج در دنبال حاجت و ضرورت است پس تعب نتیجه حرکت است.

ودلیل دیگرشان این است که اگر سکون درعناصر دوام یابد تولید فساد نمیکند ولی اگر حرکت در عناصر پایدار بماند عناصر فاسد می‌شود چنانکه درمورد زازله ها و بادهای تند و امواج وغیره این امر مشهود می‌گردد.

اما میان غیر ازعرب مانند رومیها وایرانیها و مردم دیگری که با ایشان همدل وهمداستانند چنین معمول است که روز وشب از آغاز طلوع آفتاب است از افق مشرق تا طلوع آفتاب از افق فردا زیرا ماههای این ملل متکی بر محاسبه است و با کره

---

(۱) چنانکه وقتی اعراب میگویند لیلة الخمیس مقصدشان شب پنجشنبه است که از غروب چهارشنبه آغاز میگردد ولی وقتی اروپائیان میگویند شب پنجشنبه مقصودشان غروب چهارشنبه است پس اعراب شب را بروز مقدم میدارند و آنانکه سال خورشیدی بکار میبندند روز را برشب و چون ایرانیان سالیان دراز ماههای ایشان عربی بوده هنوز جمعی از مردم وقتی میگویند شب پنجشنبه مقصودشان بعینه مقصد تازیان است و چون چندین سال است سال رسمی ودولتی ما خورشیدی شده باید روز را بشب مقدم داریم و مقصود ما از شب پنجشنبه شبی باشد که از غروب روز چهارشنبه شروع میگردد.

(۲) تقدم چیزی بر چیز دیگر چندین قسم است و اقسام تقدم را در امور عامه فلسفه شرح داده اند یکی از آن اقسام تقدم رتبی است مانند تقدم تاریکی بر فروغ.

ماه و ستارگان دیگر بهیچوجه وابستگی ندارد و بنابراین عقیده آغاز شبانه روز ازابتدای روز است بالنتیجه بعقیده این ملل روز بر شب مقدم است و دلیل این مدعا این است که فروغ هستی است و تاریکی نیستی و هستی بر نیستی تقدم دارد .

آنانکه نور را بر ظلمت مقدم میشمارند گویند : حرکت برسکون غلبه دارد زیرا حرکت وجود است نه عدم و حیات است نه مرگ و در مقابل استدلالهائیکه پیروان اعراب می کنند معارضه بمثل می نمایند چنانکه می گویند آسمان برزمین برتری دارد و شخص کارگر و جوان تندرست تر است و آب روان چون آب راکد بوی بد بر نمی دارد . (۱)

اما بعقیده کلیه علمای نجوم شبانه روز ازوقتی است که آفتاب بدائره نصف النهار میرسد تا ظهر فردا و این عقیده میانه این دو قول است پس آغاز شبانه روز ها بعقیده ایشان از نصف ظاهر دائره نصف النهار است و محاسبات علماء نجوم در زیجهامتکی به همین رأی است و بهمین قرار داد مواضع کواکب را بحرکت مستوی و حرکت تقویمی آنها را دردفاتر سالیانه ضبط کردند . (۲)

---

(۱) از اینجا دانسته میشود که شعوبیه یعنی آنانکه ملل غیرعرب را برعرب برتری میدادند نور را بظلمت و جوان را بر پیر و متحرك را بر ساکن وآسمان را بر زمین نیز برتری میدادند .

(۲) چون باره از ستارگانرا چند فلك است و حرکت آنها بدور یکی از این افلاك درست حرکت بگرد مرکز است و در همین ضمن که حرکت می نماید در فلکی دیگر درگرد خارج مرکز میچرخند مانند آفتاب که حرکت آن درفلك ممثل بگرد مرکز است وحرکت آن بدور زمین خارج مرکز و ابوریحان دراین کتاب میگوید که بطلمیوس و دیگر اسکندر اینها تصور کرده بودند که حرکت آفتاب بدور زمین هم مانند فلك ممثل است یعنی زمین درست مرکز دائره حرکت خورشید است ولی هندیان دانستند که زمین نسبت بحرکت آفتاب خارج مرکزاست و سبب اینکه دربرخی فصول حرکت آفتاب بطی وکند است و در برخی دیگر☆

برخی دیگر از علماء نجوم نصف ناپیدای دائره نصف‌النهار را برگزیده اند و شبانه روز را از نیم شب آغاز می‌کنند چنانکه صاحب زیج شهریاران شاه بر این رأی بوده . (۱)

این طریق هم بی عیب است و باز گشت هر دو طریق بیك حقیقت است .

نکته‌ای که اصحاب نجوم را بر این گماشت که از دائره افق چشم پوشند چند چیز است یکی این است که دیدند مقدار شبانه روز با شبانه روز دیگر مختلف است

☆ از فصلها تندتر و سریع تر همانا این نکته است که در دو فصل آفتاب باید دو قوس دراز را طی کند و در دو فصل دیگر که حرکت آن تند است دو قوس کوتاه را هرچند پس از آنکه موافق هیئت جدید مدار خورشید را بیضی دانستیم همین نتیجه را میتوان گرفت پس مراد از حرکت مستوی حرکت درحول مرکز است و مراد از حرکت تقویمی آن است که خطی از مرکز عالم بیرون آید و بجرم ستاره که در فلك‌البروج است بگذرد و ابوریحان در صفحه صد و بیست شش کتاب‌تفهیم می گوید تقویم ستاره کدامست ؟ نقطه ایست ازفلك ممثل که بدو آن خط رسد که از مرکز عالم بیرون آید سوی تنه ستاره و آن آنجاست کجا دیده همی آید از فلك البروج . اما چرا برای خورشید دو فلك قائل شدند و برای برخی ستارگان مثلا برای ماه چهار فلك شاید در آتیه اشاره ای بدین مطلب بنمائیم .

(۱) پس از تتبع زیاد در ص ۱٤۱ فهرست ابن‌الندیم این زیج را بدست آوردم ابن‌الندیم‌از کتاب اختلاف الزیجات ابی‌معشر نقل میکند که در آغاز چهارمین قرن هجری در محل ساریه که در شهر جی باشد مشتی کتابهای فارسی قدیم که بر پوست درخت نوشته شده بود بدست آوردند و از خواندن این کتابها دانسته شد که کتب مذکور را بفرمان طهمورث در آن مکان پنهان‌کرده بودند و در شمار آن کتب زیجی بود که زیج معروف بزیج شهریار را از آن کتب استخراج کرده‌اند واین قضیه را ابوریحان‌هم در همین کتاب نقل میکند ولی نامی از آن زیج و از قرائت آن کتب نمی برد و باید از ابومعشر پرسید که خط زمان طهمورث را چگونه خواندند با آنکه قرائت خط میخی و پهلوی امری مستحدث است واین قضیه که ابومعشر نقل کرده بافسانه بیشترمانند است تا بتاریخ ؛ گذشته از اینکه‌طهمورث‌را وجود خارجی نبود .

و هیچگاه با یکدیگر یکی نیست چنانکه اختلاف آنها با یکدیگر در هنگام کسوف بطور هویدا برای حس آشکار میگردد . (۱)

و علت این اختلاف سیر آفتاب است در فلك البروج که گاهی تند و زمانی کند حرکت میکند .

---

(۱) یکی از مسائل بسیار مشکل این کتاب همین مسئله است و از ابتدائی که من با این کتاب آشنا شدم باین اشکال برخوردم و چندین سال هراندازه که فکر کردم چیزی بخاطرم نرسید و از هرکس که هیئت میدانست این مسئله را پرسیدم و تمام این اشخاص بطور صریح گفتند ما هم این مسئله را نمی فهمیم و چند نفر هم گفتند این مسئله غلط است و فقط دو نفر جواب دادند که من این دو پاسخ را برای شما نقل میکنم .

جواب اول را پیر مردی داد که مدعی بودیك نظریه ریاضی خود را راجع بکره ماه برصد خانه فرانسه فرستاده و فرانسویها آن نظریه را نمیدانستند و زیاده براین نظریه افکار دیگری هم در ریاضیات دارد که اروپائیها ندارند وآن جواب این است که شخصی از روی حساب خبر میدهد که فلان روز اول روز کسوف واقع میشود و چون روز موعود شد مردم می بینند اول روز تاریك است وتصور میکنند شب است و چون خورشید ازکسوف بیرون شد می بینند که مقداری از روز گذشته پس اختلاف شب و روز اینطور برای حس آشکار میگردد .

این جواب علاوه براینکه فی‌نفسه غلط است زیرا اول روز اگر کسوف واقع شود کسی تصور نمی کند که هنوز روز نشده چه ، پیش ازطلوع قرص هوا روشن است عبارت کتاب هم این جواب را تکذیب میکند و آن عبارت این است و جدوا والایام بلیالیها مختلفة المقادیر یعنی دیدند شبانه روزها با هم مختلف المقداراست نه آنکه شب با روز مختلف باشد .

جواب دوم این بود که چون سال خورشیدی ازسیصد و شصت و پنج روز ربعی زائد دارد که برخی چهار سال یکمرتبه این چهار یك ها را کبیسه میکنند و برخی صدوبیست سال یکمرتبه پس وقتی که از روی حساب منجمی خبرداد که فلان روز چهار ساعت بغروب کسوف میشود بعلت اینکه مثلا ما در سال سوم هستیم و هنوز سال چهارم نشده که کبیسه شود به پاس خاطر این ارباع شخص درمییابد که کسوف از موعد مقرر تاخیر کرد .

علت دیگر آنست که قطعه های فلك البروج بر دوائر بطور مختلف عبور می کند . (۱)

پس برای اینکه این اختلاف را از میان بر دارند مجبور بتعدیل آن شدند و تعدیل آن بدائره نصف‌النهار درهمه جای گیتی عمومیت‌دارد چه این‌دائره یکی‌از آفاق استوائی است ولوازم‌آن درهمه روی زمین تغییر ناپذیر است ولی دائره افق‌بواسطه اختلافاتیکه در هر موضع‌پیدامیکند ودر هر عرض بلدی بشکل مخالف باعرض دیگر است و قطعه‌های فلك البروج بر آن بتفاوت عبور می کند ازینرو عمل تعدیل بدائره افق تام نیست و بر یك نظام جاری نمی گردد . (۲)

سبب دوم آن است که میان تمام نصف‌النهار های بلاد دائره معدل النهار است و یا مدارات موازی بامعدل ولی‌میانه دوائر آفاق زیاده بر آنچه گفته شد دوائر انحراف بشمال وجنوب هم‌می‌باشد ودر شناسائی کواکب‌ومواضع آنها بدانستن طول نیازمندیم که با دانستن نصف النهار ملازمهٔ دارد و بعرض که ملازمه با شناسائی افق دارد محتاج نیستیم .

---

(۱) یعنی بدوائر آفاق و نصف النهار قطعه های فلك البروج بطور مختلف عبور میکند و سبب این عبور بطور اختلاف این است که فلك‌البروج انحراف دارد و اگر انحراف نداشت این اختلاف یافت نمی شد .

(۲) یعنی اگر میخواستند طلوع وغروب بعبارت دیگر روشنائی و تاریکی را اهل نجوم مبداء شبانه روز بدانند در هر بلدی یکنوع شبانه روز وجود میداشت در خط استوا شبانه روز درست بیست و چهار ساعت بود و همینطور که از خط استوا بسمت قطب می‌آمدیم مقدار شبانه روز تفاوت می یافت بقسمی که در برخی بلاد شش ماه روز وشش ماه شب بود و منجمان از زمانهای دور باین فکر افتادند که برای تساوی همه شبانه روز های روی زمین چاره ای بیندیشند و چون دیدند که نصف‌النهار مانند افق استوا بدو قطب معدل النهار میگذرد از اینرو نصف‌النهار را انتخاب کردند که در همه روی زمین شبانه روز بیست و چهار ساعت باشد پس دانسته شد که مقصود مصنف از اینکه میگوید نصف النهار افق استوائی است چه می باشد .

علمای نجوم برای مراعات این‌نکته دائره‌ای برگزیدند که حسابهای ایشان‌در آن شیوع و عمومیت داشته باشد و از غیر این رو برگردانیدند با آنکه اگر بدائره آفاق هم عمل‌می‌کردند بازبمقصود می‌رسیدند و همان نتایجی که از دوائر نصف‌النهار می‌گرفتند ممکن بود که از دوائر آفاق بگیرند ولی راه دورتر می‌شد و بزرگترین خطا این‌است که شخص از راه راست‌پا بیرون گذاردومسافت خودرا طولانی‌تر کند. تا اینجا حدی بود که شبانه روز را رویهمرفته بدان تحدید و تعریف کردیم ولی تعریف هریك از این دو بطور تفصیل چنین است: لفظ یوم (روز) ونهار هر دو بیك معنی است و روز ازآغاز پیدایش جرم‌آفتاب است تا غروب آن و شب برخلاف این است وکلیه ملل براین تعریف همدل و همداستانند وهمه‌کس‌گواهی میدهدکه کسی را بادیگری دراین‌معنی اختلاف نظری نیست ولی‌برخی ازعلماء فقه اسلامی آغازروز را پیدایش شفق دانسته‌اند و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که میان مدت روز و روزه مساوات باشد و از قرآن مجید این آیه‌را بگواهی آوردند (کلواواشربو حتی یتبین لکم‌الخیط الابیض من‌الخیط الاسود من‌الفجر) (۱) ـ و چنین ادعاکردند که این دوطرف که درآیه‌مبارکه ذکرشده آغاز و انجام روز است ولی این‌اشخاص

(۱) یعنی بخورید و بیاشامید تا آنکه نخ سیاه از نخ سپید برای شما آشکار گردد و زمخشری در تفسیر کشاف نقل میکند که عدی بن حاتم طائی گفت من وقتی این آیه نازل شد نخی سیاه و نخی سپید در شب بدست گرفتم و این دو نخ را نگاه میکردم تا سپید و سیاه را از هم تمیز بدهم و از آن ساعت روزه بگیرم و چون روز شد بخدمت پیغمبر آمدم و ماجرا را باز گفتم بطوری پیامبر را خنده گرفت که دندانهای نواجذ او آشکار شد و فرمود انك لعریض القفا یعنی پس گردن تو پهن است و این جمله در زبان تازی کنایه از حماقت شخص است پس قضیه را برای من شرح داد که مقصود از نخ سیاه خود شب است و مراد از نخ سپیدخودروز است نه اینکه نخ‌سیاه از نخ سپید تمیزباید البته معلوم است که در هرزبان مشتی استعارات است که همه کس آنرا نمی فهمد .

که روز را از طلوع فجر دانسته‌اند نمی‌توانند این آیه را دلیل خود قرار دهند زیرا اگر آغاز روزه آغاز روز بود چون تعریف روز برای مردم ظاهر و آشکار است آن وقت خداوند امر واضح و آشکاری را که تعریف و تحدید آن سودی ندارد ذکر کرده بود چنانکه آخر روز و اول شب را تعریف و تحدید نکرد چون، آغاز شب معلوم و متعارف بشر است و هیچکس بدان جاهل نیست تا نیازمند بتعریف و توصیف باشد و چون خدای تعالی آغاز روزه را بطلوع فجر تعریف کرد و آخر روز را دیگر تعریف نکرد بلکه بهمین اندازه که گفت تا شب روزه بدارید کفایت کرد زیرا همه مردم می‌دانند که اول شب غروب قرص آفتاب است پس دانستیم که مقصود از تحدید اول روز این نیست که روز را تعریف کند بلکه مقصود این است که اول روزه را تعیین نماید .

اگر فقها بگویند : روز شرعی غیر از روزی است که مردم در عرف قائل‌اند این گفته هم جز اختلافی لفظی بیش نیست و حقیقتی را که در عرف دارای نام خاصی است نامی گذاشته اند که عرف مردم و وضع لغوی از آن بی خبر است باآنکه در آیه از ذکر روز و آغاز آن سخنی در میان نیست و پس از آنکه دشمنان ما در معنی، با ما متفق شدند اگرهم در عبارت اختلافی باشد این اختلاف را چشم پوشی می کنیم . (۱)

---

(۱) فقها در کتب اصول فقه یك فصل در حقیقت شرعی ترتیب داده اند و خلاصه آن فصل این است که اگر چه پاره الفاظ در عرف مردم و در لغت معنای خاصی دارد ولی در شرع معنی دیگری بخود گرفته بقسمی که معانی اولیه آن الفاظ از آنها فهمیده نمیشود مثلا بقول ایشان صلات بمعنای دعا بوده ولی در لسان شارع بمعنای نماز است و حج در لغت بمعنای قصد بوده و در زبان شرع بمعنای زیارت است وابوریحان میگوید اگرفقها درلفظ یوم وروز این داستان‌را ازسر بگیرند و بگویند درست است روز عرفی که مورد حاجت همه بشر است از طلوع آفتاب است تا غروب آن ولی روز شرعی از طلوع فجر است تا غروب آفتاب (وبقولی تا غروب شفق) این حیله‌هم برای ایشان‌سودمند نیست وزیرا پس از آنکه‌تصدیق ...

و از چیزهائیکه بصحت گفته‌های ما دلالت دارد این آیه است (احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم) تا آنکه می‌فرماید (ثم اتموا الصیام الی اللیل) - پس مباشرت با زنان و خوردن و آشامیدن تا وقتی محدود و موقعی معین قرار داده شد نه اینکه در همه شب چنانکه پیش از نزول این آیه خوردن و آشامیدن پس از عشاء آخرین ممنوع بود - و در آنوقت نمی گفتند ماروز را باقدری از شب روزه داشتیم بلکه بطور اطلاق می گفتند که ما روزهائی روزه بودیم .

چگونه شخص می‌تواند بچیزی معتقد شود که خلاف آن عیان و آشکار است زیرا شفق در سمت مغرب نظیر فجر است از جهت مشرق و علت هر دو یك چیز است وهر دو هم بیك حالت هستند(۱) و اگر طلوع فجر آغاز روز بود باید که غروب شفق

---

* کردند روز عرفی و متداول بشر از طلوع آفتاب تا غروب آن است دیگر باین اصطلاح حاجت و نیازی نیست وشارع متصرف در لغت نیست وفرموده روز ومقداری از شب را روزه بدارید و شخص مسلمان باید این امر را اطاعت کند و نفرموده که باید باین حقیقت هم اعتقاد نمائید که روز از پیدایش فجر تا غروب آفتاب یا غروب شفق است .

(۱) صبح روشنائی است که در مشرق پیش از طلوع خورشید پیدا میگردد و شفق روشنائی دیگری است که در سمت مغرب پس از غروب آفتاب باقی می ماند و صبح و شفق در شکل با یکدیگر متشابه و مانند هستند و در وضع مقابل زیرا در آغاز پیدایش صبح روشنائی بغایت ضعیف است وطولانی که ما آنرا صبح دروغین ودم گرگ می گوئیم و پس از آن روشنائی بر افق پهن میشود و آنرا صبح راستین مینامند که مسلمانان از این وقت باید روزه بدارند و سپس بسرخی افزوده می شود تا آنکه بکلی آفتاب طلوع کند وشفق بعکس است یعنی پس از غروب قرص اولا در افق سرخی ظاهر میشود و پس از آن بیاضی عریض و پس از آن یك سپیدی طولانی تا آنکه کم کم محو شود و بتجربه و امتحان دانسته شده که انحطاط آفتاب در ابتداء صبح و انتهای شفق باید هیجده درجه باشد .

هم آخر روز باشد و برخی از شیعیان ناچار این عقیده را هم قبول کرده‌اند . (١)

با آنکه اشخاصی که در گفته‌های پیش با ما مخالفت کرده‌اند در این معنی با من موافق خواهند بود که روز و شب در مدت سال دو مرتبه با هم مساوی می‌شود یکی در موقع بهـار و دیگری در پائیز و گفته او با آنچه ما گفتیم مطابق می‌شود که روز هنگامی بمنتها درجه طول خود می‌رسد که آفتاب بمنتهای نزدیکی از قطب شمال رسد و هنگامی روز بکوتاهترین اوقات خود می‌رسد که آفتاب بمنتهای دوری قطب شمال نائل گردد و نیز در این معنی باما موافق اند که کوتاهترین شب زمستان باکوتاه ترین روز تابستان مطابق است و معنای این آیه (یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل) و آیه دیگر (یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل) همین است که گفته شد . (٢)

اگر دشمنان ما این مسائل را ندانند یا آنکه خود را بنادانی بزنند از قبول این یك مسئله چاره نخواهند داشت که نصف النهار اول شش ساعت است و نصف النهار دیگر هم شش ساعت و نمی توانند در قبول این مسئله تجاهل و تعامی نمایند چه ، خبری که در ذکر فضیلت اشخاصی است که بنماز آدینه میروند بسیار شایع است و در آن خبر فضیلت اشخاصی را که در شش ساعتی که از آغاز روز است تا هنگام ظهر بنماز میروند

---

(١) چنانکه ما شیعیان امامیه غروب شفق را آخر روز می دانیم و فقهای ما فرموده اند که اگر کسی روزه خود را از روی عمد تا شفق باقی است افطار کند باید کفاره بدهد ولی جمعی از علماء عامه گفته اند همینقدر که آفتاب غروب کرد میشود روزه را افطار کرد .

(٢) یعنی قدری از شب را خداوند داخل روز می کند و بالعکس پاره از رزز را داخل در شب مینماید و معنای آیه دوم این است شب را بروز میپیچد و روز را بر شب .

بتفاوت ذکر شده(۱) و این خبر بر ساعات زمانی معوج معقول خواهد بود نه بر ساعات مستوی که آن را ساعات معتدله نیز میگویند(۲) و اگر ما با ایشان در این دعوی مسامحه کنیم واجب می آید که شب و روز وقتیکه آفتاب بدو جنبه انقلاب شتوی رسد باهم مساوی گردد و این هم در پاره ای از مواضع خواهد بود و لازم می آید که شب زمستان با روز تابستان مساوی نشود و لازم می آید که نصف النهار وقتی باشد که آفتاب در میان وقت طلوع و غروب بدائره نصف النهار نرسد با آنکه خلافات این لوازم نزد اشخاصی که کمترین بصیرت بحرکات کرات سماوی داشته باشند ظاهر و هویدا است . (۳)

---

(۱) هر کس که در روز آدینه ساعت اول برای نماز آن روز عازم شود مثل اینست که یك شتر قربانی کرده و در ساعت دوم مثل این است که یك گاو بقربانگاه برده و در ساعت سوم چنان است که یك قوچ قربانی نموده و در ساعت چهارم مثل این است که مرغی قربانی کرده و در پنجمین ساعت مثل این است که گنجشکی قربانی کرده در ساعت ششم مثل این است که بیك تخم مرغ بخداوند تقرب پیدا کرده و این خبر را در کتابهای فقه شیعه حتی در صلات جواهر نیافتم و از کتب فقه اهل سنت نقل کردم .

(۲) ساعات شبانه روز را دوقسم تقسیم کرده اند یکی ساعت مستوی ودیگری ساعت معوج ومقصود از ساعات مستوی آن است که مطابق روز وشب باشد یعنی اگر روز یا شب از دوازده ساعت زیاد تر است ساعت مستوی هم همینطور باشد ولی ساعت معوج آن است که روز و شب را بهر اندازه ای که باشند به دوازده قسمت کنند و در خط استوا همواره ساعت معوج و مستوی یکی است چون در خط استوا دو قطب بر روی افق است و مدارها را دو نیم متساوی میکنند و قوس لیل و قوس نهار در آنجا مساوی است اکنون سخن در اینست که مقصود از ساعتی که در روایت است ساعات معوج است که همواره از صبح تا ظهر شش ساعت است .

(۳) چون بنا بگفته ما که روز از پیدایش آفتاب است تا غروب آن شبانه روز در سال دو بار یکی از اول بهار و دیگری در اول پائیز مساوی میشود بنا بقول فقها ناچار باید در اول جدی که شب خیلی طولانی شده با روز بدینطور ☆

اگر کسی برای مدعای خود اینطور دلیل بیاورد که مردم وقتی فجر طالع شد می گویند وارد صبح شدیم و شب تمـام شد باید این اشخاص از گفته دیگر مردم غفلت ننمایند که چون غروب آفتاب نزدیك شد و رنك خورشید از سرخی روی بزردی گذاشت می گویند شب شد و روز رخت بربست و مقصود از این قبیل عبارات حقیقت گوئی نیست و تنها مقصودشان این است که مردم بطریق مجاز و استعاره از ادبار وروبر گردانیدن حالتی که ایشان داشتند و ازاقبال وروآوردن حالت دیگر خبر دهند و این امور در لغت هم جایز و سزاوار است چنانکه باز قرآن مجید می گوید (اتی امر الله فلا تستعجلوه) (۱) ـ بازبصحت گفته، این روایت نبوی گواهی می‌دهد که فرمود (صلوةالنهار عجماء) (۲) واگر مردم نماز ظهررانماز اول می گویند مقصودشان این است که اولین نماز از نظرهای روز است و اگر نماز عصر را نماز وسطی گویند

☆ مساوی شود که قدری از طلوع فجر تا آفتاب و قدری هم از غروب آفتاب و تا غروب شفق را به روز بیفزائیم تا در نتیجه پس از این گرفتاریها درپاره‌ای بلاد شب و روز مساوی شود ولی خوبست فقها بگویند ما چه ضرورت دارد بتساوی شب و روز قائل شویم که تا کار ما باینجا بکشد .

(۱) یعنی امر خداوند آمد و شتاب ننمائید با آنکه امر چیزی نیست که قابل آمدن باشد و این را بزبان معانی بیان مجاز در اسناد می گویند .

(۲) عجم در لغت یعنی گنك و کسی که از بیان مقصود خود عاجز باشد و چون عربها لغت همه بنی آدم را نسبت بلغت خود گنك و نا رسای بمقصود می دانستند این بود که ملل غیر عرب را عجم میگفتند و عجمه که یکی از اصحاب منع صرف است یعنی غیر عربی باشد و معنای روایت این است که باید نماز روز را بطور اخفات خواند نه بجهر و این روایت بگفته علمای معانی بیان انشائی است بصورت اخبار و استدلال ابوریحان این است که اگر بگفته فقها روز از آغاز فجر است پس باید نماز بامداد را آهسته خواند با آنکه باتفاق نماز صبح را باید بجهر خواند .

برای این است که میان نماز اول از دو نماز روز و نماز اول از نماز های شب وسط و میانه است . (۱)

مقصود من از آنچه در این موضع بیان کردم فقط این بود که اگر کسی چنین گمان کرده که ضروریــات و بدیهیات بخلاف قرآن گواهی میدهد و برای اثبات گمان باطل خود بگفته یکی از فقها یا مفسران استدلال می کند من این گمان را نفی کنم .

این فصل

در مبداء سال و ماه گفتار می کند

سال باز گشت آفتاب است در فلك البروج بنقطه ای که ازهمان نقطه حرکت کرده و باید این حرکت بخلاف حرکت کل باشد (۲) و در اینمدت زمانهای چهارگانه را که بهار و تابستان و پائیز و زمستان است شامل میشود . و طبایع چهارگانه این فصول را حائز می گردد . پس حرکت آفتاب بنقطه ای منتهی می شود که از همان نقطه ابتدا کرده بوده و این بازگشتها در نزد بطلمیوس ازمنه اش متساوی است (۳)

---

(۱) چون آیه ای در قرآن است بدین مضمون که در ادای نماز ها بسیار محافظت نمائید بویژه نماز میانی و نوعا اهل تفسیر گفته اند که مقصود از نماز وسطی که نماز میانه روز باشد نماز عصر است و ابوریحان میگوید که این قول هم برای فقها که روز را از طلوع فجر تا غروب شفق دانسته اند فایده ندارد چه که مقصود ازنمازوسطی بودن نماز عصر این است که میان نماز ظهر و نماز مغرب و عشاء میانی است نه اینکه میان نماز صبح و شب میانی باشد تا در نتیجه در زبان شارع هم روز از آغاز فجر باشد .

(۲) این حرکت را در نجوم بر خلاف توالی گویند .

(۳) یعنی نزد بطلموس مدت فصول چهارگانه متساوی است ولی دیگران بر صد یافته اند که دربعضی فصول حرکت آفتاب تندتر و در برخی دیگر کندتر است .

ولی بعقیده دیگران از پیروان سند و هند (۱) و محدثین این ازمنه غیر متساوی است زیرا که در ارصاد اینان برای اوج شمس حرکتی یافت شده .

این بازگشتها چه متساوی باشد چه مختلف سال بفصول اربعه محیط است و طبایع این فصول را حائز .

اما کمیت سال از ~~ایام~~ نتایج ارصاد مختلف است . ببعضی ارصاد زیاد تر و در برخی کمتر یافت شده ولی تفاوتی که عارض میشود درمدت کم غیرمحسوس است و اگر زمان را امتداد دهیم و این اختلافات را بهم بیفزائیم آنوقت خطای فاحشی حاصل میشود و از برای همین است که حکماء توصیه کرده اند که رصد را چند مرتبه تکرار کنند . شاید خللی در او یافت شده باشد و برای این مطلب در کتاب دیگرم که موسوم به کتاب استشهاد در اختلاف ارصاد است بیشتر بیان خواهید دید

در این مدت که باز گشت آفتاب باشد در فلك البروج ماه دوازده دوره و کمتر از یك دور حرکت می کند و دوازده دفعه دیدار هلال می گردد . پس این بازگشتهای دوازده گانه ماه را در فلك البروج یك سال قمری اصطلاح کرده‌اند . و آن مقدار کسری را که تقریباً یازده روز است ازسال قمری حذف کرده اند و همین سبب شد که فلك‌البروج را بدوازده قسم متساوی قسمت کنند چنانکه در کتاب (تجرید شعاعات و انوار) بیان کرده ام و این همان کتاب است که به پیشگاه مبارك تقدیم نموده ام پس در نزد مردم دوگونه سال حاصل گردید سال شمسی و سال قمری وسبب اینکه از این دو کوکب بدیگر ستارگان تجاوز نکردند وحرکات آنهارا مقیاس زمان قرار ندادند دو چیز است .

---

(۱) چون مامون الرشید بفضل پروری اشتهار یافت مردی هندی که (کنکه) نام داشت نزداو آمدو کتابی درنجوم‌هندی باو تقدیم‌نمودو بامر مأمون این کتاب را ترجمه کردند وزیج سند هندهمین‌است‌واین زیج درباره مسائل باهیئت اسکندر اینها که هیئت بطلمیوس باشد مخالفت دارد و ابوریحان در کتاب هند غلطهائی چند که در ترجمه است بیان کرده ومعنای‌سندهند ابدیت وهمیشگی است .

یکی اینکه حرکات دیگر ستارگان پنهانی است و پی بردن بآن حرکات از راه چشم کم حاصل می شود و فقط حرکت آنها را از راه رصد معلوم میکنند.

دیگر آنکه از این دو کوکب در احوال ازمنه و اهویه و نبات و حیوان و غیره از جزئیات عناصر و استحاله برخی به برخی دیگر برای بزرگی و امتیازی که از دیگر کواکب در نور و منظر دارند حاصل میشود.

پس ازین دو قسم سال سالهای دیگر را بیرون آوردند (۱) اما اهل قسطنطنیه و اسکندریه چنانچه تاول در زیج خود بیان کرده و دیگر رومیان و سریانیان و کلدانیان و اهل مصر در زمان ما و آنانکه برای معتضد هستند (۲) و سالشان سال شمسی است و بتقریب سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد سال خود را سیصد و شصت و پنج روز گردانیدند و این چهار یك ها را در چهار سال بهم ملحق می کنند و یکروز تشکیل میدهد و آن سال را سال کبیسه گویند.

اما سال مصریان قدیم سال خورشیدی بوده جز اینکه ایشان این چهاریك هارا وامیگذاشتند تا یکسال تشکیل و این امر در (۱٤٦۰) سال انجام میگرفت و آنوقت یکسال را کبیسه میکردند ودر اول سال با اهل اسکندریه وقسطنطنیه بنابر آنچه ثاون اسکندرانی گفته موافق میشدند.

اما ایرانیان هم در ایام دولت خود سال شمسی را برگزیده بودند و سال را سیصد و شصت و پنج روز قرار داده بودند و کسوررا حذف مینمودند تا اینکه ازاین چهار یك ها در مدت ۱۲۵ سال یك ماه درست می شد و از پنجیك ساعات یکروز و (اهل خوارزم و سغد و آنهائیکه پیرو کیش پارسیان ودرتحت فرمان وطاعت آنهابودند ودر ایام دولتشان خود را بآنان منسوب میکردند مانند ملوك پیشدادی از پارسیان

---

(۱) اینکه ابوریحان می گوید ماه هم بزرگترین ستارگان است مسلم است که مطابق هیئت آنروز بوده.

(۲) معتضد یکی از خلفاء عباسی است و در دو فصل بعد بطور تفصیل رای او در سال خواهد آمد این بود که ما از بیان آن صرف نظر کردیم.

وآنها کسانی بودند که تمام گیتی را مالك شدند) سال را سیصد و شصت روز میگرفته و در سر ششماه یك ماه کبیسه می کردند و آن سال را سال کبیسه می نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه میکردند یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهار یك روز ها (۱) و چنین سال را بزرك می داشتند و سال فرخنده می نامیدند و در این سال بعبادات و مصالح ملك می پرداختند .

و اما عقیده علمای قبطیان بر آنچه در دست کتاب مجسطی گفته شده و سال را بر آن بنا نهاده و رای پارسیان در اسلام و اهل خوارزم و سند بکلی اعراض از کسور یعنی از ربعها میباشد .

اما عبرانیان و یهود و جمیع بنی اسرائیل و صائبین و حرانیان قولی میانه این دو قول اتخاذ کرده اند سال را از سیر آفتاب و ماه را از سیر قمر گرفته اند (۲) تا آنکه اعیاد آنها و روزها بر حساب قمری باشد و اوقات سالیانه هم محفوظ بماند پس در هرنوزده سال قمری ۷ ماه را کبیسه کرده‌اند چنانکه در سنخراج اداور و کیفیات سنین آنها را بعداً بیان خواهیم کرد .

و این دسته را نصاری دراخذ حساب روز ها و پاره از اعیاد موافقت نمودند زیرا مدار امر نصاری برفصح یهود است ولی‌دراستعمال شهور بایهود مخالف‌اندودراین کاربیرورروم وسریانیان‌هستند وعرب‌هم درجاهلیت‌چنین‌میکردند بتفاوت میانه سالشان که‌قمری‌وسال شمسی است نظرمیکردند که این‌مقدار ده روز وبیست‌و یك‌ساعت وپنج

(۱) یعنی چهار یك هائی که از مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز بدست می آمد .

(۲) دائرةالمعارف فرانسوی می گوید که نخستین امتی که سال را شمسی و ماه‌را قمری گرفته کلدانیان بوده‌اند ویهود در دوره اقامت‌خود در کلده از کلدانیان این قبیل سال و ماه را آموختند ولی ابوریحان در کتاب هند می گوید که هندیان هم چنین میکردند با آنکه معقول نیست که هند از کلده آموخته باشد و اگر این کتاب را نویسندگان آن دائرةالمعارف دیده بودند به چنین اشتباه برنمیخوردند .

یك ساعت است و هر وقت که این مقدار یك ماه می شد بر سال می افزودند و آنها این مقدار را ده روز و بیست ساعت می دانستند و تولیت این کار را نسئه که از کنانه بودند متعهد بودند وایشان درنزد عرب معروف بقلامس هستند که مفرد آن قلمس میشود وقلمس دریای پر آب را گویند و ایشان این چنین بودند ارثمامه جنادة بن عوف بن امیة بن قلع بن عباد بن قلع بن حذیفه و تمام اینها نساة بودند و اول کسی که از ایشان بدینکار پرداخت حذیفه بود و او پسر عبد بن فقیم بن عدی است و آخر آنان ابوثمامه است و شعر کنانه در وصف او این شعر را گفته:

فذا فقیم کان یدعی العلمس (۱) وکان الدین لهم موسسا

مستمعاً من قوله مرامی

و دیگری گفته:

مشهر من سابقی کنانه معظم مشرف مکانه مضی علی ذلکم زمانه (۲)

دیگری سروده

مابین دور الشمس و الهلال تجمعه جمعاً مری الاجمال حتی یتم الشهر بالکمال (۳)

و این کار ازصد سال ازپیش ازاسلام ازیهود ناشی شد ولی یهود در هر بیست و چهار سال قمری نه ماه کبیسه میکردند وسالیان آنان بیك طریقه با زمان جاری بود و از اوقاتش تقدم و تأخر نمیگرفت (٤)

---

(۱) یعنی این فقیم که قلمس خوانده میشود موسس این روش است که سالهارا نسی میکنند وآنچه او گوید دیگران بفرموده او گوش می دهند .

(۲) یعنی یکی از مشهور ترین پیشینیان بنی کنانه که در این قوم دارای عظمت و شرافت بود بهمین طریق زمان خود را گذرانید .

(۳) یعنی میان گردش آفتاب و ماه را در گاه حساب برای اینکه ماه را کامل کند حساب می نماید و جمع می کند .

(٤) یعنی همواره ترتیب کبیسه یهود بیك طریقه بود و مردم تکلیف خود را می دانستند بعکس در عرب اینطور نبود یکمرتبه محرم را که شهر حرام است نسئی ☆

تا آنکه در سال حجة‌الوداع رسول اکرم بحج رفت و این آیه بر او نازل شد انماالنسی زیاده فی‌الکفر یضل به‌الذین کفرو ایحلون عاما ویحرمونه عاماً (۱) پس این خطبه را خواند (ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق الله السموات والارض (۲) و آیه مذکور را بر آنان قرائت کرد و کبسی که نسئی باشد حرام فرمود پس عرب از آن روز کبسی را اهمال کردند و شهورشان از آنچه سابقاً بر آن بود تغییر کرد و اسماء این ماهها از تادیه‌معنای خود کوتاه شد .

اما امم دیگر آرائشان در این مسئله معروف نیست و ظاهر اینست که از این چند طریقه که گفته شد تجاوز ننماید وهر امتی پیرو عقیده امت همسایه خویش باشد .

شنیدم که هندیان نیز رؤیت‌هلال را در شهور خود بکار می‌بندند و هرنهصد و هفتاد وشش روزیکماه قمری کبیسه می کنند وتاریخ خود را از وقتی آغازمینمایند که در برج نامعین اجتماعی‌است داده باشد(۱) واز هر اجتماع در نزد ایشان اجتماعی

☆ میکردند و بچپاول میپرداختند و چون بدیشان اشکال میشد که چرا در ماه حرام چنین کردند میگفتند محرم ماه بعدی است و این ماه کبیسه است وهرطوری که دلخواه ایشان بود این یك ماه را در مدت سه سال اعمال میکردند چنانچه آیه هم بهمین مضمون گواهی میدهد .

(۱) یعنی نسئی زیادی درکفر است و آنانکه کافر شدند مردم را باین عمل گمراه میکنند سالی را حلال میکنند وسالی‌را حرام .

(۲) یعنی‌اکنون زمان برگشت‌بهمان‌طریقه که‌خداوند آنرا آفریده در روزی که‌آسمان و زمین را آفرید یعنی همینطور که انسان در مدت یکسال دوازده مرتبه رؤیت هلال مینماید باید سال هم همینطور باشد وشخصی سیزده مرتبه رویت هلال نمیکند که تا سال را سیزده ماه بداند .

(۳) چون آفتاب و ماه در یکدرجه و یك دقیقه میباشندآنرا باصطلاح مجسطی اتصال و باصطلاح منجمان اجتماع گویند و ماه در این حالت در محاق است واستقبال که‌آنرا امتلا نیز مینامند وقتیست که ماه روبروی خورشید باشد و دراینحال ماه بدراست

که در یکی از دونقطه اعتدال روی‌دهد بهتر است و سال کبیسه راذماسنه‌می گویند .

شاید علت این کار چنین باشد که‌در احکام نجومی خود ببروج کاری ندارند و فقط از میان کواکب ماه را بتنهائی انتخاب کرده باشد و منازل قمر و جفور آن را در احکام نجومی استعمال میکنند (۱)

ابو محمد نائب ایمی در کتاب غره از یعقوب بن طارق نقل می کند که هندیان چهار نوع تاریخ دارند .

یکی آنست که آفتاب از نقطه‌ای از فلك البروج که در حرکت آغاز کرده بهمان‌نقطه باز گردد و این سال را سال شمس نامند دوم آنست که آفتاب سیصدوشصت مرتبه طلوع کند و این را سال وسطی گویند زیرا که از سال قمری زیادت و از سال

---

(۱) خورشید در مدت یکسال بروج دوازده‌گانه را طی میکند وماه این مدت را که بیست و هشت منزل آن است یکماهه طی مینماید ولی هندیان منازل ماه را بیست و هفت منزل دانسته اند چنانچه ابوریحان در اوایل فصل آخر این کتاب که در منازل‌قمر است‌می‌گوید پس هر منزلی نزد ایشان سیزده درجه و ربع درجه میشود بتقریب و چنین معتقدند که میشود از طبیعت این منازل برطوبت ویبوست هوا استدلال کرد پس بدین سبب حدوث این دوکیفیت را بشش رباط قائم دانسته اند در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شود مقدم و در رباط دوم هفت منزل است که ابتدای آن از بطین است و در رباط سوم پنج منزل است که از ثریا شروع میگردد و در رباط چهارم شش منزل است که پس از منازل پیشین است و در رباط ششم بخاك اعزل ورامح میباشد وترتیب این‌منازل را درآخرین‌فصل‌این کتاب‌ملاحظه‌فرمائید .

هندیان میگویند که همینطور که هر برجی را مثلثه ایست همینطور هر منزل را هم رباطاتی است با این فرق که‌مثلثات‌بروج متساوی‌هستند ولی‌رباطات متساوی‌نیستند .

و از طول قمر و دیگر کواکب در منازلی که در یك رباط و یك طبع باشند استدلال به چگونگی هوا میکنند که رطوبت ویبوست حادث خواهد شد چنانکه‌گویند چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و آفتاب در منزل دیگر رطب از همان رباط دلیل باران باشند و منازل یابسه را هشت منزل دانسته اند و منازل رطب را یازده و نه منزل دیگر را میانه دانسته اند .

آفتاب کمتر است ـ سوم آنست که ماه از سرطان که رأس‌الحمل است (۱) حرکت کند و پس از دوازده دوره بهمانجا بازگردد و سال قمری نزد هندیان این سال است و مقدار آن سیصد و بیست وهفت روز و هفت ساعت و دوسوم ساعت است بتقریب چهارم آنست که دوازده مرتبه رؤیت هلال گردد و سال‌قمری مستعمل همین است .

تاریخ مدت معینی است که از آغاز سال شروع میگردد که در آنسال‌پیغمبری مبعوث شده یا پادشاه بزرگی قیام کرده یا امتی بطوفان و زلزله هلاك گشته یامملکتی خسف شده ، یا وباء و قحط شدیدی اتفاق افتاده ، یا انتقال دولتی و تبدیل ملتی و یا حادثه عظیمی از ایالات سماوی و علامات مشهور ارضی که جز در ازمنه درازحاصل نمی‌شود روی داده و بیاری تواریخ اوقات محدود و معین شناختهٔ می‌شود . ودر همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ گزیری نیست .

کلیه امم ومللی که‌درسرزمینهای‌مختلف‌پراکنده‌اند ـ هریك تاریخی مخصوص بخود دارند . و مبداء آن تواریخ از زمان پادشاهان بزرك یا پیغمبران یا دولت های ایشان . یایکی‌از عللیکه دربالاذکر شده‌میباشد . بکمك این تواریخ‌ایشان نیازمندیهای خویش را از معاملات : ووقت شناسی رفع مینمایند . و البته هر تاریخ مختصر بدان امتی است که آن را وضع کرده .

تاآنجا که میدانیم قدیمترین ومشهورترین اموری که مبداء تاریخ قرار گرفته

(۱) سرطان نخستین منزل ماه است واهل نجوم گویند که دو شاخ حمل محسوب میشود از اینجاست که ابوالعلا در قصیده‌ای که ابواسحق را جواب گفته میگوید اگر بر آسمان بخواهد با شما مخالفت کند سرطان که دوشاخ او هستند و بمنزله سلاح اومیباشد خواهد از سرش افتاد و خاقانی گوید .

زچرخ اقبال بی‌ادبارخواهی او ندارد هم   که اقبال مه نوهست با ادبار سرطانش

یعنی ماه وقتی بحالت بدر که آنرا اقبال و استقبال گویند خواهد رسید که به نخستین منزل خود پشت کرده باشد پس در جهان اقبال بی ادبار نیست برخی از ادبا چون بدین معنای دقیق و لطیف بر نخورده‌اند سرطان را سرطان خوانده اند که چهارمین برج خورشید باشد بدیهی است که سرطان هیچ ربطی بقمر ندارد .

این فصل

در حقیقت تاریخ و اختلاف امم در آن گفتگو میکند

آغاز این فصل در صفحه مقابل است از سطر چهارم

پیدایش بشر است . پیروان این تاریخ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌های مختلف آنها در کیفیت این تاریخ باندازهٔ بایکدیگر اختلاف دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده و نوعاً اموری که بآغاز خلق و احوال قرون پیشین تعلق میگیرد بواسطه فاصله بعیدی که با زمان ما دارد با مطالب نادرست و افسانه آمیخته است و خداوند هم فرموده الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم لا یعلمهم الا الله (١) پس بهتر این است که قول این امم را در چنین موارد قبول نکنیم مگر آنجا که کتابی معتمد یا خبری که با شرایط ثقه توام باشد بر آن گواهی دهد با ملاحظه در این تواریخ باین نکته پی می‌بریم که میان ملل گوناگون اختلافات بسیاری موجود است .

ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده گانه دوازده هزار سال دانسته اند و زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است که مکبوس بچهاریك هاست (٢) زیرا خود او سالها را حساب کرده و نقصانی را که از جهت چهاریك ها لازم آید تصحیح کرده است و فاصله ظهور او تا آغاز تاریخ اسکندر ٢٥٨ سال است پس آنچه از آغاز جهان تا زمان اسکندر گذشته ٣٢٥٨ سال می‌باشد ولی چون از آغاز پادشاهی کیومرث که به عقیده ایرانیان نخستین کسی است که تمدن را بایرانیان آموخت تا زمان اسکندر با توجه باینکه سلطنت ایران از دودمان او هیچگاه منقطع نگشته حساب کنیم هزار و دویست و پنجاه و چهار سال خواهد شد .

از این رو تفصیل این واقعه با آنچه مجملا گفتیم تطبیق نمی نماید .

---

(١) یعنی آیا کفار از اخبار اشخاص گذشته با خبر نشدند که هیچ کس جز خداوند آن اخبار را نمی داند .

(٢) چون سال خورشیدی ٣٦٥ روز و ربع روز است مراد از چهار یك ها این ربع روز ها میباشد .

علاوه براین ایرانیان باروميان درتاريخ اسکندر هم اختلاف دارند بیان مطلب آن‌است که‌میان اسکندروآغاز پادشاهی یزدگرد نهصدو چهل‌ودوسال ودویست‌وهفت روزاست‌وچون‌ازاینمدت‌پادشاهی‌ساسانیان‌را تااول یزدگرد که قریب چهارصدو پنجاه سال‌است کم کنیم پانصد وبیست وهشت سال باقی‌خواهد ماند واینمدت‌ملك اسکندر ملوك طوایف خواهد شد و چون زمان سلطنت هریك از اشکانیان را بهم‌افزائیم بنا برآنچه ایرانیان اثبات کرده‌اند دویست و هشتاد سال خواهد شد وباهمه اختلاف ازمنه اشکانیان سیصد سال بیشتر نخواهد شد ولی این اختلاف را در آتیه قدری اصلاح خواهم کرد .

بعقیده طایفه‌دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور ازاول‌آفرینش کیومرث است زیرا پیش از او فلك شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت وزمین معمور و آبادان نگشته بود و چون فلك بحرکت آمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شدونیمی‌ازآن‌بطرف‌شمال ونیمی‌بطرف‌جنوب‌وتناسل کرد و اجزاءبسایط (آخشیجها) بتوسط کون و فساد بهم ممزوج شد ودنیا معمور وآبادان گردید وعالم انتظام یافت .

ویهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند یهود میگویند که آنچه از زمان‌آدم تا اسکندر گذشته ۳٤۸٤ سال است و نصاری‌میگویند که ٥۱۸٥ سال است بدینسبب یهودان از زمان کاستند که تا خروج عیسی‌در میانه چهار هزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است واقع شود و با اینکه انبیاء بولادت عیسی از بتول عذرا مژده‌گانی دادند مخالف شود هریك از این دودسته را دراحتجاج خود اعتماد و تکیه بر تاویلاتی است که بحساب جمل استخراج میشود پس یهود منتظرند تا سال ۱۳۳٦ اسکندری‌بانجام رسد ومسیح موعود خروج نماید . حتی اینکه دسته زیادی ازمتنبئین فرق یهود مانند راعی و ابی عیسی اصفهانی و مانند های ایشان ادعا نمودند که ما رسولان عیسی هستیم که بسوی بندگان آمده‌ایم .

توضیح آنکه اول این تاریخ باوقت بطلان قربانیها و انقطاع وحی و فترت پیغمبران موافق است و از سفر پنجم تورات این‌آیه راگرفتند که ایزد تعالی بعبرانی

می فرماید (انوخی استیرا پونای مبهیم و هاتف بیوم ها هویم) تفسیرش اینست که من خداوند هستم و ذات خود را تا امروز از مردم پوشانیده ام پس هستر استیر را که دولفظ استتار است حساب نمودند ۱۳۳۵ سال شد و گفتند که این مدت زمان انقطاع وحی و بطلان قرابین است و معنی استتار اینست و ذات در اینجمله بمعنی امر است و از برای صحت این ادعا قول دانیال را درکتاب خود بگواهی آوردند (میعیت هوسار هتومید لوثیت شقوص شومیم الف و موثایم وتشیعم) که تفسیرش چنین می‌شود (از آغاز وقتیکه قربان جایز شود تا آنکه پلیدی روی باضمحلال گذارد هزار و دویست و نود سال میباشد) و باز در دنبال این میگوید (اشری ها محکی و یکیغ لیامیم الفو شلوش میوث و شلوشیم و حمشا) و تفسیرش اینست طوبی وخوشا بکسیکه تاسال هزار و سیصد و سی و پنج صبر و شکیب نماید

بعضی از یهود گمان کرده اند که میانه این دو قول چهل و پنج سال است زیرا که قول اول او درابتداء عمارت بیت‌المقدس بوده و قول اخیر پس از فراغ ازساختمان آن برخی دیگر میگویند که قول اول توقیت زمان ولادت عیسی است و قول اخیر توقیت ظهور اوست و گفتند که چون یعقوب بر یهودا برکت‌داد و دعایش کرد - بدو خبرداد که‌ملك وسلطنت از پسران او بیرون نخواهد رفت تا کسی بیاید که سلطنت از آن اوست و یهود میگویند که واقع هم چنین است و ریاست از دست آل یهود خارج نگشته زیرا راس‌الجالوت (تفسیر این کلمه رئیس جلا کنندگان که ازاوطان خود به بیت‌المقدس جلا شدند) صاحب‌وامیر برهر یهودی است در دنیا ومالك‌ومطاع اوست در جمیع اعصار و بر یهوددر اکثر احوال فرمانرواست .

نصاری‌هم اینکلمات راکه سریانی است دلیل ومعتمد خود قرار داند وآن اینست (یشوع مشیحا فروقاربا)که تفسیرش چنین می‌شود عیسی مسیح نجات دهنده اعظم است و آنکلمات را بحساب‌جمل حساب‌کردند و مبلغ آن ۱۳۳۵ روز شد پس گمان کردند که مراد دانیال از این اعداد این کلمات میباشد نه‌سالهای مذکور زیرا اعداددر نص گفته دانیال‌فقط اعداد است بدون‌آنکه دانسته شود که معدودآن سال است یاروز .

نصاری میگویند که این اعداد باسم مسیح بشارت است نه بروقت آمدن او ودانیال هنگامی که در زمین بابل در زمره بنی اسرائیل بدست ایرانیان اسیر بود و برای خداوند نماز میخواند در ۲٤روز ماه اول از سال سوم پادشاهی کورش بخواب دید که خداوند بر او وحی فرستاد که اورشلیم یعنی بیت‌المقدس هفتاد سابوع تعمیر میشود و برای قوم تو جایگاه امن و راحت میشود آنگاه مسیح می‌آید و کشته خواهد شد پس ازآمدن او اورشلیم برای‌آخرین دفعه ویران میگردد و تا جهان برپاست‌ویران خواهد بود و سابوع هفت سال است و از این مدت هفت سابوع در بناء اورشلیم بگذشت و این همان زمان است که زکریا ابن برخیان عداو در کتاب خود می‌گوید (که من مناره را در خواب دیدم که در آن هفت چراغ بود هریك راهفت زبانه) و پیش از این میگوید که دودست زربابیل اساس این خانه را بیانها دوهم او تکمیل خواهدکرد و مدتی راکه از اول تأسیس بیت‌المقدس تا اکمال آن طول کشید ٤۹ سال بودکه هفت سابوع میشود سپس میگوید که بعد از انقطاع وحی و انبیاء و تفرق بنی‌اسرائیل دربلاد عالم وبدون رئیس وسرپرست و ذبایح و مذبح داشتن آنها رسید.

از کلیه مطالبیکه ذکرشد هریك از این دو دسته ادعائی‌دارند که بصحت آن نمی‌توان اعتماد نمودکه آن را از راه تأویلات که از حساب جمل بیرون آورده‌اند و بعضی تمویهات رکیکه دیگر و اگر شخص متأمل بخواهد یك دعوی دیگر را که غیر از این دو ادعا باشد با این حساب اثبات کند و همه دلایل را که بر این مدعی ذکر کرده‌اند رد نماید کاری است که سخت ودشوار نخواهد بود.

آنچه یهود راجع به‌بقاء ملك در آل یهودا گفته اند و بریاست جالوت تأویل نمودند اگر اطلاق اسم پادشاه و ملك بر امثال چنین ریاستی از راه اضافهٔ بغیر صحیح باشد پس مجوس وصائبین و فرق دیگر آنها دراین معنی شریك خواهند بود وسایر بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل از دایره این سلطنت خارج نخواهند بود زیرا هیچ بشری نیست که فرضاً اگر پست‌ترین افراد هم باشد نوعی تملك و ریاست نسبت بزیر دستان خود نداشته باشد.

اگر ما لفظ استتار را که در تورات است بر عدد حمل کنیم برای اینکه مقدار مدتی بشود که بین تاریخ بنی‌اسرائیل از خروجشان از مصر تا زمان عیسی‌بن مریم است ما در این تأویل سزاوارتر خواهیم بود چه ، مدتی را که میان خروج یهود از مصر تاقیام اسکندر بوده بنابر قول خودشان هزار سال است و عیسی بن مریم در سال ۳۰۴ اسکندری متولد شد و خداوند هم او را در سنه ۳۳۶ بسوی خود بالا برد پس عده سالهای اینمدت ۱۳۳۵ سال خواهد شد و اینمدت بقاء شریعت موسی بن عمران است تا زمانیکه عیسی آنرا تکمیل کرد .

اما آنچه از دوقول قول دانیال ذکر نموده و بگواهی آورده‌اند اگر برغیراین تاویل هم حمل کنیم باز ممکن است بلکه بهیچ یك از وجوهیکه ذکر نمودندصحیح نیست مگر اینکه مبداء این زمان ازمدتیکه بدین دو قول گفتکو کرده مقدم باشد .

بیان مطلب چنین است که اگر مراد این باشد که مبداء این دو مدت وقت واحدی باشد اعم از گذشته و حال و آینده آنوقت برای اختلاف دو مدت تکلم بدین کلمات معنائی نخواهد بود و تفاوتیکه میان دو وقت میباشد بهیچ وجه معنی و محصل نخواهد داشت .

ولی آنچه نصاری را در دعوی خود لازم میاید بیشتر و ظاهر تر است و بیان مطلب آنکه اینطور فرض میکنیم که‌یهود آمدن مسیح را پس از ۷۰ سابوع ازرؤیای دانیال مسلم بدانند باز هم با خروج عیسی پس از این مدت توافق نخواهد داد زیرا یهود مجمعند که میان خروج بنی اسرائیل از مصر تا بنای بیت المقدس ۴۸۰ سال است و از بنای آن تا تخریب بخت‌النصر ۴۳۰ سال است و هفتاد سال هم این خانه خراب و ویران بوده پس روی هم رفته ۹۴۰ سال میشود در این هنگام رویای دانیال واقع شد و این مدت از هزار سال چهل سال کم دارد و باز یهود و نصاری متفق اند که ولادت عیسی در ۱۳۰۶ اسکندری بوده و برطبق گفته خودشان ولادت پس از رویا و عمارت بیت‌المقدس و ۴۴ سال است و این مدت بتقریب ۴۰ سابوع است و از زمان تولد مسیح تاظهورش چهارسابوع و نیم است پس درنتیجه ولادت عیسی بر آنچه

فریقین گفته اند مقدم خواهد شد . و یهود را در این قول اشکالی لازم نمیآیدو اگر نصاری آنان را در کمیت مدتی که بین عمارت بیت المقدس و اول تاریخ اسکندر بست تکذیب کنند یهود مقابله بمثل خواهند کرد .

و اگر ما قول دو طرف را بکنار بگذاریم و بجدول ملوك کلدانیان که بعداً بیان خواهیم‌نمود بنگریم می بینیم که از اول سلطنت کورش تااول پادشاهی اسکندر ۲۲۲ سال است و از سلطنت اسکندر تا تولد عیسی هم ۳۰۴ و رویهم رفته ۵۱۶ سال خواهد شد و چون ما سه سال را از این مدت کم کنیم (چه عمارت بیت المقدس در سال سوم از پادشاهی کورش بوده است) آنوقت باقیمانده را به سابوع تقسیم نمائیم خواهیم دید بطور تقریب که از زمان رویا تا میلاد مسیح چند سابوع است پس ولادت عیسی بر آنچه نصاری گفته اند مقدم میشود .

اما جملی را که بسریانی حساب کردند چول موافق با اعداد معهود است و سالها مراد نیست امری است که قبول ان ممکن نیست و اگر حاسبی بحساب جمل این جمله را حساب کند (بشر موسی بن عمران بمحمد و المسیح باحمد) مثل اول خواهد شد یا این جمله راحساب نمائید (یشرق بریة فاران بمحمد الا می) باجمله اول یکچیز خواهد شد .

اگر کسی گوید مراد این اعداد بشارت است چون اعداد بشارت با این آیه موافق است آنوقت هر ضرر و نفعی که برای نصاری در اینده عوی است بدون هیچ تفاوت او را هم‌خواهد بود .

بخصوص‌اگر برای‌حضرت رسول وصدق بشارت براو قول اشعیای نبی‌استشهاد شود که در کتاب خودمیگوید و اینجمله در حقیقت معنی آن و یا شبیه بمعنی است (خداوند او را امر کرد که دیده بانی را بر منظره بفرستد تا آنچه را که می بیند بدو خبر دهد پس دیدبان بمنظره شد و گفت که من یك خر سوار و شتر سواری را دیدم که یکی از آندو رو کرد و فریاد میزد بابل بهم ریخت و بتهای تراشیده شده آن در هم شکست) و این خبر بر مسیح که بر خر سوار میشد و بر محمد ص

که بر شتر سوار بود بشارت است و بظهور محمد بابل در هم ریخت و بتهایش درهم شکست و قصورش متزلزل گردید وسلطنتش از میان برچیده شد و باز در کتاب اشعیای نبی از بشارت بمحمد ص سخنان مرموز و نزدیك بتاویل واضح بسیار است و اینست که ایشـان را بر می‌انگیزاند که اصرار بر باطل کنند و دعاوی او را افترا نمایند که عرف خلق بر آن جاری نیست که مراد از شتر سوار موسی است نه محمد

موسی و پیروانش را با بابل چه کار و آیا برای موسی و قوم او آنچه که برای محمد ص و پیروانش ظاهر گردید هیچ حاصل شده و اگر از اهل بابل سر بسر نجات می یافتند از غنیمت به باز گشت راضی میشدند (۱) و از چیز هائیکه این اشتهار را تائید میکند باز گفته خداوند است که در سفر خامس تورات که بمثنی معروف است موسی را خطاب کرده میگوید (زود باشد که مانند تو از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بر انگیزم و کلام خود را در دهان او می گذارم و هرچه را که من امر میکنم بدیشان بگوید و مردی را که اطاعت ننمود کلام کسی را که با من تکلم میکند من از او انتقام خواهم کشید)

کاش دانستمی که آیا بنی اسحق را جز بنی اسماعیل برادری است و اگر بگویند برادران بنی اسرائیل اولاد عیص هستند آیا مانند موسی کسی از ایشان برخاست که بموسی شباهتی داشته باشد و آیا باز آنچه در این سفر است بمحمد ص شهادت نمیدهد و این ترجمه آنست (خداوند از طور سینا آمد و از ساعیر بما اشراق فرمود و از کوه فاران آشکار شد و با او دسته از پاکان بودند که در سوی راست او جا داشتند)(۲)

---

(۱) این مضمون از بیتی از اشعار امرء القیس گرفته شده که چون بواسطه خونخواهی از بنی اسد که پدر او را کشته بودند بدربار روم رفت و عاقبت مایوس برگشت این شعر را گفت (و قد طوفت فی الافاق حتی رضیت من الغنیمة بالایاب) یعنی من باندازه ای در آفاق گشتم که فقط باینمقدار غنیمت قانع میشوم که بخانه خود سلامت برگردم واینکه سعدی میگوید رضینا من نوالك بالرحیل از این شعر گرفته شده .

(۲) این مضمون در دعای سمات ذکر شده .

این کلمات رموز است چون دلیل اقامه شده که این قبیل صفات (۱) سزاوار ذات خداوندی نیست و بصفات او هم نزدیك نیست پس مراد از آمدن حق از طور سینا این است که موسی را در آنجا مناجات کرد و درخشیدن او از ساعیر ظهور عیسی است و آشکار گشتن او از فاران که محل زیست و رشد اسمعیل است و هم در آنجا ازدواج کرد ظهور محمد است که بر تمام اصحاب ادیان با جنودی از پاکان که از آسمان بامداد او آمدند هویدا و آشکارا گشت و کسی که این تاویل را که عیان بر او گواهی میدهد منکر باشد ما از او خواهشمندیم که بر گمرائیهائیکه در اینقول است اقامه برهان نماید و ما را بخطای خود بیاگاهاند (ومن یکن الشیطان له قریناً فساء قرنیا) و اگر حساب کلمات را بعربی جایز ندانند ما هم حسابی راکه بسریانی کرده اند جایز نمیدانیم چونکه تورات و کتب ایندسته از انبیا تمام بعبری است و این سخنان که ما و ایشان گفتیم حجج قاطع و ادله واضحی است که کلمه در این کتب از جای خود تحریب یافته و تغییر پیدا کرده و چنك زدن بمثل این ظنون و تلفیقات قوی ترین دلیلی است که صاحب آن از راه حق و هدایت انحراف‌یافته‌است و لوفتحنا علیهم با بامن السماء فظلو افیه یعرجون لقالو انماسکرت ابصار نابل نحن قوم مسحورون بلکه یهود از دیدن حق کور هستند و ما از خداوند تایید و عصمت و سداد رای‌خواستاریم.

یهود مدعی هستند که نصوص تورات دال براین است که هر کس ادعای نبوت باید او راکشت بطلان این گفتار بسی آشکار است و جای اینگونه سخنان در کتاب

(۱) چون فلاسفه میگویند خداوند جسم نیست و پس از اینکه روان آدمی جسم نباشد و حقیقتی غیر مادی و مجرد باشد بطریق اولی آفریدگار روان از روان بمراتب مجرد تر است و رفتن و آمدن از شئون جسم است و بدینجهت اینقبیل کلمات را که در کتب انبیاء ذکر شده تاویل میکنند حتی در قرآن هم که مذکور است خداوند و ملائکه آمدند همین تاویلات را مینمایند که مراد امر خداوند است که آمد ولی اهل کلام که جمود بر ظاهر دارند میگویند خدا جسم است و خود او میآید .

دیگر است ازینرو ما بمقصود خود بازمیگردیم که کلام بدرازا کشید و سخنی سخن دیگر را بمیان آورد .

هر یك از یهود و نصاری یك نسخه از تورات دارند که با گفته اصحاب آن موافق است و آن نسخه که در نزد یهود است میگویند که خالی از تخلیط است و نسخه‌ای که در نزد نصاری است تورات سبعین نام دارد و شرح این قصه آنست که چون بخت النصر به بیت المقدس دست یافت و آنجا را خراب کرد طایفه از یهود جلای وطن کردند و بپادشاه مصر پناهنده شدند و در کنف او اقامت جستند تا آنکه زمان پادشاهی بطلمیوس فیلیادلفوس شد و او شنید که تورات کتابی است از آسمان نازل گشته و از این طایفه جستجو کرد تا آنکه ایشان را در شهر زها بیافت و شماره یهود در اینوقت ۳۰۰۰۰۰ بود از اینرو ایشان را بسوی خود بخواند و مسکن داد و ملاطفت بسیار کرد و اجازه داد که به بیت المقدس بروند و بیت المقدس را کورش که عامل بهمن بر بابل بودساخته بود وعمارت شام را بحال نخستین بر گردانیده بود پس بنی اسرائیل بقصد خروج ازمصر با جمعی ازمقربان ملك که شاه بمدرقه یهودیان فرستاده بودبیرون شدند و بطلمیوس گفت که مرا بشما نیازی است که اگر حاجت من را بر آورید حق مرا سپاس گذارده اید و آن اینست که یك نسخه از کتابتان تورات بمن ببخشید بنی اسرائیل حاجت شاه را اجابت کردند و سوگند یاد نمودند که ما بعهد خود خواهیم وفا نمود چون به بیت المقدس باز گشتند وعده خویش را وفا نمودند و یك نسخه تورات برای پادشاه فرستادند و این نسخه بعبری بود بطلمیوس نمی فهمید پس بسوی ایشان کس فرستاد که کسانی را نزد من بفرستید که یونانی و عبری بدانند تا این کتاب را برای من ترجمه کنند و وعده داد که من ایشان را جوائز و صلات خواهم بخشید .

بنی اسرائیل از اسباط دوازده گانه هفتاد و دو تن بر گزیدند که از هر سبطی ٦ نفر باشد و اسماء ایشان درنزد نصاری معروف است و آنانرا بنزد شاه فرستادند پس بترجمه تورات مشغول شدند و ایشان را بطلمیوس دو بدو از هم جدا کرد و بر سرهر دونفر

مأموری گذاشت که درحال ایشان مواظبت نماید تا آنکه از ترجمه فارغ شدند و ۳٦ ترجمه بدست آمد و آنها را با یکدیگر مقابله کردند جز اختلاف عبارت که در حکایت از یك مقصود حاصل می‌شود چیز دیگری در این نسخ نیافتند پس ملك بوعده خود وفا کرد و ایشان را بطور نیك تجهیز کرد و این مترجمان یك نسخه ازاین نسخ را خواستند تا آنکه اسباب افتخار و مباهات بر همسرانشان باشد پادشاه هم از بذل آن مضایقه نکرد و این همان نسخه است که در نزد نصاری است و این نسخه بگفته ایشان تبدیل و تحریف نیافته .

یهود این حکایت را باور نمیدارند و میگویند در نقل تورات مکره و مجبور بودیم و این کار را برای آن انجـام دادیم که از سطوت و شر آن پادشاه هراسان بودیم ولی بازهم درتخلیط وتحریف با یکدیگر تواطی کرده بودیم وتورات را فقط این دو نسخه نیست ونسخه ثالثی است که‌درنزد سامره که‌بلاسامیه معروفند موجود میباشد واینها کسانی هستند که چون بخت النصر یهود را از شام اسیر آورد ایشان را بجای یهود فرستاد وچون سامره بخت‌النصررا برعیوب‌بنی‌اسرائیل آگاه کرده بودندو بمقصودی که داشت کمك نموده بودند این بود که ایشان را نکشت واسیر نکرد و برای اینکه در تحت تسلط اوباشند این قوم را درفلسطین جای داد .

مذهب ایشان مخلوطی است ازیهودیت ومجوسیت وبیشتر ایشان درفلسطین زندگی میکنند ومسکن آنان نابلس نام دارد ودر آنجا هیکلی بنا نموده اند واز زمان داود در حدود بیت المقدس داخل نمیشوند چون میگویند که داود ظلم و ستم کرد و هیکل مقدس را ازنابلس بایلیا که بیت‌المقدس باشد نقل نمود و ایشان مردم را مس نمینمایند و اگر مس کنند باید غسل نمایند و برسالت پیغمبر های دیگر که پس از موسی بودند معتقد نیستند .

اما آن نسخه از تورات که در نزدیهود است وبر آن اعتمادمیکنند متضمن اعمار بنی آدم از هنگام هبوط از بهشت تا طوفان نوح میباشد وجمع این مدت ها ۱٦۵٦

سال میشود واین مقدار درتورات نصاری ۲۲۴۲ سال است و اما توراتی که نزدسامره است ناطق بر این است که اینمدت ۱۳۰۷ سال است :

اثینوس که یکی از اصحاب اخبار است گفته : مدتی را که میانه آفرینش آدم و میان نخستین شب آدینه طوفان بوده دوهزار و دویست وبیست وشش سال وسیزده روز و چهار ساعت میباشد و این قول را ابن بازیار در کتاب قرانات از او نقل کرده ولی این گفتار بگفته نصاری نزدیکتر است وچنین بخیال میرسد که گفته اثینوس برطریقه اصحاب احکام از علمای نجوم مبتنی است چه اثر تعسف در آن آشکار است .

و چون اختلاف میان امم چنین بود که گفته شد و قیاس عقلی را درتمیز حق از باطل مدخلیتی نبود پس دیگر چگونه ممکن خواهد بود که شخص جوینده طمع نماید که از حقیقت امر آگاه گردد و نه تنها تورات را تعدد و تفاوت نسخ است بلکه انجیل نیز چنین است و در نزد نصاری چهار نسخه انجیل می باشد که هر چهار در یك مصحف جمع است ویکی از آن چهار از متی است و دومین از مارقوس وسومین از لوقا و چهارمین از یوحنا که هر یك از این چهار شاگرد بر حسب دعوتی که در شهر خود کرده تالیف نموده‌اند وآنچه را که در هریك از این چهار انجیل از صفات مسیح و گفتار او در روزگار دعوت و وقت دار کشیدن مسیح بعقیده ایشان ذکر کرده‌اند بایکدیگر مخالف است حتی درنسب عیسی که نسب یوسف نامزد مریم وپرورنده عیسی باشد اختلاف است متی میگوید : : یوسف بن یعقوب بن متان بن ایلعاذر بن ایلهیود بن یاکین بن صادوق بن عازور بن ایلیاقیم ابن ابیهود بن زرو بابل بن سالتنیل بن یکنیا بن یوشیا بن آمون بن منسی بن حزقیا بن احاز بن یوتام بن عزیا بن یورام بن یهوشافاط بن آسا بن آبیا بن رحبعام بن سلیمان بن داود بن یسابن عوبید بن بوعز بن شلمون بن نحشون بن عمیناداب بن آرام بن حصرون بن فارص بن یهودا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام .

اما لوقا می گوید یوسف بن هالی بن متات بن لاوی بن ملکی بن ینا بن

یوسف بن متایتا بن آلوس بن ناحوم بن حسلی بن نجی بن مات بن متـایتا بن شمعی بن یوسف بن یهودا بن یوحنا بن ایسا بن زروبابل بن سالتئیل بن نیری ملکی بن ادی بن قوسام بن ایلمودام بن عیر بن یوس بن ایلعاذر بن یوریم بن متات بن لاوی بن شمعون بن یهودا بن یوسف بن یونان بن ایلیاقیم بن ملیا بن منیان بن متاتا بن نادان بن داود

و نصاری از این اختلاف بدین طریق عذر می آورند که یکی از سنن واجب تورات این است که چون مردی بمیرد و از زن خود اولادی نداشته باشد برادر میت باید آن زن را بگیرد تا آنکه برای برادر خود نسلی درست کند و چون طفل از شوهر دومین پابعرصه هستی گذاشت از جهت نسب منسوب بمیت است و از جهت ولادت و حقیقت منسوب بپدر فعلی خود و نصاری می گویند که بهمین جهت یوسف منسوب بدو پدر بود هالی از جهت نسب پدر او بود و یعقوب از جهت ولادت و می گویند چون متی یوسف را بنسبت ولادت منسوب کرد یهود بر او طعنه زدند و گفتند موافق کیش ما نسبت یوسف صحیح نیست زیرا پدر نسبی او ذکر نشده این بود که لوقا از راه معارضه با یهود بموجب سنت مذهب ایشان نسب او را ذکر کرد و هر دو نسب بداود میرسد و غرض از تذکر نسب همین است چه ، از شرایط مسیح این است که باید پسر داود باشد و برای این نکته نسبت یوسف را بمسیح اضافه کرد و از نسبت مریم چشم پوشی نمود که سنت مذهبی یهود این است که هیچکس جز از قبیله و سبط خود زن نگیرد تا آنکه انساب مختلط نشود و عادت یهود بر این جاری شده که نسبت شخص را بمردها می دهند نه بزنان و چون یوسف و مریم هر دو تن از یك قبیله و یك دودمان بودند پس ناچار باید بیك اصل و بیك ریشه برسند و غرض از اثبات نسب همین است و نزد هر یك از اصحاب مرقیون و اصحاب ابن دیصان انجیلی است که پارهٔ از آنها با اناجیل مذکور مخالفت دارد .

و پیروان مانی را جداگانه انجیلی است که از بدو تا ختم آن با آنچه نصاری گفته اند مخالف است و پیروان مانی بآن معتقدند و چنین می پندارند که انجیل

صحیح همین است وبس و آنچه راکه مسیح آورده وبدان عمل نموده موافق ومطابق بامضامین این انجیل است و غیر از آن هرانجیل دیگری باطل و پیروان آن بمسیح آنرا افتراء زده اند.

وانجیل را نسخه ایست که بانجیل سبعین موسوم ومنسوب ببلامس است ودرصدر آن چنین مکتوب است که این نسخه را سلام پسر عبد الله سلام از زبان سلمان پارسی نگاشته و هرکس که در آن انجیل نظر کند بر او پوشیده نخواهد ماند که این انجیل ساختگی است و نصاری و غیر نصاری این انجیل را انکار می کنند.

و آنچه پس از این تاریخ است تاریخ طوفان اعظم است که در زمان نوح بوده که هرچیز در آن غرق شد و این تاریخ هم مانند تواریخ دیگر دارای تفاوت و اختلاف است بقسمی که نمیشود بصحت آن قطع کرد ونمی شود دراحاطه بحقیقت آن طمع نمود زیرا اولا میان تاریخ آدم واین تاریخ اختلاف است ودرآینده خواهیم گفت که میان این تاریخ وتاریخ اسکندر نیز اختلاف است ویهود ازتورات خودو کتب متعلق بتورات چنین اسخراج کرده اند که میان طوفان واسکندر ۱۷۹۲ سال بوده ومسیحیان ازتورات خود اینطور استخراج کردند که اینمدت دوهزاروسیصد وسی وهشت سال بوده .

اما ایرانیان وعامه مجوس طوفان رابکلی منکرند وچنین میگویند که پادشاهی درما از کیومرث گل شاه که درنزد ایشان نخستین انسان است متصل بوده وهندیان وچینیان و اصناف امم شرقی با ایشان موافقند وبرخی ازفرس میگویند که طوفان واقع شده ولی صفاتیرا که برای آن ذکر میکنند باآنچه در کتب انبیاء ست مطابق نمیآید ومیگویند این طوفان درشام وغرب درعهد طهمورث وقوع یافت ودر همه زمین عمومیت پیدانکرد و جز امم قلیلی درآن غرق نگشتند واز عقبه حلوان تجاوز ننمود و بممالك مشرق نرسید وباز چنین میگویند که مردم غرب را چون حکیمان بطوفان انداز کردند ابنیه‌ای مانند هرمین که درمصر است بپا نمودند و با خود گفتند که اگر آفت سمائی باشد ما

بدرون آن شویم و اگر زمینی باشد بر بالای آن رویم و فارسیان گمان میکنند که آثار طوفان وتاثیرات امواج آن بر میانه های هرمین آشکار است و بالا تر از نصف آن نرفته .

و بعضی میگویند که یوسف این دوهرم را برای ذخیره ساخت در آن طعام وآذوقه برای سالهای خشك نگهداشت (۱) و این طایفه از فرس میگویند که چون طهمورث هم از این انداز آگاه شد در ۲۳۱ سال پیش از وقوع آن امر کرد تا جائی خوش آب و هوا در کشور او بیابند وجز اصپهان جائی که سزاوار این دووصف باشد نیافتند وآنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند ودر سالم ترین جای های آن بنهان نمایند و میشود برای اینمطلب چنین گواه آورد که در زمان مادرجی (۲) که یکی ازشهرهای اصفهان است از تلبائی که شکافته شده خانه هائی یافتند که عدلهای بسیاری از پوست درختی که (توز) نام دارد و با او کمان و سپر را جلد میکردند پر بود و این پوستهای درخت بکتابتهائی مکتوب بود که دانسته نشد چیست .

این قبیل اختلافها در حکایات واخبار ایشان انسانرا بر این میانگیزاند که چنانچه در برخی کتب است تصدیق کند که کیومرث انسان اولین نبوده بلکه او کامر بن یافث بن نوح است و کیومرث بزرك وسالخورده ای بود که در کوه دماوند نزول

---

(۱) پیش از اینکه علم مصر شناسی دردنیا متولد شود عقیده مردم درباره هرمین بشرحی بود که در کتاب خواندید چنانکه درباره کتیبه بیستون نیز چنین اعتقادی موهوم داشتند ومی گفتند که این خطوط که بسنگها نوشته شده قباله شیرین است که فرهاد آنرا بسنگها نوشته وپس ازآنکه خوانده شد دیدند که قباله شیرین نیست بلکه یکی از افتخار های ماست یعنی فتح نامه سیروس است .

(۲) صاحب بن عباد از اهل جی بوده وسه طالقان در کتب دیده میشود یکی در ترکستان است یکی طالقان قزوین یکی هم طالقان اصفهان و برخی ادبی مانند صاحب را از طالقان قزوین دانسته اند با آنکه در اشعار صاحب دیده میشود که از طالقان اصفهان بوده و از اهل جی چنانکه میگوید

یا اصفهان سقیت الغیث من بلد ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ وانت مجمع اوطاری و اوطانی
والله والله لا انسیت برك بی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ولو تمكنت من اقصی خراسان

و این اشعار را وقتی گفته که با عضدالدوله دیلمی بخراسان رفته بود .

کرد و آنجا را در تحت تصرف خود آورد تا آنکه کم کم کارش بالا گرفت و ملك اوروی بوسعت گذاشت و مردم در آن عصر شبیه بمردم اول پیدایش بودند و او و پاره‌ای اززادگان او بعضی از اقالیم را مالك گشتند ودر آخر کار ظلم وستم را پیشه خود قرار داد ونام خودرا آدم نهادو گفت هر کس که مراجز بدین نام بخواند گردنش‌را خواهم زد وبعضی از ایرانیان میگویند که او امیم بن داود بن ارم بن سام بن نوح بوده .

اما اصحاب نجوم این سالها را از آغاز قران اول از قرانهای زحل و مشتری که علماء بابل نیز مانند آنرا اثبات کرده‌اند تصحیح نمودند چه ، طوفان از ناحیه کلده بوده و گفته اند که‌نوح کشتی خود را در کوفه بساخت ودر کوفه آب از تنور جوشید و کشتی‌نوح بر کوه جودی قرار گرفت وطوفان از این نواحی بعید نیست و این قران دویست و بیست و نه سال و صد هشت روز پیش از طوفان بوده و علمای کلده بامر آن اعتنا نمودند و توجه مبذول داشتند و سالیان پس ازآنرا تصحیح نمودند ویافتند که میان طوفان و آغاز پادشاهی بخت النصر اول دو هزار وششصد و چهار سال بوده و میان بخت‌النصر و اسکندر چهار صد و سی سال بوده و این رای بمقتضای تورات نصاری نزدیکتر است .

ابو معشر بلخی برای اینکه اوساط کواکب را در زیج خود بتاریخی بنا نهد باین تاریخ نیازمند شده و گمان کرده که‌طوفان هنگامی بوده که کواکب در آخر حوت و اول حمل گرد آمده بودند و ابومعشر در این وقت مواضع ستارگان را استخراج کرد و دید که همه کواکب از آغاز بیست و هفتمین درجه حوت تا آخرین درجه اول حمل جمع شده بودند این بود که اینمرد بر این گمان شد که فاصله طوفان تا آغاز تاریخ اسکندر دوهزار وهفتصد ونود سال وهفت ماه وبیست‌وشش روز مکبوس بوده و این گفتار برای نصاری نزدیکتر از دیگر آراء است هرچند از سالیانی که اصحاب نجوم استخراج کرده اند دویست وچهل و نه سال و سه‌ماه کمتر است وچون در نزد ابومعشر بطریقهٔ که او رفته مسلم گشت ادواری راکه منجمان ادوار کواکب

می گویند سیصد و هشتاد هزار سال بوده که دور نخستین صد و هشتاد سال بیش از طوفان میباشد ازراه نادانی حکم کرد که طوفان در هر صد وهشتاد هزارسال یکمرتبه وقوع یافته و درآینده نیز چنین خواهد بود .

ابومعشر این‌ادوار کواکب را جزاز مسیرهای کواکب که جز بارصاد اهل فارس بدست می آید بیرون نیاورده و با ادواری‌که نتیجه ارصاد هند است که معروف به ادوارسندوهند می باشد مخالف است ونیز با ایام‌ارگبهر (۱) وایام ارکند مخالف‌است و اگر شخصی بخواهدکه با ارصاد بطلمیوس یا ارصاد اصحاب تجربه از محدثین ادواری بدست آورد البته‌بکمك اعمال مشهوره برای او امکان خواهد داشت چنانکه

---

(۱) اولا مراد ما از (ایام) در اینجا روزهائی نیست که مقابل شب است بلکه مقصود سالها است و این اصطلاح هندی است که بسالها روز میگویند و ابو ریحان در ماللهند میگوید که در کتاب بشن دهرم از مارکند یو نقل شده که بجن از او پرسید عمر براهم چه قدر است او در پاسخ گفت که کلپ روز براهم است و هم چنین کلپ شب براهم است و هر هفتصد و بیست کلپ یکسال برهمن است و تا کنون صد سال از عمر براهم میگذرد .

اکنون که دانستیم مراد از ایام سال است نه روز معمولی باید دید ارجبهر و ارکند کیستند ؟

ابوریحان در کتاب هند میگوید که کوبت کال قومی شریر بودند و هندیان بانقراض ایشان تاریخ گذاشتند و بلب آخرین مردی از ایشان بود و تاریخ آنها دویست و چهل ویکسال از شککال کمتر است و تاریخ منجمین پانصد و هشتاد و هفت سال متاخر از شککال است و زیج کند کاتك که معروف بارکند است براین تاریخ مبتنی است وتفصیل این قسمتهارا باید درکتاب هند دید واگر بخواهیم ما آن تفاصیل را در اینجا ذکر کنیم باید چندین صفحه حاشیه برویم .

اما ارجبهر استاد ابوریحان در صفحه دویست و یازده کتاب مذکور میگوید که این کلمه ارجبهد بوده وهندیان این دال‌را طوری تلفظ میکنند که‌میان دال و را باشد و بدین جهت ارجبهر گفته شده که تبدیل دال براء است و سپس تصحیفات دیگری در این کلمه واقع شده و ابوریحان میگوید اگر ما این لفظ را با تصحیفاتی که در آن شده بهندی‌ها بگوئیم ایشان نخواهند فهمید معنای آن چیست .

برای بسیاری از دانشمندان ازقبیل محمدبن اسحق بن استاد بنداد سرخسی وابوالوفاء محمد بن محمد بوز جانی فراهم شده و چنانکه برای من بویژه در کتاب استشهاد باختلاف ارصادفراهم گشته .

وبهریك از ادوار ،کواکب درآغاز وانجام حرکت خود دراول‌حمل جمع‌می‌شوند ولیکن‌دراوقات مختلف‌واگر کسی‌حکم‌نماید که کواکب دراول‌حمل درآنوقت مخلوق شده اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل اول عالم بوده ویا آخر عالم است البته ادعائی بلادلیل خواهد بود . اگرچه داخل درحد امکان است ولیکن مانند این‌قبیل قضایارا جز بدلیلی روشن ویا بگفته شخصی که ازاوائل ومبادی‌موجودات با خبر باشد که گفتاراو درجان مانند وحی تاثیر نمـاید نمی توان باور کرد زیرا ممکن است این اجرام هنگامی که آفریدگار آنها ابداع و احداث نموده متفرق و پراکنده باشند و این حرکات که بر حسب قواعد ریاضی در چنین مدتی در یك نقطه جمع شوند برای آنها باشد .

چنـانکه اگر ما دائره ای فرض کنیم و در مواضع متفرقه از آن حیواناتی بگذاریم که پاره ازآنها تند رو و برخی دیگر کندرو باشند وهر کدام از نوع‌حرکت خود بحرکت درآیند در اوقات متساوی حرکات متساوی کنند ونیز این مسئله را هم بدانیم که دروقت معین ومفروضی فواصل و ابعاد و مواضع و مسیر هریك از آنهـا در شبانه روز چه مقدار بوده و از شخص محاسب بپرسند که چه مقدار زمان لازم است که پس از این اجتماع گفته شده درنقطه دیگر مانند این اجتماع دست دهد ویا آنکه پیش از این اجتماع درچه نقطه‌ای این جانوران گرد آمده بودند اگر شخص محاسب درپاسخ بگوید که هزاران هزار سال لازم است‌از گفته اولازم‌نمیآید که در زمان گذشته ویا آینده چنین باشند .

ولیکن مقتضای پاسخ او بطورمشروح این است که اگراین جانوران بحالت کنونی درزمان گذشته هم چنین بودند و درآینده نیزچنین باشند جز آنچه حساب خبرمیدهد

نخواهد بود اما تحقق و وجود خارجی یافتن این مطلب موکول بعلم و صنعتی غیر از علم وصناعت حساب است (یعنی از وظیفه علم حساب خارج میشود و باید یا در کلام و یا در فلسفه ثابت کرد که عالم قدیم است وهمواره چنین بوده . صیرفی) .

و اگر شخصی که حکم بادوار می کند اینطور گوید که ستارگان چون در آغاز حمل جمع شدند درهمه ادوار نیز چنین خواهد بود و در همین نقطه گرد خواهند آمد زیرا بنابر زعم او احوال فلکی قابل کون وفساد نیست وگذشته چنین بوده که اکنون است البته این حکم نیز دعوای ساده‌ای خواهد بود که گوینده میخواهد خود را بدان فریب دهد بدون آنکه دلیلی دردست داشته باشد وچون برهان بر هر دو طرف نقیض نمیشود اقامه کرد و تنها اختصاص بیکی ازدوطرف خواهد داشت وطرف دیگر را نفی خواهد نمود (۱) مادلیل برحدوث عالم می آوریم ودلیل ما اینست : نزد فلاسفه و مردمی دیگر آشکار شده که خروج همه افراد لانهایت از قوه بفعل محال است و حرکات و ادوار و ازمنه معدود و قابل شمار هستند که قابل فزون و بیشی می باشند پس درنتیجه حرکات و ادوار و ازمنه لا نهایت نتیستند . (۲)

---

(۱) یعنی نمیشود که هم برهان آورد عالم حادث است وهم برهان آورد عالم قدیم است پس اگر ما برهان آوردیم عالم حادث است بطور مسلم قدم [illegible] از میانه میرود و پوشیده نماند اگرهم این دلیل درست باشد اختصاص بعالم مادی خواهد داشت که حرکت و زمان در آن است و بعالم مجردات که بری از حرکت و زمان هستند ربطی نخواهد داشت .

(۲) ارسطو که پیشوای مشائین است ازبرای آفرینش جهان آغازی قائل نبوده و بعقیده ابن رشد و اروپائیها بکلی ماده‌را آفریده نمی‌دانسته ولی ابن‌سینا و فارابی که بزرگترین مشائین اسلام هستند برای اینکه فلسفه ارسطو با قول بآفرینش جهان که عقیده اهل مذاهب است توافق یابد ماده را مخلوق و آفریده ابداعی دانسته‌اند یعنی از عدم بوجود آمدن و آفریده شدن مسلم است اما در زمان خلق نشده وعالم اعم از مجرد و مادی از بامداد ازل که خدا بوده وجود داشته وچون ازلی است تا شامگاه ابد نیز وجود خواهدداشت واین دو متفلسف اسلامی میگویند که وجود جهان از وجود آفریدگار جهان انفکاك وجدائی ندارد چنانکه هستی سایه از هستی چراغ انفکاك ندارد وتنها ذهن آدمی دارای این نیروست که میتواند درذهن هستی *

شخصی که دارای انصاف و حق‌جو باشد باین یك دلیل کفایت وقناعت می کند واگر خواست که عناد خرج دهد وبتمویهات اهل مکابره تمایل جوید درازاله شکرك از قلب او و مداوای مرض عقلی او و درغرس نهال حق و حقیقت در جان او بدلائلی که بیشتر ازاین کتاب خواهد شد نیازمند است وجای این قبیل مباحثات کتابی دیگر است

---

* خدارا از هستی عالم انفکاك دهد ولی درخارج این انفکاك صحیح نیست پس در نتیجه زمان و حرکت که دو طفل ماده اند هیچگاه مانند خود ماده معدوم نبوده اند و تنها چیزی که بر اینها مقدم است ذات خداوند است و بس و عدم کیست وچیست که بر حرکت و زمان پیشی گیرد این است که ابن سینا در فصل نهم سماع طبیعی میگوید « فصل یازدهم در اینکه جزذات باریتعالی چیزی برحرکت وزمان مقدم نیست و آنها بذات خود اول ندارند » ترجمه سماع طبیعی

متکلمین که میخواستند عقیده دینی خودرا بکرسی بنشانند و ثابت کنند که عالم در زمان آفریده شده و عدم بر حرکت و زمان سابق است قیاسهائی ترتیب دادند و این قیاسها را ابن سینا علاوه بر اینکه در شفا در فصل هشتم سماع طبیعی در فصلی که آغاز آن این عبارت است میگوید « فصل هشتم دراینکه ممکن نیست جسمی یا مقداری یا عدد صاحب ترتیبی نامتناهی باشد و ممکن نیست جسم نامتناهی بکلیتش یا بجزئیتش حرکت کند . » رساله ای جداگانه در این موضوع نوشته که مطالب شفا را حاوی است و این رساله خطی نزد این جانب موجود است ودراین رساله اینطور دلائل اهل کلام را نقل میکند که تمام قیاسهائی که برای اثبات مدعای خود آورده اند در یك مقدمه مشترك است سپس با یکدیگر افتراق میجویند و مقدمه مشترك این است « اگر زمان گذشته را آغازی نباشد لازم می آید که همه افراد اموری که از قوه بفعل آمده اند لانهایت باشد » و براین مقدمه مشترك مقدمات دیگری از این قبیل می افزایند که کبرای قیاس است « اشخاص امور متتالی همه از قوه بفعل آمده‌اند » و از رویهمرفته قیاس این قضیه شرطی راکه بدین صورت است نتیجه میگیرند « اگر ماضی را اول و آغازی نباشد لازم می آید لانهایت از قوه بفعل آمده باشد » و پس از استنتاج این نتیجه یك قیاس استثنائی دیگری که نقیض تالی درآن استثناء شده تشکیل میدهند بدین صورت «ممکن نیست چیزی از لانهایت از قوه بفعل بیرون آید » و از نقیض تالی نقیض مقدم را نتیجه میگیرند بدین طور « که ماضی وگذشته را آغازی هست » .

نه تنها اختلاف ارصـاد بلکه اختلاف ادوار نیرومند ترین دلیل و قویترین معینی است که آنچه را ابومعشر مرتکب شده (وابلهانی که بصحت وراستی ادیان طعنه می زنند و ادوار سند و هند و امثال آنرا برای دشنام بمردمی که برستاخیز معتقدند و ایشانرا بثواب و عقاب اخروی خبر می دهند دستـاویز کرده اند و علمای هیئت و حساب را نیز بهم عقیده گی باخود متهم کرده اند) دفع نماید و اگر چه بر شخصی که کمترین اطلاع ازعلم و دانش داشته باشد حقیقت امر پوشیده نیست .

---

* ابن سینا میگوید اشکال من درصغرای قیاس این است که لفظ کل دو قسم است یکی کل افرادی ویکی کل مجموعی و اهل کلام این دو را بهم اشتباه کرده اند وکل افرادی را بجای کل مجموعی نشانده اند .

کل افرادی آن است که حکم بر هریك از افراد باشد نه بر کل مانند اینکه شما میگوئید : همه افراد بشر غذا میخورند یعنی یك یك افراد غذا میخورند وکل (همه) در این قضیه انحلال بهریك هریك یافته اما خود کلیت که وصف مجموع باشد قطع نظر از افراد دارای حکمی نیست .

کل مجموعی آن است که حکم بوصف مجموعی تعلق گرفته باشد وهر فردی از افراد آن کل نتواند حکمی راکه بکل حمل شده است اجرا نماید مانند این قضیه همه لشگر قلعه ای راگشودند یعنی همه لشکر دست بدست دادند و بکمك هم قلعه را گرفتند بقسمی که اگر یك یك بودند این قدرت را نداشتند .

پس ،این که متکلمین گویند همه افراد گذشته از قوه بفعل آمدند یعنی هریك هریك افراد مثلا فلان خسوف مقدر در عهد یزدگرد و یا فلان کسوف درعهد ثانی ویافلان درخت خانه انوشیروان ازقوه بفعل آمد واز میان رفت واکنون موجود نیست وچون اکنون هریك این افراد موجود خارجی نیستند وذهن ما میباشد که آنهارا تصور کرده پس در قضیه موجبه‌ای که شما تشکیل داده‌اید و گفته اید همه افراد از قوه بفعل آمده اند موضوعش وجود خارجی ندارد باآنکه برحسب قواعد منطق ازوجود خارجی موضوع در قضیه موجبه ناگزیریم مثلا وقتی میگوئید زید ثروتمند است یعنی زید موجود در خارج و اگر وجود ذهنی کفایت میکرد صحیح بودکه بگوئیم که قارون ثروتمند است بدلیل اینکه ماوجود اورا در ذهن خود تصور کرده ایم باآنکه چنین گفته درست و واقع نیست و در ترجمه سماع طبیعی این عبارت است «فرض

پس از این تاریخ تاریخ بخت‌النصر اول است که بفارسی بخت نرسی باشد و در تفسیر این نام گفته اند که معنای آن شخصی است که بسیار گریان و نالان باشد و به عبرانی بوخذ نصار است و نیز درمعنای این نام گفته‌اند عطاردی گویان و وجه‌تسمیه‌این است که او بسیار حکمت دوست ودانش پرور بوده وهمواره خردمندان را بدورخود جمع می‌کرد وچون این نام را تخفیف دادند و تعریب کردند بختنصر شد واین آن بخت النصر نیست که بیت‌المقدس را خراب کرد زیرا میان این دو نفر صد و چهل و سه سال برحسب جداولی که در آتیه خواهد آمد فاصله بوده .

و تاریخ این پادشاده بسالهای قبطی مذکور است و دراستخراج مواضع کواکب بسیار در مجسطی این تاریخ بکار بسته شده زیرا بطلمیوس این تاریخ را برای خود انتخاب کرده بود و اوساط کواکب را بآن استخراج می نمود .

---

* کردیم که خدا آن حرکات را خلق کرد چون اکنون را بنظر بگیریم موجود نیستند بلکه معدوم اند » و باز در ترجمه فصل نهم دیده میشود « سزاوار این است که در گذشته و آینده گفتگو ازمجموع نکنند زیرا که مجوع نه درگذشته وجود دارد و نه در آینده » این است که بعینه همین مضامین را در فصل نهم مقاله سوم سماع‌طبیعی شفا میگوید در صفحه ۲۰۱ ترجمه این کتاب درسطر ششم « و اگر کسی عذر بیاورد که گذشته بوجود آمده است و بنا بر این محال است که نامتناهی باشد ول مستقبل بوجود نیامده است جواب گوئیم : این عذر مقبول نیست زیرا که ما مسلم نداریم گذشته بطور مجموع بوجود آمده باشد بلکه امورگذشته یکی یکی بوجود آمده است و حکم بر هریك غیر از حکم بر مجموع گذشته است » .

پس لازم نیست که هرحقیقتی که یك‌یك از افراد و اشخاص آن از قوه بفعل آمده باشند کل و همه آن بفعل آمده باشد پس‌چون صغری قیاس غلط شد تمام قیاس غلط است .

و اهل کلام جز این دلیل دلائل دیگری هم دارند مثل اینکه میگویند هریك فردی از افراد حادث است و مجموع حوادث قدیم نیست و پوشیده نیست که این مجموع و کل ما خوذ در این قضیه باز همان اشتباه است که کل افرادی را جای کل مجموعی قرار داده اند و لازم نیست که با حادث بودن هرفردی ازحرکات همه‌حرکتها حادث زمانی باشند .

سپس ادوار قـالبس است و نخستین ادوار او در سال ٤١٨ بختنصر بوده و هر دوری از این ادوار هفتـاد و شش سال خورشیدی است و کسی که این مطلب را نداند بآنچه در کتاب مجسطی یافته که بسالهای قبطی ذکر شده استدلال میکند .

وبیان مطلب آن است که ابرخس وبطلمیوس اوقات ارصاد خودرا بشبها وروزها وماههای قبطی ذکر میکنند وبعداً آنرا بادواری که باادوار قالبس موافقت کرده نسبت می دهند بدون آنکه حقیقت امر چنین باشد ولیکن اولین ادواری که ماهها را بمسیر قمر و سالها را بمسیر آفتاب بکار بسته اند مستعمل است دور ثمانیه است و دور دوم دور نوزده‌تائی است و قالبس از اشخاصی بوده که او وقومش اصحاب تعالیم و ریاضی بودند واین دور را که مشتمل بر چهار دور نوزده تائی است استخراج کرد .

برخی مردم گمان کرده‌اند که این ادوار بدیدار ماه استعمال می‌شود نه بحساب زیرا در آن‌زمان کسی‌هنوز بحساب کسوف که‌اندازه شهر قمری جزبآن‌دانسته نمیشود متفطن نشده بود واین حساب جزبدانستن آن تمام نمیشود ونخستین کسی که بحساب کسوف آشنا شد تالس است که از اهل ملطیه بوده که چون بسیار با اصحاب ریاضی رفت و آمد میکرد و علم هیئت وحرکات کرات را از ایشان یاد گرفته بود از اینرو باستنباط خورشید گرفتگی دسترسی یافت و بمصر برفت و مردمان را بوقوع کسوف ترسانید وچون گفته او راست آمد تالس را بزرك داشتند .

و خبر مذکور در شمار ممکنات است زیرا هر علم وصنعتی را مبادی است که بآن منتهی می شود و هر چه علم بمبداء خود نزدیکتر باشد بسیط تر و ساده تر میگردد تا آنکه یکباره بمبداء خود برسد و تنها بهمان مبداء خود منحصر گردد .

ولی آنچه را که باید مراعات کرد اینست که نباید بطور مطلق گفت کسی پیش از تالس از حساب کسوف آگاه نبوده چه پاره از مورخان او را هم عصر با اردشیر بابك دانسته اند و برخی باکیقباد و اگر چنانچه هم عصر و هم زمان با اردشیر باشد ابرخس و بطلمیوس بر او مقدم خواهند بود .

و اگر در عصر کیقباد باشد که نزدیك بعصر زردشت است و زردشت در علم و دانش نصف حکمای حران و پیشینیان ایشان بوده وزردشت در علم ودانش پایه‌بلندی داشت که علم کسوفات نزد دانش‌او ناچیز بوده پس اگرهم این‌قول درست باشد بطور مطلق نخواهد بود بلکه مشروط بشر ائطی خواهد بود .

پس ازاین تاریخ ، تاریخ فیلفس پسر اسکندر است که بسالهای قبطی است و بسیار روی می دهد که این تاریخ را از مرك اسکندر مقدونی بناء حساب می‌کنند و هر دو یك چیز است و فقط اختلاف لفظی است زیرا پس از اسکندر بناء نوبت بفیلفس رسید وخواه که مبداء این تاریخ را از ممات اسکندر بدانیم یا ازقیام فیلفس فرقی نمیکند چه تاریخ فصل مشترك میان این دو نفر است و آنانکه این تاریخ را بکار می بندند باسکندر انیین معروف شده اند و ثاون اسکندرانی زیج خود را که معروف بقانون است بر این تاریخ بنا نهاده است .

پس از این تاریخ ، تاریخ اسکندر یونانی است که پاره‌ای از مردم او را ذوالقرنین دانسته اند ومن برای اختلافی‌که در این باب است پس از این فصل‌فصلی جداگانه‌ترتیب خواهم داد ، و تاریخ اسکندر بسالهای رومی است و بیشتر امم بدین تاریخ عمل می‌کنند و چون اسکندر هنگامی‌که بیست و شش ساله بود از یونان پا بیرون گذاشت و بعزم مواجهه با دارا پادشاه ایران شتافت به بیت‌المقدس رسید و یهود در آنجا سکونت داشتند و اسکندر ایشانرا امرکردکه تاریخ موسی و داود را کنار بگذارند و تاریخ او را بکار بندند و سال ورود او را به بیت المقدس آغاز تاریخ بدانند که بیست و هفتمین سال میلاد او بود و یهود فرمان اسکندر را بکار بستند و یوغ امر او را گردن نهادند زیرا اخبار بیهود اجازه می‌دادکه‌چون هرهزار سال از زمان موسی بگذرد در بکار بستن تاریخ نوینی آزاد خواهند بود و قضا را در آنسال هزار سال تمام شده بود و چنانکه ذکرکرده اند قربانیها و ذبایح ایشان منقطع شده بود این بودکه یهود بتاریخ اسکندر منتقل شدند و آنچه راکه ازاعمال

ماهیانه و روزانه نیازمند بودند ازسال بیست و هفتم تولد اسکندر که نخستین سال حرکت او بود آغاز کردند تاآنکه هزار سال تمام شد و پس از آنکه از تاریخ اسکندر هزار سال گذشت در هنگام تمام شدن آن حادثه بزرگی روی نداد که آنرا مبداء تاریخ بدانند و بهمان حالت پیشین که تاریخ اسکندری باشد پایدار ماندند و سروکار یونانیها در تاریخ باهمین تاریخ بوده چنانکه حبیب بن بهریز مطران موصل در کتابی که ترجمه کرده میگوید و یونیان پیش ازاین تاریخ بخروج یونان بن بورس ازبابل بسوی مغرب تاریخ می گذاشتند .

پس ازاین تاریخ ، تاریخ اغسطس است و این پادشاه سرسلسله قیاصره است و معنای قیصر بلغت فرنگی پاره شد از آن می باشد و سبب این نام گذاری این است که مادر قیصر در دردزه جان را بجان آفرین تسلیم کرد درحالی که قیصر را حامله بود و شکم مـادرش را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند و بقیصر لقب دادند و او همواره بدیگر پادشاهان مباهات میکرد که از فرج زنان بیرون نیامده چنانکه احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن حملة بن کامکار بن یزدگرد بن شهریار بهمن جهت که درقیصر گفته شد همواره افتخار می نمود ومردم را وقتی میخواست دشنام بدهد میگفت ای پسر فرج .

و اصحاب اخبار گفته اند که عیسی بن مریم درچهل وسومین سال ازسلطنت او زائیده شد ولی این خبر با سیاق تواریخ و سالیان از جداولی که در آتیه خواهد آمد و در آنها تعدیل شده است صحیح نیست و بر حسب آن جداول ولادت عیسی درهفدهمین سال از پادشاهی اغطس بوده واین قیصر بود که اسکندر اینهارا ازحساب قبطی خود که مکبوس بود مجبور ساخت که بحساب کلدانیان که در عصر ما در مصر معمول است انتقال یابند و این قضیه در ششمین سال از پادشاهی او بود و بهمین سال تاریخ گذاشتند .

پس از این تاریخ ، تاریخ انطینس است که یکی از پادشاهان روم بوده و این تاریخ نیز بسالهای رومی است و بطلمیوس کواکب ثابته (ستارگان ایستاده یاستارگان

بیابانی ـ کتاب تفهیم) را در اولین سال سلطنت او تصحیح کرد و در کتاب مجسطی قرار داده و گفته است که این ستارگان در هر سال یك درجه حرکت میکنند .

سپس تاریخ دقلطیانوس است(۱) و او آخرین پادشاه بت پرست از ملوك روم است و چون سلطنت باو انتقال یافت در دودمان او بماند و پس از او قسطنطین نخستین پادشاهی است از ملوك روم که مسیحی شد بسلطنت رسید و سالیان این تاریخ رومی است و دیده ایم که اصحاب زیج ها این تاریخ را بکار می بندند و آنچه از مسائل و موالید و قرانها نیازمند می شوند باین تاریخ یاد آوری میکنند .

سپس ، تاریخ هجرت پیغمبر ما محمدبن عبدالله ص است که از مکه بمدینه هجرت فرمودند و این تاریخ بسالهای قمری است که آغاز آن بدیدار ماه وابستگی دارد نه بحساب و همه مسلمانان باین تاریخ عمل میکنند و از اینجهت وقت هجرت را آغاز تاریخ دانستند واز مولد و مبعث ووفات پیغمبر ص چشم پوش کردند که بنا برروایت میمون بن مهران چکی نزد عمر بن خطاب آوردند که ظرف پرداخت آن ماه شعبان بود وعمر گفت که مراد کدام شعبان است آیا این شعبان که ما در آنیم یا شعبان آینده پس اصحاب را جمع کرد و در این کار با ایشان مشاوره کرد و گفت این حیرت را که در امر تاریخ برای من روی داده شما رفع کنید و اصحاب گفتند ما باید چاره آنرا از عادت ایرانیان بدست آوریم وهرمزان راحاضر کردند واین اشکال را بدو باز گفتند هرمزان گفت ما ایرانیان را حسابی است که ماه روز می گوئیم یعنی حساب ماهها و روز ها و چون این لفظ راتعریب کردند مورخ شد و مصدر آنرا تاریخ قراردادند وهرمزان چگونگی استعمال تاریخ را و آنچه که رومیان آنرا بکار می بندند برای ایشان شرح داد وعمرباصحاب پیغمبر گفت برای مردم تاریخی وضع کنید که مردم بکار بندند .

برخی گفتند : تاریخ رومیان را انتخاب کنیم زیرا رومیها بتاریخ اسکندر عمل

---

(۱) این همان شخص است که مردم وقتی میخواهند اززمان دوری گفتگو کنند میگویند در عهد دقیانوس و این لفظ مخفف دقلطیانوس است .

می کنند، ولی این قول‌را نپسندیدند بدین دلیل که تاریخ رومیان طولانی است.

دسته‌ای دیگر گفتند: بتاریخ ایرانیان عمل کنیم و این رای نیز در مقابل آراء دیگررد شد بدین شرح که ایرانیان‌هر وقت پادشاهی ازایشان بتخت شاهی‌جای گیرد تاریخ پادشاهان پیش راکنار می گذارند و از آغاز سلطنت پادشاه فعلی خود تاریخ می شمارند، بالجمله اصحاب در این مسئله با یکدیگراختلاف کردند وشعبی روایت می‌کندکه ابوموسی‌اشعری بعمر بن خطاب نوشت که ازشما بما نامه هائی می‌آید که بدون تاریخ است و عمر دیوان ها و دفترهائی‌ترتیب داده بودکه خراج ممالکت را در آنجا ضبط می‌کرد و بتاریخ نیازمند شد و تواریخ قدیمی را دوست نمی‌داشت و در این هنگام بودکه‌اصحاب را بدور خود جمع کرد و باایشان مشاوره کرد وچون یگانه وقتی که از هر شبهه دور بود زمان هجرت بودکه پیغمبر بمدینه رسید و آن روز دوشنبه هشتم ربیع الاول بودکه آغازآن سال روز پنجشنبه بود عمر آنرا مبداء تاریخ دانست و هر چه راکه نیازمند می شد با این تاریخ رفع نیازمندی می نمود و این واقعه در هفدهمین سال هجرت بود. (۱)

در مولد و مبعث پیغمبر بقدری خلاف است که نمیشودآنرا اصل دانست زیرا اصل و مبداء در تواریخ باید واقعه ای باشدکه در آن خلاف نباشد و شعبی میگوید برخی ازاصحاب گفته‌اندکه مولد پیغمبر دردوشنبه بوده وپاره‌ای دیگر گفتندکه‌شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتندکه سیزدهم ربیع‌الاول بود و نیز اختلاف شدکه تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان باشد این بودکه در مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلافات نیز اختلاف شد و هم چنین سالها با یکدیگرتفاوت

---

(۱) بدیهی است که روایت شعبی از روایت میمون بن مهران درست‌تراست زیرا لغت‌عرب با همه‌آن وسعت چگونه میشودکه برای تاریخ که هرروزی مردم بآن احتیاج دارند واژه‌ای خاص نداشته باشد وچون میمون بن مهران ایرانی بوده و نام او گواهی میدهد تصورمی کنم که تعصب بخرج داده.

دارند برخی مکبوس اند و برخی پس از آنکه نسئی حرام شد غیر مکبوس .

و نیز سبب این که هجرت را مبداء دانستند اینستکه پس از هجرت امر اسلام راست آمد و شرك رو گردانید و پیامبر از دامهائیکه کافران مکه برای او گسترانیده بودند رهائی یافت و پیوسته فتحی پس از فتح دیگر برای او دست میداد .

پس هجرت از برای پیغمبر مانند قیام سلاطین بپادشاهی و تصفیه کشور از مخالفان محسوب است .

اما وقت وفات پیغمبر اگرچه معلوم بود ولی پسندیده نیست که بمرك پیغمبری و یا بهلاك پادشاهی تاریخ گذاشت مگر اینکه پیغمبری باشد دروغین و یا آن پادشاه دشمن کشوری باشد (که مردم از مرك او خشنود شده باشند و بهتر آن است که مرك او را عید بدانند) و یا آنکه این پادشاه کسی باشد که سلطنتی بانقراض او منقرض شده باشد و پیروان و دوستداران او از باب تاسف و سوگواری از این واقعه بمرك او تاریخ بگذارند و این کار هم بسیار کم و نادر است .

مانند اسکندر مقدونی بناء که چون او در شمار اشخاصی بود که باو تاریخ از ملوك کلدانی و مغربی ببطالسه (که مفرد آن بطلمیوس است یعنی مرد جنگی) منتقل شد بمرك او تاریخ گذاشتند .

و نیز مانند یزدگرد بن شهریار که مجوس بوقت هلاك او تاریخ گذاشتند زیرا سلطنت ایرانیان بهلاکت یزدگرد برچیده شد و زرتشتی ها از راه حزن و اندوه به یزدگرد و برای تاسف و تلهف بزوال استقلال ایرانیان بمرك این پادشاه تاریخ آغاز کردند .

مسلمانان در عهد پیغمبر هر سالی را که میان هجرت و وفات بود بنام مخصوصی که از واقعه ای که در آنسال روی داده بود مشتق نموده بودند نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را (سنة الاذن) می گفتند و سال دوم را (سنة الامر بالقتال) مینامیدند و سال سوم را (سنة التمحیص) و سال چهارم را (سنة الترفئه) و پنجمین سال را (سنة الزلزال) و ششمین سال را (سنه الاستئناس) و هفتمین سال را (سنة الاستغلاب

و هشتمین سال را (سنةالاستواء) و نهمین سال را (سنةالبرائه) و دهمین سال را (سنةالوداع) می‌نامیدند و همین که یکی از این نامها را بزبان می آوردند کفایت می کرد که بگویند چه سال هجری است سپس، تاریخ پادشاهی یزدگرد بن شهریار بن کسری بن پرویز است و این تاریخ بسالهای پارسی است و مکبوس نیست وچون عمل بآن سهل و آسان است اینست که درزیجها این تاریخ ذکر می شود و بدین سبب تاریخ این پادشاه از دیگر تاریخ سلاطین ایران مشهور تر شد که او پس از گسیختگی شیرازه سلطنت وچیره شدن زنها بر ملك و غلبه اشخاصی که مستحق این مقام نبودند بپادشاهی قیام کرد و نیز آخرین پادشاه ایران بود که شکست خورد و بیشتر جنگهای ایران و وقایع مشهور با عمر بن خطاب بدست او جاری شد تا آنکه سرانجام سلطنت از دست او بیرون رفت و شکست خورد وبدست آسیابانی در مرو شاهجان کشته شد.

پس ازاین تاریخ، تاریخ احمد بن طلحه امیرالمؤمنین معتضد بالله عباسی است واین تاریخ بسالیان رومی وماههای فارسی است ولی بمأخذ دیگری واین تاریخ درهر چهار سال یکروز کبیسه می شود.

سبب وضع این تاریخ چنانکه ابوبکر صولی در کتاب اوراق می گوید و حمزةبن حسن اصفهانی در رساله خود که در اشعار مشهور در نیروز ومهرگان نوشته گفته این است که متوکل عباسی در شکارگاه خود مشغول گردش بود ناگـاه بکشتزاری رسید که هنوز خوشه های آن نرسیده بود و موقع درو نشده بود و گفت عبیدالله بن یحیی از من اجازه خواست که ازمردم مالیات و خراج بستاند باآنکه هنوز حاصل بدست نیامده و غله سبز است و مردم از کجا بیاورند که تا بما خراج دهند در پاسخ عرضه داشتند که این کار زیانهای فراوان بمردم وارد ساخته ورعایا متاع دسترنج خود را پیش فروش می نمایند تا خراج دیوان را پرداخت نمایند و برخی هم چون از پرداخت مالیـات ناتوان هستند ازوطن مادرزاد خود کوچ می کنند ومردم ازاین کاربسیار شکایتها دارند.

متوکل گفت آیا این کار در عهد من شد یا آنکه پیش از من هم بوده؟ گفتند

که این کار از عادات پادشاهان ایران است که در اوائل نوروز از رعایای خود خراج می ستاندند و پادشاهان ایران در این کار پیشرو وسرمشق ملوك عرب شدند.

متوکل چون این پاسخ را شنید بفرمود تا موبد را حاضر کردند و بموبد گفت که در این مسئله بسیار گفتگو شده من هم نمی توانم از رسوم و عادات پادشاهان ایران پا بیرون نهم و با آنکه پادشاهان ایران مردمی با عاطفه و رعیت پرور بودند و بعدل مشهور جهانیان و همواره در کار مردم نظر داشتند چرا در اول نوروز که هنوز خرمن بدست نیامده از رعایای خود خراج میگرفتند؟

موبد عرضه داشت هرچند پادشاهان ایران هنگام نوروز از رعیت خراج میخواستند ولی نوروز هنگامی فرا میرسید که غلات بدست آمده بود.

متوکل گفت: چطور چنین چیزی امکان دارد؟ موبد کیفیات سالها و شمار روز ها را با نیازمندی آنها بکبیسه برای متوکل بیان کرد و گفت ایرانیها همواره سال را کبیسه می کردند و چون دین اسلام آمد و سلطنت ما را از میان برد کبیسه تعطیل شد و این تعطیل واهمال کبیسه است که سبب زیان مردم شده و دهقانان در عهد هشام بن عبدالملك در نزد خالد قسری جمع شدند و برای او شرح دادند که سهل انگاری در امر کبیسه باعث زیانهای بسیار شده و از او درخواست کردند که یك ماه نوروز را بتاخیر اندازد خالد قسری از برآوردن حاجت دهقانان شانه تهی کرد واین خبررا بهشام بن عبدالملك اموی نوشت هشام پاسخ داد که من می ترسم این کار در شمار نسی باشد که خداوند فرموده (نسی زیادت در کفر است) و چون روزگار هارون الرشید رسید نیز مردم بدرگاه یحیی بن خالدبن برمك جمع شدند واز اودرخواست کردند که دو ماه نوروز را عقب بیندازد و یحیی تصمیم گرفت که حاجت ایشان را برآورد ولی دشمنان برامکه محافلی تشکیل دادند و گفتند که یحیی برای مجوسیت که کیش پدرانش بوده تعصب خرج میدهد این بود که یحیی نیز از این کار صرفنظر کرد و هینطور امر کبیسه بماند.

پس از آنکه سخنان موبد تمام شد متوکل ابراهیم بن عباس صولی را بدربار احضار

کرد واو را امر نمود با موبد در باره نوروز همراهی کند و روزها را بشمارد وقانون تغییرناپذیری وضع نماید وازطرف متوکل بهمه شهرها بنویسد که نوروزرا تاخیر بیندازند وچون ابراهیم بن عباس صولی با موبد نشستند و حساب نمودند براین عزم شدند که نوروز را بهفدهم بیندازند و متوکل نیز این رای را پسندید و بآفاق و اطراف کشور نامه ها نوشتند که حکام نیز چنین کنند و این واقعه در محرم ۲۴۳ هجری بود و بحتری را در این موضوع چکامه ایست که متوکل را بآن کار بزرگ مدح و ستایش کرده ومیگوید :

ان یوم النیروزقدعاد للعهد الذی کان سنه اردشیر

انت حولته الی الحالة الاولی و قدکان حائراً یستدیر

فافتتحت الخراج فیه فللامة فی ذالك مرفق مذکور(۱)

منهم الحمد والثناء ومنك العدل فیهم والنائل المشکور

و متوکل نتوانست این کار را بپایان رساند و معتضد بجای او نشست و پس ازآنکه کشوررا از وجود مردم یاغی و طاغی پاك کرد وفرصتی یافت که بامور رعیت سرکشی کند مهم ترین چیزی که بنظر او رسید امر کبیسه بود که باید آنرا باتمام رساند ومعتضد مانند متوکل تصمیم گرفت که نوروز را بتاخیر اندازد جز اینکه میان متوکل و معتضد این فرق است که متوکل میان سالی راکه در او بود وسال اول تاریخ پادشاهی یزدگرد راگرفت و معتضد میان سالی را که در او بود و سالی را که پادشاهی ازدست ایرانیان بهلاکت یزدگرد بیرون رفت و یا خود معتضد براین گمان بود و یا دیگر اشخاصی که این کار بدست ایشان شد که ایرانیان از زمان هلاکت

عید نوروز بهمان عهدی که اردشیر آنرا وضع کرده بود برگشت و تو این عید را بحالت نخستین خود برگردانیدی با آنکه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت و در این روز گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این کار بسیار موافقت ومرافقت شده وظیفه آنان سپاسگزاری وثنا خوانی برای توست و وظیفه تو عدل و داد در آنان است

یزدگرد کبیسه خود را اهمال نموده اند و این مدت را دویست و چهل و سه سال یافتند که نصیب آن از ارباع شصت روز و کسری خواهد بود ومتوکل این شصت روز را بر سال خود بیفزود و آخر این ایام دانست که اولین روز خرداد ماه آن سال بود و روز چهار شنبه و موافق با یازدهم حزیران سپس ، نوروز را بماههای رومی بردند تا آنکه هروقت رومیان شهور خود را کبیسه میکنند نوروز نیز کبیسه شود وآنکس که تولیت این کار را عهده‌دار بود و بپایان رسانید ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود که علی بن یحیی منجم در این کار میگوید :

یامحیی الشرف اللباب مجدد الملك الخراب

ومعید رکن الدین فینا ثابتا بعد اضطراب

فت الملوك مبرزا فوت المبرز فی الحلاب

اسعد بنوروز جمعت الشکر فیه الی الثواب

قدمت فی تأخیره ماأخروه من الصواب

و نیز علی بن یحیی در این واقعه میگوید :

یوم نیروز لك یوم واحد لایتأخر

فی حزیران یوافی ابدا فی احد عشر

واگرچه‌در این کار بسیار دقت نمودند ولی نوروز بکبیسه‌ای که استحقاق داشت نرسید زیرا ایرانیان از هفتاد سال بیشتر از یزدگرد کبیسه خودرا اهمال کرده بودند ودرزمان یزدگرد بن شاپور دوماه کبیسه کرده بودند یکماه برای اینکه سال باید بتاخیر افتد که واجب بود چنانکه بعدا خواهیم گفت و یکماه‌هم برای آینده تاآنکه زمان درازی از کبیسه دل آسوده باشند و چون از سالهائیکه میان یزدگرد بن شاپور و یزدگر بن شهریار صدو بیست سال کم کنیم بطور تقریب نه بتحقیق هفتاد سال خواهد ماند زیرا تواریخ ایرانیان بسیار مغشوش است و حصه این هفتاد سال هفده روز می شود پس باید مطابق قیاس بیست و هشت روز بتاخیر افتد نه شصت روز تاآنکه در نتیجه نوروز در بیست‌وهشتم

حزیران باشد ولیکن شخصی که این کار را عهده‌دار بود چنین گمان کرد که روش ایرانیان در کبیسه مانند روش رومیان است این بود که بر طبق این گمان غلط آغاز حساب خود را از زوال ملك ایشان گرفت باآنکه حقیقت امر چنین نیست و ما آنرا بطور مشروح بیان کردیم .

این بود آخرین تاریخ مشهور و شاید اممی را که اوطان ایشان از ما دور است تواریخ دیگری باشد که ما از آن بی خبریم و آن تواریخ متروك باشد مانند تاریخ ایرانیان در عهدی که زرتشتی بودند که بقیام هر پادشاهی تاریخ میگذاشتند و چون هر پادشاه می‌مرد تاریخ او را ترك مینمودند و از نو بآغاز پادشاهی دیگر که جانشین او بود آغاز میکردند و مدت پادشاهی ایشان در جداول که خواهد آمد مذکوراست و مانند بنی‌اسماعیل از تازیان که بساختمان کعبه‌بدست ابراهیم واسماعیل تاریخ میگذاشتند تا آنکه پراکنده شدند و از تهامه بیرون رفتند و آنانکه از تهامه بیرون رفتندبخروج‌خود تاریخ گذاشتند و آنانکه باز ماندندبآخرین دسته از رفتگان تاریخ شروع کردند تاآنکه تاریخ طول کشید و بسال ریاست‌عمروبن ربیعه که معروف بعمرو بن لحی‌است تاریخ نهادند واینمرد کسی است که میگویند دین ابراهیم را تبدیل داد وازشهر بلقاء بت هبل‌را آورد واساف ونائله را ساخت وچنانکه نقل کردند درعهد شاپور ذوالاکتاف بودولی جمع میان دو قول فریقین در تاریخ باین مطالب گواهی نمی‌دهد .

سپس عربها بسال مرك کعب‌بن اوی تا عام الغدر که‌سالی است که پاره از ملوك حمیر برای کعبه جامه‌هائی فرستاده بودند و بنویربوع آنها را بچپاول بردند و مردم بابرخی دیگر درکعبه نزاع نمودند تاریخ گذاشتند

پس از این تاریخ ، تازیان از عام الغدر تا عام الفیل که خداوند کید حبشه راکه برای تخریب کعبه آمده بودند بخود ایشان برگردانید و همگی را از میان برد تاریخ می گذاشتند .

وبرخی از اعراب بوقایع مشهور و ایام مذکور که میان ایشان درجاهلیت روی داده بود تاریخ میگذاشتند مانند یوم الفجار که در ماه حرام بود وحلف الفضول و آن روزی بود که قریش باهم سوگند یاد کردند که شخص ستمدیده را درحرم یاری کنند زیرا برخی از ایشان در حرم بمردم ستم می‌نمودند و مانند سال مرگ هشام‌بن مغیره مخزومی که برای اجلال او وبناء کعبه بحکم پیغمبر تاریخ گذاشتند و مانند وقایع و جنگهائی که درمیان اوس و خزرج روی داد مثل یوم الفضا (۱) یوم الربیع یوم الرحابه ، یوم السراره ، یوم داحس وغبراء ، یوم بغاث وحاطب ، یوم مضرس ومعبس و نیز مانند روز های دیگری که میان بکربن وائل و تغلب‌بن و ائله روی داد همچون یوم عنیزه ، یوم الحنو ، یوم تحلاق اللم ، یوم القصیبات ، یوم الفصیل ، و دیگر روز هائی که میان طوایف عرب اتفاق افتاد که هر یك بمکانی که این جنك در آنجا شده و یا بسببی که باعث فروزش آتش جنك گشته منسوب است

و اگر این تواریخ بهمان طریقه که تواریخ جاری بود محفوظ می ماند ما هم وقتی را که در امر دیگر تواریخ می‌کردیم در باره آنها می نمودیم ولی گفته اند که میان سال مرك کعب بن لوی و عام الغدر پانصد و بیست سال بوده و میان عام‌الغدر و یوم‌الفصیل صدوده سال و پنجاه روز که از ورود اصحاب فیل بمکه گذشته و پیغمبر متولد شد و میان آنروز و عام الفجار بیست سال بود و پیغمبر فرمود : « لقد شهدت یوم الفجار فکنت انبل علی عمومتی »(۲) و مدت فاصله میانه عام‌الفجار و بناء کعبه بیست و پنجسال است و میان بناء کعبه و مبعث بزی پنج سال

همچنین حمیری ها و بنوقحطان بتبابعه‌خود تاریخ می گذاشتند چنانکه‌ایرانیان

---

(۱) برخی از علمای تاریخ ادبیات عرب همه این ایام را در یك کتاب جمع کرده اند و بنام ایام العرب مشهور است بدین جهت ما تفصیل این تواریخ‌را بعهده آن کتابها گذاشتیم .

(۲) یعنی من در عام الفجار حاضر شدم و تیر هائی را که بسوی ما پرتاب میشد برای عموهای خود جمع مینمودم .

بپادشاهان ساسانی و رومیان بقیاصره تاریخ می‌گذاشتند ولیکن پادشاهی حمیری ها بر یك نظام جاری نبود و تاریخ ایشان درهم و برهم است هر چند که ما با همه این آشفتگی‌ها این تواریخ را با مدت سلطنت ملوك لخمییین که درحیره‌جای داشتند و آنجا را پس از ورود وطن دومی دانسته بودند در جداولی که خواهد آمد بدست آورده ایم وضبط نموده ایم

اهل خوارزم نیز بهمین طریق رفتار می‌کردند و بآغاز بنای خوارزم تاریخ می‌گذاشتند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده و پس از آن بورود سیاوش پسر کیکاوس وسلطنت کیخسرو و دودمان او درخوارزم تاریخ گذاشتند و این واقعه نود و دو سال پس ازساختن خوارزم بود

سپس خوارزمیان از رای ایرانیان در تاریخ که بهر یك از زادگان کیخسرو که بخوارزم شاه معروف می شدند پیروی کردند تا آنکه آفریغ که از نژاد کیخسرو بود بشاهی رسید ومردم خوارزم باین پادشاه فال بد میزدند چنانکه ایرانیان بیزدگرد اثیم تطیر می زدند و پس از آفریغ پسراو بسلطنت رسید وکاخ خود را برپشت فیر درسال‌ششصد وشانزده‌اسکندری‌بناء کرد وخوارزمیان باو وبزادگان اوتاریخ گذاشتند و این فیر در کنار شهر خوارزم دژی بود که از خشت و گل سه قلعه تو در تو که هریك از دیگری بلندتر بود بناء شده بود و فوق همه این‌دژها کاخ سلطنتی بود مانند غمدان دریمن که جایگاه تبابعه بود وغمدان قلعه‌ایست که رو بروی مسجد جامع‌شهر صنعاء می باشد و ازسناك بپا شده و میگویند که سام بن نوح پس از طوفان آنجا را ساخت و چاهی رانیز که کنده بود در آنجاست و نیز گفته اند که این قلعه هیکلی بود که ضحاك بنام زهره ساخته بود

قصر فیر از مقدار بیشتر از ده میل دیده می شود و نهر جیحون این قصر را از میان برد و هرسال پاره‌ای از بناءآنرا منهدم کرد تا آنکه در سال هزاروسیصد وپنج اسکندری اثری از آن نماند

هنگامی که پیغمبر اسلام بپامبری برانگیخته شد ازثموخ بن بوز کاربن خامکری

بن‌شاوش سخر بن‌ازکاجوار بن اسکجموك بن‌سخسك بن‌بغره بن‌آفریغ پادشاه‌خوارزم بود و چون قتیبة بن مسلم در دفعه دوم خوارزم را گرفت و اهل آن مرتد شده بودند اسکجموك بن‌ازکاجوار‌بن سبری بن سخر‌بن ارثموخ را برای‌ایشان پادشاه‌قرار داد و ولایت‌از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی در ایشان چون ارثی بود پایدار ماند و تاریخ ایشان بهجرت منتقل شد و با دیگر مسلمانان در تاریخ توافق رای حاصل کردند .

قتیبة بن مسلم هر کس را که‌خط خوارزمی می دانست از دم شمشیر گذرانید و آنانکه‌ازاخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات‌را میان خودتدریس می‌کردند ایشان را نیز بدسته پیشین ملحق ساخت بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی شود آنها را دانست و ولایت در ایشان پس از این خبر در دست قبائل دور می زد تا آنکه پس از شهید ابی عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسباثه بن شاو شفر بن اسکجموك‌بن از کاجوار بن سیری بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر درعهد‌او مبعوث شد ولایت و خوارزمشاهی هر دوازدست ایشان بدر رفت

این بود آنچه راکه من از تواریخ مشهور مطلع شده بودم و فرا گرفتن همه تواریخ برای آدمی ممکن نیست وخداوند مارابراه‌صواب توفیق دهنده است

این فصل

در حقیقت ذی‌القرنین صحبت میکند

ناگزیر هستیم که حقیقت این اسم راکه ذوالقرنین باشد در فصلی جداگانه‌بیان کنیم زیرا اگر برای این بحث فصلی بتنهائی‌ترتیب نمی‌دادم و در دنبال تواریخ سابق الذکر ایراد می‌نمودم‌آن‌نظمی راکه‌تواریخ باید دارا باشد قطع کرده بودم ازقصه های ذوالقرنین و کار های او در قرآن حکایت شده که هر کس آیات مخصوص باخبار او را بخواند خواهد دانست وآنچه از این‌آیات برمی‌آید این است که او مردی قوی

و صالح و شجاع بود و خداوند باو قدرتی و سلطنتی بزرك بخشیده بود و او را از مقاصدی که درشرق وغرب زمین داشت که عبارت ازفتح بلاد و ریاست و فرمانروائی بر عباد باشد متمکن کرده بود و او تمام کشورهای روی زمین را یك کشور گردانید و از مسائل مسلم که می‌شود در آن دعوی اجماع نمود این است که ذو القرنین در شمال زمین داخل بظلمت شد ودورترین آبادانیهای روی زمین را مشاهده کرد و بابشر و میمونها جنگهای خونین نمود و از خروج یأجوج ومأجوج ببلادی که در مشارق زمین و شمال زمین بود جلو گیری کرد و از طغیان این دو قوم این طور ممانعت نمود که از شکافی که باید ایشان خارج شوند قطعاتی از آهن که با سرب آنها را با یکدیگر التیام داده بود دیواری وسدی ساخت چنانکه صنعتگران هم این قبیل کارها می کنند .

چون اسکندرابن فیلفوس یونانی سلطنت روم را از ملوك الطوایفی نجات داد بسوی ملوك مغرب شتافت و ایشان را در هم شکست و پیشرفت خود را ادامه داد تا آنکه ببحراخضر رسید سپس بسوی مصربر گشت وشهراسکندریه را بنا کردوبنام خود آن شهر را نام گذاشت سپس بطرف شام و بنی‌اسرائیل که در شام بودند متوجه شدو به بیت‌المقدس آمد و در مذبح معروف آن ذبح کرد و قربانیهائی در آنجا گذراند سپس سوی ارمنیه و باب‌الابواب رفت و از آنجاهم عبور کرد و قبطی ها و برابره وعبرانیان همه یوغ امر او را بگردن نهادند .

پس بسوی‌دارابن دارا شتافت برای‌خونخواهی از بختنصر واهل بابل‌در کارهائی که درشام کرده بودند وچندین دفعه بادارابجنك پرداخت و او رامنهزم نمود ودریکی از این غزوات‌رئیس حراس داراکه‌بنوجنبس ابن آذربخت بود دارا رابکشت‌واسکندر بممالك دارا چیره شد و قصد هند و چین نمود و با امم زیر دست بجنك پرداخت و برهر ناحیه که می گذشت غالب‌می‌شد تاآنکه بخراسان بر گشت وآنجا را هم‌فتح کرد و شهرهائی در خراسان بپا نمود بسوی عراق مراجعت نمود ودرشهرزور رنجور شدو

همانجا بمرد وچون که در مقاصدخویش حکمت اعمال میکرد و برای معلم خودارسطو در مشکلاتی که برای او روی میداد عمل میکرد بدینسبب او را ذوالقرنین گفتند.

و برخی این لقب را اینطور تأویل کردند که بدوقرن شمس یعنی محل طلوع و جایگاه غروب آن رسید چنانکه اردشیر بهمن را دراز دست گفتند برای اینکه بهر کجا که میخواست امر خود را نافذ میداشت و مثل این بود که دست خود را دراز میکرد و بآنجا میرسانید.

جمعی دیگر اینطور تأویل کردند که ذو القرنین از دو قرن مختلف بوجود آمد ومقصودشان روم وفرس بود و برای این گفتار حکایتی را که فارسیان مانند گفتار دشمن برای دشمن خود ساخته اند گواه آوردند که چون دارای اکبر مادر اسکندر را که دختر فلفیس باشد بزنی گرفت وبوئی بد در او یافت و او را نخواست و بپدرش ردکرد و این دختر از دارا هم آبستن بود و اینجهت اسکندر رابفلیفیس نسبت دادند که تربیت او را فلیفس متکفل بوده و برای این حکایت گفته اسکندر را بدارا که دم مرك بر بالین دارا رسید و رمقی در او یافت و گفت برادر من بمن بگو که ترا چنین کرد تامن انتقام از او بکشم گواه آوردند اسکندر بدارا بدین سبب چنین خطاب کرد که خواست بااومرافقت کند ومیان اووخود برابری قائل شودچون محال بود که دارا را پادشاه خطاب کند یا اینکه اسم او را بیاورد و از اینرو جفائی بر او روا دارد که پادشاهان را مناسب نیست ولیکن دشمنان پیوسته بطعن در انساب و تهمت در اعراض ونسبت بد در کار ها میکوشند چنانکه دوستان و پیروان شخص همواره در تحسین زشت و سد خلل واظهار جمیل و در نسبت بمحاسن سعی میکنند و آنکه این بین گفته هر دو دسته را توصیف کرده.

وعین الرضا عن کل عیب کلیلة　　　ولکن عین السخط تبدی المساویا

بسا میشود که بواسطه همین نکته که گفتیم جمعی را وادار میکند که دروغهائی بسازند وممدوح خود را باصل شریفی نسبت بدهند چنانکه برای عبدالرزاق

طوسی در شاهنامه نسبی ساخته اند و او رابمنوشچهر نسبت داده‌اند و چنانکه برای آل بویه ساخته اند .

ابو اسحق ابراهیم بن هلال‌صابی‌در کتاب خود که تاج نام‌گذاشته چنین میگوید بویه‌بن فنا خسرو بن‌ثمان‌بن کوهی‌بن شیر زیل اصغر بن‌شیر کذه بن شیر زیل اکبر‌بن شیران بن شیر فنه‌بن سسنان شاه (۱) بن سسن خرة بن شیر زیل بن سسناذر بن بهرام گورملك .

وابومحمد حسن‌بن علی نا نادر کتاب‌خود که اخبار آل بویه را مختصر کرده چنین می‌گوید بویه بن‌فناخسره‌بن‌ثماده سپس‌درثمان هم‌اختلاف شد برخی گفتند ثمان بن کوهی‌بن شیر ذیل اصغر و برخی‌کوهی را انکار کردند و گفتند شیرزیل اکبر‌بن شیران‌بن شاه بن‌شیر پناه‌بن سیستان شاه‌بن سیس‌خره‌بن شیر زیل بن سسناذر‌بن بهرام

پس در بهرام هم اختلاف کردند‌آنانکه بهرام را بفرس نسبت دادند چنین گفتند بهرام‌گورو همان نسبی که درفوق ذکر شدذکر کرده‌اند وآنانکه بهرام راعرب دانستند گفتند بهرام‌بن ضحاك‌بن الابیض بن معویه‌بن دیلم بن باسل بن ضبة بن ادو در جمله پدران او لاهوبن دیلم بن باسل را ذکر کردند وبدین سبب اولاد اورا لیاهیج گویند .

ولیکن اگر کسی آنچه رامن در آغاز کتاب گفتم مراعات کند یعنی میانه افراط وتفریط حداعتدالی را بگیرد ازاین قبیله فقطه این مقدار خواهد شناخت که بویه‌پسر فنا خسرو است (۱) و اقوام دیلم بحفظ انساب معروف نبودند و کسی هم چنین‌ادعای ننموده و بسیار کم اتفاق می افتد که با طول زمان انساب بتوالی محفوظ بماند و یگانه زمانی که‌برای نسبت بخاندانی باقی است آن‌است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند .

چنانکه در باره سید اولاد آدم چنین اجماعی روی داده که نسب او بدینقرار است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن

---

(۱) ن م سیستان شاه

(۲) فنا خسرو یافته خسرو در اصل خسرو بند بوده و متنبی که بایران آمده بود در مدح عضدالدوله میگوید : لقد رایت بفارس عضدالدوله فنا خسرو شاهنشاها

مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نصر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار معد بن عدنان ـ

و هیچیك از عرب و عجم در توالی این انساب شکی ندارد چنانکه در این هم شك ندارند که او از اولاد اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام است و آنچه که از پدران او از ابراهیم تجاوز کند در تورات مذکور است و اما میانه اسمعیل وعدنان ازتبدیل اسامی وزیادت ونقصان پاره ازنامها خلافهای زیادی است که قضاوت در آن آسان نیست ـ

ومانند حضرت امیر سید اجل منصور ولی نعمت‌الله شمس المعالی (که خداوند بقای او را امتداد داد) که هیچیك از دوستان او (که همواره خداوند ایشان را یاری کناد) و هیچیك از مخالفان او که خداوند ایشان را مخذول کناد شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمیکند —

یکی از دو اصل و ردانشاه است که حکومت در جبل داشت و او غیر ازامیر شهید مرداویج شهید است —

و اصل دیگر ملوك جبال اند که بسپهبدی طبرستان شاهیه فرجوارجو ملقبندوهیچکس هم منکر نیست که خانواده سلطنتی با ساسانیان از یك طائفه اندزیرا دائی شمس المعال رستم بن شروین رستم بن قارن بن شهریار بن شیروین سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد است که پدر انوشیروان بود .

خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عالم برگزیناد چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر برگزیده چه ، اینکار بدست اوست و خیر و خوبی درنزد اواست ـ

وباز مانند ملوك خراسان کههیچ شخص منکر نیست سرسلسله این طایفه اسمعیل است واو پسر احمد بن اسد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات بن نوشرد بن بهرام چوبین بن بهرام جشنش است که مرزبان آذربایگان بود ـ

و باز مانند شاهان اصلی خوارزم یعنی اشخاصیکه ازخاندان سلطنتی بوده‌اند ـ

وبازمانند شاهان شیروان که اجماعی مردم است که ایشان از نسل ساسانیان اند

و اگرچه بتوالی انساب ایشان محفوظ نماند.

صحت دعاوی چه در انساب باشد و چه در غیر آن هرچه پنهان باشد باز آشکار میگردد چنانکه بوی مشك آشکار میشود هر اندازه که پنهان باشد.

ودر تصحیح این دعوی به بخشش مالها وجعاله ، نیازی است چنانکه عبیدالله بن حسن ابن احمد بن عبدالله بن میمون قداح وقتی که در مغرب خروج کرد خود را بعلویان منسوب داشت و علویان انکار کردند مال زیادی و جعاله بسیاری بایشان بخشید علویان را ساکت کرد و این نسب بشخصی که محقق باشد باهمه شهرتی که یافته پوشیده نیست و کسی که در زمان ما ازاین خانواده قایم باشد ابوعلی بن نزار بن معد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله است.

من این انساب راذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب میورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند بقسمی که گاهی افراط در این دو اعتقاد سبب رسوائی دعادی ایشان میشود.

پسر بودن اسکندر برای فیلفس آشکار تراز این است که مخفی بماند اما خانواده فیلفس را جمیع علماء انساب این طور ذکر میکنند فیلفس بن مضربو بن هرمس هرذلی بن میطون بدرومی لیطی بن یونان ابن یافث بن سوخون بن رومیه بن بزنطا بن توفیل بن رومی بن الاصفر بن النفیرعیص بن اسحق بن ابراهیم است

و گفته اند ذوالقرنین مردی برد کداطوکس نام داشت و برحامیرس که یکی از ملوك بابل است خروج کرد و با او پیکار کرد تا آنکه چیره شد و سرحامیرس را با موهاود و گیسوئی که داشت از سربکند و داد از سررا دباغی کردند و او راتاج خود قرار داد وبدین سبب او را ذوالقرنین گفتند.

و برخی گفته‌اند که ذوالقرنین منذربن ماء السماء ، است است که منذربن امرءالقیس باشد.

در این اسم مردم‌را اعتقادات عجیبی‌است می گویند ما در ذوالقرنین جن بوده چنانکه مادر بلقیس را هم از پریان می دانند و در باره عبدالله بن هلال شعبده باز

معتقدند که او دختر شیطان را خواستگاری کرده وبسخریه هائی از همین قبیل نیز بسیار معتقدند که خیلی هم میان مردم شهرت دارد —

از عمر بن خطاب حکایت کرده اند که دسته ای را دید که دربارهٔ ذوالقرنین گفتگو میکردند گفت آیا شما را گفتگوی در باره مردم کفایت نکرد که از بشر بفرشتگان تجاوز کردید —

برخی گفته اند ذوالقرنین صعب بن همال حمیری است واین مطلب را ابن درید در کتاب وشاح گفته .

برخی گفته اند که ذوالقرنین ابوکرب است که شمر یرعش بن افریقس حمیری است واز این جهت چنین نامیده شد که دو گیسوی او بروی شانه اش بوده واو بمشارق و مغارب زمین رسید و شمال و جنوب را پیمود و بلاد را فتح کرد و مردم را بزیر فرمان خود آورد ویکی از مقاول یمن (۱) که اسعد بن ربیعة بن مالك بن صبیح بن عبدالله بن زیاد بن یاسر بن تنعم حمیری باشد در شعری که گفته بذوالقرنین افتخار میکند .

قد کان ذوالقرنین قبلی مسلما	ملکا علافی الارض غیر معبد
فرای مغیب الشمس وقت غروبها	فی عین ذی حمأء و ثاط خرمد
بلغ المشارق و المغارب یتبغی	اسباب ملك من کریم سید
من قبله بلقیس کانت عمتی	حتی تقضی ملکها بالهدهد

نزدیك تر بصواب این است که از میان همه این گفته ها حق همین قول آخر باشد زیرا اذواء فقط بیمن منسوب اند و اذواء کسانی هستند که نامهای ایشان از کلمه ذی خالی نیست مانند ، ذی المنار ، ذی الاذعار ، ذی الشناتر ، ذی نواس ، ذی جدن ، ذی یزن و غیره واخبار ذوالقرنین راکه ذکر کرده اند بحکایاتی که قرآن از او ذکر کرده شبیه است .

اماسدی راکه او ساخته در ظاهر قرآن نص نیست که کجای زمین بوده و کتبی که مشتمل بر ذکر بلاد و مدن است مانند جغرافیا و کتب مسالك و ممالك اینطور

(۱) پادشاهان کوچك یمن را مقاول گویند

می‌گویند که یاجوج وماجوج صنفی از اتراك شرقی هستند که در اوائل اقلیم پنجم و ششم جای دارند معذالك محمد بن جریر طبری در کتاب خود می‌گوید که صاحب آذربایجان در روزگاری که آنجا را فتح کرد شخصیرا از طرف خود بدانجا فرستاد وآن سد را در پشت خندقی خیلی محکم دید.

و عبدالله بن عبدالله بن خردادبه از یکی از ترجمانان که در دربار خلیفه بودند اینطور حکایت می‌کند که معتصم در خواب دید که این سد شکافته شده و پنجاه نفر بدانجا فرستاد که تا آنرا ببینند و این پنجاه تن ازراه باب‌الابواب ولان وخزر بدان جایگاه رفتند و دیدند که آن سد از پاره آهن هائی که میان آنها را با سرب آب شده بهم پیوسته اند بنا شده و آن سد را دری بود مقفل و حفظ آن بعهده مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آنکه این سد را دیدند برگشتند و آنکس که بلد وهادی ایشان بوداین پنجاه تن را با بقاعی که بمحاذی سمرقند بود هدایت کرد. این دو خبر اینطور اقتضاء می‌کند که این سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است

علاوه بر این قصه مذکوراین مطلب را که گفته اند اهل این بلاد مسلمان هستند و بتازی سخن میگویند این حکایت را تکذیب می کند چه اشخاصی که منقطع ازعمران هستند ودرمیان زمینی سیاه و بدبو که بمسافت چندروز است جای دارندنه خلیفه می شناسند و نه از خلافت خبر دارند و نه میدانند خلیفه چیست و کیست چه گونه بعربی تکلم میکنند وما امتی که مسلمان باشند و از دارالسلام منقطع جز بلغار و سوار نمی شناسیم که قرب انتهای آبادانی جهان و اواخر اقلیم هفتم هستند و ایشانهم از امر این سد چیزی نمیگویند و بخلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه خطبه بنام خلیفه میخوانند و بتازی سخن نمی گویند بلکه بلغتی تکلم میکنند که توام از ترکی و خزری است وچون شواهد این خبر بدینقرار بود که گفته شد دیگر نباید شناسائی حقیقت را ازاین خبر توقع نمود این بود فصلی که میخواستم ازحقیقت ذوالقرنین گفتگو کنم والله اعلم

این فصل

در چگونگی ماهها که در سالهای مقدم استعمال میشود بحث میکند

در پیش گفتیم که هر امتی تاریخی بکار می بندد که تنها اختصاص باین امت دارد واین امم برحسب افتراقی که در استعمال تواریخ دارند در اوایل شهور و کمیت ایام هر یکی از ماهها وعللی که منسوب باین امر است نیز با یکدیگر افتراق میبابند.

من در این کتاب تا اندازهٔ که می‌دانم از ذکر این امور ناگزیر هستم و آنچه راکه یقین بدان پیدا نکرده ام ودر آن باب چیزی از اشخاص موثق نشنیده ام بکنار می گذارم و بحث خویش را بماههائی که پارسیان استعمال کردند آغاز میکنم.

گوئیم: شماره ماههای سال دوازده است چنانکه ایزدتعالی در کتاب خود گوید ان عدة الشهور عندالله اثنی عشر شهرا فی کتاب‌الله یوم خلق السماوات والارض ودراین عدد امتی با امت دیگر جز در سالهای کبس اختلاف نکرده هم چنین ماههای فارسیان دوازده بوده و نامهای آن بدینقرار است.

فروردین ـ اردی‌بهشت ـ خرداد ـ تیر ماه ـ مردادماه ـ شهریور ماه ـ مهرماه آبان ماه ـ آذر ماه ـ دی ماه ـ بهمن ماه ـ اسفند ماه.

از ابوسعیداحمد بن محمد بن‌عبدالجلیل سجستانی شنیدم که ازقدماء سجستان اینطور نقل میکرد که ایشان همین ماهها را بنامهای دیگری‌می خواندند واز فروردین ماه آغاز میکردند و شهور ایشان بدین ترتیب است.

کواذ، رهو، (۱)، اوسل، تیرکیاوا (۲)، سربزوا، مربزوا (۳)، توزر، هرانوا، ارکبازوا (٤)، کژپشت (٥)، کژشن (٦)، ساروا و هر یك از ماههای فارسی سی روز است و برای هر روزی در لغت ایشان نامی خاص و این نامها بقرار ذیل است.

هرمز، بهمن، اردی بهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد، مرداد، دی بآذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، جوش، دی بمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باذ، دی بدین، دین، ارد، اشتاذ، آسمان، زامیاذ، مارسفند، انیران.

---

(۱) کواد (۲) بتر کیانوا (۳) (٤) تورز (٥) آرکبزو (٦) کریشت

فارسیان را دراسماء این روز ها اختلافی نیست و روز های سی گانه هرشهر را همین اسامی بیك ترتیب شامل میشود فقط درهرمز اختلاف است که برخی آنرا فرخ مینامند و در انیران که برخی آنرا بهروز می گویند ومبلغ مجموع این ایام ماههای فارسی سی صد و شصت روز می شود .

در پیش گفتیم که سال حقیقی سی صد و شصت و پنج روز و ربع روز است پارسیان پنج روز دیگر سال را پنجی و اندرگاه گویند سپس این نام تعریب شد و اندرجاه گفته شد و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروقه و یا مسترقه (دزدیده شده) می نامند زیرا که در شمار هیچیك از شهور محسوب نمی شود پارسیان این پنجه دزدیده شده را میان آبان ماه و آذر ماه قرار دادند و نامهائی که از برای پنج رۏز گذاشته اند غیر از نامهائی است که از برای ایام هر ماه نهاده اند و من این اسامی را دردو کتاب و یا ازدونفر یکسان نشنیده ام وآن نامها این است اهندگاه ـ اشتدگاه اسفندگاه ـ اسفند مذگاه ـ بهشتش گاه ـ و در کتابی دیگر باین اسامی یافتم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسفندمذ ـ اخوشتر ـ وهستوشت .

وثابت آملی نوسنده کتاب غره چنین میگوید : « خرنوز ـ استوذ ـ اسفند مذ وهوخوشتر ـ و هشت بهشت .

و زادویه بن شاهویه در کتاب خود در علت اعیاد فارس اینطور بیان کرده :

پنجه انوفته ـ پنجه اندرزند ـ پنجه اهجسته ـ پنجه اوروردیان ـ پنجه اندرکاهان

و از ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی شنیدم که او می گفت مؤبد شیراز بر او اینطور املاء کرد .

اهنوذگاه ـ اشتودگاه ـ اسپتمذگاه ـ و هوخشترگاه ـ و هشتو یشت گاه ـ

و از ابوالحسن اذر خورای یزدان بخش مهندس اینطور شنیدم .

اهنوذ ـ اشتوذ ـ اسپتمن ـ هخشتر ـ وهستوشت :

پس مبلغ ایام سالهای ایران سی صد وشصت وپنج روز شد و اما چهاریك روز را اهمال میکردند تا اینکه از این چهار یك ها یك ماه تمام تشکیل شود و این

کار درصدوبیست سال انجام میبافت سپس آنسال را سیزده ماه میدانستند ونام آنرا کبیسه
می گذاردند و نامهای روز های آن شهر زائد را بهمان اسماء دیگر ماهها میخواندند.

فارسیان پیوسته همینطور رفتار میکردند تا آنکه پادشاهی از ایشان بیرون
رفت و دینشان مضمحل شد واین چهاریك‌ها مهمل ماند دیگر سالهارا کبیسه نکردند
که تا بحال پیشین خود برگردد و اوقات محدود زیاد پس نیفتد برای اینکه باید این
کار راپادشاهـان در محضر حساب و اصحاب کتاب و ناقلین اخبار و روات و مجمع
موبدان وقضات انجـام دهند و باید پس‌از آنکه این طبقات مذکور ازاطراف پایتخت
جمع شدند و با هم مشاوره میکردند بر صحت حســاب اجماع کنند سپس در چنین
سالی مالهای زیاد انفاق میکردند حتی‌اینکه مقل در کتاب تقدیر میگوید که هزار هزار
دینار انفاق میکردند و آنروزرابزرگترین اعیادمیگرفتند ونام آنرا عید کبیسه میگذاشتند
و در چنین سال پادشاه از رعایای خویش خراج نمی ستاند.

علت اینکه فارسیان این چهار یك ها را که در هر چهار ماه یك روز می‌شود
این یك روز را بماه و یا باندرگاه نمی افزودند این است که می گفتند کبس بر شهور
واقع میشود نه برایام‌زیراکه زیادتی‌شماره‌ماههارا خوش‌نمی‌داشتندوعلت‌دیگر آنست که
برایشان واجب ولازم است که روزی راکه در آن زمزمه‌میکنند باید نام آنرا هم‌بیاورند

اکاسره برای هرروزی یك نوع ریاحین وشکوفه ویك نوع شراب ترتیب داده
بودند که برسمی منظم درجای خود می گذاشتند و در همین ماه این ترتیب و تنظیم
را مخالفت روا نمی داشتند.

سبب اینکه پنج روز زائد را باواخر آبان ماه ومیان آذر ماه قرارمیدادند این
بود که فارسیان چنین گمان میکردند که مبداء سالهای ایشان ازآغاز آفرینش نخستین
انسان است و آن روز هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی
و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از هزار ســال عالم

است واصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته اند که سرطان طالع عالم است (۱) و بیان این مطالب آن است که آفتاب در اول ادوار سند وهند در میان دو نهایت عمارت زمین بوده (۲) و چون امر بدینقرار شد سرطان طالع عالم میشود و نزد ایشان برای دور و نشوء ابتداء میشود.

گفته اند که از این سبب سرطان طالع عالم شد که رأساً از ربع معمور نزدیکتر است و شرف مشتری که دارای اعتدال مزاج است در این است (۳) و تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند نشوء ممکن نمیشود

و برخی گفته‌اند از این جهت سرطان را طالع عالم خواندند که بطلوع آن طلوع طبایع چهارگانه تمام شد و نمام آن نشوء تمام گشت و امثال این تشبیهات.

فارسیان گفته‌اند که چون زرتشت آمد وسالها را بماههائی که از این چهاریك ها درست شده بود کبیسه کرد زمان بنخستین حال خود گشت و زرتشت ایشانرا امر کرد که پس از او نیز چنین کنند و آن ماه را که کبیسه میشود بنام دیگری جداگانه نخوانند واسم ماهی را هم تکرار نکنند و فارسیان فرموده او را در نوبتها و دفعاتی پی در پی بکار بستند و هر وقت که موقع کبیسه میشد از اشتباه این امر میترسیدند پس پنج روز را نقل میدادند و در آخر شهری که نوبت کبیسه بدان رسیده می گذاشتند و از برای جلالت این امر و عموم منفعت آن برای خاص و عام و رعیت و پادشاه و حکمتی که در این کبیسه است و اعمالی که

---

(۱) قدما یعنی منجمان برای هر مولودی طالعی قائل بودند و این اشخص کم کم دست درازی بخود عالم نموده‌اند وزایچه آنرا گرفته‌اند و طالعش را سرطان دانسته‌اند

(۲) علماء هیئت برای آبادانی و عمران زمین دو حد قائل بودند که مبدأ آن خط استوا میباشد وتا حدودی از شمال و جنوب خط استواء آبادی و عمران قائل بودند و با آنچه از آبادی زمین امروز گفتگو میشود تفاوت فاحش دارد (۳) منجمان برای هریك از کواکب شرف و هبوطی قائل بودند و میگفتند شرف مشتری در پانزدهمین درجه سرطان است و هریك از ستارگان را مزاجی خاص است و گفته‌اند مزاج مشتری و زهره گرم و باعتدال نزدیك‌تر است و اکنون دانسته شد که معنای این جمله تا حرارت معتدله در رطوبت عمل نکند چیست.

باید در چنین ماهی کنند اگر در وقت کبیسه مملکت مغشوش بود از انجام آن صرف نظر میکردند و می گذاشتند که تا ده ماه تمام شود و یکباره دو ماه را در دفعه دوم کبیسه می کردند و تاکبیسه را پیش می‌انداختند چنانکه در زمان یزدگربن‌شاهپور چین کردند و آن آخرین کبیسه‌ای بود که دردولت فارسیان انجام گرفت ومتولی اینکار یکی از وزراء بود که او را یزدگرد هزاری می گفتند وهزار دهکده‌ایست که ازتوابع اصطخر فارس محسوب است و این وزیر منسوب بدانجا بود و درآنوقت نوبت کبیسه بآبان مـاه رسیده بود واندرگاه‌رابآخر آن ملحق کردند وچون امر کبیسه اهمال شد در همین ابان ماه بماند .

پس ازماههای فارسیان شهور مجوس‌ماوراءالنهر را که اهل‌خوارزم وسغد باشند یادآوری‌میکنیم وماههای این قوم نیزدرعده وکمیت ایام مانندماههای پارسیان بوده‌جز اینکه میان برخی از اوائل شهور خوارزمیان ومبادی شهور فارسیان جزئی خلافی است و بیان این مطلب آن‌است که خوارزمیان ایام خمسه زائده‌را بآخر سال‌خویش ملحق میکردند و ابتداء سال‌راازروز ششم فروردین ماه‌که خرداد روزباشد میگرفتند پس در نتیجه اوائل شهور این دوگروه باهم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین ماه باز رفع اختلاف میشد وکاملاباهم تطابق میبافتند و اسماء شهور اهل سغد بدین قرار است .

نوسرذل	جرجزل	نیسن‌ل	بساك‌ل
اشنذ اخنذ ل	مژبخنذال	فغازل	ابانج‌ل
فوغ‌ل	مسافوغ ل	ژیمدال	خشوم‌ل

وبرخی ازایشان‌درآخرنیسن و خشوم یك جیم می‌افزودند و می گفتند نیسنج وخوشومج و دربساك و ژیمدانون‌وجیم زیاد میکردند ومی گفتند بساکنج و ژیمدنج وهر روز ماه رابنام خاصی می‌خواندندچنانکه رسم‌اهل فارس نیز چنین بوده و اسماء ایام سی روز ماه بدین قرار است .

خرمژدا ـ جهیزب ـ ارداخوشت ج ـ خستشورد ـ سبندارمذ ـ رددو ـ مرددز ـ دستح‌اتسرط ـ انجزی ـ خویریا ـ ماخ یب ـ تیش‌بج ـ غش‌یذ ـ دست یه ـ مخش‌یو ـ سرش‌یز ـ رسن‌یح ـ فروذیط ـ و خشفرك ـ رامن كاـواذكب ـ دستكج ـ دین كد ـ ارذخ كه ـ استاذكو ـ سمن كز ـ رام جیدكح نشیندكط نغرل

وبرخی از ایشان خویر میر میگویند و نامهای روزهای زائد برسیصد وسیصد وشصت از اینقراراست :

خاوث ست‌آ نخندن‌ب رخشن ج ونازن ذ اردم‌بیس ة

وایشان دراختلاف نامهای این پنج‌روز بعینه مانندخود پارسیان می‌باشندونیز نامهای دیگر این پنج روز نزد ایشان چنین است .

ژیوردا سررد ب سرددج ماح‌ردد میرزده ه

نوعاً ایشان این پنج روز رابآخر خشوم زیاد می کردند و اما در کبس چهار یك‌ها با اهل فارس موافق بوده اند ؛ و هم چنین در اهمال کبیسه با فارسیان موافقت مینمودند و من بزودی علت اینکه چرا میان آغاز سال ایشان و سال پارسی تفاوت پیدا میشود بیان خواهم کرد .

اما اهل خوارزم اگرچه شاخه ای از باغستان فارسیان بردند ولی درآغاز سال باهل سغد و در وضع الحاق زوائد مقتدی بوده اند و نامهای شهور ایشان بدین قرار است .

روچنافو ناو سارجی ل ـ اردوشت فوسیرح‌انکام ل ـ هروداد فو یحیری ل جیری‌نارازاك ل ـ همداد ل ـ اخشر یوری ل ـ اومری ل

و برخی از ایشان این نامها را اختصار میکنند وچنین‌میگویند

ناوسارچی ، همداذ . ارو ، ادوست ، اخشریوری . ریوژد ، هروداز ، اومری ، ارشمن ، جیری ، یاناخن ، اسبندارمجی ،

و ایام سی‌روزه ماه نزد ایشان چنین است

(۱) ریمژد ا	همداذ ز	جیزی یح	(٤) روجن یط	ارجوخی که
ازمین ب	(۲) دزو ح	غوشت ید	اریغن ك	اشتاذ کر
اردوشت ج	ارو ط	(۳) ددو یه	رام کا	اسمان کز
اخشریوی د	یاناخن ی	فیغ یو	واذ کب	راث کح
اسبندارمجی ه	اخیر یا	اسروف یز	(۵) ددو کج	مرسبند کط
هروداذ و	ماه یب	رشن یح	دینی که	(٦) اونرغ ل

اهل خوارزم روز های زائد (پنجه از دیده شده) راکه بآخر اسبندار مجی پیوسته است هر یك را بتوالی و بترتیب بنامهای نخستین روز های ماه می نامیدند تا آنکه در نتیجه روز پنجمین اسبندار مجی نامیده میشد وچون این پنج بآخرمیرسید در سال آینده نیز از ریمژد آغاز میکردند و خوارزمیان برای این پنج زائد نام خاص استعمال نمی نمودند واکنون هم کسی این نامها را نمی داند و من براین گمانم که ایشان نیز مانند پارسیان وسغدیان در این نامها اختلاف داشتند و علت اینکه ما ازاین اخبار بی‌خبر مانده‌ایم این است که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان وهربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمهٔ آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند و تنها اعتماد ایشان در نیازمندیهای تاریخ به نیروی حافظه است وچون زمان طولانی شد مورد اختلاف خود را فراموش کردند و آنچه را که همگی برآن بودند درخاطر ها بماند.

اما روزهای سه گانه که دراین ایام اتفاق افتاده ایرانیان هر روزی را بروز پس از آن نسبت میدهند و با آن ترکیب میکنند و می گویند دی بآذر و دی بمهر و دی بدین ولی اهل خوارزم وسغد برخی نیز چنین میکنند وبرخی درلغت خود لفظ اول و دوم و سوم را بهر یك از این سه می افزایند.

فارسیان در آغاز سلطنت خود هفته نداشتند زیرا اولین اشخاصیکه هفته را استعمال کردند اهل‌مغرب بودندخصوص‌اهل‌شام وحوالی‌آن که‌چون انبیاء دراین‌ناحیه

ن م (۱) ریمشد (۲) درو (۳) ددو (٤) روحن (۵) زدو (٦) اونرغ

ظهور نمودند از هفته اولین که آغاز جهان درآن بود مردم را اخبار کردند چنانکه توریة ناطق است سپس از اهل شام در دیگر امم انتشار یافت و عرب عاربه بواسطه قرب جوار و تعرب اسمعیل بن ابراهیم در این کار از شامیان پیروی کردند.

ابوالعباس آملی درکتاب دلایل قبله چنین گفته که مغاربه ماههائی را استعمال میکنند که اوائل آن با اوائل شهور قبط موافق است وآن ماهها را چنین مینامند.

مایه ل	یونیه ل	یولیه ل	اغست ل
ستنبر ل	اکتبر ل	نوبز ل	دخیمبر ل
ینیر ل	فبریر ل	مرسه ل	ابریر ل

سپس پنج روزهائی است که درآخر سال ملحق میشود

اما ماههای رومیان همواره دوازده ماه است ونامهای آن بدینقرار است.

نیواریوس لا	فبراریوس کح	مرطیوس لا	افلیریوس ل
مابیوس لا	یونیوس لا	یولیوس لا	اغسطس لا
سبطمبریوس ل	طمبریوس لا	نوامبریوس ل	دمبریوس لا

پس رویهمرفته ایام سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج روزمی باشد وچون در هر چهار سال چهار ربع روز میشود یك روز تام بفیراریوس می افزودند پس این ماه درهرچهار سال ۲۹ روز میشد

چیزیکه رومیان رابر این واداركرد که سالها راکبیسه کنند این است که یولیوس که ملقب بد قطیطیر بود واو کسی است که در زمانهای گذشته و پیش از موسی(ع) برایشان سلطنت داشت وبرای رومیان شهوررا اوچنین قسمت کرد واین نامهارا برآن گذاشت امرفرمود که در ۱٤٦۱ سال از چهار یك های سال یکسال تام تشکیل دهند و رومیان امر او را اطاعت کردند و این سال را کبیسه کبری گفتند و آن کبیسه را که در هر چهار سال میباشد کبیسه صغری نامیدند

و این کبیسه صغری را پس ازاینکه مدتهائی از زمان مرگ آن پادشاه گذشت شروع کردند و مدار امرایشان برهفته است چنانچه گفتیم.

صاحب کتاب مأخذالمواقیت براین گمان شده که آن دسته ای از رومیان وغیره که چهار یك ها را کبیسه میکردند هنگامیکه آفتاب در برج حمل داخل می شد در اول تاریخ خود که اول افلیریوس باشد که مطابق با نیسان سریانیها است می گذاشتند(۱) و دورنیست که در این حکایت راست گفته باشد زیرا ارصاد بنقصان کمیت کسری که دنبال سال خورشیدی است ازربع تام ناطق است و ما خود یافتیم که دخول آفتاب به برج حمل باول نیسان مقدم شده بود پس بنا براین این کار را که از اهل روم نقل کرد ممکن است بلکه نزدیك بواجب .

پس ازاین حکایت باز از رومیان نقل میکند که چون دیدند آغاز سال ایشان از نخستین جایگاه خود منحرف شد ناچار بسالیان هندیها متمایل شدند و زیادهٔ میان دو سال را در سال خود کبس کردند پس در نتیجه دخول آفتاب باول برج حمل با اول نیسان مطابق شد و صاحب کتاب نامبرده می گوید اگر ما هم اینطور نمائیم نیسان بحال سابق خود برمیگردد و برای این مقصود مثالی زده که نتوانسته است تمام بکند و این مثال ما را بجهالت و نادانی او دلالت میکند چنانکه این حکایت را که از مردم روم نقل کرد دلالت داشت که برای غیر از ایشان تعصب خرج می دهد و با خود ایشان تمایلی ندارد و آن مثل این است که تفاوت میان سال روم و سال شمسی را بنا بر مذاهب هند تجنیس کرده و این تفاوت ۷۲۹ ثانیه شده وروز را ازجنس ثوانی نموده و بر این تفاوت تقسیم کرده و خارج قسمت ۱۱۸ شده که سالیان باشد و شش ماه و شش روز ودوسوم روز واین مقدار مدتی است که تاریخ استحقاق دارد که بجهت این تفاوت یك روز تمام کبس شود .

و پس از این مثال می گوید اگر ما گذشته از تاریخ روم را که ۱۲۲۵ سال در زمان او بوده کبیسه کنیم دخول شمس دراول برج حمل با اول نیسان مصادف میشود

---

(۱) افلیروس ماه چهارم رومی است وشاید توهم شود که چگونه ممکن است با آنکه افلیروس ماه چهارم است ودرچند سطر پیش گفته شده با اول دخول آفتاب در برج حمل یکی باشد و جواب این است که آنوقت هنوز ماههای ایشان ترتیبی نداشته وبعد که کبیسه شده ترتیبی یافت

و بعد از این سخن بکلی مثال را ترک کرده و سالها را کبیسه نکرده و اگر میکرد نتیجه قضایای پیشین بنقیض گفته او مودی می شد و اول نیسان از دخول شمس باول برج ثور نزدیك می شد زیرا تاریخی را که او مثل زده ده روز و دو سوم روز استحقاق کبس دارد و چون سالیان روم ناقص تر است اول نیسان باول دخول آفتاب دربرج حمل پیشی خواهد گرفت وحصه کبس بر اول نیسان زیاد تر خواهد شد وبروز دهم نیسان میرسید (۱)

کاش دانستم که در چه وقت این کار را که نویسنده مأخذالمواقیت از رومیان نقل نموده میکرده‌اند و رومیان پس از غور و مهارت درعلوم تعلیمی و ریاضیات و علم هیئت وچنك زدن ببراهین دور تر از این بودند که بگفته اشخاصی ملتجی شوند که اصول خودرا چون راه بر آنها مسدودشد و برهان کسی از آنها خواست بوحی والهام نسبت می دهند بگذر ازاین که رومیان در علوم‌فلسفه و الهیات و طبیعیات و صناعیات دارای پایه ای بلندهستند ولیکن کل یعمل علی شاکلته و کل حزب بمالدیهم فرحون .

گویا نویسنده مذکور کتاب مجسطی را ندیده بود ومیان آن و بالاترین کتاب هندکه بزیج سند و هند معروف است نسنجیده بود و فرق میان این دو کتاب بر هر کس که کمی عقل و خرد داشته باشد پوشیده نخواهد ماند

حمزة بن حسن اصفهانی دررساله ای که در نوروزنوشته وبرای ایرانیها تعصب خرج داده بهمین خطا برخورده و گفته است سال خورشیدی ایرانیها ۳٦۵ روز

(۱) یکی از مشکلات کتاب این است وبگمان من غلط است زیرا اگر ده روز تفاوت بود ورفع شود چطور دخول شمس باول برج حمل نزدیك می‌شود وظاهر این که متن غلط باشد ونسخه مدرسه سپهسالار نیز همنطور است

پس از این عبارت دو سطر عبارت دیگر در کتاب است که معنی و افتادگی داشته ومربوط بماقبل نیست و آن دو سطراین است (فلیت شعری ای اعتدال علی هذا الرجل المتعصب للهند فان الاعتدال الربیعی علی مذهبهم فی ذالك الوقت متفق قبل اول نیسان بستةایام اوسبعه) بدیهی است که در مطالب پیش سخنی از اعتدال نبود باین سبب ما از ترجمه آن صرف نظر کردیم .

و یك ساعت و جزئی از چهارصد جزء ساعت است و رومیان آنچه را که از شش ساعت زیادتر است در کبس اهمال نمودند و اینطور بر گفتهٔ خود استدلال نموده که محمد بن موسی بن شاکر منجم در کتابی که در سال خورشیدی نوشته این سخن را بطور مشروح بیان کرده و براهین بر این عقیده اقامه نموده و اشتباه آن دستهٔ ای از قدماء را که بر خلاف این قول بودند آشکار ساخته ولی ما آنچه را که از ارصاد محمد بن موسی و برادر او احمد تفحص نمودیم ارصاد ایشان بنقصان اینکسور از شش ساعت ناطق بود

اما کتابی را که حمزة بن حسن بدان اشاره نموده بثابت بن قره که از تربیت شده گان بنی موسی است که علوم را برای ایشان تهذیب نمود منسوب است(۱) وخلاصهٔ آنکتاب ومقصود آن این است که ثابت میخواهد اختلاف سالیان خورشید را باتفاوت آن بفرض حرکت اوج معلوم نماید با این فرض باز ثابت بادواری متساوی وحرکاتی که با ازمنهٔ آن متکافی باشد نیازمند شده تا بتواند وسط مسیر آفتاب را استخراج نماید و جزادواری که در فلك خارج مرکز است(۲) واز نقطه مفروضه آن گرفته شده نتوانسته بدست آورد و این دور مطلوب کسور آن چنانکه حمزة بن حسن حکایت نموده از شش ساعت

---

(۱) چون ثابت بن قره از تربیت شده گان بنی موسی است

(۲) چون اوج آفتاب دارای حرکتی خیلی بطی است بطوری که درهر شصت وشش سال شمسی خورشید یکدرجه قطع می کند وتقریبا درهر دوهزار سال یك برج طی می کند ودر تاریخ ششصد پنجاه و هشت یزدگردی اوج آفتاب در بیست هشتم درجه جوزا بوده هرچند نتیجه ارصاد باهم مختلف است ثابت بن قره با آنکه در فلك ممثل مسیر سالیانه خورشید را حساب نموده وفلك خارج مرکز را حساب نکرده از حرکت بطئی اوج نیز صرف نظر کرده وسبب اینکه این سال را سال خورشیدی نام نمی گذاریم این است که سال خورشیدی این بود که فصول چهارگانه را خورشید طی کرده باشد و در اینجا چنین نیست وبرای تعریف سال وآغاز فصل دوم رجوع کنید و برای دو فلك آفتاب سائره ای که در گاه شماری بهود است مراجعه کنید در قسمتی که از میمه تقوفات گفتگو می کند ودر آنجا تعدیل آفتاب را نیز خواهید دید

زیادتر می شود ولی نکتهٔ که باید دانسته شود این است که ثابت اینرا سال‌خورشیدی نام نمیگذارد زیرا چنانکه در پیش گفتیم سال خورشیدی آن است که احوال طبیعی که کون و فساد را تهیه میکنند بحالت خود بر گردد . (۱)

اما عبرانیان و جمیع اشخاصی که ازیهود بموسی‌منسوبند ماههای ایشان‌دوازده ماه است . و نامهـای آن بدینقرار است :

تشری ل ـ مرحشوان کط ـ کسلیول ـ طیبث کط ـ شفط ل ـ آذر کط ـ نیسن ل ایر کط ـ سیون ل ـ تمز کط ـ اوب ل ـ ایال کط .

و رویهمرفته شماره روزهای ایشان (۳۵٤) روز است که مقدارسال قمری‌است واگر یهودماههای قمری‌را چنانکه هست استعمال‌میکردند ایام سالشان وعدد ماههای ایشان یك چیز بود؛ ولی چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بتیه رسیدند و از رقیت و چنگال نکال مصریان رستند و آنچه خدا در سفر ثانی تورات از قوانین و نوامیس میگوید مأمور شدند که فرمانبری کنند . این واقعه در شب ۱۵ نیسان بود که قمر درحال بدر بود و شعاع خودرا بکوه و دشت گسترده بود و زمان هم بهار بود پس بنی اسرائیل مأمور شدند که این روز را چنانکه در سفر ثانی توراة می گوید حفظ کنند .

مقصود ازماه اول ، تشری نیست بلکه نیسان‌است زیرا خداوند موسی وهارون را در همین سفر امر میکند که باید شهر فصح‌رأس شهور ایشان باشد و اول سال باشد پس موسی بامت خود گفت ، روزی را که درآن روز از بندگی رستید یادآورید ودر این روز از ماهی که درخت در آن سبز میشود خمیر نخورید .

یهود برای آنکه گفتار موسی را بکار بندند ناچار شدند که هم سال شمسی را استعمال کنند که تا چهار دهم نیسان در اول بهار باشد که درختان برگ داده باشد و درختان میوه پر از شکوفه باشد و هم ماه قمری را بکار بندند که درشب فصح قمر

---

(۱) درپیش گفتیم که آفتاب را دوفلك است فلك ممثل وخارج مرکز ودوفصلی که در ادوار وتقویمات یهود گفتگو می کند این شکل موجود است .

بحال بدر باشد و در برج میزان . و این کار ایشان را براین وادار کرد که روزهای را که از وقت مطلوب در شهور پیش افتاده‌اند همینکه بمقدار این رسید که یک‌ماه شود بماههای خود یک ماه تام‌ملحق کنند و این قبیل ماه را آذار اول نامیدند . و آذار اصلی را آذار ثانی گفتند بپاس خاطر اینکه همنام یکدیگرند و یکی پس از دیگری واقع شده و سالی را که در آن کبیسه است عبور نامیدند و اشتقاق این لفظ از عبارت میباشد که بزبان عبرانی زن آبستن را گویند . زیرا همانطور که زن آبستن طفلی را حامل است که جزو خود او نیست و در حقیقت جزئی‌زائد است همینطور سال کبیسه هم یکماه از سالهای دیگر بیشتر داراست و جزء خود آن نیست .

برخی از یهود گمان کرده اند که آذار آذار اصلی است که در سالهای بسیط گفته میشود و آذار ثانی شهر کبیسه است که باید درآخر سال باشد زیرا چنانکه در تورات است بنی اسرائیل مکلف گشته اند که نیسان ماه اول ایشان باشد ولی این گمانی است که خیلی دور ازحقیقت است ودلیل بر اینکه آذارثانی آذار اصلی است نه آذار اول این است که پیوسته بیک حال است و مقدار و عدد ایام آن وثبات اعیاد و صیام در آن تغییر نمیکند بدون آنکه در آذار اول که در سال کبیسه است از این امور چیزی استعمال شود .

دیگر آنکه شرط شده که در آذار ثانی پیوسته آفتاب در برج سمکه باشد اما آذار اول در عبور است ومشروط بر این است که آفتاب در آن در برج دلو باشد .

دیگر آنکه یهود پس‌ازاین کار نیازمند گشتند که برای سالهای عبور ترتیبی باشد بدین سبب باشواری که از ماههای قمری در سالهای شمسی درست میشود عطف توجه نمودند و این ادوار را پنج نوع یافتند .

اول ـ دور هشتهائی که دارای ۹۹ ماه است و سه ماه کبیسه دارد .

دوم ـ دور نوزده تائی که دارای دویست و سی و پنج ماه است و هفت ماه کبیسه دارد و این را دور اصغر گویند .

سوم ـ دور هفتاد وشش تائی است که ماههای آن نهصد وچهل ماه است و

کبیسه های آن بیست و هشت ماه است .

چهارم ـ دور نود و پنج تائی که آنرا دور اوسط گویند و ماههای آن هزار وصد وهفتاد وشش ماه است وکبائس آن سی و پنج ماه .

پنجم ـ دور پانصد و سی دوتائی که آنرا دور اکبر گویند و ماههای آن شش هزار و پانصد وهشتاد ماه است که صد ونود وشش ماه کبیسه دارد .

یهود از این ادوار پنج گانه خواستند یکی را انتخاب کنند که حفظ آن آسانتر باشد و جز دور نود هشت تائی دارای این وصف نبود .

ولی بازهم دیدند که دورنوزده تائی از دور هشتائی با سالهای شمسی موافق تر است زیرا روزهای این دور نزد یهود (٦٩٣٦) روز است باضافه ١٦ ساعت و ٥٩٥ جزء ساعت . واین اجزاء رایهودحلق میگویندوهر ساعتی ١٠٨٠ حلق است بدین سبب است که اگر بما دقائق ساعات راکه هر ساعت شصت باشد بدهند وبخواهیم آنرا بحلق تحویل کنیم باید آن را ضرب در ١٨ کنیم که تا حلق بدست آید . و اگر عکس این قضیه را بخواهیم حلق را در دویست ضرب می کنیم و حاصل ضرب آن ثالثه های ساعت خواهد شد .

با آنکه یهود متفق اند که عبور درمحزورقرار دارد ولی دراین اختلاف کرده اند که اول محازیر چه وقت است و همین امر در ترتیب عبور در محزرور تولید اختلاف کرده است و بیان این مطلب آن است که یکی از یهود تاریخ آدم ابوالبشر را گرفته و آنرا بر ١٩ قسمت کرده در نتیجهٔ محازیر تامه بدست آورده و عبور را در باقیمانده این تقسیم بحساب بهزیجوج قرار داده یعنی سالهای دوم و پنجم و نهم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم .

و برخی ازیهود سالهای همین تاریخ را گرفته و یکسال از آن کاسته وترتیب عبور را درباقیمانده ناقص بحساب (ادوبهزز) قرار داده یعنی سال اول وچهارم وششم و نهم و هم چنین پسانزدهم و هفدهم و این دو قسم دور که گفته شد منسوب به اهل شام است .

برخی‌دیگر از یهود دو سال از تاریخ آدم کم کرده و ترتیب عبور را در آن موافق حساب جبطبج قرار داده اند .

و این ترتیب در یهود بیشتر منتشر است و آنرا باهل بابل نسبت میدهند و بازگشت هرسه طریق بیك چیز است و اختلافی در آن نیست چنانکه صورت آن در این دائره است . دائره در صفحه مقابل است .

دائره اول برای شناسائی کیفیت سال است که آیا سال بسیط است یا عبور .

دائره دوم برای ترتیب بهز یجوج است در محزور .

دائره سوم برای ترتیب ادو طبهز است .

دائره چهارم که در داخل همه جای دارد برای ترتیب جبطبج است .

این ادواری که تاکنون گفتیم منسوب بماه بود اگرچه ماه تنها نباشد اما دور شمس موضوع بربیست وهشت است که برای شناسائی اوائل سالیان خورشیدی است که در روز هفته واقع می‌شود .

بیان مطلب آن است که اگر سال خورشیدی ۳۶۵ روز بوده وربع روز همراه نداشت اوائل آن بروزهای هفته درهرهفت سال برمیگشت ولی برای اینکه در هر چهار سال کبیسه میشود اوائل سال بروز های هفته در هربیست و هشت سال برمیگردد که حاصل ضرب هفت در چهار است همچنین دیگر ادوار جز محروز اکبر هیچکدام بحالت اولیه خود وقتی تمام شدند برنمیگردد . فقط دور محروز اکبر است که از تضعیف دور تسعه عشر بدور شمس متولد است .

گوئیم : اگر سالهای یهود فقط باین دو کیفیت یعنی بسیط و عبور متکیف بود شناسائی اوائل آن خیلی آسان بود و وقتی که ترتیب عبور را در محروز میدانستیم شناخته میشد که آیا سال بسیط است یا عبور ولی سالهای یهود تنها دارای این دو کیفیت نیست بلکه سه طریق است .

بیان مطلب آن است که یهود با خود قرار گذاشتند که نباید اول سال روز یکشنبه و چهار شنبه و جمعه باشد چه این سه روز متعلق بآفتاب و دو کوکب آن است ولی گفتند عید فصح که مثل اول نیسان است نباید در مثل این ایام منسوب

بکواکب سفلی که در شنبه و چهار شنبه و جمعه است باشد و علل آنرا برحسب توانائی خود در آتیه شرح خواهیم داد پس این کار یهود را مجبور کرد که سر سال و فصح را اگر در ایام مذکوره شد یا مقدم بدارند و یا مؤخر .

پس یهود دارای سه نوع سال شدند نوع اول را حسارین گویند که بمعنای ناقص است و این سالی است که مرحشوان ُو کسلیو باید هریك (۲۹) روز باشد .

نوع دوم راکسداران گویند و تفسیر این کامه‌معتدل است وآن‌سالی است که مرحشوان (۲۹) روز باید باشد و کسلیو سی روز .

مرحشوان (۲۹) روز باید باشد و کسلیر سی روز .

نوع سوم راشلامیم گویند بمعنای تام و آن سالی است که مرحشون و کسلیو سی روز باشد .

و هریك از این انواع سه گانه هم یا بسیط است یا عبور .

پس یهود دارای شش نوع سال شدند چنانکه در این صورت تشجیر کرده‌ام .

سال

یابسیطاست ومشتمل بردوازده ماهاست و آن			یاعبوراست مشتمل برسیزده‌ماهاست و آن		
ناقصه	معتدله	تامه	ناقصه	معتدله	تامه
شنج روز	شند روز	شنه روز	شفج روز	شفد روز	شفه روز
مرحشون کط / کسلیو کط	مرحشون کط / کسلیو ل	مرحشون ل / کسلیو ل	مرحشون کط / کسلیو کط	مرحشون کط / کسلیو ل	مرحشون ل / کسلیو ل

و یهود را در استخراج این امر حسابها وجداولی بسیار است که در آتیه نخواهیم از بیان آن کوتاهی کرد . سپس یهود در عمل سالها واستخراج آن و طریقه بکار بستن سالیان بچند فرقه بزرك افتراق جستند .

فرقه اول ربابنه اند که از روی حساب بمسیر وسطی نیرین سال را بدست آوردند خواه هلال دیده شود و خواه دیده نشود زیرا مقصودایشان فقط آن است که ازموقع اجتماع مدتی مفروض بگذرد. زیرا چنانکه گفته‌اند وقتی که یهود به بیت المقدس برگشتند. بر سر کوهی دیده‌بان‌ها ورقبائی برای جستجوی هلال قراردادند و گفتند هروقت که شما هلال را دیدید آتش بیفروزید تادودی مرتفع شود و بدینطرین آگاه شویم که هلال رؤیت شده.

وبرای عداوتی که میان یهود وسامره بود سامره رفتند و یک روز زودتر آتش افروختند وچندین ماه دیگر هم که دراول هر ماه ابر بوداین کار را تکرار کردندتا آنکه دربیت المقدس این حیله رافهمیدند وهلال رابامداد روز چهارم وسوم ماه درحال ارتفاع ازافق ازسوی مشرق دیدند ودانستند که سامره ایشان رافریب داده‌اند، پس یهود نزد علمای ریاضی آن عصر رفتند تابکمک ایشان حسابی را که باید درست کنند از کید دشمنان فارغ باشد وبرای اینکه رؤیت هلال بحساب جایز است کرده نوح رادلیل آوردند که ششماه که آسمان گرفته بود وهلالی دیده نمیشد او از روی حساب اوائل ماه را بدست میآورد.

پس ریاضی دانها برای ایشان ادواری ساخته وطریق استخراج اجتماعات ورؤیت هلال را بدیشان بیاموختند و میان اجتماعات و هلال بیست و چهار ساعت است که اگر اجتماع تعدیل شده باشد نه اوسط، ماه در این ساعات قریب سیزده درجه سیر می‌کند و از آفتاب قریب دوازده درجه دور است و این حکایت چنانکه گفته شده دویست سال پس از اسکندر بود و پیش از این واقعه بتفوقات که ارباع سال است و حساب آن خواهد آمد نظر میکردند واگر اجتماع تفوفه باندازه سی روز مقدم میشد سال را بدین شهر کبیسه می‌کردند گویا ایشان اجتماع تمز را میدیدند که برتفوفه تمز کر انقلاب صیفی باشد باندازه سی روز مقدم است و سال را بتمز کبیسه می‌کردند تا آنکه در آن سال دو تمز یافت شود و در سایر تقوفات نیز امر از اینقرار بود.

طایفه دیگر از ربابنه حکایت آتش افروختن و دود افراشتن را انکار کرده‌اند و بزعم ایشان سبب استخراج حساب آن است که علماء و کهنه بنی اسرائیل چون

دانستند که آخر کار ایشان بپراکندگی منجر خواهد شد ترسیدند که اگر یهود برویت اعتماد کنند اختلافی میان ایشان روی دهد پس برای رفع اختلاف و نزاع از میان یهود این حسابها را ساخته و بدست ایشان دادند و این حسابها را الیعازر بن فروح ساخت و یهود را امر کرد که دست از آن برندارند و توصیه کرد که در هرجا که باشید باین حسابها عمل کنید تا اختلاف میان شما نباشد .

فرقه ثانیه فرقه میلادیه‌اند که مبادی شهور را از وقت اجتماع میدانند و آنان را قراء و اشمیعیه گویند برای آنکه نصوص را بکار می‌بندند و از نظر و قیاس دوری میجویند هرچند که این هم برای ایشان ممکن نمیشود .

فرقه دیگر را عنانیه گویند و ایشان منسوب بعنان رأس‌الجالوت هستند و او در صد و چند سال پیش بود و رأس‌الجالوت بایداز آل داود باشد و جز او کسی صلاحیت این منصب را ندارد و عوام یهود میگویند برای این کار جز شخصیکه اطراف انگشتان او در موقع راست ایستادن بهزانویش برسد کسی دیگر صلاحیت ندارد چنانکه عوام مردم از امیرالمؤمنین علی‌ابن ابی‌طالب ع و برخی از اولاد او که صلاحیت برای سیاست امت داشته اند همینطور حکایت میکنند .

و این عنان پسر دانیال بن شاول بن عنان بن داود بن خدای بن قفنای بن استنای هونما به بن نوشر ابن ریحبابن است تا برسد بسلیمان بن داود .

این شخص باجماعتی از ربانیین در بیشتر از فروع مخالفت کرد و شهور را مانند مسلمانان برؤیت هلال استعمال میکند و باین هم اهمیت نمی‌دهد که در چه روزی از هفته باشد و حساب ربانیین را کنار گذاشت و شهور را این طور کبیسه میکرد که در نواحی عراق و شام از اول نیسان تاچهارم آن بزراعت جونگاه میکرد و اگر میدید که نوبر جو برای درو صلاحیت دارد سال را بسیط میدانست و اگر میدید که جو برای نوبر هم بدست نیامده سال را کبیسه میکرد و چون یهود میخواستند که از پیش باین امر آگاه باشند شخصی که برأی او استنادنموده بودند هفت روز که از شفظ مانده بود بصحرا بیرون میرفت و در شام و بلاد همسایه آن که در آب و هوا مانند آن است

بکشت جو نظر مینمود و اگر میدید که جو خوشه بسته پنجاه روز میشمرد و فصح میگرفت و اگر میدید که هنوز جوخوشه نبسته یکماه کبیسه میکرد .

برخی از یهود ماه کبیسه را در دنبال شفط قرار میدادند و در نتیجه دو شفط بدست می آید و برخی دیگر کبیسه را بماه آذار می انداختند و در نتیجه دو آذر بدنبال یکدیگر قرار میگرفت و عنانیه بیشتر شفط را برمی گزیدند چنانکه ربابنه آنرا انتخاب میکردند و بجز آزار با ماه دیگر سر و کاری نداشتند .

این کار که از پیش باعث شناختن فصح میشود باختلاف هواها و مزاج بقاع اختلاف می‌یابد پس باید که برای هر مکان خاص جداگانه قانونی فراهم کنند وبآنچه که برای شناسائی در یك بقعه بکار میرود اعتماد نکنند چه این کار رافائده‌ای نیست

اما نصاری شام و عراق و خراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را با هم ممزوج کرده اند ، بدینطریق که ماههای روم را بکار بسته‌اند و آغاز سال خود را از اول شهر طمبر یوس رومی دانسته‌اند تا اینکه به‌سرسال یهود که تشری است نزدیك باشد ، زیرا پیوسته تشری یهود همواره کمی بر آن مقدم خواهد بود ولی شهور خود را بماههای سریانی نهاده‌اند که در بعضی از این اسامی با یهود موافق‌اند و در برخی مخالف ، واین شهودرا باسماء سریانیان نسبت‌داده‌اند و سریانیان همان نبطی‌ها هستند که اهل سواد عراق باشند و سواد عراق را سورستان گویند .

من ندانستم که چرا این شهور را بسریانیان نسبت داده اند با آنکه ایشان در اسلام شهور عرب را بکار بسته اند و در جاهلیت شهور ایرانیان را (۱) و برخی گفته اند که سورستان شام است (۲) و اگر این گفته صحیح و راست باشد مردم آنجا پیش از اسلام مسیحی بودند که میان رأی یهود و رأی روم میانجی شده اند ، و نامهای شهور ایشان از این قرار است .

---

(۱) چون در جاهلیت یعنی قبل از اسلام دولت عراق عرب بنام حیره وجود داشت وازدست نشانده های دولت ایران بود چنانکه‌غسانیان در شام اردست‌نشانده‌های رومیان‌بودند

(۲) سورستانرا امروز سوریه میگوئیم .

تشرین قدیم لا	تشرین حرای لا	کانون قدیم لا	کانون حرای ل
شباط کح	آذار لا	نیسان ل	ایر لا
حزیران ل	تموز لا	آب لا	ایلول ل

ر شباط را در هر چهار سال یك روز کبیسه میکردند پس در نتیجه بیست و نه روز میشد و آنوقت با رومیان در سال موافقت میکردند و این ماهها خیلی مشهور است بطوری که مسلمانان اعمال و امور خود را بآنها تقیید میکنند و مـاه قدیم را که ماه اول باشد و حرای را که ماه آخر باشد تعریب کردند و در آیر الفی افزودند و ایار شد زیرا تخفیف یاء با عدم الف در لغت عرب خیلی زشت و ناپسند است :

اما تازیان ماههای ایشان دوازده ماه است بدین ترتیب .

محرم	ربیع الاول	جمادی الاول	رجب	رمضان	ذو القعده
صفر	ربیع الاخر	جمادی الاخر	شعبان	شوال	ذالحجه

و در علل اسامی این ماهها سخنها گفته شده مثل اینکه گفته اند سبب اینکه محرم را محرم نامیده‌اند آن است که از شهر های حرام است و علت اینکه دو ربیع را چنین نامیده اند آن است که در این دو ماه شگوفه و غنچه و باران و شبنم زیاد است و این نسبت بطبیعت فصلی است که ما آنرا پائیز گوئیم و دو شهر جمادی را جمادی گفته اند زیرا که آب در این ماه منجمد میشود .

و شعبان را شعبان گفته اند زیرا قبائل و طوائف در این ماه منشعب می‌شدند و رمضان را بدین علت رمضان گفته‌اند که در آنماه سنگ از شدت حرارت داغ میشد و شوال را شوال گفته اند زیرا که گرما در آن ماه مرتفع میشد و بکلی از میان میرفت وذالقعده را از این سبب بدین نام خواندند که در این ماه عربها در خانهای خود می‌نشستند و ذوالحجه را ذوالحجه گویند زیرا که در این ماه بحج میرفتند .

شهور عربی را نیز اسامی دیگری است که قدماء تازیان ماههای خود را آنطور می‌خواندند ، و آن نامهـا از اینقرار است : المؤتمر ، ناجر ، خوآن ـ صوان حنتم زباء ، الاصم ، عادل ، نافق ، واغل ، هواع ، برك .

و همین نامها گاهی در ترتیب و یا در اسم با آنچه گفتیم مخالف دیده میشود چنانکه یکی از شاعران در شعر خود آنها را چنین تنظیم کرده .

بمؤتمر وناجرة بدأنا وبالخوان یتبعه الصوان وبالزبا بائده تلیه یعود اصم صم به الشنان
واغاة وناطلة جمیعا و عادلة فهم غرر حسان ورنة بعدها برك فتمت شهور الحول بعقد ها البنان

و معانی این الفاظ بر طبق کتب لغت بدین شرح است . موتمر آن است که آنچه را شخص از سنت و شریعت بکار بستن آن واجب است انجام دهد ، ناجر از نجر که شدت حرارت باشد اشتقاق یافته چنانکه شاعر گوید :

صری آس یزوی له المرء وجهه و لو ذاقه الظمان فی شهر ناجر

اما خوان بر وزن فعال است و از خیانت مشتق شده چنانکه خواندان نیز بهمین وزن است و از صیانت اشتقاق یافته و این معانی که برای این الفاظ است در موقع تسمیه روی داده بود . اما زباء داهیه عظیم است که چون در این ماه جنگهای زیادی روی میداد و خونریزی بسیاری می‌شد چنین نام داده شد و اشتقاق بائد نیز از قتال است زیرا در این ماه جمعی زیاد از مردم هلاك میشدند ومثل از این جاست که میگویند العجب ثم العجب بین جمادی والرجب واعراب در این ماه تعجیل می کردند و پیش از آنکه وارد شهر رجب شوند هرچه خونخواهی داشتند یا غارت می‌خواستند انجام میدادند که مبادا بشهر رجب که شهر حرام است بیفتد اما وجه تسمیه اصم این است که اعراب خود را در این ماه از قتال باز میداشتند و آواز سلاح در این ماه بگوش کسی نمیرسید اما ناطل پیمانه خمر است و از این جهت این نام را بر آن ماه نهاده اند که در این ماه در شرب خمر افراط می کردند و پیمانه خمر را در میان ایشان گردش بسیار بود اما عادل از عدل است چه این ماه از شهور حرام است و در این ماه از کار هائی که در ماه ناطل می کردند خود را باز می‌داشتند .

وجه تسمیه رنه این است که چهارپایان برای نزدیکی نحر در این ماه ناله میکردند

برك از بروك شتر مشتق است که چون شتر را بمنحر (قربانگاه) می‌بردند می خوابانیدند و از قطعه منظومی که در پیش ذکر کریم این قطعه که از

تراوش طبع صاحب ابن عباد است بهتر است

اردت شهور العرب فی جاهلیته	فخذ ها علی سردالمحرك تشترك
فمر تمریاتی و من بعد نا جر	وخوان‌مع‌صوان یجمع فی شرك
حنین و زباء والاصم و عادل	و نافق مع و غل ورنة مع برك

این دونوع ماه که ازعرب نقل شد اگر تسمیه‌آن‌چنین باشدکه گفتیم باید میان وقت این دو تسمیه خیلی تفاوت داشته و گرنه این مناسبت که برای آنها می گویند درست نخواهد شد زیرا در یکی از این دو نوع صفر در منتهای هنگام گرمی است و در دیگری شهر رمضان اینطور است و بدیهی است که در وقت واحد و یا نزدیك بوقت واحد هرگز این دو بایکدیگر جمع نخواهند شد

عرب درجاهلیت این ماهها را مانند مسلمانان استعمال میکردند و حج ایشان در زمانهای چهارگانه دور میزد و سپس خواستند که حج را بهنگامی بیندازند که کالا های ایشان از جلد و پوست و میوه ها فراهم شود و خواستند که این امر همیشه بیك‌حال بماند ودربهترین‌ازمنه وخرمترین‌اوقات باشد بدین سبب ازهمسایگان خود یهود قریب بدویست سال پیش ازاسلام کبس را یاد گرفتند . همینطور که یهودیان تفاضل سال خود را با سال خورشیدی بهنگامی که یکماه می‌رسد در آخرسال قمری قرار میدادند ایشان هم چنین کردند ؛ و تولیت این امر بدست قلامس بود که ازبنی کنانه می‌باشند . و پس از انقضاء حج‌این اشخاص بپامی ایستادند ودرموسم؛ خطابه‌ای ایراد می‌کردند سپس ؛ یکماه را نسئی می‌نمودند و آن ماهی که بر سال زیاد می‌شد بنام ماه پیشین می‌خواندند و اعراب دیگر براین امر اتفاق می‌کردند و گفته قامس ؛ مفرد قلامس ؛ را اطاعت میکردند و این کار را نسی می‌نامیدند زیرا ایشان اول سال را درهر دوسال و یا در هر سه سال برحسب تقدمی که استحقاق داشت یکماه کبیسه می‌کردند و گوینده ایشان می گوید

لنا ناسئی تمشون تحت لوائه	یحل اذا شاء الشهور ویحرم

و اولین نسئی‌ای که روی داد در ماه محرم بود

اعراب برای روزهای ماه چنانکه درشهور فارسی است نامهای مفردی نداشتند و فقط برای هرسه شب ازماههای خود نامی جداگانه گذاشته بودند واین نام ازحالت ماه و فروغ آن درآن سه شب حکایت میکرد ، و چون ازشب اول ماه آغاز میکردند سه شب اول ماه را سه شب غرر می گفتند وغره هرچیز اول آن است و برخی گفته‌اند هلال در این سه شب مانند غره دیده میشود وپس ازاین سه شب نوبت به سه شب نفل می‌رسید که ازتنفل مشتق است ومعنای تنفل این است که شخص بدون وجوب بعطیه آغاز کند ، و برخی از اعراب این سه شب دوم را شهب می‌نامیدند سپس نوبت به سه شب تسع میرسیدچه آخرین شب ازاین سه شب شب تاسع بود و برخی دیگر ازاعراب این سه شب رابهر می گفتند وسبب آنرا غلبه تاریکی دراین سر شب میدانستند تاسپس نوبت سه شب عشر می‌شد (یب) زیرا اول این سه شب شب عاشر (دهم) بود سپس سه شب بیض فرا میرسید (یه) زیرا در این سه شب از آغاز شب تا انجام آن بطلوع ماه روشن بود سپس سه شب درع میشد یح زیرا اوائل این سهٔ شب تاریك ماه است و این سه شب را مانند بدرع (زره)کرده‌اند چه شخصی که زره میپوشد رنك سر او با رنك سایر بدنش مخالف خواهد بود و آنگاه سه شب ظلمه فرا می‌رسید زیرا بیشتر اوقات تاریك بود شپس سه شب حنادس می‌شد وبرخی ازاین سه‌شب را برای سیاهی که‌دارا است دهم نیز می گویندسپس سه‌شب‌دآدی‌می گشت زیرا این‌سه شب باقیمانده ماه است و برخی گفته اند این لفظ از سیرشتر مشتق است که بشتاب حرکت میکنند و پای خود رازود جای پای خویش میگذارد سپس ، نوبت به سه شب‌محاق میرسدل چه ، قمر و شهر هر دو با هم منمحق وناچیز می‌شوند .

ابوبکرمحمدبن درید ازدی در کتاب وشاح چنین گفته که ثمود ماههای خودرا بنامهای دیگری می‌خواندند و آن نامهابدین قرار است‌موجب که محرم باشد ، موجر مورد ، ملزم ، مصدر ، هوبر، هوبل ، موهاء ، دیمر ، دابر ، حیفل، مسبل .

و این شخص میگوید که ثمود ماههای خود را از دیمر که رمضان باشد آغاز میکردند وابوسهل مسیحی عیسی‌بن یحیی این شهور را بنظم درآورده ومیگوید

شهور ثمود موجب ثم موجز و مورد یتلو ملزماً ثم مصدر

و هو بریاتی ثم بدخل هو بل و موهاء قد یقفو هما ثم دیمر

و دابر یمضی ثم یقبل حیفل و مسبل حتی تم فیهن اشهر

ولی چندین سال‌است که فرقه‌ای جدید مانند‌اهل جاهلیت در اسلام پیداشده که احادیث را تأویل میکنند و اشخاصیکه بظاهرشرع عمل می‌نمایند بیهود ونصاری تشبیه مینمایند و برای خود جداول و حسابهائی ساخته‌اند که شهور خود را از آن استخراج می‌کنند وایام روزه را از روی‌آن میشناسند با وجود اینکه مسلمانهابرای دانستن ماه رمضان ناچارند که هلال را رؤیت کنند و به بینند که چقدر ماه نور بخود گرفته و دیدند مسلمانان در رؤیت هلال هم شك مینمایند و بهم رجوع میکنند و با آنکه منتهی‌سعی‌خود را انجام می‌دهندباز هم در این معنی که هلال در کجای‌آسمان است و در کجا مغرب میکند برخی از برخی دیگر تقلید میکنند .

سپس باصحاب علم هیئت رجوع نموده زیجها و کتب خود را باصناف جداول و حسابها برای شناسائی اوائل شهور تألیف کردند وپنداشتندکه این زیجها وحسابها برای رؤیت هلال‌ساخته شده و برخی ازاین جداول راگرفته اند وبجعفر صادق (ع) نسبت دادند و خیال کردند که‌این جداول خود سری‌از اسرار نبوت است .

حسابهائی را که علمای نجوم نموده‌اندمبنی‌بر حرکات نیرین وسطی است که معدله باشد نه بر حرکات مرئی ماه و آفتاب و اینطور معمول گشته که سالهای قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و شش یك روز باشد و ششماه از دوازده ماه تمام باشد وشش ماه دیگر ناقص بدین ترتیب که ماهی یك در میان یکی کامل و دیگری ناقص چنانکه در زیجها و درکتبی که منسوب بعلل زیج است مذکور است .

چون این‌فرقه جدید خواستند که‌اول ماه رمضان و یا اول روزیرا که فطرباشد

بدست آورند بواسطه خطائی که مرتکب شدند در اغلب احوال یکروز پیش از وقت بدست می‌آمد این بود که مجبور شدند گناه عظیمی مرتکب شوند و قسمتی از گفته پیغمبر را که میفرماید (صوموالروئیته وافطر والرویته) یعنی هروقت ماه را دیدند روزه بگیرید و هروقت هم هلال را دیدید روزه خود را بگشائید و گفتند معنای این عبارت که می‌گوید برای رؤیت هلال روزه بدارید این است که روزی را روزه بدارید که هلال در شامگاه آنروزدیده میشود چنانکه در زبان عرب میگویند تهیو الاستقباله یعنی خود را مهیا سازید که به پیشواز کسی برویم وتهیه برای استقبال از خوداستقبال زودتر انجام مییابد .

واین فرقه نیز چنین می‌گویند که هیچگاه ماه روزه از سی روز کمترنمیشود رلیکن اصحاب هیئت وکسانیکه اینموضع را مورد توجه قرار داده‌اند می‌دانندکه رؤیت هلال همواره بیك طریق ممکن نیست چه حرکات مرئی قمر خیلی مختلف است گاهی این حرکت بطی است و گاهی سریع یکوقت ماه بزمین نزدیك است و یك‌وقت دور هنگامی ماه در شمال و جنوب صعود میکند و هنگامی هبوط و در هر نقطه از نقطه از فلك البروج همین احوال که گذشته برای ماه دست میدهد و زیاده بر همه اینها علت دیگر اختلاف رؤیت آن است که قطعه های فلك البروج برخی زودتر غروب میکنند و برخی دیرتر و برحسب اختلاف عروض و هوای بلاد تغییر پیدا میکند و نسبت به بلادی که هوای آن بالطبع همواره صاف است و یا همواره ناصاف بطور دائم و همیشگی این اختلاف خواهد بود و نسبت به‌بلادی که هوای آن غبارآلود است در اغلب اوقات این اختلاف روی میدهد و نیز علاوه بر اینکه نسبت بـامکنه‌اختلاف رؤیت هلال‌تحقق می‌یابد نسبت بازمنه نیز این اختلاف صحیح‌است چنانکه پاره از زمانهاهلال باریکتر ودرپاره دیگر غلیظ تراست و نیز تفاوت‌نیروهای باصره بینندگان برحسب حدت و کلالی که مییابد دررؤیت هلال مدخلیت داردوتمام این حالات که تاکنون گفته شد در هر اول ماه رمضان و شوال با اشکالی نامحدود در

احوالی غیر محدود روی می‌یابد بدین سبب است که گاه می شود ماه رمضان ناقص است و گاه تمام .

وهمچنین این حالات هر اندازه که عروض بلدان روی بکمی و یا بزیادی گذارد اطوار گوناگون می‌یابد و در نتیجه ماه در بلاد شمال تمام میشود و در بلاد جنوبی ناقص و بالعکس و نیز این هم همواره بریك نظم نیست بلکه گاه میشود که یکماه مخصوص چندین مرتبه اینطور میشود .

پس اگر عمل این فرقه جدید بر جد اول و حسابها صحیح باشد و این طور اتفاق افتد که با رؤیت هلال درست منطبق شود یا آنکه یك روز ازرؤیت هلال جلوتر نیفتد محتاج خواهند شد که برای هرعرض بلادی بطور جداگانه یك جدول جداگانه ترتیب دهند بـا آنکه اختلاف رؤیت فقط از جهت عروض نیست و اختلاف طول بلاد بیشتر در آن سهیم وشریك است زیرا گاه اتفاق می‌افتد که در برخی بلاد هلال دیده نمیشود و در بلدی دیگر که از آن بمغرب نزدیکتر است رؤیت هلال میگردد .

این است که باید این طایفه برای هر جزئی ازاجزاء طول بلاد نیزیك جدول خاصی ترتیب دهند .

اما اینکه می‌گویند مقتضای خبر ماثور از پیغمبر این است که صوم و فطراز رؤیت هلال مقدم است این سخن هم نیز ناپسندیده است چه حرف لام همانطور که برواقعه های که در آتیه روی خواهد داد در می‌آید برامری‌که گذشته نیز وارد می‌شود مانند اینکه می‌گویند (کتب لکذ امن‌الشهر) پس نوشتن و کتابت که دراین دو عبارت است بر ایام گذشته از ماه مقدم نمی گردد و مقتضای خبرنبوی‌این است که ما گفتیم نه آنچه که ایشان گفته اند .

روایت دیگری که از رسول اکرم نقل شده گفتار ما را تائید می نماید و آن این است که فرموده‌نحن قوم‌امیون لانکتب ولانحسب‌الشهر هکذا وهکذا . یعنی ماقومی هستیم امی و درس ناخوانده و ماه را چنین و چنان حساب نمی‌کنیم و جائی هم

نمی‌نویسیم و در هریك از این‌سه اشاره با انگشت خویش‌بعدد ده اشارت فرمود یعنی ماه را سی روز تمام نمی دانیم و پس‌از اینکه این جمله را فرمود باز ازنو با انگشتان خویش‌اشارت کرد و گفت وهکذا وهکذا ، اینطور واینطور و دردفعه سوم که میگفت اینطور یکی ازانگشتان خویش راخوابانید یعنی‌ماه را بیست و نه روز هم نمی‌دانیم.

پس رسول گرامی‌دراین دو روایت تصریح‌فرمود بطوریکه‌برهیچ کس پوشیده نمی‌ماند که ماه گاهی تمام‌است‌وزمانی‌ناقص‌و ماه رافقط‌بتوسطرؤیت هلال بایددانست نه حساب واین جمله‌ازاین که فرموده ماحساب نمی کنیم‌ونمی‌نویسیم دانسته میشود.

پس اگر اینقوم بگویند منظور پیغمبراین بوده که هرشهری که تمام است شهر دیگر که در دنبال آن باشد ناقص‌است چنانچه اشخاصی که تواریخ استخراج میکنند اینطور میگویند.

این گفته راهم مشاهدات تکذیب میکند و پیر و جوان از این تدلیس آگاه میشود و تتمه خبراول محال بودن این ادعای دروغ را خوب می‌فهماند و تتمه خبر این است هروقت ماه رادیدید روزه بگیریدوهروقت رؤیت هلال گردیدروزه خودرا بخورید واگر ابربود سی روزتمام که ازشعبان گذشت روزه بدارید ودرروایت دیگر گفته است اگر میان شما ورؤیت هلال ابری یاگردو غباری حائل شد سی روز تمام روزه بدارید پس اگر مردم بدانند که هلال بنابر جداول و حسابداری ایشان و یا بنا بر استخراج اصحاب زیج دیده‌میشود . و صوم وفطر به رؤیت هلال مقدم میگردد دیگر احتیاج و نیازی نیست که شعبانرا که سی روز دانسته از رمضان شروع کنند و یا اگر در افق ابر باشد شعبان را سی روز تمام بدانند.

راه استدلال‌این دو روایت اینطور است که اگر مطابق جداول و حسابهای این فرقه و یا مطابق استخراج اصحاب زیج هلال دانسته شود و صوم و فطر برؤیت هلال باشد دیگر چه احتیاج است شعبان را سی روزتمام کنند و یارمضان راسی‌روز.

آری تعصب چشمهای بینا را کور میکند و گوشهای شنوا را کر می سازد و شخصی‌را معتقد باموری مینماید که خرد ودانش آنرا گواهی ندهد واگر تعصب وهوا داری بیهوده و غلط نبود هرگز بر خاطر این‌قوم چنین‌اغلاط خطور نمی کردبخصوص با رواياتی که در کتب شیعه زیدیه است که اصحاب ایشان رضوان‌اله علیهم‌آن روایات را تصحیح کرده اند .

مانند این روایت که مردم در عهد امیرالمؤمنین ماه رمضان را بیست و هشت روز روزه گرفتند و امیر ع ایشانرا فرمود که یك روز دیگر هم روزه بدارند .

بدین جهت این اتفاق افتاد که ماه رمضان و شعبان هر دو را ناقص دانسته بودند و مانعی روی داد که مردم نتوانستند هلال رمضانرا رؤیت کنند پس عده را تکمیل کردند و در آخر کار بدیشان آشکار شد که حقیقت امر خلاف این است .
و باز مانند این روایت که از ابی‌عبدالله صادق منقول‌است که فرمود وقتی شماشعبان را حفظ کردید و ابر مانع شد که رؤیت هلال گردد سی روز بشمارید آنوقت روزه بدارید .

و باز مانند روایت‌دیگر که از صادق هم‌نقل کرده‌اند که برسیدند اهله چیست فرمود اهله شهور هستند و چون هلال را دیدی روزه بدار و چون باردیگر هلال را رؤیت کردی روزه خورا بگشای .

این اخباری که گفته شد در کتب شیعه فقط مقصور برصوم است ولی‌ازسادات خود که خاندان رسولند بسیار در شگفتم که چه‌طور بدین سخنان گوش فرامیدارند و برای تالیف قلوب اشخاصی که خودرا بتشیع‌ایشان منتسب می کنند بچه طریق این حکایت را قبول میکنند و چرا مانند جدشان امیرالمؤمنین نیستند که ازاستمالت گمراهان و معاندان رو برگردانید و گفت ما کنت متخذالمضلین عضدا .

اما آنچه‌را که‌ازصادق روایت کرده‌اند که‌فرمود : (پنجاه‌ونه روز بشمار وروزه بدار در آینده زیرا خداوند سال راسیصدوشصت روزآفریدوشش‌روزیکه‌آسمان‌وزمین

می آفرید از آن استثناء کرد و این شش روز در شمار نیستند) اگر این روایت درست باشد مقصود این بوده کهٔ در مکان واحد اکثر اوقات اینطور است ولی درهمهٔ امکنهٔ و بقاع جهان چنانکهٔ در پیش گفتیم این مطلب اطراد و عمومیت ندارد .

اما تعلیل این شش روز بدین علت که ذکر شده بسیار تعلیل رکیکی‌است کهٔ روایت را تکذیب و طعنهٔ بصحت آن می‌زند .

در تواریخ خوانده ام که ابوجعفر محمدبن سلیمان از طرف منصور حاکم بر کوفه بود عبدالکریم‌ابن ابی العوجا ایدرائده شنعیان باشد حبس کرد و این مرد از مانویهٔ بودو شفعاء او در مدینةالسلام زیاد شدند وبمنصوراصرار کردند که اورارها کند .

منصور بعامل خود نوشت که دست از ابن ابی‌العوجا بدار و او را رها کن و عبدالکریم منتظر برد که در باره‌اومکتوبی ازخلیفه برسد و بابی الجبار گفت که اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بنندازد صدهزار درهم خواهم بندگی کرد . ابی الجبار پیام ابن ابی العوجا را بمحمد بن سلیمان رسانید و محمد بن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو بیادم آوردی چون من از نماز جمعه برگشتم عبد الکریم را بیاد من آور .

پس از اینکه محمد سلیمان از نماز ادینه برگشت محمد بن جبار عبد الکریم را یاد آوری کرد محمدبن سلیمان فرمود که تاگردن او را بزنند همینکه عبد الکریم یقین پیداکرد که کشته خواهد گفت بخدا سوگند یاد میکنم که اگر شما مسلمانان مراکشتید من چهار هزار حدیث در دین شما وضع کرده‌ام که حرام را در آنها حلال راحرام گردانیده‌ام وشما روزی را که باید روزه بدارید بفطرواداشته ام ورروزیرا که باید فطر کنید بروزه !

پس بفرموده‌محمدبن سلیمان گردن او را زدند و پس از اینکه کشته شد نامه منصور رسید .

این تاویل رکیك راکه‌فرقهٔ جدید مرتکب‌شده‌اند سزاوارابن ابی‌العوجااست میان من و یکی از علماء این فرقه در خبریکه استناد بدان شده گفتگوئی و

بحثی روی داد من او را بلوازمی که گفته شد ملتزم کردم آخرالامر گفت که لغت این طورا اقتضاء میکند و میان لغت و دین تفاوت بسیار است .

من باو گفتم خداوند بتو عافیت عنایت فرماید آیا خدا و رسول جز بلغتی که متعارف اعراب بوده طوری دیگر ما را خطاب کرده اند و میان تو ولغت عرب بیشتر از میان لغت و شریعت تفاوت است بلکه تو خیلی از علم دین دور هستی و بعلماء هیئت رجوع کن که همه ایشان ترا در تمام بودن ماه رمضان مخالفت میکنند و علماء هیئت بر این گمان نیستند که آفتاب و ماه و فلك ماه رمضان از میان دیگر ماهها چنانچه مسلمانان برای روزه اختصاصی داده اند امتیاز دهند و در این ماه برای اینکه همواره رمضان بیك نهج بماند فلك و آفتاب و ماه تند تر یا کندتر حرکت کنند .

ولیکن گفتگوی بامردمی که از راه عمد در باطل خویش پافشاری میکنند ونادانی را مرکب خود ساخته اند بیهوده است چنانکه قرآن گوید «و ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم ولو انزلنا علیك کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین . »

خداوند ما را از پیروان حق و حقیقت گرداناد و بدست ما باطل را ناچیز کناد

اما ترتیب ماههای معتضدی بعینه مانند ماههای فارسی است ولیکن روز هائی که در ماه فارسی است در شهور معتضد استعمال نمی‌شود چه ایامی را که در سالهای معتضدی لاحق کرده اند در هرچهارسال یك روز کبیسه میشود و بعلتی که در شهور اهل مصر ذکر کردیم استعمال اسماء روزها متروك شد و کبیسه ماههای معتضدی مانند ماههای روم و سریانیان است .

اما ماههای امم دیگر ازهندوچین و تبت وترك وخزر و حبشه وزنگیان گرچه نامهای برخی از این شهور را میدانیم ولیك منتظرم که فرصتی بدست آورم تا بتوانم کاملا بر آن احاطه کنم زیرا با این طریقهٔ که من پیش گرفتم سزاوار نیست که شك را با یقین مخلوط کنیم و مجهول را با معلوم .

جدول ماهها

	مبدأ آن رؤیت هلال است که باید برای این شهور حفظ شود			مبداء آن از رؤیت هلال و مبداء شماره آن از دیمر است که ماه رمضان است	مبداء آن رؤیت هلال است که در حوالی اعتدال ربیعی واقع گردد
اهل قباء	اهل نجارتاك ٢	عرب در اسلام	عرب در جاهلیت	ثمود	یهود
حلو	نوسرد	محرم	موتمر	موجب	تشری
اوین	قدی نوسرد	صفر	ناجر	موجر	مرحشوان
جحش	سافول	ربیع الاول	خوان	مورد	کسیلو
لولیا	سافت	ربیع الثانی	بصان	ملزم	طیبث
او	اوریس	جمادی الاول	حنتم	مصدر	شفط
نر	یسن	جمادی الاخر	زباء (٥)	هوبر	آذر
مهر (١)	لسك	رجب	اصم	هوبل	نیسن
دلما	جدل	شعبان	عادل	موهاء	ایر
لوا	هیات	رمضان	نافق	دیمر	سیون
مماه	سیون	شوال	وغل	دابر	تمز
بن	مجسند (٣)	ذوالقعده	هواع	حیفل	اوب
اونساه	دریمنکان (٤)	ذوالحجه	برك	مسبل	ایلول

نسخه بدل (١) مهز (٢) بخارتاك (٣) مجسند (٤) دریمنکار (٥) زبی

نامهائیکه از شهور مزکوره بدست آوردیم برای اینکه کمك و حفظ کنند در جداولی قرار دادم و خداوند ما را بصواب توفیق داد .

مبداء آن نیروز اول است		مبداء آن نیروز دوم است		جدول ترك	مبداء آن روز مفروضی است که بغیر خود اضافه نشده
ایرانیان	قدماء اهل سجستان	سغد	اهل خوارزم		سریانیون
فروردین ماه	کواذ	نوسرد(۱)	ناوسارجی	سجقان	تشرین اول
اردیبهشت ماه	رهو - ن‌ب - دهو	جرجن	اردوست	اود	تشرین آخر
خردادماه	اوسال	نیسنج	هروداد	بارس	کانون اول
تیر ماه	تیر کیانوا - نیر کیانوا	نساکنج	جیری	تفشخان	کانون آخر
مردادماه	شریزوا	اشناخنداه	همداذ	او	شباط
شهریورماه	مریزوا	مرخندا	اخشریوری	بیلان - یالان - سیلان	آذار
مهرماه	مزور - ن‌ب - بزور	نغکان	اومری	یونت	نیسان
آبان ماه	هرانوا	ابانج	ناذاخن	فوی	ایار
آذرماه	ارکیازوا	فوغ	اری	بیجین	حزیران
دی ماه	کریشت	مسافوغ	ریمزد	تفوق	تموز
بهمن ماه	کرسن - سن	زیمدنج	اخمن	ایت	اب
اسفندماه	ساروا	خشوم	اسبندارمجی	تونکز	ایلول

(۱) نوسیرد

مبداء آن اول کانون آخر از ماههاسریانیان است		مبداء مکبوسه از بیست و نهم آب است و مبداء غیر مکبوسه از اول دیماه		مبداء آن اجتماعی است که در نزدیك اعتدال ربیعی واقع میشود	من نه بر مقادیر و نه بر معنی و نه بر کیفیات این ماهها آگاهی پیدا کردم
روم	یونانیان	قبط	مغاربه	هند	ترك
نیواریوس	اوردرناس	توت	مایه	بیشاك	الغ آی
فبراریوس	مادوطاوس ۱	فااوخی	یونه	زیشت (۲)	کجك آی
مرطیوس	دسطرلس	اثور	یولیه	ا اسار	برینج آی (٤)
افلیریوس	کسنتقوس	کواق	اغشت	سراوان	یکینج آی (٥)
مایوس	ارطماساوس	طوفی	ستنبر	بهدربد (۳)	التنج آی (٦)
یونیوس	ذاسادس	ماکیو	اکتوبر	اسوج	یاشنج آی
یولیوس	۱۱ نامس	فامانوث	نوبنر	کارث.	سکسنج آی
اوغسطس	اواس	فرموثی	دخمبیر	منکس	تفسنج آی
سطریوس	غربیباس	باخون	ینیر	بوش	اونتج آی
طمبریوس	اوبرفارطاوس	بافونی	فبریر	ماك	تورتنج آی
نوامبریوس	دیاس	ابیفی	مرسه	باك	بچنج آی
دمبریوس	ابلاوس	ماسوری	ابریر	جیتر	یتنج آی

ن م (۱) بادوظاس (۲) ریشت (۳) بهروند (٤) برسلیج آی (٥) یکسنج آی (٦) شنج آی

این فصل

دراین است که چگونه پاره از تواریخ از پاره ای دیگر استخراج می شود و دراین فصل تواریخ پادشاهان ومدت سلطنت هر یك را با اختلافی که میان مورخین است گفتگو می کنیم

چون مقصود ما در این کتاب اینست که بکوتاه ترین راهی و آشکار ترین طریقه ای ایام پادشاهی ملوك گذشته رابدست آوریم : پس اگر بخواهیم مانند اصحاب زیجات برخی ازاین تواریخرا از برخی دیگر استخراج کنیم وبرای انجام این مقصود اعمال گوناگون بجا آوریم خیلی بحث ما پهناور خواهد گشت و به تکلیف و تکلیف گرفتار خواهیم شد .

آنچه با روش من که از آغاز کتاب شروع کرده ام شباهت دارد این است که میان اوایل تاریخهای مستعمل را با روز ها که اعداد آن نزد همه امم اختلاف ناپذیر است بیان کنم زیرا سالیان و شهور چنانکه گفته شد مقدارشان مساوی نیست .

ما اگر چه در پاره ای جاهای این کتاب در فنون دیگری نیز وارد شده ایم و مطالبی را نیز در این دفتر گنجانیده ایم که ربط و اتصال آن بمقصود خیلی بعید است ولی این کار را برای این نکردیم که سخن بدرازا کشد و پر گوئی کنیم ، بلکه تنها منظور ما اینست که چون شخص همواره در یك علم نظر کند خسته میشود ولی اگر از فنی بفن دیگر وارد شود مانند این خواهد بود که در باغهای گوناگون قدم گذاشته که هنوز ازیکی بیرون نیامده باغ دیگر خود را بدو عرضه دارد ازاینروی این شخص میلی تمام پیدا می کند که دراین باغستانها ادامه نظر دهد چنانکه گفته اند برای هر امر نوینی لذتی است .

اکنون بگفته های اهل کتاب در باره آدم ابوالبشر و پسران او ابتداء کنیم ، و برای اینکه از نقل گفتار ایشان آسوده شویم و باختلافی که در این تاریخ با هم دارند بطور آسان احاطه کنیم و میان قول یهود و نصاری جمع نمائیم که تا موازی با یکدیگر شوند ، این تواریخ را در جدولهائی جای می دهیم .

نامهای بنی آدم که تاریخ و اختلاف اهل کتاب در زمانهای ایشان .	سالهای ایشان تا زمانیکه بنابر قول نصارا او لادی از ایشان شد	مدت سالهای تاریخ ایشان بنابر قول نصاری	سالهای ایشان تا زمانیکه بنابر قول یهود او لادی از ایشان شد	مدتی زمانرا که هر یك پس از آنکه او لادی از ایشان شد زندگی کردند	دوره عمر هر یك مدتی که بنابر قول یهود هر یك از ایشان زندگی کردند	مبلغ سالهای تاریخ بنابگفته یهود .
آدم ابو البشر تا آنکه شیث از او وجود آمد .	رل	۲۳۰	قل	۸۰۰	۹۳۰	۱۳۰
شیث بن آدم تا آنکه انوش از او متولد شد .	ره	٤۳٥	قه	۸۰۷	۹۱۲	۲۳٥
انوش بن شیث تا آنکه قینان از او وجود آمد .	قص	٦۲۰	ص	۸۱٥	۹۰٥	۳۲٥
قینان بن انوش تا آنکه مهلائیل را وجود آورد	قع	۷۹٥	ع	۸٤۰	۹۱۰	۳۹٥
مهلائیل بن قینان تا آنکه یرد را بوجود آورد	قسه	۹٦۰	سه	۸۳۰	۸۹٥	٤٦۰
یرد بن مهلائیل تا آنکه اخنوخ را وجود آورد	قسب	۱۱۲۲	قسب	۸۰۰	۹٦۲	٦۲۲
اخنوخ بن برد تا آنکه متوشالح را «	قسه	۱۲۸۷	سه	۳۰۰	۳٦٥	٦۸۷
متوشالح بن اخنوخ تا آنکه لملك را «	قسز	۱٤٥٤	قفز	۷۸۲	۲٦۹	۸۷٤
ملك بن متوشالح تا آنکه نوح را «	تفح	۱٦٤۲	قفب	٥۹٥	۷۷۷	۱۰٥٦
نوح بن ملك تا آنکه سام را «	ث	۲۱٤۲	ث	٤٥۰	۹٥۰	۱٥٥٦
سام بن نوح تا آنکه طوفان شد .	ق	۲۲٤۲	ق	٥۰۰	٦۰۰	۱٦٥٦
از زمان طوفان تا آنکه سام ازفحشذ را «	ب	۲۲٤٤	ب	۰	۰	۱٦٥۸
ازفحشذ بن سام تا آنکه شالح را «	قله	۲۳۷۹	له	٤٦۳	٤۹۸	۱٦۹۳
شالح بن ازفحشذ تا آنکه عابر را «	قل	۲٥۰۹	ل	٤٦	٤۹۰	۱۷۲۳
عابر بن شالح تا آنکه فالغ را «	قلد	۲٦٤۳	لد	۳۹٦	٤۳۰	۱۷٥۷
فالغ بن عابر تا آنکه ارغو را «	قل	۲۷۷۳	ل	۱۷۹	۲۰۹	۱۷۸۷
ارغو بن فالغ تا آنکه ساروغ را «	قلب	۲۹۰٥	لب	۱۷٥	۲۰۷	۱۸۱۹
ساروغ بن ارغو تا آنکه ناحور را «	قل	۳۰۳٥	ل	۱۷۰	۲۰۰	۱۸٤۹
ناحور بن ساروغ تا آنکة تارح را «	عط	۳۱۱٤	کط	۱۱۹	۱٤۸	۱۸۷۸
تارح بن ناحور تا آنکه ابراهیم را «	عه	۳۱۸۹	ع	۱۲٥	۲۰٥	۱۹٤۸

هر کس در این سالها تا ولادت ابراهیم تامل کند خواهد دید تاچه اندازه میان قول یهود و نصاری خلاف است . اما نسخه ای که در نزد یهود است اگرچه بر مقادیر عمر ابراهیم و اسحق و یعقوب و لاوی وقاهت و موسی مشتمل است . ولی معلوم نمیکنند که چه اندازه ازعمر هریك از ایشان گذشته بود تا اولادی ازایشان متولد شد ، فقط توریة ناطق است که ازابراهیم اسحق متولد شد و صد سال در آنوقت از عمرابراهیم گذشته بود وپنجاه و هفت سال پس از تولد اسحق ابراهیم زیست کرد ، و شصت سال که از عمر اسحق گذشت یعقوب از او متولد شد و یعقوب که با فرزندان خویش وارد بمصر شد صد و سی سال از عمر او گذشته بود و هفده سال هم در مصر زیست کرده پس بگفته یهود مدت اقامت بنی اسرائیل در حدود دویست و ده سال بود وباز مطابق قول یهود فاصله از ولادت ابراهیم تا ولادت موسی چهار صد و بیست سال‌بوده و موسی وقتیکه هشتـاد سال از عمرش گذشت یهود را از مصر بیرون آورد ، ولی آنچه از سفر ثانی تورات استنباط می شود آن است که آنچه بنی اسرائیل در مصر ماندند چهار صد و سی سال بود . و اگر از بنی اسرائیل علت این اختلاف را بپرسیم میگویند که مبداء این تاریخ از روزی شروع می شود که خدا با ابراهیم میثاق بست و بابراهیم وعده داد که او را برای شعوبی بسیار پدر خواهد گردانید و زمین کنعان را به پسران او خواهد بخشید .

و پس از این اختلاف اختلافاتی دیگر در سالها از جهت نسخه های سه گانه تورات موجود وبجای خود محفوظ است . واز اموری که بطور آشکار دلالت می کند که بنی‌اسرائیل بامر تاریخ اعتنائی نداشتند‌این‌است که یهود متفق اند که از خروجشان ازمصر تاقیام اسکندر هزار سال تمام بود که‌بعبور تصحیح شده بود . وهروقت‌بخواهند سالهای دیگری را استخراج کنند یگانه تکیه گاه ایشان باین تاریخ است . و چون ما ازکتب دیگری که پس از تورات است سالها حکومت هریك از اشخاصی‌را که پس از موسی بن عمران بودند جمع کنیم تا بناء دوم بیت المقدس از هزار سال خیلی زیاد تر خواهد شد باندازه ای که این مقدار مسامحه در باره تاریخ جایز نیست و اگرازهزار سال کمتربوداین احتمال‌میرفت که میان دوشخص مدتی مهمل مانده بود ولی

زیاده را نمی شود احتمالی داد ·

زیرا بنی اسرائیل پس از سلیمان دو فرقه شدند یکی سبط یهوذا و بینامین که اولاد سلیمان بر ایشان حکومت یافت . فرقه دوم اسباط ده گانه که ایشانرا یوربعم غلام رحبعم بن سلیمان حکومت کرد . و بنا بر آنچه مادر اعیاد یهود خواهیم گفت ایشان را گمراه کرد و پس از او اولاد او حکمفرمای بر یهود شدند و میان این دوفرقه جنگهائی روی داد .

جدول ذیل سالهای اشخاصی است که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و بسوی بحر قلزم رفتند که تا از آنجا بگذرند و به تیه روند (و تیه بیابانی است در حجاز بطور انحراف) بنا بر آنچه در کتب اخبار ایشان ذکر شده ، بر ایشان حکومت کردند .

و ایشان را کتابی است که سیدرعولام گویند و تفسیر این کلمه سالهای عالم است و این کتاب سالهای مدبرین و حکام بر یهود را از تورات کمتر دانسته و در برخی سالیان به گفته اولی ایشان نزدیك شده و ما آنچه که در هر دو نوع از کتب ایشان است در این جدول ذکر میکنیم .

نامهای مدبران این قوم وولات و کاهنان وقضات تا عمارت بیت المقدس و این مدت چهار صد و هشتاد سال است .	مدتی را که هر یك از ایشان بنابر کتب اخبار بنی اسرائیل بر این قوم مشغول بودند	مقدار عددی این مدت .	مدتی را که هر یك بنابر کتاب سیدرعولام بر این قوم پرداخته	مقدار عددی آن
بنو اسرائیل از مصر رفتند و در تیه ماندند تا موسی مرد	م	٤٠	م	٤٠
یوشع بن نون پس از موسی ·	کز	٦٧	کز	٦٧
عثینال بن قناز ·	م	۱۰۷	م	۱۰۷
عغلون پادشاه مواب و عمالقه از بنی عمون	یح	۱۲٥	٠	٠
ایهود بن کرای که دست راستش شل بود از ولد افرایم	ف	۲۰٥	ف	۱۸۷

بقیه در صفحه بعد

منقول				
شمکار بن عنث	ك	۲۲۵	•	•
دبور نبیه وخلیفه آن که باراق نام داشت .	م	۲۶۵	م	۲۲۷
اهل دین که غلبه پیدا کردند	ز	۲۷۲	ز	۲۳۴
جدعون بن عفرا از آل منشا	م	۳۱۲	مج	۲۷۷
ابیملك بن جدعون	ج	۳۱۵		
تولع بن فوا از آل افرایم	کج	۳۳۸	مد	۳۲۱
یائیر جلعادی از آل منشا	کب	۳۶۰		
بنوعمون منشاذی و آنان اهل فلسطین بودند .	یح	۳۷۸	یح	۳۳۹
یفتیح جلعادی	و	۳۸۴	و	۳۴۵
ابصون که او را نحشون گویند واز بیت لحم بود .	ز	۳۹۱	ز	۳۵۲
ایلون	ی	۴۰۱	ی	۳۶۲
عبدون بن هلال	ح	۴۰۹	ح	۳۷۰
اهل فلسطین	م	۴۴۹	•	•
شمشون قوی از سبط دان	ك	۴۶۹	ك	۳۹۰
رئیس نداشتند	ی	۴۷۹	•	•
عالی کاهن	م	۵۱۹	م	۴۳۰
تابوت در دست دشمنان تا آنکه شموئیل مبعوث شده	ی	۵۲۹	ی	۴۴۰
شموئیل تا آنکه از او خواستند که پادشاهی برای ایشان	ك	۵۴۹	•	•
بگزینند وطالوت را انتخاب کرد				
شاول که همان طالوت است				
داود آغاز بساختمان مسجد کرد از سال یازدهم	ك	۵۶۹	ك	۴۴۲
سلطنت خود	م	۶۰۹	م	۴۸۲
سلیمان داود تا آنکه مسجد را تمام کرد	ج	۶۱۲	ج	۴۸۵

نامهای پادشاهان بنی اسرائیل و مدبران ایشان پس ازعمارت بیت‌المقدس تاخراب اول‌آن و این مدت ۴۱۵ سال است	مدتی را که هر یک از ایشان بنابر آنچه در کتابهای اخبار است بتعبیر ابجد از حروف بر داختند	مقدار عددی آن	مدتی را که هر یک از ایشان بنابر آنچه در کتاب سدر عولام است حکومت کردند	مقدار عددی آن
سلیمان بن داود پس از اتمام ساختمان بیت‌المقدس	لز	۶۴۹	ز	۵۲۲
رحبعام بن سلیمان	یز	۶۶۶	یز	۵۳۹
ابیا بن رحبعام	ج	۶۶۹	ب	۵۴۱
آسا بن ابیا	ما	۷۱۰	ما	۵۸۲
یهوشافاط بن آسا	که	۷۳۵	کج	۶۰۵
یهورام بن یهوشافاط	ح	۷۴۳	و	۶۱۱
اخریان بن یهورام	ا	۷۴۴	یا	۶۲۲
عاثلیا تا آنکه یواش اورا بکشت	و	۷۵۰	و	۶۲۸
یواش بن اخریا تا آنکه یاران او اورا بکشتند	م	۷۹۰	م	۶۶۸
اموصیا بن یواش تا آنکه کشته شد	کط	۸۱۹	کط	۶۹۷
عوزیا بن اموصیا تا آنکه مرد	نب	۸۷۱	نب	۷۴۹
یوشام بن عوزیا تا آنکه مرد	یو	۸۸۷	یو	۷۶۵
احاز بن یوشام تا آنکه وفات کرد	یو	۹۰۳	یو	۷۷۳
خرقیا بن احاز پادشاه همه اسباط	کط	۹۳۲	کط	۸۰۲
منشا بن حزقیا	نه	۹۸۷	نه	۸۵۷

امون بن منشا	ب	۹۸۹	ب	۸۵۹
یوشیا بن عمون تا آنکه پادشاه مصر اورا کشت	لا	۱۰۲۰	لا	۸۴۰
یهوا حاز بن یوشیا تا آنکه پادشاه مصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۲۳		
یهویا قیم بن یهوا حاز از طرف پادشاه مصر	ی	۱۰۳۳	یا	۹۰۱
یویاخین بن یویاقیم تا آنکه بختنصر اورا اسیر کرد	ج	۱۰۳۶		
صدقیا تا آنکه با بختنصر مخالفت کرد و بختنصر اورا کشت و بیت المقدس را خراب کرد	و	۱۰۴۲	یا	۹۱۲
مدتی که بیت المقدس خراب بود	ع	۱۱۱۲	ع	۹۸۲
برخی گفته اند از زمان اسارت تا دانیال	ص	۱۲۰۲	ص	۱۰۵۲
از دانیال تا آنکه مسیح متولد شد	تعج	۱۶۸۵	تفج	۱۵۳۵
از ولادت مسیح تا تاریخ هجرت پیغمبر ما	خ	۲۲۸۵	خ	۲۱۳۵

آری در قومی چون بنی اسرائیل که چندین مرتبه در ایشان قتل واقع شده و باسارت برده شده اند دور نیست که چنین اختلافات روی دهد . و بهتر این است که این بحث‌ها را کنار بگذارند و بکاری دیگر مشغول شوند تا آنکه بامداد رستاخیز شود.

ولایات و ریاستها در سبط واحدی نبود ، و پس از مرگ سلیمان بن داود حکومت منشعب شد و قسمتی از حکومت برای سبط یهودا و بنیامین ماند قسمتی دیگر هم بسایر بنی اسرائیل رسید ؛ دیگر اینکه یهود در ترتیب سیاست و نظم ملك طوری نبودند که باوقات قیام هریك از ملوك و پیشوایان احتیاج داشته باشند و ایام پادشاهی او را جز بحساب جلیل(۱) تدوین نکرده‌اند .

با اینکه برخی از یهود براین گمانند که کوشان پادشاه جزیرهٔ که از آل لوط

(۱) حساب جلیل یعنی از اعشار چشم پوشی کنند و بطور تقریبی ذکر شود

بود پس از یوشع بر ایشان غلبه یافت و هشت سال ایشانرا مقهور داشت و پس از او عثینال قیام کرد و برخی از ایشان ریاست عثنیال را بیشتر از برخی دیگر گفته‌اند و بسا اتفاق می افتد که میگویند فلان کس چند سال حکومت کرد و جمعی دیگر می‌گویند که کمتر از این مقدار بوده و این مدت مقدار عمر او بوده ویاچون دونفر در یك مدت مذکوری بطور اشتراك با هم ریاست داشتند مقدار گفتهٔ شده مراد این‌خواهد بود . وآنچه‌از کتاب‌سیدر عولام فهمیده میشود اگرچه مجملا باآنچه گفتیم موافقت دارد ولی‌در تفصیل یعنی در وقت نخستین عمارت بیت المقدس اختلاف دارد گذشته از اینکه در دیگر احوال که مانقل کردیم نیز اختلاف است .

برخی‌ازنادانهای‌دهریه‌آنچه‌را که ازطول عمرامم گذشته ذکر کرده‌اند بخصوص آنچه راکه پیش از زمان ابراهیم بوده انکار کرده اند ، واینکه‌گفته اند آنان دارای اجسادی بسیار عظیم بودند این اخبار را نیز قبول ننموده اند و بقیاس بمردمی که در عصرخود می‌بینند طول عمر و عظمت جثه گذشتگان را بیرون از دائره امکان وداخل در ممتنعات دانستند و آراء علمای نجوم را بگفته خوددلیل آوردند که ایشان راجع باکثر عطیه کواکب در موالید چنین گفته‌اند :

هنگامی که خورشیددرموالید هیلاج وکدخدا باشد یعنی درخانه و یادرشرف خود باشد (۱) و در وتد وربع مذکر باشد (۲) آنوقت ، سالهای کبرای خود را که صد و بیست سال باشد عطا میکند ، (۳) و ماه هم بیست و پنج سال بر آن می افزاید

(۱) خانه آفتاب برج اسد است وشرف آن در نوزدهمین درجه حمل

(۲) چهاروتد ذکر کرده‌اند : طالع ، غارب ، وتد السماء ، وتدالارض

(۳) درتاریخ الحکماء قفطی که تألیفات علمای پیشین را ذکر می کند مکرر دیده اید که می‌نویسد فلانکس کتابی درکدخدا وهیلاج نوشت شرح قضیه آن است که برای دانستن عمرمولودی باید نخست بسالهای‌تربیت اونظر کرد وباید دید که‌آیامیتواند طفل ازین سالها بگذرد یا نه و مقصود از سالهای تربیت آن است که چهارسال از دوره زندگی مولودبگذرد ، پس ازآنکه دانسته شدکه مولود را تربیت است یعنی

و زهره هیجده سال و مشتری دوازده سال و سالهای موهوبه هریك از این ستارگان سالیان صغری خواهد بود ، چه ، بیشتر از این توانا نیستند که ببخشند بشرطی که نظر موافق داشته باشند ودونحس از آن ساقط باشد که نتوانند چیزی کم کنند وراس نیزدر برج باشد و دور از آن ، بطوری که درحدود کسوف نیز نباشد وچون همه این شرایط جمع شد ماه ربع عطیه خود را نیز برمولود می‌افزاید که سی باشد پس روی‌همرفته عمر مولود دویست و پنج سال میشود و آن منتها مقداری است که عمر یکنفر انسان خواهد بود اگر قاطعی نداشته باشد و چون قوام جهان بآفتاب است و صد و بیست سال سالیان کبرای آنست پس عمر طبیعی صد وده سال خواهد بود

واین فرقه برای سود خود حکمی ساخته اند « ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض » و عقیده خود را بر خلاف آنچه منجمان گفته‌اند بناء نموده‌اند .

منجمان می‌گویند که برای این کواکب سالیان عظیمی است که در کتب خود گفته اند که در بروج آتشین هزار سال می‌بخشند بشرط آنکه تدبیر در آن بروج در دست کواکب علوی باشد ، و سالهائی را که آفتاب و زهره می‌بخشند از عمر اشخاص گذشته خیلی زیادتر خواهد بود .

☆ بچهارسال خواهدرسید بعدآباید دید که آیا اوراهیلاجی هست یانیست ، وهیلاج یکی امور پنجگانه است که در کتب احکام نجوم مفصلا ذکر شده ازقبیل درجه طالع وسهم سعادت ونزدیکترین اجتماع واستقبالی که پیش‌ازتولد مولود دست داده باشد وپس از آنکه هیلاج‌را بدست آوردند درجستجوی کدخدامی گردند و کدخدا سه سهم سال دارد که عطیه می کند ، درصورتی که دروتد باشد عدد بزرك می‌دهد ، ودرمایل وتدعدد میانه ، ودرزائل وتد عدد خرد - شرح این مراتب بطور تفصیل ومعنای قواطع یا معنای تفصیلی هیلاج و کدخدا مستلزم تدوین رساله‌ای جداگانه است که پس از آنکه رساله مرتب شد ، تازه سودی درآن نخواهد بود واگروظیفه ما وفاداری در ترجمه نبود این قبیل موهومات را درقرن بیستم من بروی کاغذ نمی آوردم چنانکه دربرخی حواشی علم‌النفس شفا درباره افلاك که ابن سینا ذکر کرده همین سخن‌را مکرر نموده‌ام . واگر شخصی بخواهد مزید اطلاعی یابد کتب زیادی در این باب موجود است وبآنها رجوع کند .

این ماشاء الله است(۱) که استاد منجمان است و در احکام نجوم بگفته او خیلی وثوق دارند و تقدم او را منکر نیستند و ماشاء الله بر این گمان شده که ممکن است آدمی سالهای قران اوسط را (اگر میلاد در تحویل قران از مثلثه بمثلثه دیگر باشد و طالع هم یکی از دوخانه زحل و مشتری باشد و هیلاج نیز آفتاب در روز باشد و ماه در شب در منتهای قوت خود) زندگی کند و نیز اگر میلاد شخصی در تحویل قران بحمل و مثلثات آن باشد و شرایط پیشین نیز جمع باشد مولود سالهای قران اعظم را که تقریباً نهصدوشصت سال است زندگی کند تاآنکه قران ازنو بوضع پیشین خود برگردد و دانشمند نامبرده این مطالب را در آغاز کتاب خویش در موالید یاد آوری نموده پس استدلال اینقوم بمطیات کواکب درست نیامد و بعکس گفته ایشان منجر شد .

مرا در این سالها که بهریك از کواکب نسبت میدهند بامنجمانی که این اقوال را بکار میبندند در کتاب (التنبیه علی صناعة التمویه) گفتگوئی است و در کتاب (الشموس الشافیة للنفوس) بیان کرده‌ام که طریق اولی در استعمال آن سالها کدام است و مشاهده مردم معاصر و قیاس گذشتگان را بحاضران ، طول عمر و بزرگی اندام اشخاص گذشته را از حد امکان بیرون نمیکند و امثال این قضایا که در دوره زمان روی می دهد چندین قسم است .

یکی آن است که باید در اوقاتی معلوم روی دهد که بطور تعاقب در این اوقات صورت خارجی میپذیرد و چون شخص این امور را در همان زمان که ظرف خارجی آن است نه‌بیند آنرا مستبعد خواهد دانست و گاهی میشود که بکلی امکان آنها را منکر میشود وجمیع اکوان از تناسل حیوان و تلاقح اشجار و بزور زراعات و میوه ها داخل در این بخشند که اگر انسان حالات آنها را نداند سپس بیك درختی برسد که اوراق آن ریخته شده و باو بگویند که این درخت در آتیه سبز خواهد شد و شکوفه و میوه خواهد داد تاهنگامی که نه‌بیند بنظر او بعید خواهد رسید .

---

(۱) ماشاءالله از علمای معروف احکام نجوم است در تاریخ الحکمای قفطی نام او روبرده شده بدانجا رجوع شود .

و علت اینکه مردم بلاد شمال از ثبات نخل وزیتون و آس و امثال آن که همواره در زمستان نیز ، تر و تازه اند تعجب میکنند همین است که مانند آنرا در دیار خود ندیده اند .

بخش دیگر اشیائی است که بطور غیر منظم در روزگار واقع می‌شد ولیکن بطور اتفاق و چون زمانی را که ظرف آن بود ، منقضی شد جز خبری از آن باقی نخواهد ماند و اگر این قبیل اخبار باشرائط صحت خبر توام گردد و پیش از وقوع هم داخل در حد امکان باشد البته چاره‌ای جز قبول آن نخواهد بود اگر چه کیفیت و طرز علت آن شناخته نشود .

بخش دیگر اشیائی است که بحالت سابق است یعنی برای وقوع آن دوری و ترتیبی منظم نیست وچون ماده ازنظمی که نوع برآن جاری بوده خارج شود این قبیل اشیاء را غلط طبیعت می‌نامند اگرچه من با این نام گذاری موافق نیستم و نام آن را خروج ماده از اعتدال قدر و اندازه می‌گذارم مانند حیواناتی که دارای اعضای زائده هستند وچون طبیعت که بحفظ انواع موکل است و باید آنرا همواره بیك نهج نگاه دارد ماده زائده ای یافت آنرا صورتی می پوشاند و مهمل نمی‌گذارد و درحیوانات ناقص الاعضاء ، چون طبیعت ماده‌ای نمی‌یابد که صورت نوعی را بر آن بپوشاند بانقصان اعضاء ، صورتی بر این حیوان می‌بخشد و بر حسب طاقت و استعداد نفسی بر آن عطا و افاضه می‌نماید .

از برای این قسم ثابت بن سنان قره در کتابی که در تواریخ نوشته حکایتی نقل کرده که درسر من رای یك جوجهٔ هندی دید که از تخم بیرون آمده بود و کامل و تام الخلقه بود و فقط در سر دارای دو منقار و سه چشم بود و نیز در همین کتاب ذکر کرده که در ایام حکمرانی توزن بزغاله مرده ای را که روی آن شبیه بروی آدمی بود و دو فك و دندانهای او مانند فکین و دندان بشر بود آوردند و این بزغاله یك چشم بیشتر نداشت و در پیشانی چیزی مانند دم داشت .

و نیز در همین کتاب می گوید که در ناحیه مخرم بغداد موادی بظهور رسید

که در همان ساعت بمرد و در هنگامی که معز الدوله پسر عز الدوله بختیار حیات داشت آن مولود را بنزد عز الدوله آوردند و دارای بدنی کامل بود و هیچ نقصی و زیادی در آن نبود و فقط در بدن آن دو قبه آشکار بود که دارای دو سر کامل با تخطیط تمام و دارای چشم و گوش و بینی و دهن بود و در میان دوران آن فرجی بود مانند فرج زنان و در داخل این فرج احلیل ظاهری دیده میشد.

و نیز از یکی از بطریق های روم حکایت کرده که برای ناصر الدوله درزمستان سال سیصد و پنجاه و دو دو مرد را که از شکم بیکدیگر چسبیده بودند فرستاد و این دو آرامی بودند و بیست و پنج سال از عمر آنها گذشته برد و هردو ریش داشتند و سنان بن ثابت نام آن دو را نیز ذکر کرده و پدر آن دو نفر نیز بهمراه آمده بود و این دو نفر با هم روبرو بودند و فقط جائی که این دو نفر را بهم از جلو متصل کرده بود بطوری دراز بود که می‌توانستند یکی از این دو در طرف راست دیگری بایستد و این جلد کش بیاید و مورخ مذکور می گوید که هریك از این دونفر آلاتی تام بود و جداگانه و اوقات غذا و تخلیه این دو مختلف بود و بر یك چهار پا دو بشته سوار می‌شدند و روی آن دو بسوی هم بود و یکی از این دو نفر بزنها تمایلی داشت و دیگری بکودکان

شکی نیست که قوه طبیعت که ملهم است اگر ماده‌ای را بیابد معطل نمیگذارد و چون این ماده افراط کرد و زیاد شد این قوه فعل را دو مرتبه میکند و گاه می‌شد دو چیز میسازد که با هم باشند مانند توامین و گاهی هم آن دو را بهم می‌چسباند مانند آن دو نفر مرد آرامی که گفته شد و گاهی هم یکی از آن دو را در داخل دیگری میگذارد انواع تثنیه در دیگر حیوان بهمین صفت و یا بطوری دیگر دیده می شود چنانچه حکایت کرده‌اند که ماهیان دریا را انواع بسیاری است که چون یکی را بشکافند دیگری را درداخل آن می‌یابند و گاه هم اتفاق می‌افتد که طبیعت بدو مرتبه تضعیف کفایت نمیکند

و همه این اقسام در نبات نیز اتفاق می‌افتد مانند میوه هائی که توام است و بهم چسبیده و یا میوه‌هائی که دو مغز دریك پوست دارند و اما انواعی را که طبیعت دو مرتبه و متداخل هم ساخته مانند اترج که در میان آن اترجی دیگر مانند اترج روئی موجود

است و گاه هم چنین اتفاق می افتد که تثنیه و اتمام را طبیعت نمی‌تواند تمام کند آنوقت دراعضاء می‌افزاید و یااعضائی بمولود می دهد که در جای خود بجا واقع‌شده مثل انگشتهای زیادی که باآنکه ازعدد معهود زیادتر شده درجای خود واقع شده‌اند و زمانی هم بآن موضع که باید این مواد بچسبد لائق و سزا وار نیست و این قبیل اشیاء را نمی شود غلط طبیعت نامید مانند گاوی که در عصر صاحب بن عباد و غلبه آل بویه در جرجان بود و آنرا پیر و برنای آن شهر دیده بودند و برای من حکایت کردند که در جای کوهان او نزدیك گردن دست درازی داشت که این‌دست مانند دستهای اصلی او تام‌الخلقه بود و دارای عضد و مفاصل و سم بود و باراده خود این دست زائد را حرکت قبض و بسط میداد و از این جهت ما این قبیل زوائد را غلط طبیعت نام نهادیم که منفعت در آن متصور نیست و در ضد موضع وخلاف‌جهت خود قرار دارد .

و از برای همه این اقسام و اشباه آن در میان کتابهای من کتابی خاص است که برای شخص که خود این قبیل موجودات را ندیده و یا شرائط درستی خبر بـ این اخبار نیافته مقبول نخواهد بود .

همینطور که طائفه ای بنسبی خاص منتسب می‌شود از قبیل حمیر و نمیر : عمر هم اینطور است و نیز طول اعمار گاه می شود که بیك مکان خاص اختصاص می یابد و در بلد دیگر اینطور نخواهد بود مانند مردم فرغانه و یمامه که بنا بر نقل اهل‌تحصیل اهل این دیار ازهمه‌جای جهان عمرشان طولانی تر است وعربها و هندیان در طول عمر از اهل این دو دیار عمر وفترند .

ابوسعید شاذان در کتابی که با ابو معشر در اسرار مذاکره کرده از ابومعشر بلخی چنین حکایت میکند که مولد پادشاه سرندیب را بنزد او فرستادند و طالع او جوزاء بود و زحل در سرطان و آفتاب در جدی : ابومعشر حکم نمود که این طفل دور اوسط زحل را زندگی خواهد کرد . ابوسعید شاذان میگوید که من با ابومعشر گفتم : سبحان الله کدمه ان او هرچی ساقط ازاوتاد دربحران رجوع خود راجع گشته

پس بدین سبب جز دور اصغر خود را نتواند بخشید و بعلت اینکه راجع است باید پنجاه سال هم از دور اصغر کم کرد ابومعشر گفت : این مولود از اهل کشوری است که در آنجا حکم بطول اعمار نموده اند و بسیار در آنجا اتفاق می‌افتد که شخص هرم می شود با آنکه صاحب او زحل بوده و ابومعشر گفت : من اینطور شنیده ام که اگر کسی در آن کشور پیش از آنکه بدور اوسط زحل رسد بمیرد از سرعت مرگ او در شگفت می‌شوند وچون زحل در اقلیمی که تعلق بآن دارد بکدخدائی مستولی شود از دور اکبر و اوسط خود زیاد چیزی نقصان نمیکند مگر اینکه ساقط باشد .

ابو سعید می گوید که من گفتم : اکنون نیز زحل ساقط است گفت ازشکل نظر ساقط است نه از تدبیر (۱)

و در جای دیگر از کتاب خود حکایت کرده که من نزد ابو معشر بودم که ابوعصمهٔ صاحب صفار ازامری که در دلائل مولود او بود واز آن می‌ترسید ازابومعشر پرسید ، ابو معشر گفت : می‌دانی کهٔ پدرت چند سال است مرده گفت :آری ،ابومعشر گفت : آیا تو باین سن رسیدی ، گفت : من از سن پدرم گذشتم ، ابومعشر گفت : می‌دانی چندسال است مادرت مرده :گفت آری ، می‌دانم و من از سن مادر خودبیشتر عمر کرده ام ، ابو معشر گفت : پدر بزرك تو چند سال عمر کرد ، گفت : من هنوز

این صفحه تماما در علم احکام نجوم است که جز برای تشویش خاطر و یا شیادی فایده ای دیگر ندارد و اگر بخواهیم حقیقت طالع و اوتاد و دور اوسط و دیگر ادوار زحل و حقیقت نظر و معنای زائل الوتد و دیگر اصطلاحات این فن را کاملا شرح دهم باید لا اقل چندین صفحه حاشیه بروم با آنکه در این کار سودی نخواهد بود و خود شما اگر مایل هستید این قبیل ترهات و افسانه های عهدطفولیت بشر را بدانید بکتب این فن رجوع کنید .

(۱) پس ازاین عبارت در کتاب یك‌سطر ونیم عبارت دیگر است که ابداً ربطی بماقبل ندارد و پیش ازآن مقداری حذف شده وآن عبارت این است (واسرارالثانی کثیرة وکذلك هوفی بشر تحت الارض و للتحیر فی هذه الحاله امرعجیب فاقروا فی هذا الموضع بطول اعمار اقلیم دون اقلیم)

بسن او نرسیده‌ام ابومعشر گفت : بمخالفتی که مولدتو دلالت دارد نظر کن که آیا باعمر پدر بزرگت موافق است ، گفت : آری موافق است : ابومعشر گفت توباید نترسی سپس گفت که طبیعت بیشتر غلبه دارد و هر منحستی که در مقدار عمر پدرش و یا مادرش و یا جد پدری او باشد و انسان بآنمدت برسد جز بشهادات قوی نمی‌تواند که از کید آن نحوست بدر رود (۱) پس ابو معشر در اینمورد نیز تصدیق کرد که طول عمر نیز مانند نسبی خاصی است که برخی طوائف دون برخی دیگر بآن نائل می شوند پس در نتیجه آنچه را که دهریان از گفته اصحاب نجوم دستاویز کرده‌اند برای ایشان سودی نخواهد داشت زیرا چنانکه دانستید علمای نجوم طول عمر را ممتنع نمی دانند بلکه مطابق اقوال و آراء ایشان که نقل شد امری واجب می‌شمارند .

و اگر درست شخص بگفته ایشان توجه کند خواهد دید که عمده اعتماد این دسته بگفتار هندیان بوده که بدروغهای ایشان تکیه نموده‌اند زیرا مردم هند می گویند بتی داریم که از سنگ تراشیده شده و در گردن او طوقهای زیادی از آهن است که تواریخ ده هزار سال هند است و چون این مقدار را بشمار آورند مدت زیادی خواهد شد و چون با این جماعت بگوئیم : که هندیان بر این گمان اند که پادشاه جبالا بدهر، و آن شهری است که هلیلیج و املج و بلیلج (۲) را از آنجا می آورند دویست و پنجاه سال عمر کرد و مانند جوانان بر اسب سوار میشد و بشکار می رفت و زن می گرفت ولی بتوسط معالجه و دواء در این کار ها قادر بود این حکایات را انکار خواهند نمود و خواهند گفت که هندیان دروغگو هستند و دقت نظر ندارند و

(۱) خلاصه این مطالب این است که اگر باحکام نجوم هم برای طول عمر قائل شویم تازه بطور مطلق نیست و نسبی است برحسب امکنه واشخاص تفاوت میکند .

(۲) هلیلج را بتخفیف هلیله می گویند که دانه های سیاهی است و سرمه‌ها برای ضعف چشم میخورند وابوریحان در کتاب جواهر می گوید که آنرا از جالندر که یکی از بلاد هند است بکابل می آورند واز کابل بدیگر بلاد حمل می شود واملج را اطبای قدیم برای رنگ مو و قوت معده و ازاله وبا بدهان بکارمیبردند وبلیلج نیز یکی از ادویه است که از هند آورده میشود .

خود را در علوم بوحی نسبت می‌دهند و نمیتوان بگفتهٔ ایشان اعتمادکرد و آن وقت شروع می‌کنند که رکاکت روش خود را در باب دین وثواب وعقاب اخروی وعذابهای جسمانی انکار کنند .

و اینکه خداوند در قرآن مجید فرموده « بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه » و یا اینکه گفته است «واذ لم یهتدو به فسیقولون هذاافك قدیم» مقصودش این طایفه‌است که بآنچه‌که مطابق مذاق ایشان است اقرار میکنند هرچند خیلی ضعیف باشد و بـا هرچه مخالف عقیده ایشان است مخالفت مینمایند .

از ابو عبدالله حسین بن ابراهیم طبری ناتلی مقاله ای دیدم که کمیت عمر طبیعی را معلوم کرده بود ومنتهای عمر طبیعی را صد و چهل سال خورشیدی‌دانسته بود وبیشتر ازاین مقدار راروا نمی‌دانست ولی کسیکه بطوراطلاق می گوید : نمیشود باید دلیلی بیاورد که تولید اطمینان کند وناتلی برهان بر این قول نیاورده جز اینکه گفته است آدمی را سه‌کمال است .

یکی آن است بحدی رسد که بتواند تولید مثل‌کند و آن وقتی است که دو هفت سال (سابوع) از عمر او بگذرد .

کمال‌دوم آن است که نفس فکری و ناطقه آن تام و تمام گردد و عقلش ازقوه بفعل آید و این کار در آغاز چهل و دومین سال عمر او خواهد بود و کمال سوم آن است که اگر بفرمانروائی رسید بتواند همه مردم را اداره کند و یا اگر خانواده گرفت بتواند امر خانواده را اداره نمـاید و یا اگر تنها ماند خود را اداره نماید و رویهمرفته مجموع این کمالات صد وچهل سال است .

ندانستم که ابو عبدالله ناتلی این اعداد را بچه‌نسبت استخراج کرده با آنکه تناسبی نه در میان خود آنها و نه در تفاضل آنهاست واگر همه ما مسلم بداریم که عدد‌کمالات انسان سه بیشتر نیست وآنچه راکه او شمرده ما بشماریم و در آخر کار اگر از برهان نترسیم بگوئیم که رویهمرفته صد‌سال و یا هزار سال و یادو هزار سال می‌شود میان ما وابوعبدالله فرقی نخواهد بود .

با آنکه ما می‌بینیم که برخی ازمعاصرین ما بکمالات مذکور در غیراین زمانها که او معلوم کرده میرسند وخدا بمقصودنائلی از ما داناتر است اما عظم و بزرگی اجسام اگرچه درعهد ما و یا قریب بزمان ما دیده نمی‌شود ولی بمحض اینکه از زمانهای دور چنین مطالبی را نقل کنند نباید این امر را جزو ممتنعات شمرد واین تورات است که در دسترس ما می باشد و از بزرگی ابدان . جباران گفتگو میکند و بنی اسرائیل در سالیان متمادی که از بدوتورات می گذرد این اخبار را خوانده‌اند و تکذیب نکردند وبهیچ قسم طعنه بصحت آن روایات نزدند واگر واقعاً مردمی بسیار عظیم الجسم پیش از ما نبودند حکایات آنها درزبانها باقی نمی‌ماند که هر مردی تنومند و بلندقد را بایشان مانند کنند چنانکه بقوم عاد تشبیه میکنند ولی گمان می کنم که دشمنان ما قوم عاد را تصدیق نکنند زیرا چیزهائی را که از عهد عاد نزدیکتر و حکایات آن روشنتر است انکار می‌نمایند و برای گفته خوددلائل بسیار آوردند که باکوچکترین دلیلی که برای رد قول ایشان گفته شد . مساوی نیست وازقبول حجت های قوی فرار می‌نمایند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره .

نمی‌دانم که در آثار مردم عظیم‌الجثه که اکنون در غارهای کنده شده در کوههای سخت موجود است و در قبور آنها ودر استخوانهای مدفون در این قبور که گوئی از بزرگی استخوان شتر است و باندازه‌ای بدبو شده که جز پس ازآنکه بینی خود را شخص ببندد نمی تواند وارد مقابر ایشان شود چه می گویند و اجماع مردم آن نواحی بر این است که مقصود از اهل ظلمه ایشان هستند و چون دشمنان نام یوم‌الظلمه رابشنوند ازراه تکبروغرور بینی خود را بالا کشند وچانه های خود راکج می کنند باین گمان که ایشان مردمی فاضل هستند و از دائره عوام پا بیرون نهاده اند والله حسبهم و لنا اعمالنا و لهم اعمالهم

و در برخی کتب جداولی دیدم که مدت پادشاهی ملوك آثور را که اهل موصل باشند و مدت سلطنت ملوك قبط را که درمصر بودند و همچنین مدت پادشاهی ملوك بطالسه را که مفرد آن بطلميوس است (زیرا اسکندر در دم مرگ وصیت کرده بود که هر کس از یونانیان که بسلطنت رسد خودرا باین نام موسوم نماید تا باعث ترس مردم باشد ، چه معنای این واژه مردی حربی و جنگی است) و نیز تواریخ ملوك روم را که پس از بطالسه بودند ذکر کرده بود و سالیان مذکوره درآن کتب از مولد ابراهیم تا اسکندر دوهزار و نود شش سال بود که از آنچه یهود و نصاری و اصحاب قرانات میگویند بیشتر است ومن آن جدولها را بعینه در این فصل نقل کردم و زمان با ما مساعدت نکرد که نامهای این ملوك را که شنیده‌ام تصحیح و اصلاح کنم واگر کسی بر این مطالب واقف شد برای آسان کردن راه علم و رفع زحمت از دیگران نامهای مذکور را تصحیح کند ونباید که این اسامی ودیگر جداول را جز شخصی که بحروف جمل عارف است ودر تصحیح نامهای گفته شده توجهی و عنایتی دارد استنساخ کند زیرا این نامها را اگر وراقین (۱) نقل کنند فاسد خواهند نمود وجز در سالیان زیاد اصلاح آن ممکن نخواهد بود و جداول منقوله بدین قرار است :

---

(۱) چون پیش از کوتنبرك مخترع چاپ وراقین بمنزله مطابع بودند و يك نفر عده ای خطاط را جمع می کرد و کتابهای خطی را از روی نسخ مینوشتند و می فروختند و يك شخصی از خراسان بفلان وراق بغداد می نوشت که يك نسخه اقلیدس برای من بفرست واو یا نسخه‌ای حاضر داشت و یا از روی نسخه خطی مینوشت و برای او می فرستاد و ابن الندیم صاحب الفهرست وراق بود . این است که نامهای کتب معموله آن عصر را در کتاب خود جمع کرده و اشخاصی که فضل را بحفظ نام کتب می دانند کتاب او را بزرگترین کتاب عالم می شمارند با آنکه چیز قابلی نیست و راجع بصنعت وراقه ابن خلدون درمقدمه خود مقداری بحث کرده است .

نامهای پادشاهان اثوری که اهل موصل بودند و عدد ایشان سی و هفت نفر است
و مدت سلطنت ایشان سیصد و پنج سال است

بالوس	سب	٦٢
نینوس که در موصل نینوی را ساخت وابراهیم درسنه مج از سلطنت او متولد شد	نب	۱۱٤
اشموم عیال او که سامرهای عتیقه را در جانب غربی سرمن رای ساخت	مب	۱٥٦
زامیس بن نینوس که ابراهیم بدو گرفتار شد ودرسنه کج از پادشاهی او بزمین فلسطین گریخت	لح	۱۹٤
اریبوس	ل	۲۲٤
اریلوس	م	۲٦٤
اخشیرش		۲۹٤
ارمامیترس		۳۳۲
بلاخوس	له	۳٦۷
بلاوس	نب	٤۱۹
الطازوس	لب	٤٥۱
ماموثوس	ل	٤۸۱
منخالوس	ل	٥۱۱
اسفاروس	ك	٥۳۱
ماموالوس	ل	٥٦۱
اسفارثوس	م	۹۰۱
اسقنطیذوس	م	٦٤۱
امونطوس	مه	۹۸۹

بلاخوس	که	۷۱۱
بالاناریس	ل	۷٤۱
لنفربذش	لب	۷۷۳
سوسیرس	ك	۷۹۳
لنفاروس	ل	۸۲۳
فنیاس	مه	۸٦۸
سوسرموس	یط	۸۸۷
میثریوس	لز	۹۲٤
طوطانس در ایام او مدینهٔ ایلیوس را اسیر نمودند که یونانیان با آن در جنك بودند	لا	۹۵۵
طوطیوس	م	۹۹۵
ثلنیوس	ل	۱۰۲۵
دروقلوس درایام او داود برنبی اسرائیل پادشاه شد	م	۱۰٦۵
اوفرازس	لح	۱۱۰۳
لواسانئوس درایام او بنواسرائیل بدو فرقه تقسیم شدند	م	۱۱٤۳
فریطیذاس	ل	۱۱۷۳
افراطوس	ك	۱۱۹۳
افراطاناوس پس ازسی سال و قمز روز از پادشاهی او اومیرس شاعر یونانی متولد شد که او نزدیو نانیان چون امرءالقیس نزد عربهاست	ن	۱۲٤۳
اقراغاناس	مب	۱۲۸۵
ثرنوقلنقریراس	ك	۱۳۰۵

مردم باختر از پادشاه اخیر نقل میکنند که یونس در عهد او به نینوی مبعوث شد ومردی از عجم که نام او بعبرانی ارباق است وبفارسی ده اك وبتازی ضحاك بر این پادشاه خروج کرد و با او جنك نمود تا آنکه او را شکست داد و پادشاه را بکشت ، و خود بسلطنت رسید تا آنکه کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشانرا کلدانیان می گویند بپادشاهی قیام کردند و مدت حکمروائی پادشاه مقتول بدست ضحاك هفتاد و دو سال بود .

کلدانیان را نمی‌شرد کیانی دانست بلکه کلدانیان حکامی بودند که از ناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان بلخ بود که چون بکلده رسیدند مردم باختر ایشانرا کلدانیان گفتند و این نام حکام قبلی این سلسله بود .

برخی از مورخین نقل کرده اند که نمرودبن کوش بن حام بن نوح پس از آنکه بیست و سه سال از تبلبل السن (بلکنت افتادن زبانها) گذشت در بابل بپادشاهی رسید و نخستین کشوری که در دنیا پیدا شد کشور بابل بود و تبلبل السن با مولد ارغو در بابل مصادف شد و ملوك دیگری راکه پس از نمرود سلطنت کرده‌اند نامبرده اند تا آنکه سرانجام حکومت و فرمانروائی بملوك آثور رسید که جدول پیشین نامها و مدت سلطنت هریك از ایشانرا روشن ساخت .

و جدول این دسته پادشاهان که پیش از ملوك اثور بودند ، بنا بعقیده یکدستهٔ از مورخین ، بقرار زیر است .

ملوك بابل

نمرودبن کوش	اط	٦٩
فمنورس	فه	١٥٤
صامیرس	عب	٢٢٦
ارفخشاط	ی	٢٣٦
بابل بدون پادشاه ماند تا آنکه آثوریها ببابل مسلط شدند .		٣٤١

من تاریخ پادشاهان بابل را از آغاز شاهی بختنصر اول تا بمرك اسکندر بناه که تاریخ ایشان

تمام شد ونوبت ببطلسه رسید بدست آوردم ومدت سلطنت هریك از ایشان رادراین جدول تصحیح کردم هرچندکه نتوانستم نامهای ملوك را از راه سماع تصحیح کنم وفقط هیئات حروف نامهای ایشان را در این جدول نقل نمودم وجدول این است .

جدول ملوك کلدانی

		مدت پادشاهی هریك	جمله سالها
بختنصر اول	درمجسطی مبداء تاریخ از این پادشاه است	ید	ید
نبوخذ ناصر	ندیوث	ب	یو
حیریفون	ذخنزیروفور	ه	کا
ایلوغو	(ایلولیو)	ه	کو
مردوقنفد		یب	لح
اریقنیو		ه	مج
ابسلیطس		ب	مه
بیل بیس		ج	مح
اوفرایدیدر	(اوفراندییو)	و	ند
ارسعل	(اریغبل)	ا	نه
سسوردقش	(میسیموروقش)	د	نط
ابسلیطس دوم		ح	سز
اریدینو	(اسریدینو)	یج	ف
سسدوکس		ك	ق
فلسرو فلدن	(نابوفلسووقینلدن)	کب	قکب
نبوخذ ناصر		کا	قمج
بختنصر فاتح بیت المقدس		مج	قفو
برخلا لتغز		ب	قفح

بلطشاصر	د	قصب
داریوش مادی اول	یز	رط
کورش بانی بیت المقدس	ط	ریح
قومبسوس	ح	رکو
داریوس	لو	رسب
احشیرش	کا	رفج
ارطخشست اول	مج	شکو
داریوس	یط	شمه
ارطحشست دوم	مو	شصا نسخه بدل سص
اخوس	کا	تیب
فیرون - قنرون - فسرون	ب	تید
داریوش بن ارسیخ	و	تك
اسکندر بن مقیدون بناء	ح	تکح ن ب نکد

پس از این تاریخ بفیلفس منتقل شد

نامهای پادشاهان قبط که در مصر بودند و شماره ایشان ۳٤ نفر است بغیر از
پادشاهان ایران که در مصر سلطنت کردند و مدت سلطنت
ملوك قبط با ملوك ایران رویهمرفته هشتصدو نود و چهار سال است

	مدت سلطنت هر يك	جمله سالها
دیوسفولیطا	قعح	۱۷۸
سماناداواس	کو	۲۰٤
سوساتاس	قا	۳۰۵
نفخراس	د	۳۰۹
امانافوثاس	ط	۳۱۸
اسخوریس	و	۳۲٤

فساموث و موثاطوس	ب	۸۵٦
ناناطانیاس	یج	۸٦۹
طوس	ز	۸۷٦
ناقاطانیاس	یح	۸۹٤

سپس تاریخ از ایشان و از کلدانیان باسکندر یونانی منتقل شد

جداول سالیان پادشاهی بطالسه و قیاصره را پس از این جدول قرار می‌دهیم ، و تاریخ از فیلفس بسه بخش می‌شود .

قسم اول سالهای فیلیفسی است و قسم دوم سالها اغسطسی و قسم‌سوم سالهای دقلطیانوس و سالهای بخش اول سالهای اسکندرانیهاست که مکبوس نیست وقسم دوم سالهای روم است که مکبوس است و قسم سوم مانندقسم دوم است جزاینکه باین پادشاه تاریخ از نو آغاز شد زیرا وقتی سلطنت باو انتقال یافت در خانواده او بماند و آنانکه پس از او بودند تمام مسیحی شدند و تاریخ غیر از او ، اگرچه چندین مرتبه سلطنت از خانواده او زائل شد، ذکر نشده و جداول موعود بقرار زیر است .

نامهای پادشاهان شهر مقدونیه که یونانیان باشد و ملقب ببطالسه

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
فیلفوس	ز	۷
اسکندر بن فیلفوس ـ که دومین باشد	یب	۱٦
بطلمیوس بن ارنبا المطقی	ك	۳۹
بطلمیوس فیلادلفوس دوستدار پدر ـ نسخه بدل دوستدار برادر که تورات را بیونان نقل کرد	لح	۷۷
بطلمیوس اورغیطس صائغ اول ـ زرگر اول	که	۱۰۲
بطلمیوس فیلمطور دوستدار مادر	یز	۱۱۹
بطلمیوس افیفنس زرگر دوم	کد	۱٤۳
بطلمیوس فلوفطور مخلص	له	۱۷۸

بطلمیوس اورغیطیس اسکندر دوم	کط	۲۰۷
بطلمیوس سوطر حدیدی دوستدار حیل ـ ظاهر این است که دوستدار خیل باشد	لو	۲۴۳
بطلمیوس دیونسیس خیر	کط	۲۷۲
کلوپترا تا آنکه غایرس ایولیوس در روم بسلطنت رسید	جد.ن.ب کد	۲۷۵
وپس ازاین تا آنکه غائیوس مرد وپسر او اغسطس	د ز	۲۷۹
بشاهی رسید و پس از این تا آنکه او را کشت	یدو	۲۹۴

ودراینکه کلو پترا را بطلمیوس بگوئیم اختلافی موجود است زیرا که او زن بود و در اسکندریه بسلطنت رسید و ملکه اسکندریه را غائیوس می گفتید و برومی ایولیوس ومعنای آن پادشاه جهان است .

نامهای ملوك روم

ملوك روم بقیاصره معروفند که دررومیه اقامت داشتند و مقصود از بنوالاصفر ایشانند چه بصوفر بن نفر بن عیص بن اسحق بن ابراهیم (٤) منسوب اند .

نامهای پادشاهان روم	مدتی را که هریك سلطنت کرده اند	جمله سالها
اغسطس قیصر پس از آنکه کلوپترا را کشت	مج	٤٣
طیروس بن اغسطس	کب	٦٥
غائیوس	د	٦٩
قلودیوس کشنده بولس سلیح و شمعون الصفا	ید	۸۳
نارون ملعون کشندهٔ مومنان	ید	۹۷
ایسفسینوس پس از یکسال از پادشاهی خود با اهل فلسطین جنك کرد ودر مدت سه سال یهود را دربیت المقدس محاصره کرد و بیت المقدس را خراب نمود و یهود را کشت و از هم پراکنده کرد وشرایع ایشان را پایمال نمود	ی	۱۰۷

طیطوس	ج	۱۱۰
دمیطانوس در سال نهم از سلطنت او یوحنای صاحب انجیل نفی بلد شد و در یك جزیره پنهان شد تا آنکه قیصر بمرد سپس بمدینه افسوس رفت و در همانجا سکونت گزید	یه	۱۲۵
ناروس	ا	۱۳٦
طرایانوس	یط	۱٤٥
ادریانوس این همان است که بیت المقدس را خراب کرد	کا	۱٦٦
انطونینوس این شخص است که عمارت بیت المقدس را بحالت نخستین بر گردانید و جالینوس میگوید که در آغاز پادشاهی او کتابی در تشریح تالیف کرد	کج	۱۸۹
قومدوس	لب	۲۲۱
اساروس و انطنیوس ساوسطس خ	که	۲٤٦
انطینوس بتنهائی در آخر ایام پادشاهی او جالینوس مرد ـ انطنیوس خ	د	۲٥۰
اسکندروس بن مما و ممنای آن عاجز است	یج	۲٦۳
ماکسیمیانوس	ج	۲٦٦
جوردیانوس غوردیانوس خ	و	۲۷۲
فیلیفس	و	۲۷۸
داقیاوس صاحب اصحاب کهف	ا	۲۷۹
غالوس	ج	۲۸۲
ولریینیوس دیبوس خ	یه	۲۸۷
قلودیوس	ا	۲۸۸
اوریلنیوس	و	۲۹٤

فروبس	ز	۳۰۱
قارس وقارینس	ب	۳۰۲

اسماء پادشاهان مسیحی روم	مدت سلطنت هریک	سالهای دقاطیانوس
دقاطیانوس	کا	۲۱
قوسطنطنیوس - اول پادشاهی که مسیحی شد و سور قسطنطنیه را او ساخت ودر سال اول پادشاهی او مادرش هیلانه در جستجوی چوب دار عیسی شد تا آنکه بیافت ودرسال نوزدهم پادشاهی او اساقفه در نیقیه جمع شدند و شرایع نصرانیت را وضع کردند	اب	۵۳
قوسطنطینوس	کد	۷۷
یولیانوس کافر	ب	۷۹
ولنتنیانوس	ا	۸۰
وولیس که در کاهدان درحال فرار که آتش زده شد بسوخت	ید	۹٤
ثادوسیوس کبیر	یز	۱۱۱
ارتادیوس پسرش	یج	۱۲٤
ثاوذوسیوس صغیر که درزمان اونسطورس لعنت شد	مب	۱٦٦
مارقیانوس و فلخاریا زن او که در زمان ایشان یعقوبیه لعنت کرده شدند	و	۱۷۲
لاون کبیر که از اوساط مردم بود	یح	۱۹۰
زنیون ارمنیاقی که یعقوبی بود	یز	۲۰۷
انطاسیوس بانی عموریه و یعقوبی بود	کز	۲۳٤
یوسطنیس	ط	۲٤۳
یوسطیانوس بانی کنیسه رها	لز	۳۸۰

طیبریوس	ید	۲۹۴
ماوریقوس که کسری را بر بهرام چوبین کمك کرد	ید	۲۹۸
فوقا که شهربران صاحب کسری در قسطنطنیه اورا محاصره کرد	ح	۳۱۸
هرقلس حکیم	لا	۳۴۹
قسطنطین پسرش که در گرمابه ذبح شد	ا	۳۵۰
قسطنطیس	کز	۳۷۷
قسطنطینس	یو	۳۹۳
یوسطنیانوس که رومیان بینی اورا بریدند	ی	۴۰۳
لنطوس در پیری که خیلی ضعیف شد استعفاء داد	ج	۴۰۶
طبریوس افسماروس	ز	۴۱۳
یوسطنینوس بینی بریده	و	۴۱۹
فیلبقوس	ج	۴۲۲
انسطاس اطلمیوس چون از جنك عاجز شد خلع گشت	ب	۴۲۴
ثاوذوسیوس مسلمة بن عبدالملك اورا محاصره کرد	ا	۴۲۵
لاون اکبر که مسلمه‌را فریب داد واز قسطنطنیه‌رد کرد	کد	۴۴۹
قسطنطین بن لاون اکبر	لد	۴۸۳
لاون اصغر پسر قسطنطین اکبر	د	۴۸۷
قسطنطین اصغر پسر لاون اصغر	یح	۵۰۵
اغسطه که امور کشور روم را بدست گرفت	ه	۵۱۰
نقفورس و استبراق بن نقفورس	یح	۵۲۷
میخائیل بن جورجس	ب	
لاون تا آنکه میخائیل در معبد اورا بکشت	ز	
میخائیل قسطنطینی کشنده لاون بن ثوفیل بن میخائیل قسطنطینی	زه	
بسیل صقلبی که آخرین پادشاهان روم بود	ج ه	

ملوك قسطنطنيه

بنا بر آنچه حمزة بن حسن اصفهانی از وکیع قاضی نقل کرده که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم نوشته بود نقل‌نموده

	مدت سلطنت هر یك		جمله سالها	
	سالها	ماهها	سالها	ماهها
قسطنطین پسر هیلانی مظفر	لا	٠	لا	٠
پسر او قسطنطین	کد	٠	نه	٠
پسر برادرش یولیانوس	ب	و	نز	و
ثیدوس	ی	ط	سح	ج
غردینوس والانطنیوس	و	٠	عد	ج
ارقادس بن ثیدوس	یج	ج	فز	و
ثیدوس بن ارقادس	مب	٠	قکط	ر
مرکینوس	کط	٠	قنح	و
لاوی اکبر	یو	٠	قعد	و
لاوی اصغر	١	٠	قعه	و
زینون	یز	٠	قصب	و
نسطاس	کز	د	ریط	ی
انطلیس	یا	ط	رلا	ز
قسطروندس که در پادشاهی او پیغمبر متولد شد	لح	ج	رسط	ی
اصطفانوس	د	ج	رعج	١
مرقینوس که مبعث در ایام او بود	ك	د	رصج	ه
فوقس که هجرت در عهد او بود	ح	٠	شا	ه
هرقل و پسرش که در پادشاهی او پیغمبر وفات کرد	لا	٠	شلب	ه

قسطنطین بن هرقل	که	•	ششمز	ه
قسطنطین پسر زن هرقل	یز	•	ششد	ه
قسطنطین بن هرقل	ی	•	شصد	ه
لاوی که الیون نیز خوانده میشود	ج	•	شصز	ه
طیاروس	ز	•	تیا	ه
اسطینوس	و	•	تیز	ه
انسطاسیوس	و	•	تکج	ه
ثیذوس	ب	•	تکه	ه
لاوی در زمان سلطنت او شیرازه ملك بنی امیه از هم گسیخت	که	ج	تن	ح
لاوی بن قسطنطین ظاهر این است که میان این دو یکنفر با مدت پادشاهی خود ساقط شده	ه	•	تنر	ح
قسطنطین بن لاوی	ط	ی	تسه	ح
قسطنطین	و	ه	تها	یا
اریبة که پادشاهی را از پدرش گرفت	ه	•	تعو	یا
نقفور که در ایام هارون الرشید بود	ح	یا	تفر	ی
استبراق بن نقفور	•	ب	افو	ی
پسرش [illegible]ئیل	ز	ه	تعو	ه
ثوفل پسرش	کب	ج	تفسح	ح
میخائیل بن ثوفیل در عهد [illegible] سلطنت از این خانواده منتقل شد	کح	•	ثکو	ح
بسیل صقلبی	ك	•	ثمو	ح
الیون بن بسیل در سال رعج در ایام معتمد بود	کو	•		ح
اسکندروس بن بسیل در سنه رصط در دیله مرد	۱	ب		ی

[illegible] پسر الیون در سنه شا ساقط دارد

اما ایرانیان انسان اولین را کیومرث می‌گویند و لقب آن کوشاه است یعنی پادشاه کوه (۱) و برخی هم گفته‌اند گل‌شاه یعنی پادشاه گل زیرا در آنوقت هیچکس نبود و نیز گفته‌اند که معنای کیومرث شخص زنده است .

تاریخ ایرانیان از آغاز کیومرث بسه بخش تقسیم شده : بخش اول تا زمان تسلط اسکندر بکشور ایران و قتل دارا بدست او وچون اسکندر بممالك ایران چیره شد خزائن حکمت ایرانیان را ببلاد خود حمل کرد .

بخش دوم اززمان غلبه اسکندر آغازمی‌شود تا ظهوراردشیر بن بابك و آرامش کشور بحال خود .

بخش سوم - از زمان ظهور اردشیر بابك تا وقتی که یزدگردبن شهریار کشته شد وملك و مملکت از دست ساسانیان بیرون رفت واسلام ظهور نمود .

ایرانیان درمبداء جهان ودر تولد اهرمن که ابلیس باشد از اندیشه خداوند و اعجاب خداوند بعالم و در حقیقت کیومرث سخنهائی گفته‌اند که بسیار شگفت آور و حیرت انگیز است مانند اینکه گویند : خداوند در امر اهرمن حیران‌شد و پیشانی‌او عرق کرد و آن عرق را مسح نمود و بکنار انداخت و کیومرث از این عرق جبین آفریده شد سپس کیومرث را بسوی اهرمن فرستاد و اهرمن را مقهور کرد و براهرمن سوار شد و بگرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می ترسی ؟ کیومرث گفت اگر من بدر دوزخ برسم بسیار خواهم ترسید و چون اهرمن دراثناء اینکه دور جهان میگشت و بدرب جهنم رسید چموشی کرد و حیله‌ای بکار برد و کیومرث را زمین زد و اهرمن بر روی او افتاد سپس از کیومرث پرسید می‌خواهم ترا بخورم و از کجای اندام تو آغاز کنم ؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن تاآنکه مدتی کم بحسن و خوبی جهان نظر نمایم چه میدانست که اهرمن گفتار او را بطور واژگون خواهد بکار بست و این بود که اهرمن شروع کرد و

سر تخت وبختش بر آمد ز کوه پلنگینه پوشید خود با گروه

کیومرث را از سر مشغول خوردن شد تا آنکه بجایگاه تخم دان و ظروف منی در پشت او رسید که دو قطره منی از پشت کیومرث بزمین ریخت و دو ریباس از آن روئید و میشی و میشانه که بمنزله آدم و حوا هستند از میان این دو بوته ریباس متولد شدند و برخی ملهی و ملهیانه گویند ولی مجوس خوارزم میشی و میشانه را مرد و مردانه میخوانند.

حکایت مزبور بشرحی که گفته شد از ابوالحسن آذر خورای مهندس شنیدم و ابو علی محمدبن احمد بلخی شاعر در شاهنامه همین روایت را که حاکی از بدو خلقت است طوری دیگر نقل کرده ، پس از آنکه بزعم خود حکایت گفته شده را از روی کتاب سیر الملوك ابن مقفع و کتاب محمد بن جهم برمکی و کتاب هشام بن قاسم و کتاب بهرام بن مردانشاه مؤبد مدینه شابور و کتاب بهرام بن مهران اصبهانی تصحیح نموده و بعداً نیز این اخبار را بزعم خود باآنچه بهرام هروی مجوسی ذکر کرده مقابله نموده ، و این مرد شاعر یعنی ابوعلی محمدبن احمد بلخی می گوید که کیومرث سه هزار سال که هزار سالهای حمل و ثور و جوزا باشد در بهشت درنك کرد سپس بزمین هبوط نمود و سه هزار سال دیگر که هزار سالهای سرطان و اسد و سنبله است بطور امن و امان در زمین گذرانید تا آنکه بتوسط اهرمن شرور و بدیها آغاز به پیدایش گذاشت و بدین جهت کیومرث را کوشاه میگویند که کودر لغت پهلوی (یعنی مردم پهله - صیرفی) بمعنای جبل است و باندازه ای ایزد تعالی کیومرث را حسن صورت و خوبروئی داده بود که چشم جنبنده ای اعم از انسان و حیوان برروی او نمی افتاد مگر اینکه مبهوت می شد و بیهوش می افتاد و شاعر بلخی مذکور می گوید که اهرمن را پسری بود بنام خزوره و این پسر بفکر کشتن کیومرث شد و کیومرث او را بکشت تا آنکه اهرمن بخداوند شکایت از کیومرث نمود و برای حفظ عهدی که میان خدا و اهرمن بود خواست که از کیومرث خونخواهی کند و اولا عواقب گیتی و قیامت وغیره را بکیومرث نشان داد و کیومرث که این امور را دید بمرك مشتاق شد و خدا کیومرث

را بکشت و دو قطره از پشت او در کوه دامداذ که در اصطخر است چکیده و از این دو قطره دو بوته ریباس که در آغاز ماه نهم اعضائی بر آنها هویدا گشت روئید و در آخر ماه نهم اعضای این دو ریباس کامل شد و با هم انس گرفتند و میشی و میشانه این دو نفر هستند و پنجاه سال زندگانی کردند و از طعام و شراب بی نیاز بودند و هرگز هیچگونه غمی در دل نداشتند تا آنکه اهرمن بصورت پیر مردی به آنان ظاهر گشت و گفت میوه های درختان را بخورید وخود نیز شروع بخوردن کرد و نیز شرابی برای ایشان تهیه کرد و میشی و میشانه آنرا نیز آشامیدند و از آنروز از بلا و رنج افتادند و حرص در آنها یافت شد و بایکدیگر همبستر شدند و از آنان طفلی پیدا شد و از حرصی که داشتند زاده خود را خوردند تا آنکه خداوند در دل این دو رأفت و مهربانی آفرید و شش شکم دیگر پس از این واقعه زائیدند و نامهای آنها درا بستا مذکور است و شکم هفتم سیامك و فراواك بودند و چون این دو تن با هم تزویج کردند هوشنك از آن دو متولد شد.

وایرانیان را دربخش اول ازسه بخش تاریخ خود از اخبار ملوك و اعمار مردم گذشته وکارهای ایشان حکایتها و افسانه هایاست که عقلی آنهارا نمیپذیردو گوش از شنیدن آن اباء دارد ولی مقصود ما آنست که تواریخ را بدست آوریم نه آنکه آن گفته ها را انتقاد کنیم و من آنچه راکه موبدان مجوس و دانشمندان ایران گفته اند جمع می‌کنم و بهیئت جداول پیش در جدول قرار می‌دهم و بنامهایایشان القابی را که داشتند ملحق می‌کنم زیرا فقط پادشاهان ایران بودند که هر یك لقبی خاص داشتند و دیگر ملوك اگرچه دارایالقاب هستند ولی این القاب راجع بنوع ایشان است نه شخص آنان و القاب عامه دیگر پادشاهان مانند لقب شاهنشاهی است که بهمه پادشاهان ایران گفته می شد و القاب عـامه ملوك عالم را در این جدول مشاهده کنید.

انواع ملوك	القابی که بهر نوعی و دسته‌ای از این پادشاهان گفته میشود
ملوك ساسانی ایران	شاهنشاه و کسری
ملوك روم	باسلی که قیصر باشد
ملوك اسکندریه	بطلمیوس
ملوك یمن	تبع
ملوك ترکهای خزر و تغزغز	خاقان
ملوك ترکهای غزی	حنونه
ملوك چین	بغبور
ملوك قنوج	رای
ملوك حبشه	نجاشی
ملوك نوبه	کابیل
ملوك جزائر بحر شرقی	مهراج
ملوك جبال طبرستان	اسپهبذ ، سپهبذ
ملوك دماوند	مصمغان
ملوك گرجستان	شار
ملوك سرخس	زادویه
ملوك نسا و ابیورد	بهمنه
ملوك کش	نیدون
ملوك فرزانه	اخشید
ملوك اسروشنه	افشین
ملوك شاش	تدن

ملوك مرو	ماهويه
ملوك نيسابور	كنبار
ملوك سمرقند	طرخون
ملوك سرير	حجاج
ملوك دهستان	صول
ملوك گرگان	اناهبذ
ملوك صقالبه	قبار
ملوك سريانيان	نمرود
ملوك قبط	فرعون
ملوك باميان	شير باميان
ملوك مصر	عزيز
ملوك كابل	كابل شاه
ملوك ترمد	ترمد شاه
ملوك خوارزم	خوارزم شاه
ملوك شروان	شروان شاه
ملوك بخارا	بخارا خداه
ملوك كوزكانان	كوزكانان خداه

اما القاب خاصه پیش از غلبه اسلام جز بادشاهان بر کسی دیگر اطلاق نمیشد و بخش اول این القاب سه قسم میشود پیشدادی و آنان کسانی بودند که همه زمین را مالك شدند و شهرهائی بپا نمودند و معادن را استخراج کردند و اصول صناعات را نیز بدست آوردند و در دوره فرمانروائی خود در روی زمین عدل و داد نمودند و آنچنان که خدای تعالی سزاوار عبادت بود او را پرستیدند .

قسم دوم ـ ملوك ایلان هستند و معنای این لفظ (مردم) ولی این

طایفه همه روی زمین را مالك نشدند و نخستین کسی که کشور های روی زمین راقسمت کرد فریدون پاك بود (۱) که زمین رادرمیان اولاد خود قسمت کرد چنانکه برخی از پسران ساسانیان ، در شعر خود می گوید .

فقسمنا ملکنا فی دهرنا　　قسمة اللحم علی ظهر و ضم
فجعلنا الشام والروم الی　　مغرب الشمس لغطریف سلم
و لطوج جعل الترك له　　فبلاد الترك یحویها ابن عم
ولا یران العراق عنوة　　فاز بالملك و فزنا بالنعم

قسم سوم ـ ملوك کیانی بودند که مردم ستمکار بشمار میروند و سلطنت دنیا در ایام ایشان میان امم متباینه قسمت شد و در میان هریك از این سه قسم که گفته شد فترتهائی است که بدین سبب انتظام تاریخ بیکدیگر مشبه میشود .

اصناف پادشاهان	نامهای قسم اول از پادشاهان ایران	القاب ایشان کوشاه	مدت سلطنت هر یك	جمله سالها
مردم آغاز جهان	کیومرث		ل	۳۰
	تا زمان میشی و میشانه که ایشانرا مادر پسران و دختران می دانند و در نزد ایرانیان بمنزله آدم و حوا هستند		م	۷۰
	تا زمان ازدواج میشی و میشانه		ن	۱۲۰
	تا هوشنگ		صج	۲۱۳
پادشاهان پیشدادی	هوشنك پسر افراواك پسر سیامك بن میشی	پیشداذ	م	۳۵۳
	تهمورث بن ویجهان بن اینکهد بن اوشهنك تا زمان ظهور بوداسف	زیباوند	ا	۲۵٤
	پس از این		کط	۲۸۳

(۱) ن ب افریدون الظاهر ـ افریدون الطاهر

جم پسر ویجهان امر بساختن سلاح کرد	شید	ن	۳۳۳
تاآنکه‌مردم‌را امربه‌ریسیدن وبافتن نمود			
تاآنکه مردم را چهار طبقه گردانید		ن	۳۸۳
تا جنك باشیاطین و غلبه بر ایشان		ن	٤۳۳
تا آنکه شیاطین را بقطع و حمل سنگها			
امر نمود		ق	٥۳۳
تا زمانی که‌بصنعت دو چرخه (عجله) امر			
نمود و برای او ساختند و سوار شد		سو	٥۹۹
مردم پس از این واقعه در حال صحت و			
فراوانی نعمت زندگی کردند تا جم			
متواری شد		شا	۸۹۹
جم متواری زندگی کرد تا آنکه ضحاك			
بدو ظفر یافت و امعاء اورا بیرون کشید			
و اورا اره کرد		ق	۹۹۹
ضحاك بن علوان که از عمالقه بود و او			
بیوراسب بن ارونداسب بن زینکاو بن			
بریشند بن‌غاراست ـ ن ب ـ قار که‌او پدر			
عرب عاربه محسوب است و پسر افرواك			
بن سیاماك بن میشی است	اژدهاك	غ	۱۹۹۹
افریدون بن اثفیان کاو بن اثفیان نیکاوبن			
اثفیان بن شهرکاو بن اثفیان اخنبکاو بن			
اثفیان اسبیند کاو بن اثفیان دبزه کاو بن			
اثفیان نیکاو بن نیفروش بن جم پادشاه	موبذ	ر	۲۱۹۹

ایرج که بدست دو برادر خود سلم وتوج کشته شد و این دو که خود اولاد فریدون بودند منوچهر کوزن دختر ایرج را بشاهی انتخاب کردند تا آنکه سلم و کشته شدند	پسندیده	ش	۲۴۹۹
که بفارسی شرم است	پیروز	ك	۲۵۱۹
تا آنکه پسر توج بر ایرانشهر و کشور ایران چیره شد ومنوشجهر را تبعید کرد		س	۲۵۷۹
فراسیاب بن شنك بن اینت بن ریشمن بن ترك بن ز بن اسب بن ارشسب بن طرج تا آنکه منوشجهر سلطنت را از او باز گرفت واورا ازایران بیرون کرد و بمحل پرتاب یك تیر باهم صلح وسازش نمودند		یب	۲۵۶۱
منوشجهر تا آنکه مرد		کح	۲۶۱۹
توژ ترك که بر عراق غالب شد	فراسیاب	یب	۳۶۳۱
زاب بن تهماسب بن کجهو بر بن زو بن هوشب بن ویدینك بن دوسر بن منوشجهر گرشاسب که سام بن نریمان بن تهماسب بن اشك بن اوش بن دوسر بن منوشجهر است .	این دو شریك باهم بودند	ه	۳۶۳۶

ملوك ایران ۴۲ اهل قسمت علمای ایران بودند

کیانیان که جبابره بودند

کیقباد بن زغ بن نوذ کا بن مایشو بن نوذر بن منوشچهر	اول	ق	٣٧٣٦
کیکاوس بن کینیة بن کیقباد تا آنکه گنه کرد و شمر او را اسیر نمود و رستم بن دستان بن گرشاسب پادشاه ار اسارت اورا رهائی بخشید	نمرد	عه	٢٨١١
پس از این تا آنکه بمرد		عه	٢٨٨٦
کیخسرو پسر سیاوش پسر کیکاوس تا آنکه بسیاحت پرداخت و پنهان شد	همایون	س	٢٩٤٦
کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد تا آنکه بختنصر را به بیت المقدس فرستاد و او آنجارا را خراب کرد	بلخی	س	٣٠٠٦
پس از آن		س	٣٠٦٦
کیشتاسب بن لهراسب تا آنکه زرادشت ظاهر شد	هربذ	ل	٣٠٩٦
پس از آن		ص	٣١٨٦
کی اردشیر بهمن بن اسفندیار بن بشتاسف	درازدست	قیب	٣٢٩٨
خمانی دختر اردشیر بهمن	چهر آزاد	ل	٣٣٢٨
دارا بن اردشیر بهمن	بزرگ	یب	٣٣٤٠
دارا بن دارا تا آنکه اسکندر یونانی او را بکشت	دوم	ید	٣٣٥٤

گاهی این قسم از تواریخ را که ما ذکر کردیم در کتابهای سیر وتواریخ بخلاف آن دیده می شود ولی آنچه را که من در این کتاب وارد نمودم نزدیکترین اقوال بود که محل اجماع واتفاق اصحاب تاریخ است ودر کتاب حمزة بن حسن اصفهانی که نام آن را (کتاب تواریخ کبار الامم من قضی منهم ومن عبر) گذاشته طوری دیگری یافتم و مؤلف آن کتاب میگوید از روی اوستا ـ ن ب ـ ابستا که کتاب دینی ایرانیان است آن اخبار را تصحیح کرده ومن این قسمت را باز در این دفتر بجهت شما نقل میکنم .

جدول ثانی از قسم اول

نامهای ملوك پیشدادیه

از اوستا که از آغاز کیومرث شروع شده	مدت سلطنت هر یك از ایشان	جمله سالها
کیومرث که انسان نخستین محسوب است	م	٤٠
باندازه مدت صدو هفتاد سال در این میان فترتی روی داد		
هوشنك	م	٨٠
تهمورث	ل	١١٠
جم	خیو	٧٢٦
بیوراسب	غ	١٧٢٦
افریدون	ث	٢٢٢٦
منوشجهر	قك	٢٣٤٦
فراسیاب	یب	٢٣٥٨
فترتی است که اندازه آن دانسته نمی‌شود		
زاب	ط	٢٣٦٧
کرشاسب بازاب	ج	٢٣٧٠

فترتی است

نامهای ملوك كيانی

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
كيقباد	قكد	٢٤٩٦
كيكاوس	قن	٢٦٤٦
كيخسرو	ف	٢٧٢٦
كيلهراسب	قك	٢٨٤٦
كيبشاسب	قك	٢٩٦٦
كی اردشير	قيب	٣٠٧٨
چهر آزاد	ل	٣١٠٨
دارا بن بهمن	يب	٣١٢٠
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	يد	٣١٣٤

حمزة بن حسن اصفهانی پس از نقل مطالب مذكور میگويد
كه در نسخهٔ موبذ مطابق اين جدول بيافت

جدول سوم از قسم اول

نامهای ملوك پيشداديه در نسخه موبذ	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
كيومرث	ل	٣٠
ميشی و ميشانه تا آنكه برای ايشان اولاد شد	ن	٨٠
تا زمان مرك آن دو	ن	١٣٠
مدتی را كه زمين بدون پادشاه ماند	صد	٢٢٤
هوشنك	م	٢٦٤
تهمورث	ل	٢٩٤
جم تا زمان پنهان شدن او	خيو	٩١٠
زمانی را كه پنهان ماند	ق	١٠١٠

بیوراسب	غ	۲۰۱۰
فریدون	ث	۲۵۱۰
منوشچهر	قاك	۲٦۳۰
زوو گرشاسب	د	۲٦۳٤

نامهای ملوك كیانی	مدت‌سلطنت‌هر یاك	جمله‌سالها
كیقباد	ق	۲۷۳٤
كیكاوس	قن	۲۸۸٤
كیخسرو	س	۲۹٤٤
لهراسب	قاك	۲۰٦٤
بشتاسب	قاك	۳۱۸٤
اردشیر	قیب	۳۲۹٦
چهر آزاد	ل	۳۳۲٦
دارابن‌بهمن	یب	۳۳۳۸
دارا بن دارا ـ ن ـ ب ـ داراب	ید	۳۳۵۲

در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوك ایران و بابل را نام برده اند و ازفریدون که نزد آنان یا فول نام دارد شروع کردهاند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوك و نـامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه بو هم سبقت‌می‌جویداین‌است که ملوك ایران رابا عمل ایشان دربابل رو بهمرفته نامبردهاند و اگر ما اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولا متاع خود را بسناك تمام نفروخته ایم و ثانیاً در دلهای خوانندگان تولید نگرانی کرده ایم و ما این اقوال‌را درجدولی‌جداگانه قرارمی‌دهیم‌تا آنکه‌آراء واقاویل بهم‌مخلوط‌نشود

ملوك ایران از زمان فریدون بنابر قول اهل مغرب	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
یافول که فریدون است	له	۳۵
تغلاث فلاصر	له	۷۰
سلمناصر که سلم باشد	ید	۸٤
سنخاریب بن سلمناصر که درپارسی سنا رفت است	ط	۹۳
ساردم که زو پسر توماسب باشد	ج	۹٦

پس از این پادشاهان بزرك بسلطنت رسیدند	مدت سلطنت هریك از ایشان	جمله سالها
کیقباد	مط	۱٤۵
سنخاریب دوم	لا	۱۷٦
ماجم	لج	۲۰۹
بختنصر که کیکاوس باشد	نز	۲٦٦
اولاد ن ب اولاق بن بختنصر	ا	۲٦۷
بلطشاصر بن اولاد	ب	۲٦۹
دارای ماهی اول که داریوش باشد - ظاهر این است که مادی اول باشد - صیرفی	ط	۲۷۸
کورش که کیخسرو است	ح	۲۸٦
قورس که لهراسب است	لد - ن ب - لر	۳۲۰
قمبوزس	ف	٤۰۰
دارای ثانی	لو	٤۳٦
اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد	کو	٤٦۲
اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بمقدوشی ملقب است یعنی دراز دست	ما	۵۰۳

خسرو دوم	ل	٥٣٣
صغد ناتوس بن خسرو	ط	٥٤٢
اردشیر بن دارای ثانی	ما	٥٨٣
اردشیر سوم	کز	٦١٠
ارسیس بن اخوس	یب	٦٢٢
دارا آخرین ملوك ایران	یو	٦٣٨

اخبار یهود و مجوس و نصاری واصناف این طوائف را هنگامی میشود برای مبداء تاریخی معتبر دانست که بدان اقرار کرده باشند و بطور اختلاف و یا بطور اتفاق این اخبار نزدایشان موجود باشد، اما کسانیکه باین تواریخ اقرار نمی‌نمایند نمی شود تاریخ آنانرا مبنائی قرار داد مگر آنکه تأویلاتی در آن شود و تاریخ آدم و حوا از همین قبیل‌است وبرخی براین گمان شده اندکه درطول زمان ادواری است که موالید درآخر آن ادوار از میان میرود و بکلی مضمحل می‌شود و در اوائل دور دیگر ازنو بظهور میرسند(١) پس بنابر این رأی هردوری مخصوص بآدم وحوا خواهد بود و تاریخ آن دور منوط بآن دو شخص است .

یا مانند گفته اشخاصی که بر این‌عقیده اندکه در هر دور برای هربقعه خاصی یك آدم و حوای مخصوصی است وبدین سبب است که اشکال و اخلاق وطباع‌ولغات بنی آدم با یکدیگر اختلاف دارد .

یا مانند گفته جمعی دیگر که باین اعتقاد محل گرائیده اند که برای زمان گذشته آغازی نیست (٢) وعقیدهٔ اهل‌مذاهب راکه پسندیدهٔایشان‌است تاویل‌میکنند

(١) عجب‌این‌است که پس‌ازظهور وانتشارمذهب داروین‌جمعی از فلاسفه‌جدیدبرای اینکه نتوانستند تصورکنند جمجمه‌ها وآثار باقیمانده از حیوانات دیگر همین حیوانات فعلی بودند باین عقیده گرائیدند که در هرعصر نوعی مستقل آفریده شد و منقرض گشت و انواع بیکدیگر مرتبط نیستند تا فرض داروین راست بیاید این است که علامه بوکنرآلمانی درکتاب معروف خودکه شبلی شمیل ترجمه‌کرده این عقیده جدیده را هم ردکرده (٢) این همان عقیده بود که از حکما منقول است و ابو ریحان در رد قول ابومعشر در ابطال آن سعی کرد و ما علاوه بر متن کتاب حاشیه‌ای بسیار مفصل براین قسمت نوشتیم .

و جمعی از این طبقه چنین کرده‌اند ولی کسی نتوانسته از آنچه سعیدبن‌محمد ذهلی در کتاب خود گفته بهتر تلفیق کند ، و دانشمند مذکور می‌گوید : که مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند وخوبان بدست بدان ذلیل و اسیر تاآنکه ملك عادل پیشداد ایشانرا بفردوس که ازعدن تاسرندیب است ببرد وجایگاه روئیدن عودوقرنفل و انواع عطر ها در آنجاست و مردم در بهشت همواره روزگار خود را بطیب خاطر می گذراندند تا آنکه عفریتی که ملك اشرار بود از ایشان اطلاع یافت و بجنگ با ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسر و دختری را بیافت که کسی پدر و مادر ایشان‌را نمی‌شناخت وآن دو را تربیت کرد ونامشانرا میشی و میشانهٔ گذاشت و با یکدیگر ایشان را ازدواج نمود و چون دو نفر مذکور خطائی مرتکب شدند از آنجا بیرونشان کرد و این حکایت بسیار بطول می‌انجامد .

سعیدبن‌محمد ذهلی می‌گوید که ازوقت نزول مردم در بهشت که آغازتواریخ است تا آنکه عفریت ازایشان آگاه شد یکسال است و تازمانی که میشی ومیشانه یافت شدند دو سال و تا زناشوئی این دو نفر چهل و یکسال میشود و تا زمان هلاکت آنها سی‌سال و تا زمان هلاکت پیشداد نود و نه سال سپس تاریخ های دیگر را بکنار گذاشته و بآن سیاقی که داراست درکتاب خود وارد ننموده .

اما قسم دوم از تواریخ ایران از آغاز اسکندر است تا قیام اردشیر بن بابك و در این مدت ملوك‌الطوائف یعنی ملوکی که اسکندر ایشان را در بلاد مفتوحه‌خود حکومت داده بود و هیچکدام از یکدیگر فرمان نمی‌بردند ، حکومت کردند و دورهٔ سلطنت اشکانیان که بلاد عراق و ماه یعنی جبال را مالك شدند در قسم دوم مندرج است و اشکانیان یکی ملوك طوایف بودند و دیگران ایشانرا اطاعت نکردند و فقط برای اینکه از خانواده ایرانیان بودند ایشانرا تعظیم و تکریم می‌نمودند چنانکه سر سلسله ایشان اشك بن اشکان که لقب او افغور شاه است پسر بلاش بن شاپور بن اشکان بن آس ایکنار (١) بن سیاوس بن کیکاوس محسوب است .

---

١ — ن- ب ایکیار

برخی از مورخین ایران میان دوره سلطنت اسکندر واولین پادشاه اشکانی‌را بهم متصل نمودند و یك نقصان فاحشی دست داده و برخی میگویند که اشکانیان پس از اسکندر بحکومت رسیدند و برخی دیگر از مورخین بدون شناسائی حقیقت این اقوال را بهم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده ام برای خوانندگان حکایت‌میکنم و باندازه طاقت خود دراصلاح فاسد وابطال باطل وتحقیق حق اجتهاد و کوشش می‌نمایم وبجدولی که اتصال‌آن بجداول درقسم اول اولی است آغاز می نمایم ونام آنرا جدول اول می گذارم و آن جدول این است .

نامهای پادشاهان اشکانی

برحسب اتصال آن باولین جدول	القاب ایشان	مدت سلطنت هر یك	جمله سالها
اسکندر رومی		بد	٢٤
اشك بن اشکان	خوبنده‌ن‌ـ‌خوشده	یج	٢٧
اشك بن اشك بن اشگك	اشکان	كه	٥٢
شابور بن اشك	زرین	ل	٨٢
بهرام بن شابور	حوروين	كا	١٠٣
نرسی بن بهرام	کیسور	كه	١٢٨
هرمز بن نرسی	سالار	م	١٦٨
بهرام بن هرمز	روشن	كه	١٩٣
فیروز بن بهرام	بلاد	یز	٢١٠
کسری بن فیروز	براده	ك	٢٣٠
نرسی بن فیروز	شكاری	ل	٣٦٠
اودلان بن نرسی	اخیر . الاحمر	ك	٢٨٠

این جدول را بجدول دیگر که بجدول ثانی در این قسم اتصال دارد از دنبال در می آورم و این همان جدول است که حمزه از ابستا نقل کرده و این جدول را

جدول دوم نام می‌گذارم تا آنکه بهمنام خود ملحق شود و جداول دارای انتظام می گردد ، وبتکرار نام‌آن احتیاجی نشود و آن جدول این است .

دومین جدول از قسم دوم

نامهای ملوك اشکانی

بنابر آنچه حمزه در جداول کتاب خود ذکر کرده

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندررومی	ید	۱۴
اشك‌بن بلاش‌بن شاپوربن اشکان بن اش جبار	نب	٦٦
شاپوربن‌اشك	کد	۹۰
جوذربن ویژن بن شاپور	ن	۱۴۰
پسر برادر او ویژن بن بلاش‌بن شاپور	کا	۱٦۱
جوذ ربن ویژن بن بلاش	یط	۱۸۰
نرسه بن ویژن	ل	۲۱۰
عم او هرمزان بن بلاش	یز	۲۲۷
فیروزان بن هرمزان	یب	۲۳۹
خسروبن فیروزان	م	۲۷۹
بلاش بن فیروزان	کد	۳۰۳
اردوان بن بلاش‌بن فیروزان	نه	۳۵۸

سومی جدول از قسم دوم

نامهای ملوك اشکانی

بنابر آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه مؤبذ گرفته

	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اسکندر رومی	ید	۱۴

سپس جماعتی از رومیان حکومت کردند که وزراء

ایشان ایرانی بودند و شماره آنان چهارده میباشد	سح	۸۲
اشك بن دارا بن دارا بن دارا	ی	۹۲
اشك بن اشكان	ك	۱۱۲
شاپور بن اشكان	س	۱۷۲
بهرام بن شاپور	یا	۱۸۳
بلاش بن شاپور	یا	۱۹٤
هرمز بن بلاش	م	۲۳٤
فیروز بن هرمز	یز	۲۵۱
بلاش بن فیروز	یب	۲٦۳
خسرو بن ملاذان	م	۳۰۳
بلاشان	کد	۳۲۷
اردوان بن بلاشان	یج	۳٤۰
اردوان کبیر بن اشکانان	کج	۳٦۳
خسرو بن اشکانان	یه	۳۷۸
بهافرید بن اشکانان	یه	۳۹۳
جوذر بن اشکانان	کب	٤۱۵
بلاش بن اشکانان	ل	٤٤۵
نرسی بن اشکانان	ك	٤٦۵
اردوان اخیر	لا	٤۹٦

پس از این آنچه را که در کتاب تاریخ ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی حاسب دیدم نقل میکنم وفاضل مذکور در سنجش میان گفتههای مختلف خیلی کوشش کرده و ملوك الطوائف و مدت سلطنت ایشان را در این جدول نام برده

و بگمان او ملوك اشکانی عراق و جبال را در سال دویست و چهل و شش پس از مرك اسکندر فتح نمودند

اشکانیان بنابر آنچه ابی‌الفرج‌در کتاب خود گفته

	مدتی که هریك حکومت کردند	جمله سالها
اسکندررومی	ید	۱٤
ملوك طوائف	رمو	۲٦۰
افغورشاه	ی	۲۷۰
شاپوربن اشکان	س	۳۳۰
جوذر اکبر	ی	۳٤۰
بیژن اشکانی	کا	۳٦۱
جوذر اشکانی	یط	۳۸۰
نرسی اشکانی	م	٤۲۰
هرمز	یز	٤۳۷
اردوان	یب	٤٤۹
خسرو	م	٤۸۹
بلاش	کد	۵۱۳
اردوان اصغر	یج	۵۲٦

و تواریخ این قسم دوم را در کتاب شاهنامه ابی منصوربن عبد الرزاق مطابق جدول زیر یافتیم

اشکانیان بنا بر کتاب شاهنامه	مدت سلطنت هریك	جمله سالها
اشك بن دارا و گفته اند که از اولاد ارش بود	یج	۱۳
اشك بن اشك	که	۳۸
شاپوربن اشك	ل	٦۷

بهرام بن شاپور	نا	۱۱۹
نرسی بن بهرام	که	۱۴۴
هرمز بن نرسی	م	۱۸۴
بهرام بن هرمز	ه	۱۸۹
هرمز	ز	۱۹۶
فیروز بن هرمزد	ك	۲۱۶
نرسی بن فیروز	ل	۲۴۶
اردوان	ك	۲۶۶

از مقایسه این جدول ها با یکدیگر در این قسم تاریخ که نقل شد اختلافی حاصل میشود زیرا یکطرف این تاریخ یعنی طرف متقدم آن غلبه اسکندر بر ایران است و طرف متأخر آن قیام اردشیر بن بابك است و بیرون آوردن او سلطنت را از دست اشکانیان و هردو طرف برما معلوم است و محل اتفاق، پس میانه آن برای ما مجهول نخواهد ماند آری از روی قیاس عقلی نمی توان مدت پادشاهی هر یك از اشکانیان و دیگر ملوك طوائف و کمیت عدد اشخاصی را که بسلطنت قیام کردند دانست چه، این قبیل موضوعات را تنها از راه نقل باید فهمید و در نقل هم دیدیم که چه اختلافاتی موجوداست پس ناچار باید در تصحیح مدت قسم ثانی تا حدی که میتوان کوشش نمود.

گوئیم، آنچه جای اتفاق و بدیهی است این است که تاریخ اسکندر در سالیکه یزدگرد بشاهی نشست نهصد و چهل وسه سال بود و ما این موضوع را که قابل هیچ شك و تردیدی نیست اصل مسلم و معیار قرار میدهیم که دیگر اقوال را بآن بسنجیم

اولا ـ آنچه در جدول اول در قسم دوم است (۱) که دویست و هشتاد سال باشد بدست می‌آوریم واین مقدار را با آنچه در جدول اول درقسم سوم است جمع

(۱) ن ب جدول سوم ولی بطور حتم غلط است زیرا جدول اول از قسم دوم دویست وهشتاد سال می‌شود نه‌جدول سوم .

می‌کنیم، تا آنکه نظیر بنظیر از آغاز ملك اردشیر تا آغاز ملك یزدگرد که تاریخ در آن وقت تقریبا چهار صد، وده سال بود سنجیده شود و در نتیجهٔ ششصد ونود سال بدست می‌آید که از معیار ما بقریب دویست وپنجاه و سه سال ناقص تر است و این مقدار را بکنار میگذاریم و بآن توجهی نمی نمائیم و بآنچه در جدول دوم در قسم دوم است دوباره توجه می‌کنم که سیصد و پنجاه و هشت سال باشد و این مدت را با آنچه که در جدول دوم در قسم سوم نظیر مدت مذکور را مشتمل است جمع میکنیم ومجموعاً هشتصد و هیجده سال می‌شود که از معیار واصل مسلم ما نزدیك صد و بیست وپنج سال کم دارد. این را هم بکنار می‌گذاریم و بجدول سوم هر دو قسم داخل میشویم و آنچه که با جدول اول و دوم کرده ایم با این جدول نیز می کنیم و در نتیجه خواهیم دید که نهصد و سی سال می‌شود که از معیار بقریب سیزده سال تقریبا کمتر دارد، این راهم کنار میگذاریم واعتماد بآن نمیکنیم چه، اینقدر تفاوت را اگرچه نزدیك بحق باشد تواریخ قبول نمیکنند.

واگر این عملیات را با آنچه که در کتاب ابوالفرج زنجانی یافته ایم نظیر بنظیر تکرار کنیم نهصد و چهل و نه سال جمع میشود که باز از معیار ما شش سال زیادتر دارد.

این را نیز ترك میکنیم واگر آن مقدار را که کتاب شاهنامه درقسم دوم مشتمل است با مقتضای یکی از جداول که درقسم سوم است جمع کنیم باز با معیار، مقداری تفاوت خواهد داشت.

و همه این اقوال را بکلی ترك میکنیم و در تصحیح آن از کتاب مانی که بشاپورگان معروف است بکوشیم زیرا این یك کتاب ازمیان کتابهای ایرانیان دردنبال خروج اردشیر نوشته شده و مانی از کسانی است که دروغ را حرام میداند و بتاریخ ساختن هم نیازی نداشته.

مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول می گوید که در بابل در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ منجمان بابل که عبارت از تاریخ اسکندر باشد متولد

شد که در آنوقت چهار سال از سلطنت آذربان ملک که بگمان من اردوان اخیر است گذشته بود و مانی در این باب میگوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود یعنی در سال پانصد و سی و نه از تاریخ منجمان بابل وحی بر او نازل شد و در آنوقت دو سال از پادشاهی اردشیر می گذشت پس مانی تنصیص نمود که فاصله میان اسکندر و اردشیر پانصد وسی و هفت سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهی یزدگر چهار صد و شش سال میباشد و این تاریخ بگواهی کتابی جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است نه تواریخ دیگر .

وچون حکایات بطور تطابق با هم گویاست که آخرین کبیسه درایام یزدگرد بن شاپور بود و روز های زیاده را در آخر ماهی که نوبت کبیسه بدان رسیده بود که ماه هشتم بود قرار دادند و چون میان اسکندر و اردشیر را پانصد و سی و هفت سال بدانیم میان زرتشت و یزدگردبن شاپور بنابر اینکه برای هر صدو بیست سال یك ماه کبیسه لازم باشد تقریباً نهصد و هفتاد سال می‌شود که هشت ماه کبیسه لزوم دارد و چون اینمدت را دویست و شصت وچند سال بدانیم و با اینکه بنابر قول اکثر قریب سیصد سال مبلغ سالها تقریبا ششصد سال میشود و پنج ماه کبیسه میخواهد .

همچنین در کتابهای اهل نجوم ذکر شده که طالع سالی را که اردشیر در آن قیام کرد تقریبا نیمهٔ جوزا بود(۱) وطالع سالی را که یزدگرد در آن قیام نمود سدس برج عقرب بود و چون مانود و سه جزء و ربع جزء را که زیادی دور شمسی بر ایام صحاح باشد بعقیدهٔ ایرانیان(۲) درچهار صد وهفت سال ضرب کنیم صدو پنجاه ودو جزء و سه ربع جزء میشود که چون این مقدار را از مطالع(۳) درجه طالع سالی که یزدگرد

---

(۱) نصف از جوزاء ۵ ساعت از روز بالا آمده .

(۲) معلوم می‌شود که سال ایرانی ها سیصد وشصت وپنج روز ونود وسه جزء وربع جزء ازیك روز بوده که از شش ساعت هم چند دقیقه زیادتر می‌شود .

(۳) مطالع قوسی است از منطقه البروج که با قوسی از معدل النهار طالع می‌گردد ودرخط استواء ربع با ربع طلوع می کند ودرنقاط دیگر تفاوت کلی دارد .

در آن قیام کرد کسر کنیم وباقی را (۱) درمطالع اقلیم عراق که پایتخت مملکت ساسانیان بود بدل بقوس نمائیم (۲) طالع تقریبا نصف برج جوزا میشود که بآنچه گفته اند نزدیك است و اگر سالها زیاد و یا کم شود طالع اتفاق نمی افتد وچون دو گواه عادل براین مطلب گواهی دهند از آنچه گواهان زیاد شهادت داده اند اولی خواهد بود .

و چون بر چهار صد و هفت سال که منجمان گفته اند پانصد و سی و هفت سال که شاپورگان میگویند بیفزائیم نهصد وچهل وچهار سال جمع میشود که تاریخ اسکندر در آغاز سلطنت یزدگرد خواهد بود و از این جهت یکسال زیاد تر شده که سالیان روم و ایران در اوائل و مبادی در حکایت حاکی بدون تدقیق در ماهها و کسور آن تفاوت دارد .

اما حمزهٔ اصفهانی ازموسی بن عیسی کسروی حکایت می کند که چون همینطور که ما نظر کردیم او نیز نظر نمود و بتخلیطی که گفته شد متنبه گشت رای او براین شد که میان اسکندر و سلطنت یزدگرد نهصد و چهل و دو سال بود که اگر دویست و شصت و شش سال برای مدت ملك اشکانیان از آن کم کنیم ملك ساسانیان از آغاز اردشیر تا ملك یزدگرد ششصد وهفتاد و شش سال میشود و در میان گفته های ایشان چنین چیزی یافت نمی‌شود و کسروی گفت ما نظر نمودیم و بنامهای پادشاهی توجه کردیم ودیدیم که نامهای چندین پادشاه را فراموش نموده اند و ناقلان ذکر نکرده‌اند وبرای تشابهی که داشته دردنبال یکدیگر قرار دادند وموسی بن عیسی کسروی هم درعدد ملوك و هم در مدت پادشاهی ایشان زیاد نمود چنانکه در آینده چون نوبت فرا رسد گفته او را نیز نقل خواهیم کرد .

---

(۱) ازاین جهت مجبوریم که باقی‌مانده را بدل به قوس کنیم که درجات منطقة البروج رابفهمیم که باکدام درجه تطابق یابد .

(۲) مطالع هراقلیمی را ازروی تحقیق درزیجها معلوم کرده‌اند وبااسطرلاب نیزاین عمل را می شود انجام داد ولی ما اگر مطالع اقلیم عراق را مطالع استواء بدانیم بزیجها نیازی نخواهیم داشت

اکنون قسم سوم از تاریخ ایران را ذکر کنیم که مبداء آن از قیام اردشیر بن بابك است که ازنسل بهمن بن اسفندیار بود زیرا او پسر بابك شاه بن ساسان بن بابك بن ساسان بن بهافریدبن مهرمش بن ساسان بزرك پسر بهمن بن اسفندیار است .

این قسم از تاریخ هم از آنچه بقسم اول عارض شده سالم نیست ولی یگانه‌فرق این‌است که‌این‌عیب‌درقسم‌سوم کمتراست‌ومن‌جدول‌اول‌آنرا که‌نظیرهریك‌ازجدولهائی است که در دو قسم ذکر شد آغاز میکنم و پس از آن جدول دوم و سوم را قرار می‌دهم ولی اگر از جداول هر سه قسم جمع کنیم تاریخ فارسی ارتباطی بهم پیدا می‌کند و جدول اول این است .

نامهای پادشاهان ساسانی

برحسب اتصال آن بجدول اول	القاب ایشان	مدت سلطنت هریك از آنان			جمله سالها		
		سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك که ملقب بگرد آورنده ، جامع ، است چه ، کشور ایران را بیکجا گرد آورد	بابکان	ید	ی	٠	١٤	ی	٠
شاپوربن اردشیر کتب یونان را نقل کردودرعصراوعودرااستخراج کردند	برده	ل	و	یب	٤٥	د	یب
هرمز بن شاپور	پهلوان	ا	ی	٠	٤٧	ب	یب
بهرام بن هرمز کشنده مانی	بردحان-لایقرء	ج	ج	ج	٥٠	ه	یه
بهرام بن بهرام	ساهیده-لایقرء	یز	٠	٠	٦٧	ه	یه
بهرام بن بهرام بن بهرام	سکانشاه	٠	د	٠	٦٧	ط	یه
نرسی بن بهرام بن بهرام	نخجیرگان	ط	٠	٠	٧٦	ط	یه
هرمز بن نرسی	کوه‌بد	ز	٠	٠	٨٤	ب	یه
شاپوربن هرمز ذوالاکتاف	هوبه سنبا	عب	٠	٠	١٥٦	ب	یه

اردشیر بن هرمز	جمیل-خوشرو	د	۰	۰	۱٦	ب	یه
شاپور بن شاپور	شاپور جنود	ه	د	۰	۱٦٥	و	یه
بهرام بن شاپور	کرمان‌شاه	یا	۰	۰	۱۷٦	و	یه
یزدگرد بن شاپور	اثیم-گناهکار	کا	ه	یز	۱۹۸	۰	ب
بهرام بن یزدگرد	گور	یح	ی	۰	۲۱٦	ی	ب
یزدگرد بن بهرام	شاه‌دوست	یح	ج	کح	۲۳٥	ب	۰
فریدون بن یزدگرد	مردانه	کز	۰	۰	۲٦۲	ب	۰
بلاش بن فیروز	کرمان‌مانه	د	۰	۰	۲٦٦	ب	۰
قبادبن‌فیروز تاآنکه طغیان در دین نمود و خلع شد	نیك‌رای	لح	۰	۰	۳۰٤	ب	۰
جاماسب‌بن‌فیروز که‌برادراوبود	سکاربو-لایقرء	ب	۰	۰	۳۰٦	ب	۰
قبادبن فیروز که دومین‌قباد بن فیروز است	زندیق	د	۰	۰	۳۱۰	ب	۰
کسری انوشیروان‌تاآنکه پیغمبر متولد شد	ملك‌عادل	ما	۰	۰	۳٥۱	ب	۰
و پس از آن		ز	ز	۰	۳٥۸	ط	۰
هرمز بن کسری تا آنکه خلع شد و خفه گشت	یول‌زاد	ط	ز	ی	۳٦۸	د	ی
کسری تا آنکه چوب صلیب را ازقصبه‌ایلیابیرون‌آورد	پرویزالملك‌العزیز	لج	۰	۰	٤۰۱	د	ی
ویس‌از آن تاآنکه پیغمبر هجرت کرد		۰	ا	ح	٤۰۱	ه	یح
و پس از آن تا آنکه خلع شد ودرچشمش میل کشیدندو کشته شد.		د	ی	کب	٤۰٦	۰	ی

قباد بن کسری تا آنکه در طاعون هلاك شد	شیرویه	۰	ح	۰	۴۰۷	۰	ی
اردشیر بن شیرویه که دارای هفت سال بود	کوچك	ا	و	۰	۴۰۸	و	ی
شهربراز و این کسی است که کسری اورا برای محاصره قسطنطنیه فرستاد	حرمان	۰	ا	ح	۴۰۸	ز	یح
بوران دختر کسری پرویز و مادر آن مریم دختر قیصر است	خوشبخت سعیده	ا	د	۰	۴۰۹	یا	یح
کسری بن قباد بن هرمز بن کسری پرویز	کوتاه	۰	ی	۰	۴۱۰	ط	یح
فیروز بن حعرامحسس بن مرکله بن منوزاد	خوشدید	۰	ا	ك	۴۱۰	یا	ح
آزرمیدخت دختر پرویز تا آنکه مسموم شد	دادگر عادل	۰	و	۰	۴۱۱	ه	ح
فرخزاد خسرو که طفل بود		۰	ا	۰	۴۱۱	و	ح
یزدگرد بن شهریار بن کسری پرویز که پانزده ساله بود	آخرین پادشاه	ك	۰	۰	۴۳۱	و	ح

سپس عرب مالك شد

اما جدول دوم که جزو منقولات حمزة بن حسن است که از کتاب ابستا تصحیح کرده و از کتاب سیر الکبیر نقل شده این است

جدول دوم از قسم اول

نامهای ملوك ساسانی

بنابر نقل حمزه در سیاق جدولی	مدت سلطنت هر یك			جمله سالها		
که از ابستا تصحیح شده	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	و	۰	۱۴	و	۰
شاپور بن اردشیر	ل	۰	کج	۴۴	و	کج

هرمز بن شاپور	ا	ی	٠	٤٦	د	کج
بہرام بن ہرمز	ج	ج	ج	٤٩	ح	ا
بہرام بن بہرام	یز	٠	٠	٦٦	ح	ا
بہرام بن بہرام بن بہرام	٠	د	٠	٦٧	٠	ا
نرسی بن بہرام	ط	ه	٠	٧٦	٩	ا
ہرمز بن نرسی	ز	ه	٠	٨٣	ه	ا
شاپور بن ہرمز ذوالاکتاف	عب	٠	٠	١٥٥	ه	ا
اردشیر بن ہرمز	د	٠	٠	١٥٩	٠	ا
شاپور بن شاپور	ن	د	٠	٢٠٩	ط	ا
بہرام بن شاپور	یا	٠	٠	٢٢٠	ط	ا
یزدگرد بن بہرام اثیم	کا	ه	ح	٢٤٢	ب	ط
بہرام بن یزدگرد گور	کج	٠	٠	٢٦٥	ب	ط
یزدگرد بن بہرام	یح	د	کح	٢٨٣	ز	ز
فیروز بن یزدگرد	کز	٠	ا	٣١٠	ز	ح
بلاش بن فیروز	د	٠	٠	٣١٤	ز	ح
قباد بن فیروز	مج	٠	٠	٣٥٧	ز	ح
انوشیروان قباد	مز	ز	٠	٤٠٥	ب	ح
ہرمز بن انوشیروان	یا	ز	ی	٤١٦	ط	یح
پرویز پسر ہرمز	لح	٠	٠	٤٥٤	ط	یح
شیرویہ پسر پرویز	٠	ح	٠	٤٥٥	ه	یح
اردشیر بن شیرویہ	ا	و	٠	٤٥٨	یا	یح
بوران دختر پرویز	ا	د	٠	٤٥٨	ج	یح
خشنشنبدہ	٠	ب	ا	٤٥٨	ه	یح
آذرمیدخت دختر پرویز	ا	د	٠	٤٥٩	ط	یح

خرزاد خسرو (١)	٠	ا	٠	٤٥٩	ی	یح
یزدگرد بن شهریار	ك	٠	٠	٤٧٩	ی	یح

جدول سوم در این قسم از تاریخ واین همان جدول است که حمزة بن حسن از نسخه موبد نقل کرده

نامهای ملوك ساسان

برحسب گفته حمزة بن حسن که از نسخه موبد گرفته	مدت سلطنت هر یك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك پس از آنکه باملوك الطوائف جنك کرد	ید	ی	٠	١٤	ی	٠
شاپور بن اردشیر	ل	٠	یه	٤٤	ی	یه
هرمز بن شاپور	ج	ج	٠	٤٨	١	یه
بهرام بن هرمز	یز	٠	٠	٦٥	ا	یه
بهرام سکان شاه	م	د	٠	١٠٥	ه	یه
نرسی بن بهرام	ط	٠	٠	١١٤	ه	یه
هرمز بن نرسی	ز	٠	٠	١٢١	ه	یه
شاپور ذوالاکتاف	عب	٠	٠	١٩٣	ه	یه
اردشیر بن هرمز	د	٠	٠	١٩٧	ه	یه
شاپور بن شاپور	ه	٠	٠	٢٠٢	ه	یه
بهرام بن شاپور	یا	٠	٠	٢١٣	ه	یه
یزدگرد اثیم	کا	ه	یح	٢٣٤	یا	ج
بهرام گور	یط	یا	٠	٢٥٤	ی	ج
یزدگرد بن بهرام	یه	د	یح	٢٦٩	ب	کا

(١) مخفف خورشید زاد است

فیروز بن یزدگرد	یز	•	•	۲۸٦	ب	كا
بلاش بن فیروز	د	•	•	۲۹۰	ب	كا
قباد بن فیروز	ما	•	•	۳۳۱	ب	كا
انوشیروان	مح	•	•	۳۷۹	ب	كا
هرمز بن انوشیروان	یب	•	•	۳۹۱	ب	كا
پرویز	لح	•	•	٤۲۹	ی	كا
قباد شیرویه	•	ح	•	٤۲۹	د	كا
اردشیر بن شیرویه	ا	و	•	٤۳۱	د	كا
پوران دختر پرویز	ا	د	•	٤۳۲	ح	كا
فیروزباشخصی که‌موسوم‌است‌به‌خشنشنبده	ه	ا	•	٤۳۲	ط	كا
آزرمیدخت	•	و	•	٤۳۳	ج	كا
خره داد خسره	ا	و	•	٤۳٤	ج	كا
یزدگر بن شهریار	ك	•	•	٤٥٤	ج	كا

و در کتاب ابوالفرج زنجانی تواریخ این قسم را برخلاف آنچه در جداول سه گانه یافتیم بدست آوردیم و برحسب اعمالی که در دو قسم ازسه جدول قبلی انجام دادیم در اینجا آنها را ذکر میکنیم که جدول تاریخ با ذکر آن اتمام یابد .

نامهای ملوك ساسانی بنا بر نقل از کتاب ابوالفرج زنجانی

	مدت سلطنت هریك			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	ید	ی	•	۱٤	ی	•
شاپوربن اردشیر	لا	و	یح	٤٦	د	یح
هرمز بن شاپور	ا	و	•	٤۷	ه	یح
بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	٥۱	ا	كا

بهرام بن بهرام	یز	ه	٠	٤٠	ا	کا
بهرام بن بهرام بن بهرام	د	د	٠	٧٢	٠	کا
نرسی بن بهرام	ط	٠	٠	٨١	٠	کا
هرمز بن نرسی	ط	٠	٠	٩٠	٠	کا
شاپوربن‌هرمزبن‌ذوالاکتاف	عب	٠	٠	١٦٢	ه	کا
اردشیر بن هرمز	د	٠	٠	١٦٦	ه	کا
شاپور بن شاپور	یا	٠	٠	١٨٢	ط	کا
بهرام بن شاپور	کا	ه	یح	٢٠٤	ج	ط
یزدگرد اثیم	یح	یا	ج	٢٢٣	ب	یب
بهرام گور	یح	د	یح	٢٤١	ز	٠
یزدگرد بن بهرام	ز	٠	٠	٢٤٨	ز	٠
هرمز	ز	٠	٠	٢٧٥	ز	٠
فیروز بن یزدگرد	کز	٠	٠	٢٧٩	ز	٠
بلاش بن فیروز	د	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
قبادوجاماسب‌پسران‌فیروز	مج	٠	٠	٣٢٢	ز	٠
انوشروان بن قباد	مز	ز	ه	٣٧٠	ب	ه
هرمز بن انوشیروان	یا	ز	یه	٣٨١	ط	ک
پرویز بن هرمز	لح	٠	٠	٤١٩	ط	ک
شیرویه بن پرویز	٠	ز	٠	٤٢٠	د	ک
اردشیر بن شیرویه	٠	ه	٠	٤٢٠	ط	ک
خوهان کدرومیان‌را محاصره کرد	٠	٠	کب	٤٢٠	ی	یب
کسری پسر قباد	٠	ج	٠	٤٢١	ا	یب
بوران دختر پرویز	ا	و	٠	٤٢٢	ز	یب
خشنشنبده	٠	ب	٠	٤٢٢	ط	یب

آزرمیدخت دختر پرویز	.	د	.	۴۲۳	ا	یب
فرخزاد خسرو که طفل بود	.	ا	.	۴۲۳	ب	یب
یزدگرد بن شهریار	ر	.	.	۴۴۳	ب	یب

در پیش وعده دادیم که سیاق کسروی را در تاریخ بیان کنیم و اکنون برای انجام وعدهٔ خود میگوئیم: چون کسروی باضطرابی که در دو قسم اخیر تاریخ است وقوف یافت کار بسیار شگفت انگیزی کرد که ما از کار او و از خود او در شگفت مانده‌ایم: و کاریکه که کسروی کرده‌این است که دویست‌وشصت وشش سال برای‌مدت سلطنت اشکانیان کم کرد وحمزة بن حسن اصفهانی تنها رائی را که از ابستا تصحیح کرده و رأی دیگری را که از نسخهٔ مؤبذ گرفته برای ما نقل کرده و در هر دو رأی مدت‌پادشاهی‌اشکانیان‌بر سیصدوپنجاه سال‌افزون میگردد. وما باید یکی از دو کار کنیم یا یکی ازاین‌دو رأی عمل‌نمائیم ویا طریقه‌ای‌را که کسروی پسندیده‌بآن دو مقرون کنیم

پس از اینکه کسروی از کار نامبرده در فوق فراغت یافت و تصدیق کرد که تخلیطهائی در آن قسمت از تاریخ که گفته شد واقع گشته ولی ایکاش من می‌دانستم که چرا این مدت را از دوره سلطنت ساسانیان کم کرد و از اشکانیان چشم پوشید با آنکه تاریخ اشکانیان بعللی مغشوش است.

یکی ازآن علل این است: که احوال عمومی ایرانیها در آن عصر متشتت بود و مردم بواسطه عذابها و بد رفتاریهای اسکندر وجانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز غافل بودند.

علت دیگر این است: که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را طعمه آتش گردانید حتی اینکه مقدار زیادی کتب‌دینی را سوزاند وبناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در اصطخر است ودرعصر ما بمسجد سلیمان‌بن داود معروف است خراب کرد و آتش زد و میگویند که هنوز از آتش سوزی در جایهائی از آن بنا باقی است.

این بود که ایرانیان مدتی‌را که میان سلطنت اسکندر واردشیر است ودرومیان

درآنوقت ایشانرا اداره میکردند ذکر ننمودند

و پس از آنکه از شر اسکندر و اشکانیان فارغ البال و آسوده خاطر شدند بتاریخ نویسی مشغول گشتند .

پس ، بدلائلی که گفته شد مدت سلطنت اشکانیها سزاوار تر است که تفاوت در آن واقع شود چه ، پادشاهی و فرمانروائی در ساسانیان منتظم بود ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود و گواهانی را که ما از نظر شما گذراندیم باینمعنی گویا هستند .

جدولی را که کسروی بنا بزعم خود اصلاح کرده بقرار زیر است .

نامهای پادشاهان ساسانی

بنا بر حکایت حمزة بن حسن از کسروی که آنها را اصلاح کرده

	مدت سلطنت هر یک			جمله سالها		
	سالها	ماهها	روزها	سالها	ماهها	روزها
اردشیر بن بابك	یط	ی	۰	۱۹	ی	۰
شاپور سپاهپاسابور الجنود	لب	د	۰	۵۲	ب	۰
پسرش هرمز	ا	ی	۰	۵٤	۰	۰
پسرش بهرام	ط	ج	۰	۶۳	ج	۰
بهرام بن بهرام	کج	۰	۰	۸۶	ج	۰
بهرام بن بهرام بن بهرام	یج	د	۰	۹۹	ز	۰
نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۱۰۸	ز	۰
پسرش هرمز	یج	۰	۰	۱۲۱	ز	۰
شاپور ذوالاکتاف	عب	۰	۰	۱۹۳	ز	۰
برادرش اردشیر	د	۰	۰	۱۹۷	ز	۰
شاپوربن شاپور ذوالاکتاف	فب	۰	۰	۳۷۹	ز	۰
پسرش بهرام	یب	۰	۰	۲۹۱	ز	۰

پسرش یزدگر صاحب شروین	فب	•		٣٧٣	ز	•
یزدگرد	کج	•		٣٩٦	ز	•
پسرش بهرام گور	کج	•		٤١٩	ز	•
پسرش یزدگرد	یح	•		٤٣٧	ز	•
پسرش بهرام	کو	ا		٤٦٣	ا	•
پسرش فیروز	کط	•		٤٩٢	ا	ا
پسرش بلاش	ج	•		٤٩٥	ا	ا
برادرش قباد	سح	•		٥٦٣	ا	ا
انوشیروان بن قباد	مز	ز	•	٦١٠	ح	ا
هرمز بن انوشیروان	کج	•	•	٦٣٣	ح	ا
ابرویز بن هرمز	لح	•	•	٦٧١	ح	ا
شیرویه بن هرمز	•	•	•	٦٧٢	د	ا
اردشیر بن شیرویه	ا	•	•	٦٧٣	د	ا
شهر براز	•	ا	ح	٦٧٣	ه	ط
بوران بنت کسری پرویز	ا	•	•	٦٧٤	•	ط
خشنشنده	•	ب	•	٦٧٤	ز	ط
خسرو بن قباد هرمز	•	ی	•	٦٧٥	ه	ط
فیروز از اولاد اردشیر بن بابك	•	ب	•	٦٧٥	ز	ط
آزرمیدخت دختر پرویز	•	د		٦٧٥	یا	ط
فرخزاد پسر خسرو پرویز و مادر کرویه		ا	•	٦٧٦	•	ط
ن ب- کردیه خواهر بهرام چوبین		•				
یزدگرد بن شهریار	ك	•	•	٦٩٦	•	ط

بنابر رأی منجمین هیچ یك از خلفای اسلام و ملوك این ملت نمی تواند بیشتر از بیست و چهار سال سلطنت کند ، اما علت اینکه مطیع عباسی بقریب سی سال خلافت نمود اینست که سلطنت در آخر ایام متقی و آغاز ایام مکتفی از آل عباس بآل بویه انتقال یافت و تنها ریاستی که در دست بنی عباس ماند امری دینی و اعتقادی بود نه آنکه سلطنت دنیوی باشد چنانکه رأس الجالوت در نزد یهود فقط ریاست دینی دارد بدون اینکه ملك و سلطنتی دارا باشد و در زمان ما اشخاصی که از بنی عباس بخلافت قائمند بنابر رأی اهل نجوم رئیس اسلام اند نه آنکه پادشاه باشند و منجمان از زمانهای خیلی دور بر این رأی بودند که خلافت و سلطنت از دست پسران عباس بیرون خواهد رفت چنانکه در کتاب احمدبن طیب سرخسی در قران نحسین در برج سرطان اینمطلب بطور آشکار گفته شده ، و کنکهٔ هندی منجم رشید تصریح نموده که سلطنت از دست بنی عباس خارج میگردد و بمردی که از اصفهان خروج خواهد کرد منتقل می شود و این حصر بوقتی که علی بن بویه ملقب بعمادالدوله در اصفهان خروج کرد منطبق میشود .

بنی عباس پس از آنکه اعوان خود را بالقاب دروغین ملقب ساختند و فرقی میان دوست و دشمن خود نگذاشتند دولت و سلطنت آنان ضایع گشت و چون در دادن القاب افراط کردند احتیاج یافتند که برای حاضران در خدمت و در دربار خود فرقی و تمیزی قائل شوند این بود که بآنها دو لقب دادند و چون این خبر شهرت یافت آنانکه از حضور غائب بودند مایل شدند که مانند دستهٔ پیشین دو لقب داشته باشند و بالقاء وسائط و بذل مال یك لقب دیگر از خلیفه گرفته و این دسته هم دارای دو لقب شدند ، باز بنی عباس نیازمند شدند که از نو فرقی میان این گروه و گروهی که بحضور خلیفه اختصاص دارند بگذارند ، این بود که یك لقب دیگر بایشان دادند تا دارای سه لقب شوند و لقب شاهنشاهی را بالقاب این دسته افزودند تا آنکه باندازه تکلیف و ثقالت در این اسماء پیدا شد که شخص پیش از تلفظ و ذکر این نامها از طول آن خسته میشود و نویسنده مدتی از عمر و مقداری از کاغذ خود را برای نوشتن این نامها باید

ضایع و تفریط کند وشخص مخاطب هم از شنیدن آنها باین فکر است که وقت فوت نشود و نماز قضا گردد و تصور نمی‌کنم که اگر مقداری از القاب صادره از حضرت خلافت را درجدولی حصر کنیم وبخوانندگان ارائه دهیم گناهی مرتکب شده باشیم.

نامهای ملقبین	القاب صادره از حضرت خلیفه
قاسم بن عبیدالله	ولی الدوله
پسرش	عمیدالدوله
ابو محمد پسر حمدان	ناصر الدوله
پسرش	سعدالدوله
ابوالحسن علی بن حمدان	سیف الدوله
علی بن بویه	عمادالدوله
ابوالحسن احمدبن بویه	معز الدوله
حسن بن بویه	رکن الدوله
ابومنصور بختیار بن ابی الحسن	عز الدوله
ابواسحق بن حسین	عمدة الدوله
ابوحرب حبشی پسر ابوالحسین	سندالدوله
ابو منصور بیستون بن وشمگیر	ظهیر الدوله
ابومنصوربویه بن حسن	مؤیدالدوله
مرزبان بن بختیار	اعزازالدوله
قابوس بن وشمگیر	شمس المعالی
ابواحمد حارث بن احمد	ولی الدوله
ابوشجاع فناخسره بن حسن	عضدالدوله و تاج المله
ابوکالنجر بن فناخسره	فخر الدوله و فلك الامة
ابوالفوارس بن فناخسره	شرف الدوله و زین المله

ابوطالب رستم بن علی	مجدالدولة و کهف الامة
ابوالقاسم محمود بن سبکتکین	عین الدولة و امین الملة
ابونصر خره فیروز بن فناخسره	بهاء الدولة وضیاء الملة و غیاث الامة
ابوالحسن محمد بن ابراهیم	ناصر الدوله
ابوالعباس تاش حاجب	حسام الدوله
ابوالحسن فائق خاصة	عمیدالدوله
ابوعلی محمد بن محمد بن ابراهیم	ناصر الدوله
سبکتکین اولا	معین الدوله
و پس از آن ملقب شد	بناصر الدین والدوله
محمود پسر سبکتکین	سیف الدوله
ابوالفوارس بکتوزون حاجب	سنان الدوله
ابوالقاسم محمد بن ابراهیم	نصیر الدوله
ابومنصور الب ارسلان البالوی	معین الدوله

همچنین وزراء خلافت باذواء نامیده شدند مانند ذی الیمینین و ذی الریاستین و ذی الکفایتین و ذی السیفین و ذی القلمین و پس از آنکه سلطنت بآل بویه منتقل شد بخلفاء تشبه جستند و در نام گذاری مبالغه کردند و سرا پا در دروغ غرق شدند و وزراء خود را بکافی الکفات و کافی اوحد و اوحدالکفات نامیدند.

ولی سامانیان که ولات خراسان بودند در این القاب رغبت نکردند و تنها بکنیه اکتفا کردند و در زمان سلطنت خود باین نامها خوانده میشدند: ملك موید، موفق، منصور، معظم، منتصر و پس ازمرگ خود اینطور نامیده شدند: حمید، وشهید، سدید، رضی و مانندهٔ این نامها.

ولیکن سامانیان سپاهیان خود را از راه اقتدای بکارهای خلفا بناصر الدوله و عماد الدوله وحسام الدوله و عمیدالدوله و سیف الدوله و سنان الدوله و معین الدوله و نصیر الدوله ملقب ساختند.

و بغراخان هم که درسال سیصد وهشتاد و دو خروج کرد خودرا شهاب الدوله نام گذاشت ولی برخی از سامانیان از این حد تجاوز کردند و خود را بامیرالعالم و و سیدالامرا ، موسوم کردند و خداوند ذلت دنیوی را بایشان چشانید و ناتوانی ایشان را بجهانیان ارائه داد .

اما امیر سید اجل ، ادام الله سلطانه از حضرت خلافت مکاتبه شد و از القاب منسوب بدولت مانند نامهای پیش بر او عرضه گشت ولی برای اینکه تشبه باشخاصی که لقبهای مجازی یافته اند پیدا نکند این القاب را نپذیرفت و برای خود لقبی انتخاب کرد که از حق و حقیقت تجاوز ننمود و خداوند توانائی او را ادامه دهد و مخدوم مکرم ما درمیان پادشاهان جهان مانند آفتابی است که تاریکی ایشان را بفروغ معالی خود روشن میسازد و خلفاء رضایت دادند که او را امیرالمؤمنین لقب دهند و باز خواستند که این لقب را دو برابر سازند و زیادت دهند ولی مخدوم مطاع ما برای علو همتی که داشت از این کار اباء نمود خداوند بقای او را امتداد دهد و بعدل و داد او آفاق عالم را روشن سازد و اقطارجهان را بنظر او آباد نماید و اسباب ترقی او و بندگان خود را در سایه خویش بکمال منتظره برساند وخداوند براین کار قادر است و بمصالح بندگان خود خبیر و بصیر است .

اکنون ما بهمان راهی که در پیش می رفتیم برگردیم و گوئیم : چون مقدار تواریخی را که از جداول سابق بدست می‌آید دانستیم باید بوعده خود که راهنمائی بشناسائی کیفیت استخراج تواریخ که در زیجها و ارصاد و شروط و معاملات بکار بسته میشود ، وفا کنیم و برای این کار یك طیلسان تضعیف شده‌ای که ابعاد میان هریك از اینها را با دیگری که قابل اختلاف نیست تقدیم خوانندگان میکنیم و این طیلسان میان هریك را با دیگری بروزها که قابل اختلاف نیست متضمن است و آنچه در نصف اسفل از قطر اخیر میباشد ایام ابعاد است که بارقام هندی مکتوب

است و آنچه در نصف اعلی میباشد دو قسم است یکی بعینه ایام مذکور است که شصت شصت بآنچه قابل رفع است رفع شده و آنچه در نصف اسفل است بعینه‌همین ایام است که بارقام هند نوشته شده بود و بحروف جمل نقل شده مثال این مطلب را بچیز معلومی میزنیم که هروقت شانزده‌مراسه‌مرتبه‌درخودضرب کنیم‌وعددیاکرا ازمجموع اسقاط نمائیم آنچه در جمیع بیوت رقعه شطرنج از تضاعیف جمع میشود خواهد شد هنگامی که از خانه اول بیکی شروع کنیم و بارقام هند این عدد میشود

١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٥

که چون بشصت رفع شود این‌میگردد لل کز طه ح ن م لا ٠ یه و بحرف جمل که منقول گردد این خواهد شد ها و ا ه هطلع جز مدز و دد هـ

و چون این حروف را بترتیب بارقام هند نقل کردیم عدد مذکور حاصل‌میگردد و طیلسان را بباید اینطور فهمید و از این جهت ما تواریخ را بسه طریق فوق نقل نمودیم که اگر در یکی از این سه شکی روی دهد در برخی حروف اعداد و ارقام یکی از این سه برای دیگری شاهد باشد و ما این عمل را بطرز غیر مشروح ذکر میکنیم زیرا کسی که این کتاب را میخواند باید از مرتبه مبتدیان در حساب بالاتر باشد گوئیم اگر کسی معرفت تواریخ را از واحدی که نزد او معلوم است بخواهد باید معلوم خودرا مبدل بایام کند و مجموع را اصل نام بگذارد و میان مبدأ دو تاریخ را یعنی معلوم و مطلوب را بدست آورد و ما این کار را تعدیل نام میگذاریم و اگر تاریخ معلوم بتاریخ مطلوب مقدم باشد تعدیل را از اصل باید نقص نمود و اگر تاریخ معلوم از تاریخ مطلوب متاخر باشد تعدیل را باید بر آن بیفزاید و آنچه جمع میشود ایام تاریخ مطلوب است و باید آنرا بمقدار سال منسوب بآن تاریخ تقسیم کند و آنچه خارج قسمت شود سالیان تامه خواهد بود و آنچه باقی ماند ایام است که بر حسب استحقاق خود بشهور نقل میشود بمقادیری که برای هریک از اجناس شهور ذکر کردیم و ابداء مابین تواریخ در طیلسان مصنف باین قرار است ・

ه مد ب نو واهحجبا	و یز مو یه هزطهجا	و یح مو لح حطهجوجا	و مه کز لج جهو طهد ا
ا مه ه مج جدججز ج	ب یح ن ب بف طط	ب یط ن ك هبد جن	ب مو لا ك فد طط
ا ب و کج ججهججب	ا اه ن مب بد ند ج	الو نا ه هر و حد ج	ب ج لب کز د د د
ا ه ند ب بد یطا ب	الد لج کا اعمج	الد لح مد د بجد د ج	ب ب یط لط طز جمد
لا مز کج حد د د ا ا	ا ه لا مز ز ظهجب	او لب ی لهطجب	الج یج ه ههجهجج
یه کز کج جد و هه	مط یا مب یمز زا	ن یب ه همدفا	ا یو فج فز و ز ب
دقلطیانوس سال و ماه آن رومی است	لج هد یط طهد ا با	لد هد مب بعجنبا	اا که کز ز جا ا بب
۱۲۱۴۵۹	هجرت سالهای آن قمری و ماههای آن عربی است	ا ه کیج جبوج	کز ما یج حز و طط
۱۲۵۰۸۲	۳۶۲۳	یزدگرد سالیان و شهور آن فارسی است	کوم نه متوسط
۲۲۱۱۳۷	۹۹۶۷۸	۹۶۰۵۵	معتضد سالهای آن رومی و ماههای آن فارسی است

از برای محاسبه شطرنج دو قضیه زیر را باید مراعات نمود .

قضیه اول ـ هریك از جمله های شصت و چهار گانه شطرنج که فاصله آن تا جمله مفروض بر ابر فاصله این جمله تا جمله اول باشد مربع جمله مفروض است .

مثلا ـ هروقت مربع عددی که در خانه پنجم است بخواهیم بدست آوریم یعنی عدد شانزده مربع آن ٢٥٦ خواهد شد که عدد خانه نهم است و دوری خانهٔ نهم از خانه پنجم مانند دوری خانه اول از پنجم است .

قضیه دوم ـ هر جمله منهای واحد برابر مجموع جمل ماقبل است .

مثلاهروقت خانه ششم را که ٣٢ باشد یکی ازآن کم کنیم سی و یك باقی خواهد ماند که با خانه های پیشین یعنی خانه : ١ ، ٢ ، ٤ ، ٨ ، ١٦ مساوی است .

ومعنی ضرب $^{٨}_{١٦}$ این است که عدد خانه ٣٣ رادر خود ضرب کنیم تا عدد خانهٔ ٦٥ بدست آید و چون یك واحد ازین کم کنیم عددی که در همهٔ خانه های شطرنج است بدست خواهد آمد وخانه سی و دوم وقتی بقوه خود میرسد که خانه١٧ در خود ضرب شود و خانه هفدهم وقتی بقوه خود میرسد که خانه نهم در خود ضرب شود و خانه نهم از ضرب خانهٔ پنجم در خودش بدست خواهد آمد که شانزده مذکور باشد .

ابوریحان(١) در کتاب ارقام می گوید که می خواهم طریقه یادگرفتن حساب شطرنج را بیان کنم ومقدمه ای که دانستن آن واجب است این است که تضاعیف زوج الزوج(٢)

---

(١) این قسمت مانند حاشیه محسوب است که درمتن کتاب بطبع رسیده ومعلوم است که درهمان قرون سابق نوشته اند .

(٢) ابوریحان در کتاب تفهیم می گوید : زوج الزوج کدام است ؟ این آنست که بدو نیم شود ونیمه او بدنیم شود وهمچنین همیشه تا بیکی رسد چون هشت . زوج الفرد کدام است ؟ این آنست که یکبار بدو نیم شود و بس و بیکی نرسد چون ده .

را نظر کنیم هر اندازه که دور شود دارای نسبت علی الولاء خواهد بود (۱) ولی اگر فرد باشد یك واسطهٔ بیشتر نخواهد داشت و یکی از دو طرف خانه را که در هم ضرب کنیم با ضرب یکی از دو واسطه در دیگری مساوی خواهد بود (۲) این یك مقدمه بود که دانستن آن واجب است .

مقدمه دیگر این است که چون جمع این اعداد مفروض را از تضاعیف زوج الزوج بخواهیم بدانیم بزرگترین خانه را که خانه آخرین باشد تضعیف می کنیم و کوچکترین خانه را که خانه نخستین باشد از آن القاء می کنیم و مجموع این تضاعیف باقی می ماند .

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد گوئیم : اگر بر خانه های شطرنج یك خانه دیگر بیفزائیم تا در نتیجهٔ شصت و پنج خانه شود بموجب قضیه دوم مجموع مطلوب مساوی فضل جملهٔ شصت و پنجم بر واحد خواهد بود . و چون این خانه و خانه اول را دو طرف قرار دهیم خانه سی و سوم واسطه خواهد شد و این خانه اولین واسطه خواهد بود و چون این خانه را با خانه اول از نودو طرف قرار

---

(۱) نسبت علی الولاء یعنی مثلا نسبت ٦٤ به ١٦ مانند نسبت ١٦ به ٤ میباشد و چون شانزده را در چهار ضرب کنیم ٦٤ میشود

(۲) ابوریحان می خواهد بگوید که خانه های زوج الزوج ازقبیل خانه دوازدهم وخانه بیست و چهارم و غیره دو واسطه خواهد داشت ولی خانه های فرد از قبیل پنج وهفت دارای یك واسطه بیشتر نیستند مثلا خانه هشتم را که بخواهیم بدست آوریم چون زوج الزوج است دو واسطه دارد یکی خانه چهارم ویکی خانه پنجم که چون خانه چهارم را که هشت است درخانه پنجم که ١٦ باشد ضرب کنیم صدو بیست وهشت می شود که خانه هشتم است ولی خانه نهم را که زوج الزوج نیست اگر بخواهیم بدست آوریم یك واسطه دارد وآن واسطه پنجم است ودراین جا باید همان خانه پنجم را ١٦ درخود ضرب نمائیم تا حاصل ضرب آن ٢٥٦ شود پس معنای این جملهٔ که میگوید ضرب دو حاشیه در یکدیگر باضرب واسطه در خود آن مساوی است دانسته شد که مقصود از آن چیست .

دهیم خانه شانزدهم واسطه می شود و این دومین واسطه خواهد شد و چون خانه شانزدهم و خانهٔ اول را باز از نو دو طرف و دو حاشیه قرار دهیم خانهٔ نهم واسطه می‌گردد که سومین واسطه باشد و چون خانه نهم و اول را مجدداً دوحاشیه قرار دهیم خانه پنجم واسطه می‌شود که واسطه چهارم باشد وچون خانه پنجم وخانه اول را دو حاشیه گردانیم خانهٔ سوم واسطه می‌شود که پنجمین واسطه باشد و چون خانه سوم و خانهٔ اول‌را دو حاشیه و کنار قراردهیم خانه دوم واسطه می‌شود که عدد آن خانه ۲ می باشد وخود آن خانه واسطه ششم است.

و چون عدد دورا در خود ضرب کنیم مضروب خانهٔ اول در خانه سوم خواهد شد وچون‌خانه اول واحد است پس حاصل‌ضرب واسطه پنجم است که درخانه سوم‌قرار دارد و آن‌چهاراست وچون چهاررا درخود ضرب کنیم شانزده میشود که واسطه‌چهارم است‌ودرخانهٔ پنجم‌وچون‌آنرا بازدرخودضرب کنیم‌دویست‌وپنجاه‌وشش‌میشود که‌واسطهٔ سوم‌ودرخانهٔ نهم‌است‌وچون‌آن‌رانیزدرخود ضرب کنیم‌شصت وپنج هزار وپانصد وسی و شش میشود که دومین واسطه و در خانهٔ هفدهم است و چون آنرا نیز در خود ضرب نمائیم این عدد بدست می‌آید ٤٢٩٤٩٦٧٢٩٦ که واسطه اولی در خانه سی و سوم باشد و چون عدد مذکور را در مثل خود ضرب کنیم این عدد بدست میآید ١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٦ که چون یکی از آن اسقاط کنیم ' یعنی خانه اول ' برای ما جمیع خانه های شطرنج باقی میماند که عبارت از عددی باشد که در ابتدای کار مثل زدیم واین عدد را نمی شود برای زیادتی که داراست ضبط نمود مگر آنکه آنرا برده هزار تقسیم کنیم‌تابدره‌شودوبدره‌هارابرهشت‌تقسیم کنیم‌تابارگرددواین بارهارا بر ده هزار تقسیم کنیم تا استرهائی شود که این بارها را می‌کشند بطور دسته‌ای که هر دسته ده هزار استر خواهد بود و چون این دسته استر ها را بر هزار تقسیم کنیم که تا برشطوط اودیه بچرند و بر هر شطی هزار استر و عدد این رودخانه ها

را برده هزار تقسیم کنیم که تا از هر ده هزار کوه رود خانه ای بیرون آید با آنکه در این تقسیم مسامحه کرده ایم حاصل تقسیم دو هزار و سیصد و پنج کوه می‌شود که در همه روی زمین این اندازه کوه نیست .

چون در این مطلب تفصیلی لازم است ما نیز از تفصیل کوتاهی نمی‌کنیم و گفتگوی دراستخراج تاریخ آدم و طوفان را بنابر رای اهل کتاب بتأخیر می‌اندازیم زیرا این دو وابستگی بسالهای یهود وماههای ایشان دارد واین امر هم بسیار پیچیدگی و صعوبت دارد که قدری از آنرا در پیش گفتیم پس بدینسبب از عنایتی جداگانه بسالها و ماههای یهود و ترتیب فصل جداگانه نیاز نیست .

اکنون بتفصیل قول در تواریخ آغاز کنیم با این فرض که میان اوائل آنها و روزی راکه از ایام می‌خواهیم معلوم باشد وما آنرا ایام محصله نام میگذاریم .

گوئیم : اگر بخواهیم تاریخ طوفان را بنابر گفتهٔ ابو معشر که در زیج خود بکار بسته بدست آوریم ایام محصله آنرا بر ۳۶۵ تقسیم می‌کنیم و حاصل تقسیم سالهای تام خواهد شد و آنچه را که از ایام باقی بماند بشهور قبطی بدل می نمائیم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که شهر توت از این تاریخ با روز هیجدهم بهمن ماه تاریخ یزدگری غیر مکبوس مصادف می‌شود .

و اگر بخواهیم تاریخ بختنصر وفیلفس را بدست آوریم ایام محصله آنرا بهسیصد و شصت و پنج تقسیم می‌کنیم در نتیجه سالیان تام بدست می‌آید و ایامی باقی‌خواهد ماند که باید بهر شهری مطابق حصه آن تقسیم شود و بشهر توت آغاز کنیم و گاه چنین اتفاق می‌افتد که اول آن با اول دیماه از تاریخ یزدگرد که غیر مکبوس است موافق می‌شود .

و اگر تاریخ اسکندر را بخواهیم ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج و ربع روز تقسیم میکنیم و باید این ایام را در چهار ضرب کرد تا آنکه ارباع گردد و

مجموع را بر هزار وچهارصد و شصت یك که ارباع سال است تقسیم کنیم و درنتیجه سالیان تام بدست خواهد آمد و آنچه که از ارباع باقی مانده برچهار تقسیم می کنیم تا آنکه روز بدست آید و برای هر ماهی عدد ایامی را که داراست کنار می گذاریم و و از تشرین اول شروع میکنیم و هر مقدار روز که باقی ماند که وفای بماه شدن نمی کند مقداری است که از آن گذشته و برای شباط در سالهای کبیسه بیست و نه روز و در سالهای غیر کبیسه بیست و هشت روز کنار می گذاریم .

کبیسه را اینطور باید شناخت که بباقی مانده قسمت ارباع بر چهار نظر میکنیم اگر دو باقی ماند سال منکسره کبیسه است و اگر کمتر یا بیشتر باقی ماند کبیسه نیست و سبب این کار این است که کبیسه دوسال باول تاریخ مقدم است و از چهار یکها در اول تاریخ دو ربع روز جمع میشود و چون پس از تاریخ دو ربع روز باقی ماند چون آن دو را با دو ربع پیشین روی هم گذاریم یك روز تمام بدست میآید و سال کبیسه میشود .

واگر کار ما در این تاریخ بنابر مذهب روم باشد از جمله ایام محصله بسبب تفاوت آغاز سال نزد روم و سریانیان نود روز القاء می کنیم و آنچه را که از چهار یك ها باقی ماند بدل بایام می نمائیم و برای هر ماهی عدد روز های آنرا القاء می کنیم واز ینوراریوس یعنی کانون آخر ابتدا مینمائیم و کبیسه را مطابق مثال متقدم باید دانست .

واگر تاریخ اغسطس رابخواهیم آنچه که در تاریخ اسکندر نمودیم با ایام محصله آن می نمائیم تا آنکه سالیان تام بدست آید و ارباع باقی بماند و ارباع را بدل با یام میکنیم و برای هر ماهی از شهور قبط عدد روز های آنرا ملحق مینمائیم و از شهر توت آغاز میکنیم و اگر سال کبیسه باشد برای ابوغمنا که ماه کوچك است شش روز القاء میکنیم و اگر کبیسه نباشد برای آن پنج روز ملاحظه مینمائیم .

و سال کبیسه را بدینطور باید شناخت که اگر چهار یك ها را بدل بروز کنیم چیزی باقی نماند و علت این کار این است که کبیسه باول تاریخ متقدم است و زیاد هم مشتبه نمی‌شود چه در آخر سال جای دارد و اول توت همواره با روز بیست‌ونهم از آب سریانی متفق میگردد .

در تاریخ انطینس باید سالیان تام آنرا چنانکه در تاریخ اغسطس گذشت بدست آورد و باقی را بر چهار تقسیم نمائیم و ازچهار قسمت حصه هر ماهی را ملاحظه کنیم و از توت شروع می کنیم و در سال کبیسه برای ابو غمنا شش روز القاء میکنیم و کبیسه را اینطور باید شناخت که از ارباع ربع یك روز باقی بماند .

در تاریخ دقلطیانوس چنانکه در تاریخ اغسطس وغیره نمودیم با ایام محصله آن می نمائیم تا آنکه سالیان تامه بدست آید و ارباع آن بایام صحاح عودت یابد و بشهور حصه هائی راکه سزاوار است تقسیم می کنیم و از ینواریوس که کانون آخر باشد ابتداء می نمائیم و اگر سال کبیسه باشد برای فبراریوس که شباط است بیست و نه روز القاء میکنیم و در غیر آن بیست و هشت روز و کبیسه را باید اینطور شناخت که از ارباع دو ربع باقی بماند چنانکه در تاریخ اسکندر بود .

اما تواریخ عرب و ماههای ایشان وموقع نسئی در آنها و ترتیبی که به نسئی در جاهلیت داده بودند امری است که مجهول مانده زیرا تازیان امی و بیسواد بودند و در تخلید آثار جز بحفظ واشعاری که گفته شده بر چیز دیگر تکیه نداشتند و چون اشخاصی که نسئی را بکار می‌بستند منقرض شدند نام آن منقطع شد وراهی برای دانستن این حقیقت در پیش نیست .

اما اگر بخواهیم تاریخ هجرت در اسلام را بدست آوریم ایام محصله آنرا بر سال قمری وسطی که سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس است تقسیم میکنیم بدینطریق که درسی ضرب می نمائیم چه چونکه عددسی کمترین عددی است که دارای خمس

و سدس است و مجموع را بر ده هزار و ششصد و سی‌یك تقسیم می کنیم که مضروب سیصد و پنجاه چهار است درسی باضافه یازده‌ای که مجموع خمس وسدس آن است پس آنچه بدست آید سالهای تام قمری است و آنچه باقی ماند ایام است که در سی مضروب شده و چون آن را بر سی تقسیم کنیم باز بایام بازگشت میکند و برای یك ماه سی روز و برای ماه دیگر بیست و نه روز میگیریم و از محرم آغاز میکنیم وآنچه که باقی ماند که نمیتواند یکماه شود مقداری است که از آن ماه گذشته .

ودر استخراج تواریخ در زیجها بدینطورعمل می کنند و اگر راههای مختلفی بروند تمام بمعنای واحدی راجع است و اما بنابر رؤیت هلال ممکن است که دوماه از پشت سر هم باشند و هر دو ناقص و سه ماه هم از پی یکدیگر باشند و تام و نیز ممکن است که سال قمری بر مقدار مذکور زائد باشد و یابسبب اختلاف حرکت در بعض اوقات کمتر از آن باشد .

و اما تاریخ یزدگرد ایام محصله آنرا بر سیصد و شصت و پنج تقسیم میکنیم وحاصل تقسیم سالیان تمام است وآنچه که باقی ماند بهر ماهی مقداری را که مستحق است عطا میکنم و از فروردین ماه در این کار آغاز می‌نمائیم و از این کار بر آغاز تاریخ سلطنت یزدگرد که در زیجها مستعمل است وقوف می‌یابیم .

و اگر تاریخ مجوس را بخواهیم بدانیم ازتاریخ سلطنت یزدگرد بیست سال کم میکنیم و باقی مانده تاریخ ایشان خواهد بود زیرا مجوس از سال قتل یزدگرد و انقراض سلطنت و استقلال ایرانیان تاریخ گذاشته اند نه آنکه از آغاز پادشاهی یزدگرد تاریخ گرفته باشند .

اما در تاریخ معتضد بالله باید عملی را که در تاریخ اسکندر نمودیم تکرار کنیم و بهر ماهی نصیبی را که سزاوار است مانند ماههای فارسی بدهیم و ازفروردین ماه آغاز کنیم تا آنکه بآذرماه برسیم و اگر سال کبیسه باشد یعنی دو ربع ازچهار یك‌ها

مانده باشد چنانکه در تاریخ اسکندر بود شش روز از آن القاء میکنیم .

و اگر کبیسه نباشد پنج روز برای آن القاء می‌کنیم و در این تاریخ نیروز همواره باروز یازدهم حزیران برای عالمی که در پیش گفته شد موافق میشود .

خوب است مبحثی را که زیجها فاقد است وجز ابوالعباس فضل‌بن حاتم تبریزی در تفسیر مجسطی نگفته مادر اینجا بیان کنیم چه ، این کار عام‌البلوی است واشخاصی که عمل بآن می‌نمایند همواره بحیرت دچار می‌شوند و آن مبحث این است .

و آن مسئله این است که از ما تاریخی را سؤال می‌کنند که در چه وقت بوده و معلوم هائی را که بما برای استخراج مجهول می‌دهند از انواع مختلف است‌مانند اینکه از ما می‌پرسند که فلان روز که چندم شهر رومی و یا عربی و یا فارسی بوده که خود آن ماه بر ما مجهول است ولی نام ماهی دیگر را که بآن بوده ویا ماهی را که این روز درآن بوده ولی نامش را فراموش کرده ایم چه بود .

مثلاً از ما می‌پرسند که روز هرمز در ماه تموز سال۳۹۱ هجری چندم ماه بوده وبرای‌حل‌این مسئله باید که تاریخ‌اسکندر را دراول محرم سال ۳۹۱هجری‌استخراج کنیم و چون این مطلب بدست آمد بر ما پوشیده نخواهد ماند که اول تموز بـاچه ماه و کدام روز ازماههای عرب متفق بوده وتاریخ یزدگرد را در اول تموز استخراج می‌نمائیم و چون باین کار نیز موفق شدیم دانسته می‌گردد که هرمز در کدامین‌روز این ماه بوده و هرسه تاریخ با انواع و اجناسی که دارد معلوم میشود .

و اگرعلاوه بر این معلوم نام روز راکه در کدام هفته واقع است بدانیم‌بدرك حقیقت ما را بیشتر یاری‌میکند مثلا بدانیم که روز جمعه غره ماه رمضان سال سیصد و هفتاد یزدگردی‌چندم ماه بوده و طریق دانستن این مطلب آن است که تاریخ‌عربی را دراول نوروز این تاریخ استخراج میکنیم وازاین معلوم غره ماه رمضان‌را حساب میکنیم وبعداً ملاحظه میکنیم که‌آغاز ماهها از روزهای هفت گانه کدام بوده و حساب

ما در این وقت بدست می‌آید .

همچنین اگر بدانیم که یك روز از ایام هفته درچندمین روزماهی نا معین قرار دارد که با تاریخ نا معینی دیگر موافق است و نام ماه را هم بدانیم این سؤال را نیز بطریق مقدم میتوانیم پاسخ بگوئیم .

و شخصی که مسائل فوق را بفهمد کیفیت سوالها بر او مجهول نخواهد ماند و اگر معلومات ما که دارای چندین مرتبه عدد است مراتب آن از آحاد و عشرات و مئات مختلف ومتباین با یکدیگر باشند مثل اینکه بگویند فلان روز ۲۵ ولی ۵ آن از ماه فارسی باشد و بیست آن از ماه رومی که هر دو بر ما معلوم نباشد و یا یکی از آن معلوم باشد ویاآنکه بگویند سال ۳٤۵ وپنج آن ازتاریخ رومی وچهل آن ازتاریخ عربی و سیصد آن از تاریخ فارسی باشد شکی نیست که پاسخ باین پرسشها هرچند که حساب آن هم طولانی باشد ممکن است و با تأمل زیاد می توان مجهول را بدل بمعلوم کرد وخداوند ما را براه راست توفیق دهنده است .

این فصل

در ادوار وتقوفات ومیلاد سالهای یهود (۱) ومیلاد ماهها و کیفیت و طریقه کبیسه آن در سالهای یهود و دیگر سالها گفتگو میکند

در فصل پیش بیان کردیم که چگونه پاره‌ای از تواریخ از پاره دیگر استخراج میشود و جز تاریخ آدم ابوالبشر و تاریخ طوفان بنا بگفتهٔ اهل کتاب برای ما نماند اکنون باید دید که بچه طریق این دو تاریخ را میتوان شناخت برای دانستن مطلب ناگزیریم که سالها و ماههای یهود وادوار آنها و آغاز سالهای ایشان را بشناسیم وپس

از اینکه این مقدمه برای ما مسلم گشت شناسائی اوائل سالهای غیر از یهود را نیز بیان میکنیم و پاره ای از مسائل را که باعث تسهیل این مقصود می گردد بدان ملحق کنیم .

گوئیم ـ تاریخ آدم آنست که یهود استعمال میکنند و تاریخ اسکندر آن است که نصاری آن را بکار می‌بندند و اگر آغاز تشری همواره با آغاز تشرین اول موافق بود تاریخ آدم با تاریخ اسکندر یك چیز بود وفقط ۳۴۴۸ سال که بنا بگفته یهود تفاوت میان آدم واسکندر است با هم فرق داشت .

ولیك تشری بنا بر امر اوسط پیوسته میان روز (۲۷) آب تا روز (۲٤) ایلول واقع میشود پس در نتیجه تاریخ اسکندر که در وقت تحویل یهود ناقص است اگر تفاوت سالهای میان آدم و اسکندر را بر آن بیفزائیم تاریخ تام آدم خواهد شد .

و بدین سبب آغاز تشری در این ایام گردش میکند که فصح یهود پیوسته از روز ۲۸ ازار سریانی بنابر امر اوسط تا روز ۱۵ نیسان اتفاق میافتد و این ایام مدت اقامت آفتاب است در برج حمل و استقبالی که در این مدت باشد مقتضی فصح است ولی این مطلب که گفته اند بطور تقریب صحیح است زیرا اگر سال خورشیدی با ایام سنه رومی متفق بود آنوقت گفته یهود درست بود ولی ما برصد یافته ایم که تفاوت این دو ٥ ساعت و ٤٦ دقیقه و ٤٠ ثانیه و ٥٦ ثالثه است پس مسیر رصدی آفتاب بنقطه ای از افلاك بروج که مبداء سال است در مدت ۱٥٥ سال یك روز زودتر میرسد .

ولی ما مطابق عقیده یهود بیان میکنیم که بچه طریق ممکن است اول سالهای ایشان را فهمید وچگونه میتوان دانست که آیا این سالها عبور و یا بسیط است وبفرض اینکه یکی از این دو باشد آیا ناقص است یامعتدل ویا تمام ، گوئیم : وقتی که بخواهیم این مسئله را بدانیم بتاریخ اسکندر که مطابق تشرین اول سریانی است ۳۴۴۸ سال

می‌افزائیم تا در نتیجه تاریخ آدم با اول تشری که همواره در آخر آب یا ایلول است (که پیش از تشرین اول میباشد و ما تاریخ را از آن ابتداء کردیم) جمع میشود.

واگر بخواهیم آغاز سال را که از این تاریخ بدست می‌آید بدانیم آیا بسیط است یا عبور باید همین تاریخ را بگیریم و دو سال از آن کم کنیم و باقیمانده را به ۱۹ قسمت نمائیم و آنچه از این تقسیم بدست میآید محاذیر صغری و صحیح و باقیمانده تقسیم را در طبقه اول دائره عیار باید قرار داد و در طبقه دوم این دائره خواهید یافت که آیا بسیط بوده‌است یا عبور ودر طبقه‌سوم معلوم میشود که‌مطابق کدام یك از ماههای سریانی است و در طبقه‌چهارم نام آن ماه‌بدست میآید و دائره عیار این است. (صفحه مقابل)

و اگر ما در پیش نگفته بودیم که دور نوزده تائی پس از آنکه تمام شد بهمان روزی که از آن آغاز شده برگشت نمی نماید آنوقت برای اینکه بدانیم که روز اول این دور مطابق کدام روز هفته است جدولی ترتیب میدادیم ولیك این کار ممکن نیست و اگر بخواهیم بدانیم روزی که برای ما در طبقه ثالثه دائره عیار بدست آمد کدام یك از ایام هفته است باید دانست که روز اول آب یا اول در آنسال کدام روز بوده و طریق شناسائی این امر را در آینده خواهیم بیان کرد و چون آغاز آب یا ایلول را شناختیم مطلوب خود را خواهیم شناخت و این امر که برای ما از تشری بدست آمد مطابق امر اوسط بود یعنی بدون تعدیل ولی بسیار می‌شود که اول این سالها در ایامی اتفاق می‌افتد که یهود جایز نمیدانند پس برای رفع این اشکال یا باید یك روز جلوتر رفت و یا یك روز بعقب بر گردیم و چون بخواهیم اینطور تعدیل کنیم نیازمند می‌شویم که بدانیم بنابر مذهب یهود آفتاب و ماه کی در آغاز تشری جمع میشوند و این کار هم باید مطابق رفتار یهود باشد نه اصحاب ارصاد زیرا میان این دو مذهب چندین اختلاف است.

نخست آنکه سال خورشیدی نزد یهود بتدقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت $\frac{۳۷۹۱}{۵۰۰۴}$ ساعت

است باآنکه محدثین از اصحاب ارصاد سال‌را از این مقدار کمتر یافته اند .

دوم آنکه آنچه از شب و روز بگذرد بنابر عرض و طول بلاد تا وقت اجتماع فرق میکند با اینکه یهود درهمه شهرها بیك حال عمل‌میکنند ومعلوم نیست که درچه جائی این حساب واقع شده ، جز اینکه اینطور بوهم پیشی میگیرد که این حساب برای بیت المقدس وحوالی آن ساخته شده زیرا مکان اصلی یهود این نقاط بوده .

سوم‌آنکه یهود این مسئله را مطابق ساعات زمانی حساب میکنند وبدیهی است که این کار جز درمعدل النهار روا نیست .

چهارم آنکه یهود مطابق حرکت وسطی عمل میکنند نه حرکت مرئی و بسا روی‌میدهد که عید فصح بدینجهت برای تعدیلهائی که کرده اند دوروز پس ازاستقبال حقیقی واقع‌میشود یك روز برای تعادیل روزدیگرهم برای اینکه اول ماه روزی‌شده که یهود روا نمی‌دانند آنروز غره باشد .

و ما چون میلادسال راکه عبارت از اجتماع نیرین دراول تشری باشدبخواهیم بدانیم (وعادت‌یهود بدین جاری شده که اجتماع هرماهی را میلادآن‌گویند واجتماعی هم که در اول هرمحزور است میلاد نامند) باید سالهای تام آدم را بدست آوردیعنی سالهائی را که تا نهایت سالی که تشری مقصود ما در آن است و آن را محزور صغری میکنیم و هرچند محزور که بدست‌آمد در دو روز و ۱٦ ســاعت و ۵۹۵ حلق‌ضرب میکنیم و این مقدار باقیمانده ایام محزور صغیر است اگر آنرا هفت هفت طرح‌کنیم وحاصل جمع‌را محفوظ میداریم سپس به‌باقیمانده سالها که کفایت بمحزوربودن‌نمیکند می‌نگریم و باید به بینیم که مطابق حساب بهز یجوج چند عبور وچند محزور در آن موجود است آنوقت عدد بسائط را در چهار روز و هشت ساعت و ۸۷۸ حلق ضرب میکنیم و این دو حاصل ضرب را هم با حاصل جمع پیش جمع میکنیم و پنج روز و

۱٤ ساعت همواره به باقیمانده می افزائیم و این مقدار دوری وقت اجتماع از اول شب یکشنبه اول سال از سالهای آدم است .

سپس هر ۱۰۸۰ حلق را بیك ساعت تحویل میکنیم و هر بیست و چهار ساعت را بیك روز و ایام را هم بهفته مبدل میکنیم و هراندازه که از هفته باقی ماند دوری آن است از شب یکشنبه و بهرجائی که این حساب منتهی گشته وقت اجتماع در اول تشری آن خواهد بود .

ومابرای یکی از سالیان اسکندر بجهت تسهیل عمل و کم کردن زحمت دیگران حساب میکنیم و هر کس بخواهد بداند در اول تشری کی اجتماع میشود باید سالهای اسکندر را بگیرد همواره ۱۲ سال که باقیمانده محزور اصغر است پیش از اسکندر از آن بکاهد و باقیمانده را بر ۱۹ قسمت کند و حاصل تقسیم محازیر صغری است و اگر هم سالها وفاء کردند محازیر عظمی کند و هر اندازه که از سالها باقی ماند بنابر حساب صحیح از محزور گذشته و اگر در این تقسیم محازیر عظمی باشد در جدولی که مخصوص بدان است داخل میکنیم در مقابل آن از ایام و ساعات و حلق بدست میآید و محزورهای صغری را هم در جدولی که برای او ساخته شده داخل کنیم و در مقابل آن ایام و ساعات و حلق ها را بدست آوریم و هرجنسی را باجنس خود جمع کنیم و هر ۱۸۵ را بیك ساعت و هر ۲٤ ساعت را بیك روز تحویل باید کرد و ایام را نیز بهفته باید تبدیل نمود و آن اندازه که باقی ماند از اول شب یکشنبه تا وقت اجتماع بنابر مذهب یهود همان مقدار گذشته .

و از این سبب ما حساب خود را از اول شب شروع کردیم که نزد یهود بنابر آنکه در آغاز کتاب گفته شد مجموع شبانه روز از آغاز غروب آفتاب است و این شکل جدولی است که بنابر حساب های ما حساب شده .

و اگر شخصی از اهل حساب بخواهد بطور تحقیق وقت اجتماع را مطابق ارصاد قطع نظر از گفته یهود بداند باید بجدولی که ما بر حسب ارصاد صحیح و تازه بدست آورده‌ایم عمل کند و این جدول این است که ما بگفته بطلمیوس در مقدار شهر اوسط قمر و بگفته خالد ابن عبدالملك مرو رودی بنا بر آنچه این شخص در دمشق این مقدار را بدست آورده و بگفته بنی موسی بن شاکر و غیر ایشان نظر کردیم و دیدیم که از تمام این گفته ها رأی بنی موسی بن شاکر بهتر و برتر است زیرا ایشان دریافتن حق بذل مجهود کردند و در زمان خود بمهارت در عمل رصد منفرد بودند و علماء فن بصحت رصد ایشان گواهی میدهند و دیگر اینکه رصد بنی موسی بارصاد قدیمه خیلی دور است و بما نزدیك و ما مطابق گفته ایشان یافتیم که وقت اجتماع نیرین ۱۲ سال پس از اسکندر بوده و این عمل در مدینه‌السلام بغداد پس از آنکه ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه و ۵۰ ثانیه وچهارده ثالثه و۳۹ رابعه از آغاز نصف النهار روز سه شنبه گذشت انجام یافت وچون مدار نصف النهار بیت‌المقدس از مدار نصف‌النهار بغداد ۱٤ متأخر است ما هم حصه آنرا که ٥٦ دقیقه باشد از دقائق ساعات از وقت این اجتماع کم کردیم پس برای بیت المقدس ۲۰ ساعت و ۲۳ دقیقه و ۵۰ ثانیه و ۱٤ ثالثه و ۲۹ رابعه باقی ماند که این مقدار از بعد نصف‌النهار آنجا می گذرد وشخصی که بخواهد باین رصد عمل کند باید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ۱۲ سال کم کند و باقیمانده این سالهارا محاذیر عظمی وصغری کند و از این سبب مبداء بعد از نصف‌النهار گرفتیم که تعدیل میلاد بنصف النهار از عمل بآفاق اسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت المقدس ۱٤ ساعت و قدری است پس اینکه یهود مطابق ساعت زمن عمل میکنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی که درغره تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد و این امر هم هرگز صورت امکان نمی پذیرد بلکه همواره مقدار زیادتی بر آن مقدم و یا مؤخر خواهد بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم

اعداد محازیر صغری	سالهای محازیر صغری	ایام	ساعات	حلق
ا	یط	ب	یو	۵۹۵
ب	لح	ه	ط	۱۱۰
ج	نز	ا	ا	۷۰۵
د	عو	ج	یح	۲۲۰
ه	صه	و	ی	۸۱۵
و	قید	ب	ج	۳۳۰
ز	قلج	د	یط	۹۲۵
ح	قنب	۰	یب	٤٤۰
ط	قعا	ج	د	۱۰۳۵
ی	قص	ه	کا	۵۵۰
یا	رط	ا	ید	٦۵
یب	رکح	د	و	٦٦۰
یج	رمز	و	کج	۱۷۵
ید	رسو	ب	یه	۷۷۰
یه	رفه	ه	ح	۲۸۵
یو	شد	ا	۰	۸۸۰
یز	شکج	ج	یز	۳۹۵
یح	شمب	و	ط	۹۹۰
یط	شسا	ب	ب	۵۰۵
ك	شف	د	یط	۲۰
کا	شصط	۰	یا	٦۱۵

کب	تیح	ج	د	١٣٠
کج	تلز	٥	ك	٧٢٥
کد	تنو	ا	یج	٢٤٠
که	تمه	د	٥	٨٣٥
کو	تصه	و	کب	٣٥٠
کز	ثیح	ب	ید	٩٤٥
کح	ثلب	٥	ز	٤٦٠

سالهای مبسوط	روزها	ساعات	حلق	عبور
ا	٥	کا	٥٨٩	
ب	ج	و	٣٨٥	
ج	٠	یه	١٨١	ع
د	ر	یب	٧٧٠	
٥	ج	کا	٥٦٦	ع
و	ب	یط	٧٥	
ز	٠	ج	٩٥١	
ح	د	یب	٧٤٧	ع
ط	ج	ی	٢٥٦	
ی	٠	یط	٥٢	
یا	٥	ج	٩٢٨	ع
یب	د	ا	٤٣٧	
یج	ا	ی	٢٣٣	

يد	٥	يط	٢٩	ع
يه	د	يو	٦١٨	
يو	ب	ا	٤١٤	ع
يز	٠	كب	١٠٠٣	
يح	٥	ز	٧٩٩	
يط	ب	يو	٥٩٥	ع

محازير عظمى

اعداد آن	سالهای آن	روزها	ساعات	حلق
ا	٥٣٢	٥	ز	٤٦٠
ب	١٠٦٤	ج	يد	٩٢٠
ج	١٥٦٦	ا	كب	٣٠٠
د	٢١٢٨	٠	٥	٧٦٠
٥	٢٦٦٠	٥	يج	١٤٠
و	٣١٩٢	ج	ك	٦٠٠
ز	٣٧٢٤	ب	ج	١٠٦٠
ح	٤٢٥٦	٠	يا	٤٤٠
ط	٤٧٨٨	٥	يح	٩٠٠
ى	٥٣٢٠	د	ب	٢٨٠
يا	٥٨٥٢	ب	ط	٧٤٠
يب	٦٣٨٤	٠	يز	١٢٠
يج	٦٩١٦	و	٠	٥٨٠

و اگر شخصی از اهل حساب بخواهد بطور تحقیق وقت اجتماع را مطابق ارصاد قطع نظر از گفته یهود بداند ، باید بجدولی که بر حسب ارصاد صحیح و تازه بدست آورده‌ایم عمل کند و این جدول این است که ما بگفته بطلمیوس درمقدار شهر اوسط قمر ، وبگفته خالدبن عبدالملك مر و رودی بنابر آنچه این شخص دردمشق این مقدار را بدست آورده و بگفته بنی موسی بن شاکر و غیر ایشان نظر کردیم ودیدیم که از تمام این گفته‌ها رأی بنی موسی‌بن شاکر بهتر و برتر است زیرا ایشان‌دریافتن حق بذل مجهود کردند ودر زمان خود بمهارت در عمل رصد منفرد بودند وعلمای این فن بصحت رصد ایشان گواهی می‌دهند ، و دیگر اینکه رصد بنی موسی بارصاد قدیم خیلی دور است و بما نزدیك ، و ما مطابق گفته ایشان یافتیم که وقت اجتماع نیرین ١٢ سال پس از اسکندر بوده و این عمل در مدینة السلام (بغداد) پس از آنکه ٢١ ساعت و ٢٠ دقیقه و ٥٠ ثانیه و چهارده ثالثه و ٢٠ رابعه از آغاز نصف النهار روزسه شنبه گذشت انجام یافت وچون مدار نصف‌النهاربیت المقدس از مدار نصف النهاربغداد ١٤ متأخر است ما هم حصه‌آنرا که ٥٦ دقیقه باشد از دقائق ساعات از وقت این اجتماع کم کردیم پس برای بیت‌المقدس٢٠ساعت و٢٤ دقیقه و ٥٠ ثانیه و١٤ثالثه و٢٩ رابعه باقی ماند که این مقدار از بعد نصف‌النهار آنجا می‌گذرد .

و شخصی که بخواهد مطابق این رصدعمل کندباید که از سالهای ناقص اسکندر پیوسته ١٢ سال کم کند و باقیمانده این سالها را محازیر عظمی وصغری کند .

و از این سبب ما مبداء بعد را از نصف النهار گرفتیم که تعدیل میلاد بنصف النهار از عمل بآفاق آسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت المقدس ١٤ ساعت و قدری است پس اینکه یهود مطابق ساعات زمانی عمل میکنند صحیح نیست مگر اینکه اجتمعی که در غره تشری واقع شود در اعتدال خریفی باشد و این امر هم هرگز صورت امکان نمی‌پذیرد بلکه همواره مقدار زیادی بر آن مقدم و یا موخر

خواهد بود چنانچه در مباحث گذشته بیان کردیم

اعداد مجازیر صغری	سالهای مجازیر صغری	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
اصل	یب	ب	ك	كد	ن	يد	كط
ا	يط	ب	يو	كح	نز	نز	نج
ب	لح	ه	ح	نز	نه	نه	مو
ج	نز	ا	ا	كو	نج	نج	لط
د	عو	ج	يز	نه	نا	نا	لب
ه	صه	و	ى	كد	مط	مط	كه
و	قيد	ب	ب	نج	مز	مز	يح
ز	قلج	د	يط	كب	مه	مه	يا
ح	قنب	•	يا	نا	مج	مج	د
ط	قعا	ج	د	ك	ما	م	نز
ى	قص	ه	ك	مط	لط	لح	ن
يا	رط	ا	يج	يح	لز	لو	مج
يب	ركح	د	ه	مز	له	لد	لو
يج	رمز	و	كب	يو	لج	لب	كط
يد	رسو	ب	يد	مه	لا	ل	كب
يه	رفه	ه	ز	يد	كط	كح	يه
يو	شد	•	كج	مج	كز	كو	ح
يز	شكج	ج	يو	يب	كه	كد	ا
يح	شمب	و	ح	ما	كج	كا	ند
يط	شسا	ب	ا	ى	كا	يط	مز
ك	شف	د	يز	لط	يط	يز	م

کا	شجط	٠	ی	ح	یز	یه	لج
کب	تیح	ج	ب	لز	یه	یج	کو
کج	تلز	٠	یط	و	یج	یا	یط
کد	تنو	ا	یا	له	یا	ط	یب
که	تعه	د	د	د	ط	ز	ه
کو	تصد	و	ك	لج	ز	د	نح
کز	ثیج	ب	یج	ب	ه	ب	نا
کح	ثلب	ه	ه	لا	ج	٠	مد

سالهای بسیط	روزها	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	ه	کا	اب	کط	مه	له
ب	ج	و	ك	نز	یج	مط
ج ع	٠	یه	ط	کد	مب	ج
د	و	یب	ما	ند	کز	لح
ه ع	ج	کا	ل	کا	نه	نب
و	ب	یط	ب	نا	ما	کز
ز	٠	ج	نا	یط	ط	ما
ح ع	د	یب	لط	مو	لز	نه
ط	ج	ی	یب	یو	کج	ل
ی	٠	یط	٠	مج	نا	مد
یا ع	ه	ج	مط	یا	یط	نح
یب	د	ا	کا	ما	ه	لج
یج	ا	ی	ی	ح	لج	مز
ید ع	ه	یح	نح	لو	ب	ا

یه	د	یو	لا	٠	مز	لو
یوع	ب	ا	یط	لج	یه	ن
یز	٠	کب	نب	ج	ا	ك
یح	ه	ز	م	م	کط	لط
یط	ب	یو	کح	نز	نز	نج

محازیر عظمی

اعداد آن	سالهای آن	ایام	ساعات	دقائق	ثوانی	ثوالث	روابع
ا	٥٣٢	ه	ه	لا	ج	٠	مد
ب	١٠٦٤	ج	یا	ب	و	ا	کح
ج	١٥٩٦	ا	یو	لج	ط	ب	یب
د	٢١٢٨	و	کب	د	یب	ب	نو
ه	٢٦٦٠	ه	ج	له	یه	نج	م
و	٣١٩٢	ج	ط	و	یح	د	کد
ز	٣٧٢٤	ا	ید	لز	کا	ه	ح
ح	٤٢٥٦	و	ك	ح	کد	ه	نب
ط	٤٧٨٨	ه	ا	لط	کز	و	لو
ی	٥٣٢٠	ج	ز	ی	ل	ز	ك
یا	٥٨٥٢	ا	یب	ما	لج	ح	د
یب	٦٣٧٤	و	یح	یب	لو	ح	مح
یج	٦٩١٦	د	کج	مج	لط	ط	لب

و از این سبب مابعد را از نصف‌النهار گرفتیم که تعدیل میلاد بنصف النهار از عمل بآفاق آسانتر است و ساعات نهار اطول برای عرض بیت المقدس ١٤ ساعت و قدری است پس اینکه یهود مطابق ساعات زمانی عمل میکنند صحیح نیست مگر اینکه اجتماعی که در غره تشری واقع میشود در اعتدال خریفی باشد و این امرهم هر گز

صورت امکان نمی پذیرد بلکه همواره یا مقدار زیادی بر آن مقدم و یا مؤخر خواهد
بود چنانکه در مباحث گذشته بیان کردیم .

و چون ما وقت اجتماع را مطابق حسابی که یهود بیان میکنند یا بر طبق
جدول که ما بنا بر رای ایشان بدست آوردیم دانسته شد آنوقت میتوانیم که اول سال
را ومعرفت کیفیت سنین را که آیا ناقصه و یا معتدل و یا تمام است فهمید ودر پیش هم
دانستیم که چگونه میشود دانست که سال بسیط است یا عبور سپس درجدول حدود
مدتی که از ایام هفته که متضمن دو حدود و طرف وقتی است که اجتماع در آن
وقت واقع میشود در جانب عبور اگر سال عبور باشد ودر بسائط اگر بسیط باشد طلب میکنیم
و چون این مطلب را هم یافتیم مطابق آن اول سال را از ایام هفته و کیفیت
آنرا خواهیم یافت وچون اول سال و کیفیت آنرا شناختیم و این کیفیت را بابساطت
و یا عبور بودن سال ترکیب کردیم از این کار آغاز سال آینده را خواهیم دانست
و جدول حدود این است .

اطراف حدود مقسومه هفته درسالهای بسیط	کیفیات	اول سال
از نصف نهار روز شنبه تا دویست وچهار حلق از ساعت دهم شب یکشنبه	ناقصه	ب.
از دویست و چهار حلق از ساعت دهم از شب یکشنبه تاپانصد وهشتاد و نه حلق ساعت چهارم از روز دوشنبه اگر سالی که پیش از آن است عبور باشد و تا نصف روز دو شنبه اگر سالی که بر آن مقدم است بسیط باشد .	تامه	ب.

از پانصد وهشتاد و نه حلق أزساعت چهارم روز دو شنبه یا ازنصف النهار روز دوشنبه تادویست و چهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه .	معتدله	۱۰
از دویست وچهار حلق از ساعت دهم شب سه شنبه تا دویست و چهار حلق ساعت دهم شب پنج شنبه .	معتدله	٥
از دویست و چهار حلق ازساعت دهم شب پنج شنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه .	تامه	٥
از نصف النهار روز پنجشنبه تادویست و هشت حلق ازساعت اول شب جمعه اگرسالی که دنبال آن است بسیط باشد و تا دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه اگر سالی که در پی آن است عبور باشد .	ناقصه	۱۰
از دویست و هشت حلق از ساعت اول شب جمعه یا از دویست و چهار حلق از ساعت دهم شب جمعه تا نصف النهار روز شنبه .	تامه	۱۰
اطراف حدود مقسومه درهفته درسالهای عبور	اول سال	کیفیات
از نصف النهار روز شنبه تا چهارصدونود ویك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه .	۱۰	ناقصه

از چهارصد و نود و یك حلق از ساعت نهم روز یکشنبه تا نصف النهار روز دو شنبه .	۶۰	تامه
از نصف النهار روز دو شنبه تا نصف النهار روز سه شنبه .	۸۰	معتدله
از نصف النهار روز سه شنبه تا ششصدونودوپنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهار شنبه .	۵	معتدله
از ششصد و نود و پنج حلق از ساعت دوازدهم شب چهار شنبه تا نصف النهار روز پنجشنبه .	۵	تامه
از نصف النهار روز پنجشنبه تا چهار صدونودو یك حلق از ساعت نهم روز جمعه .	۶۰	ناقصه
از چهارصد و نود و یك حلق از ساعت نهم روز جمعه تا نصف النهار روز شنبه .	۶۰	تامه

برخی از این احوال و کیفیات که اختصاص بسال دارد چون اول سال در روزی از روز های هفته واقع شود غیر آن ممکن نیست و پارهٔ از این احوال طوری است که وقوع امکان پذیر نیست ، وچون این مطالب هم دانسته شود بریافتن مطلوب شخص را کمك میکند وصورت این احوال بطور تقسیم و شاخه بندی بدینقرار است

و نیز برخی از این احوال ممکن است که در دو سال بدنبال هم واقع شوند و چون ما آنها را طیلسانی قرار دهیم شخص را دریافتن مطلوب خود کمك می کند و کار را براو آسان می نماید و باید بخانهٔ مشترك برای کیفیت دو سال نظر کرد چه گاهی ممکن است که دو سال که دارای یك کیفیت اند ازدنبال هم درآیند و گاهی هم ممتنع
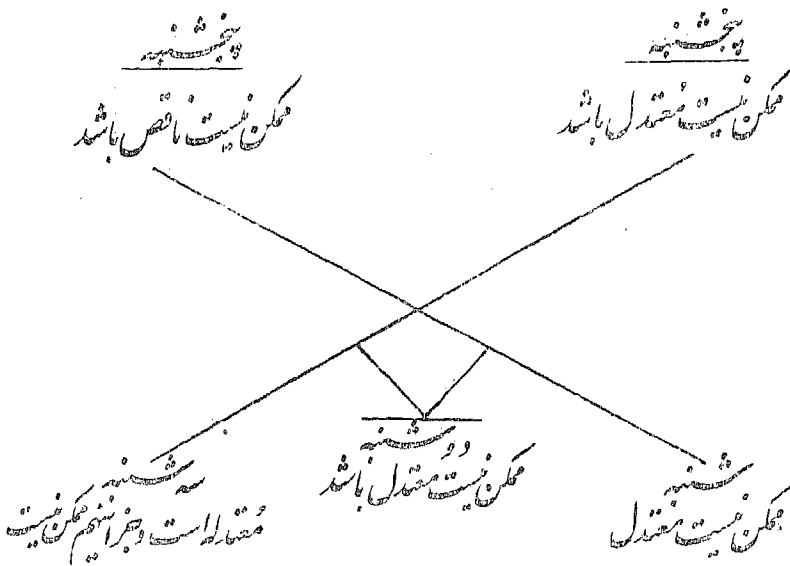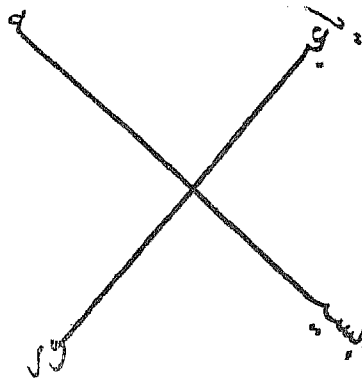
برخی ازاین حالات امکان دارد که دردوسال بطور توالی ازپی یکدیگردرآیند و پارهٔ امکان ندارد و چون ما اینموضوع را در طیلسانی قرار دهیم خوانندگان را بر فهم مقصود کمك خواهد نمود و باید بخانه ای که مشترك برای دو کیفیت است نظر کنیم و امکان توالی دو سال و یا امتناع آنرا در آن خواهیم دید.(۱)

کیفیات	ناقصه		
ناقصه	ممتنع است که متوالی باشد	معتدله	
معتدله	ممکن است که متوالی باشد	ممتنع است که متوالی باشد	تامه
تامه	ممکن است که متوالی باشد	ممکن است که متوالی باشد	ممکن است که متوالی باشد

(۱) چندسطر عبارت صفحه قبل مکرراست وباسطور اخیر صفحه قبل یك معنی است ونیز درسه خانه مقابل تامه خانه وسط را که ممکن است بدل بممتنع کنید

از این جهت ممتنع است که دو سال معتدل از پی هم در آیند که بنا برجدول تعدیل در آخر کتاب اواخر و اوائل این سالها با یکدیگر تنافر دارد .

اما علت امتناع از پی درآمدن دو سال ناقصه این است که در ماههای محزور تمام بودن شهور برنقصان غلبه دارد وبیان مطلب آن است که محزور صغیر مشتمل بر ٦٩٤٠ روز است که صد و پانزده ماه تام و صد و ده ماه ناقص است و بدین علت سه ماه تام برؤیت متوالی یکدیگرخواهند بود و جز دو ماه ناقص از پی هم نخواهند آمد و علت توالی این دو ماه اختلاف حرکات نیرین و اختلاف غروب بروج است .

اگر اجتماع دو رأس دومحزورکبیر متفق و متوالی بود برای ما امکان داشت که بجهت استخراج کیفیات سالهای یهود جدولی تشکیل دهیم که سالهای محزور کبیر را مشتمل باشد مانند هیئت خرانیقون نصاری ولیکن میلاد های محازیر جز در مدت ٦٨٩٤٧٢ سال بهمان روزی که بوده اصابت نمی کند چه ، باقیمانده محزور صغیر را وقتی که هفته هفته طرح کنیم دو روز وشانزده ساعت و٥٩٥ حلق می شود و این جمله اخیر یعنی ٥٩٥ حلق جز در محازیری که شماره آن مساوی با حلق های یك شبانه روز است که ٢٥٩٢٠ حلق باشد نخواهد یك روز تمام شد بدلیل اینکه کسر وقتی تام می شود که عدد صورت مساوی عدد مخرج شود و ازآنجائی که حلق های یك شبانه روز با حلق های کسور باز مانده از محزور در عدد ٥ متوافق است پس در٥١٨٤سال این مقصود انجام خواهد یافت .

و این اعمال که تااینجا کردیم فقط بمامیفهمانید که آغاز محزور بیك روز ازماه میافتد و برای اینکه دانستهشود بکدام روز ازهفته اصابت می کند باید عدد مذکور رادرهفت ضرب کرد که ٦٣٢٨٤ بشود و این مقدار محازیری است که سالهای آن سابقاً ذکر یافت .

اما اجتماع و استقبال مطلق بهمان روزی که بود در ١٨١٤٤٠ ماه بر میگردد که حامل ضرب حلقهای شبانه روز درهفت باشد . وچون این مسئله امکان نخواهد

یافت پسندیده نیست که بیك فرضهای دور سرگرم شویم و از متعارف بشر پا بیرون گذاریم و همین اندازه که آغاز سالیان و کیفیات آنها را با جایگاه آن سالها درماههای سریانی مطابق سالهائی که بیشترمورد احتیاج توده است دانستیم برای ما کفایت میکند و ما این سه امر را در سه جدول قرار دادیم : جدول اول برای اوایل سالها است که جدول علامات نام دارد، جدول دوم برای کیفیات سالها است که حرف حاء در آن که علامت اختصاری واژهٔ حسارین باشد و دلالت بر نقصان می کند و نقصان را بزبان عبری حسارین گویند؛ حرف کاف در آن علامت اعتدال است که یهود اینمعنی را کسدران خوانند و حرف شین در آن علامت تمام است که بزبان عبرانی شلامیم می گویند.

جدول سوم جدول کمالات و کمیات است که اگر بقرمز نوشته شده باشد موقع آغاز سال را در ماه آب و اگر سیاه باشد در ایلول بما نشان می دهد.

و شخصی که میخواهد باین سه جدول عمل کند باید در تشرین اول که درپی تشری می باشد تاریخ ناقصهٔ اسکندر را بدست آورد و مجموع آنرا در طول و مبسوط آنرا در عرض داخل کند و مطلوب خود را در خانهٔ مشترك این دو خواهد یافت. باذن الله عز وجل و هو حسبنا کافیا.

جدول یهودیات

سطر عرض برای سالهای مبسوط است	۰	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز
سطر طول برای مجموع است			عبور		عبور			عبور			عبور		عبور			عبور		
غشه	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش
غشکد	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک
غشمج	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح
غشسب	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک
غشفا	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش
غت	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش
غتیط	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک
غتلح	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش
غتتز	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک
غتمو	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غتصه	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش
غثید	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک
غثلج	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش
غثنب	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش
غثما	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک
غثص	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح
غخط	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک
غخکح	ش	ک	ح	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش
غخمز	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش
غخسو	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک
غخفه	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ش	ک		ش	ح	ک	ش
غدد	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک
غدکج	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح
غدمب	ش	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش
غدسا	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک
غدف	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش
غدصط	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش
غضیح	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک

	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع
و	کو	ا	را	ا	ه	رکو	کو	ب	رنا	ا	و	رعو	کو	ج	شا	ا	ز	شکو	کو	د
ز	کز	ب	رب	ب	و	رکز	کز	ج	رنب	ب	ز	رعز	کز	د	شب	پ	ا	شکز	کز	ه
ح	کح	ج	رج	ج	ز	رکح	کح	د	رنج	ج	ا	رعح	کح	ه	شج	ج	ب	شکح	کح	و
ط	کط	د	رد	د	ا	رکط	کط	ه	رند	د	ب	رعط	کط	و	شد	د	ج	شکط	کط	ز
ب	ل	ه	ره	ه	ب	رل	ل	و	رنه	ه	ج	رف	ل	ز	شه	ه	د	شل	ل	ا
ا	لا	و	رو	و	ج	رلا	لا		رنو	و	د	رفا	لا	ا	شو	و	ه	شلا	لا	ب
.	لب	ز	رز	ز	د	راب	لب	ا	رنز	ز	ه	رفب	لب	ب	شز	ز	و	شلب	لب	ج
؛	لج	ا	رح	ح	ه	رلج	لج	ب	رنح	ح	و	رفج	لج	ج	شح	ح	ز	شلج	لج	د
.	لد	ب	رط	ط	و	رلد	لد	ج	رنط	ط	ز	رفد	لد	د	شط	ط	ا	شلد	لد	ه
	له	ج	ری	ی	ز	رله	له	د	رس	ی	ا	رفه	له	ه	شی	ی	ب	شله	له	و
.	لو	د	ریا	یا	ا	رلو	لو	ه	رسا	یا	ب	رفو	لو	و	شیا	یا	ج	شلو	لو	ز
.	لز	ه	ریب	یب	ب	رلز	لز	و	رسب	یب	ج	رفز	لز	ز	شیب	یب	د	شلز	لز	ا
ح	لح	و	ریج	یج	ج	رلح	لح	ز	رسج	یج	د	رفح	لح	ا	شیج	یج	ه	شلح	لح	ب
ط	لط	ز	رید	ید	د	رلط	لط	ا	رسد	ید	ه	رفط	لط	ب	شید	ید	و	شلط	لط	ج
،	م	ا	ریه	یه	ه	رم	م	ب	رسه	یه	و	رص	م	ج	شیه	یه	ز	شم	م	د
ا	ما	ب	ریو	یو	و	رما	ما	ج	رسو	یو	ز	رصا	ما	د	شیو	یو	ا	شما	ما	ه
؛	مب	ج	ریز	یز	ز	رمب	مب	د	رسز	یز	ا	رصب	مب	ه	شیز	یز	ب	شمب	مب	و
ح	مج	د	ریح	یح	ا	رمج	مج	ه	رسح	یح	ب	رصج	مج	و	شیح	یح	ج	شمج	مج	ز
	مد	ه	ریط	یط	ب	رمد	مد	و	رسط	یط	ج	رصد	مد	ز	شیط	یط	د	شمد	مد	ا
	مه	و	رک	ک	ج	رمه	مه	ز	رع	ک	د	رصه	مه	ا	شک	ک	ه	شمه	مه	ب
	مو	ز	رکا	کا	د	رمو	مو	ا	رعا	کا	ه	رصو	مو	ب	شکا	کا	و	شمو	مو	ج
	مز	ا	رکب	کب	ه	رمز	مز	ب	رعب	کب	و	رصز	مز	ج	شکب	کب	ز	شمز	مز	د
	مح	ب	رکج	کج	و	رمح	مح	ج	رعج	کج	ز	رصح	مح	د	شکج	کج	ا	شمح	مح	ه
:	مط	ج	رکد	کد	ز	رمط	مط	د	رعد	کد	ا	رصط	مط	ه	شکد	کد	ب	شمط	مط	و
	ن	د	رکه	که	ا	رن	ن	ه	رعه	که	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	شکه	که	[illegible]	ش	ن	ز

جدول احکام

سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد	دور بوبیل	دور لشابوع	سطر العدد
ا	ا	ا	کو	کو	ہ	نا	ا	ب	عو	کو	و	قا	ا	ج	قکو	کو	ز	قنا
ب	ب	ب	کز	کز	و	نب	ب	ج	عز	کز	ز	قب	ب	د	قکز	کز	ا	قنب
ج	ج	ج	کح	کح	ز	نج	ج	د	عح	کح	ا	قج	ج	ہ	قکح	کح	ب	قنج
د	د	د	کط	کط	ا	ند	د	ہ	عط	کط	ب	قد	د	و	قکط	کط	ج	قند
ہ	ہ	ہ	ل	ل	ب	نہ	ہ	و	ف	ل	ج	قہ	ہ	ز	قل	ل	د	قنہ
و	و	و	لا	لا	ج	نو	و	ز	فا	لا	د	قو	و	ا	قلا	لا	ہ	قنو
ز	ز	ز	لب	لب	د	نز	ز	ا	فب	لب	ہ	قز	ز	ب	قلب	لب	و	قنز
ح	ح	ا	لج	لج	ہ	نح	ح	ب	فج	لج	و	قح	ح	ج	قلج	لج	ز	قنح
ط	ط	ب	لد	لد	و	نط	ط	ج	فد	لد	ز	قط	ط	د	قلد	لد	ا	قنط
ی	ی	ج	لہ	لہ	ز	س	ی	د	فہ	لہ	ا	قی	ی	ہ	قلہ	لہ	ب	قس
یا	یا	د	لو	لو	ا	سا	یا	ہ	فو	لو	ب	قیا	یا	و	قلو	لو	ج	قسا
یب	یب	ہ	لز	لز	ب	سب	یب	و	فز	لز	ج	قیب	یب	ز	قلز	لز	د	قسب
یج	یج	و	لح	لح	ج	سج	یج	ز	فح	لح	د	قیج	یج	ا	قلح	لح	ہ	قسج
ید	ید	ز	لط	لط	د	سد	ید	ا	فط	لط	ہ	قید	ید	ب	قلط	لط	و	قسد
یہ	یہ	ا	م	م	ہ	سہ	یہ	ب	ص	م	و	قیہ	یہ	ج	قم	م	ز	قسہ
یو	یو	ب	ما	ما	و	سو	یو	ج	صا	ما	ز	قیو	یو	د	قما	ما	ا	قسو
یز	یز	ج	مب	مب	ز	سز	یز	د	صب	مب	ا	قیز	یز	ہ	قمب	مب	ب	قسز
یح	یح	د	مج	مج	ا	سح	یح	ہ	صج	مج	ب	قیح	یح	و	قمج	مج	ج	قسح
یط	یط	ہ	مد	مد	ب	سط	یط	و	صد	مد	ج	قیط	یط	ز	قمد	مد	د	قسط
ک	ک	و	مہ	مہ	ج	ع	ک	ز	صز	مہ	د	قک	ک	ا	قمہ	مہ	ہ	قع
کا	کا	ز	مو	مو	د	عا	کا	ا	صو	مو	ہ	قکا	کا	ب	قمو	مو	و	قعا
کب	کب	ا	مز	مز	ہ	عب	کب	ب	صز	مز	و	قکب	کب	ج	قمز	مز	ز	قعب
کج	کج	ب	مح	مح	و	عج	کج	ج	صح	مح	ز	قکج	کج	د	قمح	مح	ا	قعج
کد	کد	ج	مط	مط	ز	عد	کد	د	صط	مط	ا	قکد	کد	ہ	قمط	مط	ب	قعد
کہ	کہ	د	ن	ن	ا	عہ	کہ	ہ	ق	ن	ب	قکہ	کہ	و	قن	ن	ج	قعہ

اگر ندانیم که آغاز حقیقی سال در چه روز از آب و یا ایلول است و نتوانیم این مطلوب را از جدول کمیات بدست آورد و تنهـا از جدول علامات جایگاه روز آغاز سال‌را در هفته بدانیم و سابق براین از دائره عیار دانسته باشیم که در آب و یا ایلول است می توان سر سال را در شهر سریانی یك روز جلوتر و یا عقب تر بیابیم بخصوص که اعیاد سه گانه که در جداول پیش بیان شد مارا بشناسائی تاریخ یهود و آغاز سال آنان و کیفیت مرکبه آن راهنمائی می کند و می‌توان که از روی همین اعمـال غره ماههای یهود را از دوطریق شناخت .

یکی آنکه برحسب دو کیفیت منسوب بآنسال بهردوقسمت هرماهی‌را از راه تقسیم بر آن بدست آورد .

دیگر آنکه از راه جدول اول ماهها باین مطلب پی برد از اینراه که آغاز سال را درجدول علامت تشری اگر بسیط باشد در جدول بسائط واگر عبور باشد درجدول عبور داخل کنیم و در مقابل کیفیت سه گانه سال را از نقصان واعتدال وتمام خواهیم یافت و چون این کیفیت بدست آمد مقابل آن آغاز هر ماهی که تام است و دو غره ماهیکه‌ناقص است‌خواهیم‌دیدوعادت‌یهودبراین جاری شده که برای هرماهی که شهر تام برآن مقدم‌باشد دواول ماه‌قائل‌میشوندیکی‌روزیکه‌حقیقتاً آغازماه‌است‌ودیگری روزیکه پیش‌ازآن‌است که سی‌ام ازشهرتامی باشد که مدت آن منقضی گشته وبسیار این مطلب شگفت‌آوراست و خوانندگان‌را بحیرت می اندازد وجدول‌آغاز ماهها درسالهای بسیط ویا عبور این است .

جدول عبور

علامت راس تشری	کیفیت سنه	مرحشوان	کسیلو	طیبث	شفط	اذار اول	اذار ثانی	نیسن	ایر	سیون	تمز	او ب	ایلل
ز	تمام	اب	ج د	ه و	ز	اب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ز	ناقص	اب	ج	د	ه	و ز	اب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ب	تمام	ج د	ه و	ز ا	ب	ج د	ه و	ز	اب	ج	د ه	و	ز ا
ب	ناقص	ج د	ه	و	ز	اب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ج	معتدل	د ه	و	ز ا	ب	ج د	ه و	ز	اب	ج	د ه	و	ز ا
ه	تمام	و ز	اب	ج د	ه	و ز	اب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ه	ناقص	و ز	ا	ب	ج	د ه	از	ا	ب ج	د	ه و	ز	اب

جدول رؤوس شهور در سال
جدول بسائط

علامت راس تشری	کیفیت سنه	مرحشوان	کسلیو	طیبث	شفط	اذار	نیسن	ایر	سیون	تمز	اوب	ایلل
ز	تمام	ا ب	ج د	ه و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ز	ناقص	ا ب	ج	د	ه	و ز	ا	ب ج	د	و ه	ز	ا ب
ب	تمام	ج د	ه و	ز ا	ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ب	ناقص	ج د	ه	و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا	ب	ج د
ج	معتدل	د ه	و	ز ا	ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و
ه	تمام	و ز	ا ب	ج د	ه	و ز	ا	ب ج	د	ه و	ز	ا ب
ه	معتدل	و ز	ا	ب ج	د	ه و	ز	ا ب	ج	د ه	و	ز ا

بگمان من چیزی که یهود را براین فکر عجیب تحریك کرد این بود که ایشان ماه تام را بیست و نه روز صحیح دانستند که فاصلهٔ اجتماع تا اجتماع دیگر باشد. وچون کسور را هم برآن افزودند سی روز محسوب نمودند پس اگر باعتبار عدد صحیح باشد ماه فقط بیست و نه روز است و اگر باکسور حساب شود سی روز و اگر کسی بخواهد هنگام اجتماع را برای اوائل شهور ویا موقع استقبال را درنیمهٔ شهور مطابق رأی یهود بدست آورد باید از جدول موالید وار با عشرات چنانکه اجتماع مطلوب اوست میلادآن ماه را بگیرد و اگر استقبال را می‌خواهد ارباعشر(۱) آنماه را بدست آورد و برای این کار دو جدول تهیه شده اگر سال بسیط باشد از جدول بسیط واگر عبور باشد از جدول عبور و آنرا برمیلاد تشری بیفزاید که اجتماعی باشد که دراول آن اتفاق افتاده و کسوررا بهرچه قابل رفع است رفع نماید وروزها را هفت هفت طرح کند و بالنتیجه بمطلوب خود خواهد رسید.

واگر بنابررأی اصحاب ارصاد بخواهیم عمل مذکور را از جدول اجتماعات و امتلاات در صورتیکه سال بسیط باشد از جدول خود و چنانکه عبور باشد باز از جدول مخصوص بعبور انجام می‌دهیم و اجتماع رأس تشری را بنا بررأی یهود می گیریم و در نتیجه بآن اجتماع واستقبال که مراد ما است خواهیم رسید و جدول این است که از نظر خوانندگان می گذرد.

---

(۱) ارباعشر کلمهٔ عبرانی است و اصطلاح ریاضی دانهای یهود وچون عربی وعبری خیلی نزدیك بهم می باشند بعینه بمعنای اربع عشر است که عدد چهارده باشد

جدول موالید و ارباعشرات

مواليد شهور و اباعشر اهای آنها	سال بسيطه			
	ايام	ساعات	حلق	
ميلاد تشری	•	•	•	
ارباعشرآن	•	يح	٣٩٦	ونصف
ميلاد مرحشوان	ا	يب	٧٩٣	
ارباعشرآن	ب	ز	١٠٩	ونصف
ميلاد كسليو	ج	ا	٥٠٦	
ارباعشرآن	ج	يط	٩٠٢	ونصف
ميلاد طيبث	د	يد	٢١٩	
ارباعشرآن	ه	ح	٦١٥	ونصف
ميلاد شفط	و	ب	١٠١٢	
ارباعشرآن	و	كا	٣٢٨	ونصف
ميلاد اذر	•	يه	٧٢٥ (١)	
ارباعشرآن	ا	ی	٤١	ونصف
ميلاد نيسن	ب	د	٤٣٨	
ارباعشرآن	ب	كب	٨٣٤	ونصف
ميلاد اير	ج	يز	١٥١	
ارباعشرآن	د	يا (٢)	٥٤٧	ونصف
ميلاد سيون	ه	ه	٩٤٤	
ارباعشرآن	و	•	٢٦٠	ونصف
ميلاد تمز	و	يح	٦٥٧	
ارباعشرآن	•	يب	١٠٥٣	ونصف
ميلاد اوب	ا	ز	٣٧٠	
ارباعشرآن	ب	ا	٧٦٦	ونصف
ميلاد ايلل	ب	ك (٣)	٨٢	
ارباعشرآن	ج	يد	٤٧٩	ونصف

(١) ن ن ٥٢٧ (٢) ن ن ط (٣) ن ن ط

جدول مواليد و ارباعشرات

مواليد شهور و اباعشراهای آنها	سال عبور: ایام	ساعات	حلق	
ميلاد تشرى	•	•	•	
ارباعشر آن	•	يح	٣٩٦	ونصف
ميلاد مرحشوان	ا	يب	٧٩٣	
ارباعشر آن	ب	ز	١٠٩	ونصف
ميلاد كسليو	ج	ا	٥٠٦	
ارباعشر آن	ج	يط	٩٠٢	ونصف
ميلاد طيبث	د	يد	٢١٩	
ارباعشر آن	ه	ح	٦١٥	ونصف
ميلاد شفط	و	ب	١٠١٢	
ارباعشر آن	و	كا	٣٢٨	ونصف
ميلاد اذر اول	•	يه	٧٢٥ (١)	
ارباعشر آن	ا	ى	٤١	ونصف
ميلاد اذر ثانى	ب	د	٤٣٨	
ارباعشر آن	ب	كب	٨٣٤	ونصف
ميلاد نيسن	ج	يز	١٥١	
ارباعشر آن	د	يا (٢)	٥٤٧	ونصف
ميلاد اير	ه	ه	٩٤٤	
ارباعشر آن	و	•	٢٦٠	ونصف
ميلاد سيون	و	يح	٦٥٧	
ارباعشر آن	•	يب	١٠٥٣	ونصف
ميلاد تمز	ا	ز	٣٧٠	
ارباعشر آن	ب	ا	٧٦٦	ونصف
ميلاد اوب	ب	ك (٣)	٨٣	
ارباعشر آن	ج	يد	٤٧٩	ونصف
ميلاد ايلل	د	ح	٨٧٦	
ارباعشر آن	ه	ج	١٩٢	ونصف

(١) ن ن ٥٢٧ (٢) ن ن ط (٣) ن ن ه

برای دانستن سالهای یهود اینطور باید عمل کنیم : استقبال پس از اعتدال ربیعی را درحدی که فصح میان آن دوطرف دور می‌زند حساب کنیم وبعداً ببینیم که چه روزی ازاین حدمابین طلوع آفتاب درآن تا طلوع آفتاب ازفردا واقع می‌شود پس اگر یکی ازروزهائی شد که فصح را درآن جائز می دانند که مطلوب بدست آمده و اگر در روزهائی شد که جایز نمی‌دانند یعنی روزهای منسوب بکواکب سه گانه سفلی فصح را یکروز بتأخیر می اندازیم و تأخیر فصح را بلغت عبری دحی می گویند و همین کار را بعینه برای فصح مقدم می کنند که تا وقوف برآن یابند و برعلامت آن دومیآفزایند پس اول تشری که برای دوفصح متوسط است جمع می‌شود ومابین این دوفصح را از ایام بدست می‌آوریم واگرازایام سال خورشیدی زیادتر باشد سالی که درآن فصح اخیراست عبور است و اگر کمتر باشد عبور نیست و باین طریق معرفت این کیفیت اولی دون کیفیات ثوانی امکان می پذیرد چه ، فصح بسا تأخیر می افتد باآنکه در نزد یهود تقدیم آن است و یا پیش می افتد و واجب نزد یهود تأخیر آن است و باین جهت حال فصح در نقصان و اعتدال و تمام حقیقتاً معلوم نمی شود و بلکه استقبال در یکی از دو طرف حدی که فصح در آن دور می زند واقع میشود و هر یك از نیرین در رویت موضع اوسط خود را در تقدم وتأخر بمقدار مجموع تعادیل کلی خود مخالفت می کنند واین چنین استقبال برای استعمال صلاحیت نخواهد داشت واستقبالی را که پیش ازآن ویا بعدازآن است می گیرند و از این سبب میان حساب یهود و این عمل خلاف واقع می شود حتی اینکه سال بسا نزد یهودان عبور است واین حساب ناطق خواهد بود که بسیط است و یا بعکس .

هم چنین میان یهود ونصاری در عبور خلاف است چنانکه در باب روزهٔ ایشان بخواست خدا بیان خواهیم کرد وچون خلاف میان این دو گروه دست دهد و بحکم

ما رضایت دهند باید بدو استقبال فصح ایشان نظر کنیم و آن استقبالی که ماه در آن در اواسط سنبله و یا اواسط عقرب واقع است و یا اینکه آفتاب در آن از برج حمل خارج میشود بنابهر دو قول مرذول و ناپسندیده است وخلاف آن مقبول است و هر شخصی که شرایط مذکوره در کتاب را مراعات کندحقیقت براو مخفی نخواهد ماند

یهود را ادوار دیگری است که یکی ازآن ادواردور یوبیل است که هردوری پنجاه سال است و دیگر دور شابوع است که هفت سال است و سال اول دور شابوع را سـال رجعت و بازگشت گویند٬زیرا خداوند در سفر سوم از تورات می گوید : « چون در زمین کنعان داخل شدید زراعت کنید و زراعت خود را درو نمائید وشش سال انگور درختان موی خودرا بخورید و درسال هفتم زراعت نکنید و انگورهای درختان مو را نچینید و حاصل آنرا برای غلامان و کنیزان و کارگران خود ودواب و مرغان پرنده بگذارید » و نیز ایزد تعالی در سفر ثانی تورات تکرار کرده ومیگوید « زمین خود را زراعت کن و غله آنرا جمع نما و سال هفتم غله زمین خود را برای بیچارگان و دواب بگذار » .

و نیز در کیش یهود جایز است که مستمندان اولاد خود را تنها برای خدمت نه ازبرای وطی بمالداران بفروشند واگرمقصود وطی باشد جزبمهر وعقد جایز نیست وچون این طفل‌خریداری شده هفت سال بخدمت پرداخت سال هفتم آزاد خواهدشد مگر آنکه خود او اباء کند چنانکه بازخداوند درسفرسوم تورات می‌گوید . «هروقت یکی از شما بنده‌ای اسرائیلی خرید شش سال برای او باید کار کند و سـال هفتم از ملك او خارج می شود و آزادمی گردد ومی تواند بطوع و رغبت خود هر کجا که خواهد برود و زن خود را با خود ببرد واگر بنده بگوید که من‌آقای خود را دوست دارم و از یوغ بندگی او خارج نخواهم شد آقا باید این بنده را بدرگاه ببرد و گوش

او را سوراخ کند و تا هر وقت که میخواهد این بنده را نگهدارد .

یکی دیگر از ادوار یهود دور یوبیل است که خداوند در سفر ثالث تورات می گوید : «هفت هفت سال که چهل و نه سال می گردد زمین خودرا بکارسپس در سال چهل و نهم در زمین خود با بوق بدمید و برای سال پنجاهم آنرا پاك کنید و در آن سال چیزی نکارید و ندروید و سال پنجاهم زمین بمالك اولی خود بر می گردد و مبادا کسی زمینی را ابد الدهر و برای همیشه بفروشد چه ، شما همگی در دنیا مهمان من هستید و فقط چهل و نه سال ملك خود را بفروش و نیز خداوند در همین سفر میگوید اگر دیدی که برادر تو فقیر شده او را بخر و با او عملی که بـا بندگان میکنی مکن و تا سال رجعت نزد تو مانند اجیر و ضیف باشد . »

بدین سبب یهودیان بشناسائی این دو دور احتیاج یافتند که احکام دینی ایشان بر آن مبتنی است مثل اینکه قلت و کثرت ثمن باندازهٔ باقیمانده ازدور می‌شود و اگر عبد از حریت اباء کرد وهمه مدت دوریوبیل را مملوك ماند دیگر نباید اورا نگاهداشت وچون کسی بخواهد سالهای این دور را بشناسد که از هر یك ازدو دور چه مقدار باقیمانده سالهای ناقصه آدم رابگیردو یکی ازدو کار کند یا هزارو ده از آن کم کند ویا هفتصد وچهل بر آن بیفزاید وحاصل را به ۳۵۰ تقسیم کند وخارج قسمت‌ها را کنار بگذارد و باقیمانده را درسطر عدد ازجدول احکام داخل کند و خواهد یافت که از هر یك از دو دور چند سال باقیمانده .

یهود را بجز این ادوار که تاکنون گفته شد ادوار دیگری است که آنرا تقوفات نامند و تقوفه بلغت عبری اول هریك از چهار قسمت سال است و تقوفهٔ نیسن اعتدال بهاری است و تقوفه تمز انقلاب صیفی و تقوفهٔ تشری اعتدال پسائیزی است و تقوفهٔ طیبث انقلاب زمستانی است .

بعقیده یهود از هر تقوفه تا تقوفهٔ دیگری که در دنبال آن است چهار یك ایام سال خورشیدی است وهمهٔ این تقوفات با هم برابراست وهریك نود و یك روز وهفت ساعت و نصف ساعت است و علمای یهود حسابهای خود را در استخراج تقوفات مبنی برهمین قرار داده اند و کاهنان یهود تودهٔ عوام را درساعت تقوفه ازخوردن وآشامیدن نهی کرده اند و این کار را برای بدن مضر تشخیص داده اند ولی معلوم است که برای بدام آوردن عوام و تسخیر ایشان این سخن را گفته اند .

وعلمای یهود گفته اند که آب درساعت میلادهای شهور کدورت می یابد و یکی از ایشان که بعلم و دانش شهرتی بسزا داشت برای من حکایت کرد که خود او این حکایت را مشاهده کرده است واگر راست گفته باشد مربوط بنتیجه‌ارصاداست وربطی بحسابهای ایشان نخواهدداشت ونمیشود این مطلبرا انکار کرد چه ٔ علمای طبیعی‌دان گفته اند که مخ و مغزقلم وسفیدی تخم‌مرغ وبیشترازاشیاء پر رطوبت هنگام زیادتی نور ماه زیاد می شود و بنقصان فروغ قمر روبکمی می گذارند و نیز شراب در خم ودر ظروف‌ازافزون گشتن نورقمرمکدر وبا درد خود آلوده می‌شود وخون از درون جسم بظواهر بدن رو می آورد و چون ضوء ماه کم شد بدرون جسم اقبال می کند .

و خاصیتی که در حجر قمر مطبوع است از همهٔ اینها که گفته شد شگفت انگیز تر است و چنانکه ارسطو گفته است در این سنگ نقطه زردی است که چون نور ماه فزون گشت این‌نقطه برهمه جسم سنگ پهن می شود وآنرا می گیرد ودرهنگام نقصان ضوء قمر کم کم جمع می‌شود تااینکه دریك نقطه منحصر شودوچون‌ارسطو مردی است که بگفتهٔ او اطمینان دارم البته این امرهم که دانشمند یهودی نقل کرده ممکن است و درشمار ممتنعات نیست .

نزداهل تحصیل مدتهای میان تقوفات مانند بطلمیوس است . یعنی از تقوفهٔ تشری تا تقوفه طیبث بیست و هشت روز و یك هشت یك روزاست و از تقوفه طیبث تاتقوفهٔ نیسن نود روز و هشت یك روز است و از تقوفهٔ نیسن تا تقوفهٔ تمز نود و چهار روز و نصف روز است و از تقوفهٔ تمز تا تقوفه تشری نود و دو روز و نصف روز است ، پس رویهمرفته مجموع این مدتها سیصد و شصت و پنج روز و ربع خواهد شد .

در پیش گفتیم که یهود در عمل تقوفات در کمیت سال دقت نمی کنند وچون دقت کنند سال‌خورشیدی ۳٦٥ روز وپنج ساعت وسه هزارو هفتصد و نود ویك جزء از چهار هزار و صد و چهار جزء ساعت است .

هر وقت که ایام چهار یك های سال معلوم باشد موضع اوج فلك آفتاب معلوم خواهد بود و چون بخواهیم که در زمان ارصاد یهود اوج آفتاب را بدانیم که در کجا بوده نیازمند میشویم که در یك روز حرکت وسطی آفتـاب را بدانیم که چه اندازه است و اجزاء روز و شب را که (۹۸٤۹٦) می باشد که آنرا دور شمس گویند در سیصد و شصت ضرب کنیم و حاصل ضرب را پس ازتجنیس بر مقدار سال خورشیدی که ۳٥۹۷٥۳٥۱ باشد و آنرا اصل گویند تقسیم کنیم در نتیجه بنا بررأی یهود حرکت وسطی آفتاب درشبانه روزبدین مقدار(د ه نط ح یز زمو) بطور تقریب بدست خواهد آمد چه ، نسبت یکروز بایام سال خورشیدی مانند نسبت حصه یك روز از درجـات فلك است بتمام محیط فلك .

سپس ، دایره ابجد را برای فلك ممثل آفتاب بر مرکز ه می گردانیم و فرض می کنیم که نقطهٔ اول حمل باشد ونقطهٔ ب اول سرطان و ج اول میزان و د اول‌جدی و دو قطر ا ه ج ب ه د را هم اخراج می‌کنیم و در پیش گفته شد که‌آفتاب ربع اب را در زمانی بیشتر از دیگر چهار یك ها قطع می کند و از این گفتـار لازم می‌آید که مرکز فلك خارج مرکز در این ربع نقطهٔ ح باشد و ما بدین مرکز دائره ای مماس با فلك ممثل می گذرانیم که تا مانند فلك خارج مرکزباشد و این دائره صطفن است

ونقطهٔ تماس ط است و طح را بهم وصل می کنیم وبرنقطه ح قطر ر ح م ك را بتوازی قطر ا ه ج و نصف قطر لح را نیز بتوازی قطر ب ه د می گذرانیم و بطور مستقیم آنرا تا نقطه س امتداد می دهیم و چون آفتاب با سیر وسطی خود نصف دائره ابج را که مجموع ربع بهاری و تابستانی است در ۱۸۷ روز طی می کند قطعه صفن ازفلك خارج مرکز قفد یح نب مج یب میشود که چون نصف دائره ر ط فك را که ۱۸۰ دوجه است ازآن کم کنیم مجموع صرکن باقی می ماند که دیح نب مج یب باشد وچون این دو برای متوازی بودن دو قطر متساوی هستند بدین سبب هریك از صرکن ب ط کو کا لو و جیب آن خط حس است که بمقداری که بآن مقدار نصف قطر لح درجه واحداست . ب یه ل نزمیشود وچون شمس ربع اب را درنودوچهار روزونیم طی می کند قطعه صطف ازفلك خانه مرکزصج ح لد لح مد می باشد وچون صل مجموع صر معلوم ورل است که ربع دائره استوچون صل را ازصف کم کنیم لف ه نط ح یزح باقی خواهد ماند که این مقدار (۰ ۱۱ نه لد) جیب آن است یعنی خط ح م که با سه مساوی است ودرمثلث قائم الزاویه دوضلع ح س وس ه معلوم استوضلع اطول مجهول وبرای یافتن آن باید هریك از دوضلع ح س س ه را درمثل خودضرب نموده تامربع آن بدست آیدواین مقدار مجموع دو مربع آن است ۲۸۷۷۰٤٤٤٦٦٦٧٤ و جذر آنرا بدست می آوریم که مقدار ه ب کح نط م می شود و دوری میان دومرکز همین قدر است که مساوی با جیب تعدیل اعظم است و آنرا در جداول جیوب بدل بقوس کنیم ب کب یط یب یو قوس آن می شود که تعدیل اعظم است و درجهٔ واحده پس اگر مقدار خط ح ه را بخواهیم باینفرض که ه ح ط یکدرجه باشد ه ح را در یکدرجه ضرب کنیم و حاصل را برمجموع ه ح و یکدرجه تقسیم می کنیم مقدار ح ه بدست می آید بفرض آنکه ط ه یکدرجه باشد .

و دلیل این مطلب آنست که نسبت ه ح بمقداری که بآن مقدار ه ط یکدرجه باشد بعینها مثل نسبت ه ح استبفرض آنکه ح ط یکدرجهباشد بمجموع ه ح ویکدرجه

یعنی ح ط وازاینجا بعد میان دومرکزبهریك ازدوقطر فلك‌ممثل وخارج مرکزدارای نسبتی معلوم خواهد شد .

سپس ، طع را بطور قائم بر قطر اهج اخراج میکنیم ودو مثلث طع ه وح سه متشابه خواهند بود واضلاع آنها با یکدیگر متناسب و چون در هندسه ثـابت شده که نسبت دو ضلع مثل نسبت جیوب زوایای متقابل آنها است بنابراین .

$$\frac{\text{جیب زاویه ح س ه}}{\text{جیب س ه ح}} = \frac{\text{ح ه}}{\text{ح س}}$$

و جیب ح س ه تمام ه ح است وجیب زاویهٔ س ه ح خط ط ع است که‌مطلوب بود پس بطریق‌اربعهٔ متناسبه آنرا استخراج می‌کنیم وحاصل ، ند له یط مح ل میشود که قوس آن سه کو کط لب است که ا ط باشد که دوری اوج است از اعتدال ربیعی و مقصود ما ازطرح این مقدمات همین بود و شکل دائره این است .

روش قدماء در استخراج اوج این چنین بود که گفته شد اما محدثون از ریاضیون چون دانستند که آگاهی از اوقات انقلابین خیلی دشوار است و تقریباً مانند ممتنع ، این بود که در ارصاد خود برای نقطه های اب ج د اوساط ارباع راکه انصاف بروج ثوابت است برگزیدند .

و استاد من ابی نصر منصور بن علی بن عراق که او نیز از موالی امیرالمومنین است (۱) برای استخراج مطلوب فوق باین کار نیازمند می شود که سه نقطه از فلك البروج را پس از تحصیل مقدار سال خورشیدی رصد کند ومن درکتاب الاستشهاد

۱ ـ مقصود شمس المعالی است که بیرونی این کتاب را باو اهداء کرده ولی من اگر در آن عصر بودم هرچند شمس المعالی مرد دانشمندی بود کتاب بنام کسی نمی نوشتم چنانکه باهمه جور و ستم که در این عصر نکبت بار دیدیم بنام کسی چیزی ننوشتیم هرچند که فقط راه ترقی درکشور ما منحصر بچاپلوسی ومداحی است و البته سلیقه ها هم مختلف است .

فی اختلاف الارصاد اثبات کرده ام که روش استاد من برطریقهٔ محدثون از ریاضیون مانند فضل طریقه ایشان است بر قدماء از اصحاب ریاضی وسبب اینکه من گاهگاهی از مطلب خارج میشوم این است که شخص خواننده را بواسطه این ابحاث از کسالت و ملالت بیرون آورم و مثل این باشد که در باغهای حکمت ودانش مشغول ارائه نظر است و امید است که این عذر مقبول افتد .

اکنون بمطلب خود برگردیم و گوئیم : وقتی که یهود بخواهند چهاریك های سال را که تقوفه نام نهاده اند بشناسند سالیان ناقص آدم را بدل بمحزور شمسی کرده و آنچه باقی ماند از برای هرسالی یك روز و ربع که سی ساعت باشد کنار میگذارند و هر چه هفته که بدست آید القاء می کنند تا آنکه کمتر از یك هفته بماند و این باقیمانده را از اول شب چهارشنبه می شمارند و یا آنکه سه روز بر آن افزوده ومجموع را از آغاز شب یکشنبه می شمارند و در نتیجه بتقوفهٔ نیسن که اعتدال بهاری باشد خواهند رسید .

ما در مباحث گذشته ابعاد میان تقوفات را بنا بررأی عامی و محصل بیان کردیم و چون یکی از تقوفات شناخته شد دیگر تقوفه ها از روی آن شناخته می گردد .

و ازاین جهت درشمارش از اول شب چهارشنبه آغاز کردند که بگمان برخی از یهود آفتاب روز چهارشنبهٔ بیست وهفتم ایلل آفریده شده وتقوفهٔ تشری درآخرین ساعت سوم از روز چهار شنبهٔ پنجم تشری روی داده بود و بنا بعقیده یهود آفتاب دو ربع بهار و تابستان را در ۱۸۲ روز و۱۵ ساعت طیمیکند واین رأی بنا برمسامحه و عدم تدقیق است و رأی تحقیقی آنها رأی دیگری است که گفته شد و چون اینمدت را هفته هفته طرح کنیم روزها تمام می شود وساعات ۱۵ گانه باقی میماند و چون ما از وقت تقوفهٔ تشری بعقب برگردیم و این ساعات را بشماریم بساعت اول از شب چهارشنبه می رسیم و دریافتن تقوفات از این ساعت ابتداء میکنیم .

طائفه ای از یهود براین گمانند که آفتاب در ساعت اول از شب چهارشنبه که

ابعاد تقوفات از شب یکشنبه

سطر مخرور خورشیدی	ماههای تقوفات چهارگانه	ایام	ساعات	حلق	ارباب ساعاتی که تقوفات در آن اتفاق می افتد
پانزدهم	نیسن	ا	و	۰	شبثی
	تمز	ا	یج	٥٤۰	شبثی
	تشری	ا	کا	۰	صیدق
	طیبت	ب	د	٥٤۰	صیدق
شانزدهم	»	ب	یب	»	ماذیم
	»	ب	یط	»	ماذیم
	»	ج	ج	»	حمو
	»	ج	ی	»	حمو
هفدهم	»	ج	یح	»	نوغه
	»	د	ا	»	نوغه
	»	د	ط	»	کیخوحمو
	»	د	یو	»	کیخوحمو
هجدهم	»	ه	۰	»	لفانه
	»	ه	ز	»	لفانه
	»	ه	یه	»	شبثی
	»	ه	کب	»	شبثی
نوزدهم	»	و	و	»	صیدق
	»	و	یج	»	صیدق
	»	و	کا	»	ماذیم
	»	ه	د	»	ماذیم
بیستم	»	۰	یب	»	حمو
	»	۰	یط	»	حمو
	»	ا	ج	»	نوغه
	»	ا	ی	»	نوغه
بیست‌ویکم	»	ا	یح	»	کیخوحمو
	»	ب	ا	»	کیخوحمو
	»	ب	ط	»	لفانه
	»	ب	یو	»	لفانه
بیست‌ودوم	»	ج	۰	»	شبثی
	»	ج	ز	»	شبثی
	»	ج	یه	»	صیدق
	»	ج	کب	»	صیدق
بیست‌وسوم	»	د	و	»	ماذیم
	»	د	یج	»	ماذیم
	»	د	کا	»	حمو
	»	ه	د	»	حمو
بیست‌وچهارم	»	ه	یب	»	نوغه
	»	ه	یط	»	نوغه
	»	و	ج	»	کیخوحمو
	»	و	ی	»	کیخوحمو
بیست‌وپنجم	»	و	یح	»	لفانه
	»	ه	ا	»	لفانه
	»	ه	ط	»	شبثی
	»	ه	یو	»	شبثی
بیست‌وششم	»	ا	۰	»	صیدق
	»	ا	ز	»	صیدق
	»	ا	یه	»	ماذیم
	»	ا	کب	»	ماذیم
بیست‌وهفتم	»	ب	و		حمو
	»	ب	یج	»	حمو
	»	ب	کا	»	نوغه
	»	ج	د	»	نوغه

سطر مخروز خورشیدی	ماههای تقوفات چهارگانه	ایام	ساعات	حلق	ارباب ساعاتی که تقوفات در آن اتفاق می افتد
اول	نیسن	د	یح	۰	شبثی
	تمز	ه	ا	٥٤۰	شبثی
	تشری	ه	ط	۰	صیدق
	طبیت	ه	یو	٥٤۰	صیدق
دوم	»	و	۰	»	ماذیم
	»	و	ز	»	ماذیم
	»	و	یه	»	حمو
	»	و	کب	»	حمو
سوم	»	ه	و	»	نوغه
	»	ه	یج	»	نوغه
	»	ه	کا	»	کیخوحمو
	»	ا	د	»	کیخوحمو
چهارم	»	ا	یب	»	افانه
	»	ا	یط	»	افانه
	»	ب	ج	»	شبثی
	»	ب	ی	»	شبثی
پنجم	»	ب	یح	»	صیدق
	»	ج	ا	»	صیدق
	»	ج	ط	»	ماذیم
	»	ج	یو	»	ماذیم
ششم	»	د	۰	»	حمو
	»	د	ز	»	حمو
	»	د	یه	»	نوغه
	»	د	کب	»	نوغه
هفتم	»	ه	و	»	کیخوحمو
	»	ه	یج	»	کیخوحمو
	»	ه	کا	»	افانه
	»	و	د	»	افانه
هشتم	»	و	یب	»	شبثی
	»	و	یط	»	شبثی
	»	ه	ج	»	صیدق
	»	ه	ی	»	صیدق
نهم	»	ه	یح	»	ماذیم
	»	ا	ا	»	ماذیم
	»	ا	ط	»	حمو
	»	ا	یو	»	حمو
دهم	»	ب	۰	»	نوغه
	»	ب	ز	»	نوغه
	»	ب	یه	»	کیخوحمو
	»	ب	کب	»	کیخوحمو
یازدهم	»	ج	و	»	افانه
	»	ج	یج	»	افانه
	»	ج	کا	»	شبثی
	»	د	د	»	شبثی
دوازدهم	»	د	یب	»	صیدق
	»	د	یط	»	صیدق
	»	ه	ج	»	ماذیم
	»	ه	ی	»	ماذیم
سیزدهم	»	ه	یح	»	حمو
	»	و	ا	»	حمو
	»	و	ط	»	نوغه
	»	و	یو	»	نوغه
	»	ه	۰	»	کیخوحمو

جدول اوائل ماهها سریانی و رومی

سطر معدود شمسی	تشرین الاول / طمبریوس	تشرین الثانی / نوامبریوس	کانون الاول / دسمبریوس	کانون الثانی / ینواریوس	شباط / فبراریوس	آذار / مرطیوس	نیسان / افلیریوس	ایار / مائیوس	حزیران / یونیوس	تموز / یولیوس	اب / اغسطس	ایلول / سطمبریوس	کبائس سالها
	ب	ه	ز	ج	و	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	
ب	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
ج	د	ز	ب	ه	ا	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	ک
د	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
ه	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
و	ا	د	و	ب	ه	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	
ز	ب	ه	ز	ج	و	ز	ج	ه	ا	ج		ب	ک
ح	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
ط	ه		ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
ی	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
یا	ز	ج	ه	ا	د	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	ک
یب	ب	ه	ز	ج	و	و	پ	د	ز	ب	ه	ا	
یج	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
ید	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
یه	ه	ا	ج	و	ب	ج	و	ا	د	و	ب	ه	ک
یو	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
یز	ا	د	و	ب	ه	ه	ا	ج	و	ا	د	ز	
یح	ب	ه	ز	ج	و	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	
یط	ج	و	ا	د	ز	ا	د	و	ب	د	ز	ج	ک
ک	ه	ا	ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
کا	و	ب	د	ز	ج	ج	و	ا	د	و	ب	ه	
کب	ز	ج	ه	ا	د	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	
کج		د	و	ب	ه	و	ب	د	ز	ب	ه	ا	ک
کد	ج	و	ا	د	ز	ز	ج	ه	ا	ج	و	ب	
که	د	ز	ب	ه	ا	ا	د	و	ب	د	ز	ج	
کو	ه	ا	ج	و	ب	ب	ه	ز	ج	ه	ا	د	
کز	و	ب	د	ز	ج	د	ز	ب	ه	ز	ج	و	ک

حساب تقوفات از آن آغاز میشود و در اول حمل بود آفریده شده و آفتاب با ماه نه ساعت و ششصد و چهل و دو حلق از میلاد نیسن گذشته پس از آفریده شدن جمع گشت و سال خورشیدی هنگامی که در کمیت آن تدقیق نکنند سیصد وشصت وپنج روز ویك چهاریك روزاست که چون آنرا هفت‌هفت طرح کنیم یك روزویك چهاریك روز باقی خواهد ماند که این مقدار زیاده هر تقوفه میباشد بر تقوفهٔ مانندخود درسالی که بر آن مقدم است و بهمین سبب ما آنرا برای سالهای باقیمانده می گیریم و چون در اول محزور شمسی از اول روز ویا ازاول شب آغاز کنیم هنگامی که محزور تمام شد حساب بعینه عود می کند.

وما برروی این حساب تقوفات یك محزور شمسی را ازنزد خود حساب کردیم و چون سالهای ناقصهٔ آدم را گرفته و محازیر شمسی کنیم و این محازیر را القاء نمائیم و باقی مانده را در سطر محزور داخل کنیم در مقابل آن دوری تقوفهٔ نیسن را از اول شب یکشنبه آن سال ناقص با دیگر تقوفات سه گانه راکه پس از آن است ورب ساعتی راکه این تقوفه درآن می‌باشد خواهد یافت ویهود رب ساعتی راکه نزدآن ذکر میکنندآنرا طوالع ساعات می‌نامند واگر ساعات ازدوازده کمتر باشد تقوفه در شب است و اگر زیاد تر باشد در روز است و باید که دوازده ساعت ازآن کم کرد و باقیمانده مدتی است که از روز گذشته.

نامهای کواکبی را که در جدول تقوفات ثبت کردیم بعبرانی بود زیرا یهود همین نامها را بکار می بندند و البته هر امتی چون نیازمند بذکر کواکب شد بلغت خود آنها را نام می برد و جدول زیر نامهای ستارگان را بلغات مختلفه ناطق است و کسی که در آن نظر کند نامهـای عبری و غیر عبری کواکب را خواهد یافت .

تازی	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
رومی	قرونس	زاوس	االرس	ایلیوس	افرودیطی	هرمس	سیلینس
فارسی	کیوان	هرمزد	بهرام	مهر خورشید	ناهید	تیر	ماه
سریانی	کادن	بیل	نرغال	شمشا	استرابلتی	نقو	سهرا
عبرانی	شبثی	صیدق	ماذیم	حمو	نوغه	کیخو حمو	لفانه
هندی	سنسجر	برهسبتی	منکل	ادید	شرك	بد	سوم
خوارزمی	•	ریمژد	اریغز	اخیر	ناهیچ	چیری	ماه

اکنون که برای کواکب نامهای آنرا در زبانهای مختلفه ذکر کردیم هر چند که ازمورد بحث خارج است خوب است جدولی برای نامهای بروج در لغات گوناگون ترتیب دهم که تا اهل نجوم را مورد استفاده باشد و جدول این است .

عربی	رومی	فارسی	سریانی	عبرانی	هندی	خوارزمی
حمل کبش	قریوس	بره	امرا	طوله	میش	ورن
ثور	طورس	گاو	تورا	شور	برش	غاو
جوزاء توءمان	دودیمو	دوپیکر	تامی	تومیم	مثون	اذوبچر کریك
سرطان	قرقانس	کرزنك	سرطان	سرطون	کرکر	خرچنك
اسد	لاان	شیر	اریا	اری	سنك	سرغ
سنبله عذراء	برثانس	خوشه	شبلتا بتلتا	بثولو	کن	ووفیك
میزان	زوغاس	ترازو	ماسائا	موزنائیم	تل	ترازك
عقرب	اسقربیس	کژدم	عقربا	عقروب	وشجك	درمچیك
قوس رامی	طکسوطس	نیماسب	قشتا صلماربا	قیشت	دهن	ذنیك
جدی	اغوقروس	بهی	کذیا	کذی	مکر	ثارنیك
دلو	ادریخوس	دول	دولا	دیلو	کم	دور
حوت سمکه	اکثییس	ماهی	نونا	دوغ	مین	کیب

باز بمطلب خود بر گردیم و گوئیم : حساب و جداولی را که ما در پیش بیان کردیم بما می فهمانیدند که اول تقوفه در چه روز از ایام هفته است ولی روزی را که درماه سریانی اول تقوفه می شد بمقداری غیر قابل اغماض ازحقیقت دور بود .

مثال آن ـ چون تاریخ آدم را در اول تشری که میلاد آن روز یکشنبه غره اول ایلول ۱۳۱۱ اسکندری باشد بدست آوریم سالهای تام آدم ٤۷٥۹سال خواهد بود که هشت محزور کبیر و بیست وشش محزور صغیر و نه سال تام می شود که شش سال از این نه سال بنا برحساب (بهز یجوح) بسیط وسه سال عبورمی‌شود و چون هریك از بسیط و عبور را در ایام خود ضرب کنیم و ۱۷۳۸۲۰۰ روز وهفت ساعت ودویست و پنجاه و سه حلق می شود که فاصلهٔ میان اول سال از سالهای آدم و میلاد سالی باشد که برای مثال ذکر گشت .

و نیز در پیش گفته شد که علماء یهود قبول نموده اند که تقوفهٔ تشری که اعتدال خریفی باشد در سال اول از تاریخ آدم پنج روز و یکساعت پس از میلادسال بود و چون این مقدار را ازآنچه بدست آورده ایم کم کنیم باقیماندهٔ فاصلهٔ میان تقوفه تشری و میلاد سال خواهد بود و چون این مقدار را بر ۳٦٥ روز و ربع روز تقسیم کنیم ٤۷٥۸ سال میشود باضافهٔ ۳۳٥ روز و سه وبع روز و تا زمانی که سال شمسی تمام گردد و شب و روز معتدل شوند
حلق عت روز
۲۹/۱۱/۸۲۸ باقی خواهد ماند و چون این مقدار را برمیلاد سال خود ، که یکشنبه باشد پس از گذشتن هفت ساعت دویست و پنجاه وسه حلق ، بیفزائیم بساعت نهم از شب سه شنبه روزاول تشرین اول‌خواهیم رسید که از اعتدالی که از راه رصد بدست آمده چهارده روز متأخر است .

و چون این مدت را که میان اول تقوفات و میلاد سال ما که (۱۷۳۸۱۹٥) روز و۲٥۳حلق‌وشش ساعت استبدست‌آوریم ودر (۹۸٤۹٦)که ازاجزاء تدقیقی‌روز است بعقیده یهود ، درسال خورشیدی ضرب کنیم ۱۷۲۲۸۰۳۰٥ ودوپنجم جزء بدست خواهد آمد وسپس آنرا قسمت کرده و علامات کبائس را ملاحظه میکنیم و جدول ماههای سریانی ورومی این است :

واگر همین مطلوب را در تاریخ اغسطس بخواهیم باید که سالیان تام آنرا بگیریم وربع آنرا بر آن بیفزائیم و برحاصل جمع عدد شش را اضافه کنیم و مجموع را هفت هفت طرح کنیم ودرنتیجه علامت آغاز توت بدست خواهد آمد سپس براین علامت برای ماههای دیگر بجهت هر شهر تامی که پیش از مطلوب باشد عدد دو را بر آن بیفزائیم وباز مجموع را هفت هفت طرح کنیم وعلامت ماهی که مطلوب است بدست خواهد آمد.

کبیسه را در تاریخ اغسطس باید از اینراه شناخت که پیوسته برسالیان تام آن عدد یك را بیفزائیم و مجموع را چهار چهار طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند سال ما کبیسه نیست و اگر باقی نیاورد کبیسه است.

و اگر همین مطلوب را در تاریخ انطینس بخواهیم چهاریك آنرا برسالهای تام آن می افزائیم و برمجموع عدد چهار و سه چهارم همین سالها را اضافه می کنیم و اعمال پیشین خود را از نو تکرار می کنیم وطریقه شناسائی کبیسه در این تاریخ این است که همواره برسالهای تام عدد سه را بیفزائیم و مجموع را چهار چهار طرح کنیم و اگر چیزی نماند سال کبیسه است و اگر چیزی ماند کبیسه نیست،

و در تاریخ دقلطیانوس باید برسالهای تام آن چهار یك آنرا افزود و برمجموع همواره عدد چهار و چهاریك آنرا اضافه کرد و همان کارهائی را که در پیش میکردیم در اینجا نیز از نو بنمائیم و در معرفت اوائل ماهها آنچه را که در تاریخ اسکندر بنا برمذهب روم انجام دادیم در همین جا تکرار کرد و در این تاریخ کبیسه را باید از اینراه شناخت که همواره برسالهای تام عدد دو را افزود و مجموع را چهار چهار طرح کرد و اگر چیزی باقی نیاورد سال کبیسه است واگر باقی ماند کبیسه نیست.

در تاریخ هجری اگر شناسائی آغاز سالها و ماهها را بحساب تواریخ خواسته باشیم باید سالهای تامه هجری را گرفت و در سه جا قرار داد و یکی را در ۳۵٤ روز و دیگری را دربیست ودو دقیقه وسومی را در یك ثانیه ضرب کرد و بردقائق همواره سی وچهاردقیقه افزود سپس هریك ازاین حاصل ضربها را بچیزی که قابل رفع است

نمود و اگر دقائق بیشتر از پانزده باشد آنرا یکساعت دانست و اگر کمتر باشد بکلی
از آن صرفنظر کرد و مجموع حاصله روزهائی است که از سال اول هجری تا اول این
سال گذشته و بر آن عدد پنج را می افزائیم و هفت هفت طرح می کنیم و آنچه کمتر
از هفته ماند علامت محرم است و اگر ماهی دیگررا خواسته باشیم برای شهور تامه‌ای
که از مطلوب ما گذشته باشد برای یك ماه دو روز و برای یکماه دیگر یك روز منظور می‌داریم
و مجموع را بر علامت محرم افزوده وهمه این مبلغ را هفت‌هفت طرح می کنیم ودر نتیجه
علامت این ماه برحسب تواریخی که از مسیر اوسط بدست آمده است باقی می ماند.

اما در رویت هلال که چه روزی روی خواهد داد کاری است که بسیار دشوار
است و بجداول بسیاری برای دانستن این کار نیازمندی است و بآن اندازه که در زیج
محمد بن جابر بتانی و زیج حبش حاسب است برای جویندگان کفایت می کند وباین
دو جا رجوع شود.

بهمین طریق که گفته شد فرقه ای که مدعی هستند از بواطن باخبرند وتشیع آل عصمت را انتحال کرده‌اند حسابی ساخته که بزعم ایشان این حساب یکی از اسرار نبوت است و آن این است .

هر وقت خواستیم اول رمضان را بدانیم که چه روزاست سالهای تام هجرت را می گیریم (۱) و در چهار ضرب میکنیم وبحاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالها را میافزائیم . و اگر دراین تقسیم باقیمانده ای ماند بشرط آنکه یکی از این دوباقیمانده و یا هر دو از نصف مخرج یکی از دو کسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد . سپس باید بحاصل جمع عدد چهار را افزود و مابقی را هفت هفت طرح میکنیم و هرچه کمتر از یکهفته ماند علامت شهر رمضان است .

این حساب بر گفته های سابق ما مبتنی است که سال قمری ۳۵٤ روز است و چون هفت هفت طرح شود چهار باقی میماند . و چون سالهای هجرت را در چهار ضرب کنیم مثل این است که ایام هر سالی را هفت‌هفت طرح کرده باقیمانده آنرا نگاهداشته اند و چون پنج یك سالهای عرب و شش یك آنرا بگیریم مثل این میماند که از هر یك از این سالها پنج یك و شش یك روز را گرفته‌ایم و این کار ما را از ضرب سالها در پنج یك و شش یك روز

---

۱ ـ سال تام یعنی سالی که تمام گشته مانند سال گذشته نسبت بامسال و سال ناقص یعنی سالی که هنوز تمام نگشته و ما در او هستیم مانند سال فعلی .

سبب این که عدد چهار را باید اضافه کرد این است که از رمضان تامحرم که آغاز سال قمری است بنابرآنکه برای یکماه یکروز بگیریم و برای یك ماه دو روز چهار روز بدست ما میآید و اما چرا این کار را می‌کنیم ؟ درحاشیه بعد خواهیم گفت و باید دانست که ما تا وقتی چهار را می افزائیم که اول هفته و اول سال را جمعهٔ حساب کنیم و اگر بخواهیم اول هفته را یکشنبه بدانیم باید شش بیفزائیم و این نکته را ابوریحان در چند سطر دیگر میگوید منتها برای اینکه حاشیه بعد در هم نشود ما این مطلب را درهمین جا ذکر کردیم ومقصود ازعلامت شهر رمضان روزی است که غره ماه است .

وقسمت آن بر این دومخرج کفایت می کند. وچون همهٔ این اعدادرا هفت‌هفت طرح کنیم وباقیمانده را ازروزجمعه ای که اول‌هجرت است بشماریم بعلامت محرم میرسیم وچون عدد شش را هم برآن بیفزائیم و مجموع را از روز یکشنبه بشماریم هردو بیك معنی می رسد (۱).

و از این جهت این گروه چهار را زیاد کرده اند که اگر شخصی برای یکماه دو روز و برای یکماه یك روز بگیرد آنچه بدست او آمده تا آغاز ماه رمضان پنج می شود (۲) و چون این پنج را برعلامت محرم بیفزاید بعلامت شهر رمضان میرسد و حال اینکه باید برای خودمحرم هم عدد شش را زیاد نمود. پس رویهمرفته این‌عدد یازده می شود و چون هفت تای از آن انداخته شود چهار باقی می ماند و این مقدار باقیمانده از مجموع زیادتین است.

و بدین جهت حسابی که از روز جمعه ملقی شده و حسابی را که ما قبلابیان کردیم یعنی از روز پنجشنبه با هم متفق می شوند که سی و چهار دقیقه دراینجا یك روز حساب می شود با آنکه در آن حساب ملاحظه نمی شود.

---

۱ ـ در اینجا ابوریحان می خواهد بیان کند که چرا اسماعیلیه بمقصود میرسند و علت ولمیت این حساب چیست و چون این کتابرا برای مبتدی نوشته از ذکر مقدماتی که دانستن آن برای مطلب لازم است صرف نظر کرد.

وچون حسابی را که اسماعیلیه ساخته اند تحلیل کنیم خواهیم دید که بچهار جزء منحل میگردد.

جزء اول آن است که باید سالهای تام هجرت را در چهار ضرب کرد.

جزء دوم آن است که باید بحاصل ضرب پنج یك و شش یك این سالیان را افزود و اگر در این تقسیم باقیمانده ای ماند بشرط آنکه یکی از این دو باقیمانده و یا هردو از نصف مخرج یکی از دوکسر کمتر باشد باید این باقیمانده را هم یك روز حساب کرد.

جزء سوم آن است که باید بحاصل جمع چهار افزود.

جزء چهارم آن است که باید مابقی را هفت هفت طرح کرد وآنچه کمتر از یك هفته ماند علامت شهر رمضان است.

وباز گشت اصحاب رای مستحدثی در این مذهب که درخوارزم معروف ببغدادی است بدین حساب ومانند های آن است وازاین جهت این رأی ببغدادی معروف شد که به داعی ایشان که شیخی است و در بغداد سکنی دارد منسوب است.

من برخی از روساء این دسته را دیدم که جدول مجردی را که حبش (۱) در زیج خود برای تصحیح تاریخی که در حساب کواکب مستعمل است گرفته و برهریك از آن که علامت محرم باشد بعلتی که در پیش ذکر کردیم پنج را افزوده (۲) وصورت جدول را تغییر داده واستقامتی را که در آن جدول است بتحدیب مبدل نموده وجدول را مانند ماری که بخود پیچیده قرار داده چنانکه برخی از اهل طبرستان همان جدول را دائره‌ای ساخته که عدد در آن در هنگام استقامت بمبداء خود برمی گردد (۳) سپس در پیروی اسماعیلیه کتابی تألیف کرده که در آن کتاب برجویندگان هلال از راه رویت ودیدار طعن زده وایشان را دشنام داده وابنطور سرزنش کرده که یهودونصاری ازطلب هلال برای روزه خودواوائل شهوربیاری جداولی که ساخته اند بی نیازهستندولی مسلمانها باحوالی مشتبه مشغول و سرگرم شده اند واگر این نویسنده از موضع جدول مجرد از زیج حبش تجاوز می کرد واز اعمال اصحاب هیئت در رویت هلال آگاهی میبافت و از کیفیات آن واقف می‌شد و حقائق امر یهود و نصاری را هم میدانست آن وقت

---

۱ - جدول مجرد یعنی حسابها و دلایل ریاضی آنرا حذف نموده و تنها نتیجه عمل را نوشته است.

۲ - یعنی مقصود از جدولی که حبش ساخته شناسائی اول سال است که محرم باشد و شناسائی رمضان و این شخص که از اهل طبرستان است چون مقصودش اول رمضان است بدین سبب عدد پنج را برآن افزوده.

۳ - یعنی وقتی که در این جدول عدد تمام شود باز باید از سر گرفته شود و در هر دویست و ده سالی عدد تمام می شود و سبب اینکه بدویست و ده که رسید عدد تمام می شود این است که چون ۷ راکه عدد هفته است در عدد سی که در پیش گفتیم در هر سی سال بمناسبت اینکه سال عربی یازده روز کبیسه میشود، ضرب کنیم دویست و ده خواهد شد.

تصدیق مینمود که آن راهی را که یهود ونصاری رفته اند بعینه‌همین شبهه ها واشکالات در آن موجود است .

هر کس که از گفته های سابق ما آگاه شده باشد این مسئله را که اجماعی و محل اتفاق علماء هیئت است خواهد دانست که مقادیر مفروضه در اواخر اعمال رویت هلال ابعادی است که بتجربه نمی شود بر آن واقف شد و مناظر را احوالی است هندسی که بدان سبب محسوس بصری در بزرگی و کوچکی تفاوت میکند و هنگامی که شخص در احوال فلکی از روی انصاف تأمل کند نمی تواند بطور قطع حکم نماید که آیارؤیت‌هلال کدام وقت واجب خواهد شد و کدام وقت ممتنع ، بویژه وقتی که ماه در نهایت این بعد مفروض واقع شود و شکل لولب که از جدول مجرد نقل شد این است (در صفحهٔ جداگانه)

با آنکه در جدول مجردی که حکیم حبش در زیج خود که معروف بممتحن است قرار داده و این شخص مذکور آنچه در لولب است در برخی مواضع عدد پنج را بر آن افزوده که حبش در اینجاها کسور را بصحاح جبران می نموده و شخص نامبرده باین نکته توجه نیافته وحبش درجداول اوساط نیز برای اینکه بغلط نیفتد نیز این نکته را مراعات کرده و هر کسی بخواهد بصحت آنچه ما گفتیم اطمینان نماید میان این لولب که بعینه همان جدول مجرد است که فقط یك پنج تائی بر آن برای آنکه برای رمضان باشد افزوده شده ومیان جدول مصححی که ما برای علامت محرم حساب کردیم و کسوری که با اعداد صحاح بود ثابت کردیم که در زیر چشم بیاید وبطور عیان درك گردد تا در نتیجه برای فهم مسائل دیگری نیز کمك باشد بسنجد وشخصی که خواهد چنین کاری را انجام دهد باید از سالهای هجرت با سال ناقصه ۲۱۰ اسقاط کند اگرزیادتر باشد وباقیمانده را در سطر عدد بیاورد و در ازاء آن ایام و دقائق را بگیرد وبردقائق همواره پنج‌روزو۳٤ دقیقه زیاد کند وآنچه ازآنرا که بروزهاقابل رفع است در این کار کوتاهی نکند و هفت تای از آن را القاء کند اگر در آن باشد در

نتیجه علامت اول محرم جمع می شود و چون پنج را بر آن بیفزائیم علامت رمضان حاصل میشود .

وباید جدول‌را با لواه ای که در کتاب است مقایسه نمود زیرا دربرخی مواضع اختلاف موجود است بدین سبب که دقائق که بشصت نرسیده بیك روز جبران شده و بطور عیان آشکار میشود که چرا برای (۲۱۰) سال این جدول ترکیب شده واین جدول نه برای کمتر و نه زیادتر از دویست و ده سال است .

من پیش احمد بن‌محمد بن شهاب که یکی ازدعات بزرگ ایشان بود جدولی یافتم و او طریق بکار بردن آنرا بمن گفت که باید سالهای تام هجری را گرفت و بر آن چهار افزود و مجموع را هشت هشت طرح کرد و هر اندازه که کمتر ماند آنرا درسطر عدد داخل نمود و دید که در هر ماهی اول آن چه روز است و جدول این است .

عدد	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاولی	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه
ا	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و
ب	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج
ج	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا
د	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه
ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب
و	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز
ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د
ح	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج	د	و	ز	ب

این جدول نیز از جدول مجرد حبش استخراج شده و هر کس که بدور هشت تائی که در این جدول بآن عمل شده نظر کند خواهد دید که آغازسالها بهمان روزی که از هفته بوده بر میگردد و چهار دقیقه کسور آن کمتر میشود و این جدول بـا جدول مجرد که تصحیح شده مخالفت ندارد مگر اینکه زمان طولانی شود آنوقت

اضطراب فاحشی درآن پیدا میشود واین داعی مدلس ومردم‌فریب‌می گفت که جدول مذکور را حضرت جعفر بن محمد صادق ساخته که چون آنجناب دید مردم در آغـاز رمضان در شك و اختلاف افتاده اند فرمود . بخداوندی که محمد را بپامبری فرستاد سوگند یاد می کنم که محمد ازامت خود مفارقت نجست تا اینکه آنچه در دنیا بوده و خواهد شد بما بیاموخت و کمترین این علوم علم روزهٔ است که در هرسال در چه روزی واقع می شود و فرمود که هیچگاه شعبان تمام نمیشود ورمضان هم هیچوقت از سی روز کمتر نمیباشد .

این مرد داعی ستمکار برچنین سیدی عالم که افضل اشراف و اعلم امامان است (صلوات الله علی ذکرهم) افتراء زده چه امری را بدو نسبت داده که در دین جداو نیست وبرضدآن برهان قائم است واین امام زاهد وپارسا بالاتر ازآن‌است که دامنش بگفته های امثال این داعی و بنسبت های اسماعیلیه آلوده گردد .

از برای دانستن علامت محرم دو راه است و ابو جعفر خازن در مدخل کبیر که بعلم نجوم نوشته ذکر نموده .

یکی این است که از برای هرسی سال تامی که از هجرت گذشته پنج روز بگیریم و آنچه که کمتر از سی ماند برای هر ده سالی یك روز و دو سوم روز یعنی شانزده ساعت و آنچه که از ده سال کمتر است برای هر پنج سالی ازآن بیست‌ساعت و برای هر سالی تام چهار روز و هشت ساعت وچهار پنجم ساعت و برمجموع یااینکه پنج روز بیفزائیم و یا اینکه دو روز از آن کم کنیم و حاصل را هفت هفت طرح کنیم هر چند روزی که باقی ماند علامت محرم است .

این کار راکه ابوجعفر خازن پیشنهاد کرده صحیح است وبهمان طریقه سابقه که ذکر شد راجع است واینکه از ایام وکسور که برای شماره سالها کنار میگذاریم علت این است که این کسور باقی همین عدد است که مبدل بایـام شده و هفت هفت طرح گشته و در جدول مصحح این مطلب آشکار است و از این جهت بمجموع عدد

پنج را می افزائیم که مبداء آن از روزیکشنبه شود چنانکه این مسئله را هم درپیش گفتلیم وچون ما هفت هفت طرح می کنیم چه عدد پنج افزوده شود و چه پنج ازهفت کم شود هر دو مساوی خواهد بود و اگر غیر از محرم ماه دیگری را بخواهیم برای اصل سال بجهت هر ماه فردی دو روز و برای هر ماهی که زوج است یك روز باید برعدد افزود و مجموع را هفت هفت طرح کنیم و آنچه باقی ماند اول آن ماه است .

طریقهٔ دوم را که ابوجعفر ذکر کرده این است که نصف سالهای تام را اگر زوج باشد می گیریم و اگر فرد باشد یك عدد از آن کم می کنیم و چهار روز وبیست و دو دقیقه برای آن محفوظ می داریم و نصف دیگر باقیمانده سالهـا را هم می گیریم ودر دوموضع این اعدادرا می گذاریم ویکی ازآن دو را درسه ضرب میکنیم وبرچهار تقسیم می‌نمائیم وخارج قسمت ایام می شود ودیگری را درهشت ضرب میکنیم ومجموع را باضافه پنج براین ایام می افزائیم سپس از جمله اعداد باندازه شماره نصف سالهـا دقایق ایام را کم میکنیم و آنچه را که سابقاً محفوظ داشته بودیم اگر سالها فرد باشد برآن اضافه می کنیم و اگر کسری ماند در صورتیکه بیشتر از سی دقیقه باشد آنرا یکساعت محسوب نموده و اگر کمتر باشد صرفنظر میکنیم سپس مجموع را هفت هفت طرح کرده آنچه باقی ماند علامت محرم است .

این طریق نیزصحیح است وعلت آن بعینه همان عللی است که درپیش گفته شد زیرا عددی را که محفوظ میداریم حصه سال منقوصه خواهد بود از مجموع سالها ، پس ازآنکه ایام آنرا هفت هفت طرح کرده باشیم وچون نصف سالهای باقیمـانده را در ۸ ضرب کنیم مثل این است که جمیع آنرا درچهار ضرب کرده ایم که ایام صحاح باقیمانده ازسال قمری باشد هنگامی که هفت هفت طرح شود .

چیزی که نسبت آن بواحد نسبت نصف این عدد شصت باشد .

هر گاه بخواهیم آغاز سالی از سالهای یزدگردی را بشناسیم باید سالهای تـام آنرا گرفت وعدد سه را برآن افزود ومجموع را هفت هفت طرح کرد ودر نتیجه‌علامت

آغاز فروردین بدست خواهد آمد و اگر ماهی دیگر غیر از فروردین را بخواهیم برای سالهای تامی که از آن تاریخ گذشته بغیر از آبان ماه برای هر ماهی، که نباید برای آن چیزی گرفت، برای‌هر ماهی‌دوروز میگیریم وبرروزی که‌آغاز فروردین است میافزائیم ومجموع را هفت هفت طرح می کنیم وآنچه باقی ماند علامت آغاز آن ماهی است که مطلوب‌ما بود.

در تاریخ مجوس که از هنگام کشته شدن یزدگرد آغاز شده باید برسالهای تام آن همواره عدد پنج را بیفزود و اعمال سابقه خود را تکرار کرد اگر ماههای فارسی را درآن‌بکار برده باشیم.

و اگر ماههای اهل سغد و یا خوارزم را بکار بسته باشیم همواره برسالهای تام عدد سه را می‌افزائیم ومجموع راهفت هفت طرح کرده ودرنتیجه علامت‌آغاز نوسرد و یا ناوسارجی بدست خواهد آمد سپس برای هر ماهی که منقضی شده برعلامت نوسرد دو روز را می افزائیم و بعلامت‌آن ماه خواهم رسید.

و اما در تاریخ معتضد شناسائی علامت فروردین ماه باین طریق است که ربع آنرا برسالهای تام آن میافزائیم و همواره برمجموع یك چهار و یك چهار یك افزوده ومجموع را هفت هفت طرح میکنیم ودرنتیجه علامت فروردین ماه بدست خواهدآمد.

و چون اول سال بدست آمد و بخواهیم که آغاز دیگر ماهها را بشناسیم برای هر ماهی که پیش از ماه مطلوب ما گذشته باشد. بغیر از آبانماه که در سال کبیسه برای آن یکروز ملاحظه میشود و درسالهای غیر کبیسه هیچ، دو روز ملاحظه میکنیم و چون مجموع را هفت هفت طرح کردیم علامت آغاز آنماه بدست خواهد آمد.

و طریقه شناسائی کبیسه در سالهای معتضدی بدینطریق است که سالیان تام آن را چهار چهار طرح کرده وبقیه نظرمیکنیم چنانچه چیزی باقی نماند سال‌کبیسه است و اگر باقی ماند کبیسه نیست.

گمان میکنم دراین مبحث طویل که بطول انجامید برای خوانندگان کافی باشد و الحمدلله حمده حمداً کثیرا.

این فصل

در تواریخ کسانی است که پیغمبری را بخود بستند و اممی که فریب ایشان را خورده‌اند

میان انبیا و ملوك جماعتی از متنبئین ظاهر شدند که کتاب از شمارش آنان قاصر است . برخی از ایشان هلاك شدند بدون آنکه کسی از او پیروی کند و جز نامی درصفحه روزگار نگذاشت . برخی دیگررا امتی متابعت کردند و نوامیس ایشان در نزد این امت باقی و پاینده ماند . و این امم تاریخ ایشان را ذکر میکنند . پس ما باید که تواریخ مشهور ترین ایشان را ذکر کنیم .

نخستین شخصی که از این دسته ذکر میشود بوذاسف است که چون یکسال از پادشاهی تهمورث گذشت در هند ظاهر شد و کتابی بپارسی بیاورد و بملت صابئین دعوت کرد و خلقی زیاد اورا پیروی کردند .

پادشاهان پیشدادی و برخی از کیان که بلخ را جایگاه خود قرار داده بودند نیرین و کواکب و کلیات عناصر را تا زمان پیدایش زردشت در سال سی‌ام از سلطنت گشتاسپ تقدیس میکردند .

باقیمانده های این طایفه در حران سکنی دارند و بدیشان حرانیه گفته میشود و این اسم منسوب بموضع و مسکن ایشان است و برخی گفته اند که این نام منسوب به هاران بن ترح میباشد که برادر ابراهیم است و او از دیگر رؤسای ایشان دردین پا برجاتر ومتمسك تر بودوازاین قوم ابن سنکلای نصرانی در کتابی که نقض نحله ایشان را نموده است و پر از دروغ و اباطیل کرده چنین نقل میکند که ابراهیم از جمله

هم کیشان این گروه بود ولی از این مسلك خارج شد زیرا که در قلفه او برصی پیدا شد و هر کسی که این مرض را بگیرد نجس است و ایشان با او مخالطه و آمیزش نمیکنند پس بدین سبب ابراهیم قلفه خود را برید یعنی ختنه کرد سپس داخل یکی از بیوت اصنام گردید آوازی شنید که بت با او میگفت ای ابراهیم تو از نزد ما با یك عیب خارج شدی و اکنون با دو عیب بازگشتی بیرون شو و دوباره بدین مکان مراجعت منما . پس ابراهیم در غیظ شد و بتان را درهم شکست و از زمره صابئین خارج گشت سپس از کرده خود پشیمان شد و خواست پسر خود را برای ستـاره مشتری ذبح کند بنا بر عادتی که ایشان در ذبح اولاد داشتند ، پس از اینکه کوکب مشتری صدق انابت ویرا بدانست پسرش را بیك قوچ فدا گـرفت و عبدالمسیح ابن اسحق کندی در جوابی که از کتاب عبدالله ابن اسمعیل هاشمی نوشته اینطور نقل میکند که این دسته بذبح بشر معروف اند لیکن امروز ایشان را آشکارا میسر نمی شود و ما از ایشان بیش از این نمی دانیم کـه مردمی هستند که خداوند را یگانه میدانند و از قبایح تنزیه میکنند و او را بسلوب متصف میکنند نه بایجاب مثل اینکه میگویند محدود نمی شود و دیده نمی گردد و ستم نمی کندو جور نمی نماید و حق تعالی را باسماء حسنی میخوانند ولی بطریق مجاز زیرا در نزد آنها صفتی حقیقتاً وجود ندارد و تدبیر عالم را بفلك و اجرام آن نسبت میدهند و بحیات و نطق و سمع و بصر افلاك قائلند و انوار را تعظیم مینمایند و از آثار ایشان قبه‌ای است که در بالای محراب درجامع دمشق است که در ایامیکه یونانیان و روم بردین آنها بودند نماز خانه ایشان بود بعد بدست یهود افتاد و از برای خود کنیسه گردانیدند سپس نصاری بر آنها غلبه یافتند و از برای خویش بیعه گردانیدند تا آنکه زمان اسلام شد و مسلمانان آن مکان را مسجد کردند و از برای صابئین هیاکل و اصنام باسماء شمس با اشکال معلومه بوده چنانکه ابومعشر بلخی در کتابش که ببیوت

عبادات موسوم است ذکر کرده مثل هیکل بعلبك که ازبرای صنم شمس بوده وهیکل حران که منسوب بقمر بوده و بنائش بصورت طیلسان است و در نزدیکی آن قریهٔ ایست که سلمسین نام دارد و نام قدیم آن صنم‌سین بوده یعنی صنم قمر وقریه دیگری که ترع عوزای موسوم است یعنی در زهره و میگویند که کعبه و بتهای کعبه از ایشان بوده و پرستندگان این اصنام هم از زمره صابئین بوده اند و بت (لات) باسم زحل بوده و (عزی) باسم زهره و از برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان اند مانند هرمس مصری و آغاثاذیمون و والیس و فیثاغورث و باما سوار جد مادری افلاطون و امثال آنها و بعضی از ایشان بر خود ماهی را حرام کرده وجوجه را حرام نموده زیرا همیشه در حال تب است و سیر را نیز حرام کرده چون دردسر می‌آورد و خون یا منی را که قوام جهان از او است میسوزاند و باقلاء را نیز حرام نموده چون ذهن را غلیظ و فاسد میکند و این گیاه در اول امر در جمجمه انسان سبز شده واز برای این طائفه سه نماز واجب است : نخست در نزد طلوع شمس هشت رکعت دوم قبل از زوال شمس از وسط السماء پنج رکعت سوم هنگام غروب آفتاب پنج رکعت ودرهر رکعت از نماز شان سه سجده است ودرساعت دوم روز یك نماز نافله میخوانند و یکی دیگر را در ساعت ۹ از روز و سومی را در ساعت سوم از شب و از برای نماز طهارت و وضوء بجا می آورند و از جنابت هم غسل میکنند و اختتان نمی نمایند چون چنین گمان کرده اند که بدین امر مامور نشده‌اند و اکثر احکام ایشان در مناکح و حدود مثل احکام مسلمین است و در تنجس ازمس موتی و امثال این امر شبیه بتوریة(۱) وازبرای این قوم قربانیهائی است که بکواکب و اصنام و هیاکل آنها متعلق است و ذبایحی هم دارند که کهنه ایشان وآنهاکه فریبشان داده‌اند متولی آن هستند و بعضی از این جماعت بوذاسف را هرمس میدانند و گفته شد که صابئین

(۱) چون آنان پیش از یهود و مسلمانان بوده‌اند پس صحیح این است که احکام این دو طائفه مانند صابیان است نه احکام آنان مانند احکام این دو قوم .

حقیقی آنهائی هستند که درباابل از جمله اسباطی که کورش (سیروس) و ار طشخاسب به بیت المقدس حرکت دادند تخلف کردند و اکثرشان در واسط و سواد عراق در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله ساکن اند و خود را با نوش بن شیث نسبت میدهند و باحرانیه مخالفند و مذاهب ایشان را عیب میکنند و جز در اشیاء معدودی با ایشان موافق نیستند حتی اینکه در نمازشان بقطب شمال متوجه اند و حرانیه بجنوبی گمان میکنم که مانوی ها نیز باین قطب توجه کنند زیرا این قطب نزد ایشان وسط قبة السماء است و رفیع ترین موضعی در آن ولیك صاحب کتاب الباء که از مانویه و دعات ایشان است اهل ادیان ثلثه را در عداد اموری که بر ایشان عیب میگیرد یکی این است که بسمت خاصی توجه میکنند و میخواهد بر این امر اشاره کند که شخصی که برای خدا نماز میخواند از توجه بقبله خاصی بی‌نیاز است. (۱)

برخی از اهل کتاب بر این گمانند که متو شالح را غیر از لمك پسری بود که صابی نام داشت و صابئه بدو منسوب اند.

مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت پرست بودند و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده های ایشان اکنون در هند و چین وتغزغز موجودند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهار های اصنام و فرخارها (۲)

---

(۱) قرآن هم می‌گوید اینما تولو فثم وجه‌الله، هر کجا روی آورید روی خدا آنجاست و مقصود از توجه بجهتی، خدا را ذیجهت دانستن نیست.

حاج میرزا حسین مازندرانی که از بلهای شیعه است و فصل الخطاب رانوشته در مستدرك وسائل آیه مذکوررا ناسخ فولوا وجوهکم شطرالمسجدالحرام دانسته غافل از اینکه یکی از این دو آیه احاطه ذاتی را می خواهد بما بفهماند و یکی دیگر حکم تکلیفی را، گذشته ازاینکه درهیچ تاریخی دیده نمی‌شود که مسلمانان بهمه جهات نماز خوانده باشند.

(۲) بهار و فرخار هردو بمعنای بتخانه است

و دیگر آثار ایشان در ثغور خراسان که بهند متصل است ظاهر و هویداست و بقدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و میگفتند که فلك در یك خلاء نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد زیرا چون چیزی مدور از محل خود زائل شود بحالت دورانی فرود می‌آید و گروهی از ایشان بحدوث عالم گرائیده اند و این عقیده را قبول کرده اند که عمر عالم هزار هزار سال است که بچهار قسمت تقسیم میشود: چهارصد هزار سال آن زمان صلاح وخیر است (۱).

مانی نقاش و سرانجام کار او

مانی شاگرد فادرون است و مذاهب ثنویه و مجوس و نصاری را میشناخت سپس ادعای نبوت کرد و درآغاز کتاب خودکه بشاپورگان معروف است وآن کتاب را برای شاپور پسر اردشیر تألیف کرده چنین میگوید. اصول عقاید و اعمال همان است که پیغمبران خدا در هر زمان آورده اند و در بعضی از قرون بدست (بد) ببلاد هند فرستاده شد (۲) و در بعضی دیگر بدست زرتشت بایران و درباره دیگر از قرنها بدست عیسی بمغرب زمین سپس دوره این نبوت شد و بدست من که مانی هستم در این قرن اخیر بزمین بابل این دین و این شریعت بیامد و در انجیلش که ۲۲ باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته که نام فارقلیط که مسیح بدو مژده میدهد اوست و او خاتم پیغمبران است و مطالبی که مانی در هستی عالم و هیئت جهان گفته با براهین مخالف است و مردم را بعالم نور و انسان قدیم و روح

---

(۱) پس ازاین عبارات دراصل کتاب دوازده سطر عبارت است که مربوط بما قبل نیست وما در اصلاحات کتاب راجع باین سطور گفتگو خواهیم کرد.

(۲) مقصود از بد بودا می‌باشدوبد درکلمات عرب بمعنای بت هم آمده چنانکه ابوالعلاء معری در ذم دنیا میگوید

والقلب من اهوائه عابد　　　ما یعبد الکافر من بده

الحیوة دعوت کرده و بقدم نور وظلمت و ازلیت این دو اصل قائل شده وذبح حیوانات و ایذاء آتش و آب و نباتات را حرام نموده و قواعد و نوامیس وضع کرده که صدیقون که ابرار و زهاد مانویه اند بر خود فرض و واجب میدانند و این نوامیس از این قبیل است :

ایثار درویشی وقلع و قمع حرص و شهوت وکناره گیری از دنیا و زهد در جهان و اتصال روزه بروزه دیگر و صدقه در حدود توانائی و جز قوت یك روز نگذاشتن و پس انداختن چیزی حرام است و ترك مجامعت و پیوسته در طوف جهان گردیدن و رسوم دیگری که بر سماعین(۱) یعنی اتباع و پیروان خود واجب کرده است از قبیل تصدق بده یك دارائی و روزه هفت یك عمر و اقتصار بر یك زن و مواسات با زهاد و ابرار و رفع پریشانی و بیچارگی آنان .

از مانی چنین نقل میکنند که اگر شهرت زیاد هیجان پیدا کند قضاء آن در کودکان رواست وبر این مطلب میشود چنین گواه آورد که هریك از منانیه خادمی امرد و خوشرو دارند ولی من تا آنجا که از کتب مانی دریافته ام بچنین چیزی برنخورده ام بلکه سیرت مانی با این عقیده مخالفت دارد .

تولد مانی در بابل بوده در قریه‌ای که نام آن مردینو میباشد و این قریه در نزدیکی نهر کوثی (۲) اعلی واقع است(۳) چنانکه در کتاب شاپورگان درباب آمدن

(۱) سماع یعنی بسیار شنوا ونیوشا .

(۲) روایتی از زبان علی‌بن ابیطالب ساخته اند که اصل ما از کوثی است واین روایت را وقتی که شعوبیه طغیان داشته اند ساخته اند ومقصود این است که ابراهیم نبطی بوده واو اصل ما می‌باشد .

(۳) بهمین جهت است که باید خلیفه مانی بگفته ابن‌ندیم همواره در بابل باشد ولی پس از آنکه منصور عباسی جمعی از ایشان را دار زد و جمع مانویه‌را پراکنده گردانید ازبابل رخت بربستند وبسوی ترکستان رفتند ومنصور یکی‌از شعرای بزرك *

رسول حکایت میکند که در سال ۵۳۷ از سالهای منجمین بابل یعنی تاریخ اسکندر در سال چهارم از پادشاهی آذربان تولد او واقع شده و در سیزده سالگی در سال دوم از سلطنت اردشیر بدو وحی رسید اسم مانی نزد نصاری بنا بر آنچه یحیی بن نعمان نصرانی در کتاب خود که رد بر مجوس نوشته ذکر میکند قوربیقوس بن فتق است و چون مانی ظهور کرد بزودی پیروان زیادی یافت و کتب بسیاری از قبیل انجیل مخصوص خویش و شاپورگان و کنزا لاحیاء وسفر الجبابرة ومقالات زیادی تالیف کرد و بنا بر زعم خود آنچه را که مسیح بطور رمز گفته او بیان کرده است و کار او پیوسته رو بفزونی بود و در زمان شاپور پسر اردشیر و هرمز پسر شاپور بسیار شهرت یافت تا آنکه پادشاهی ببهرام بن هرمز رسید و مانی را خواست و در حضور او چنین گفت : این مرد برای دعوت بویرانی جهان آمده پس ما باید پیش از آنکه بمراد خویش رسد و جهان را خراب کند او را از میان برداریم .

مشهور از حال مانی این است که بهرام او را بکشت و پوستش را بکند و پر از کاه کرد .

جبرائیل بن نوح نصرانی در جوابی که از رد نصاری یزدانبخت نوشته چنین متعرض است که مانی را کتابی بوده که در آن از مرك خود خبر داده و برای خویشاوندی که با پادشاه داشت زندانی گشت چون گفته بود که در پادشاه شیطانی است و وعده داده بود که شاه را شفا دهد و نتوانست بوعده خویش وفا کند پس پادشاه بردست و پای او بند نهاد و بزندانش گسیل‌داشت‌و مانی درهمانجا بمرد وآنگاه

☆راکه صالح‌بن عبدالقدوس نام داشت طلب کرد وگفت این شعر راکه گفته

الشیخ لایترك اخلاقه حتی یواری فی‌ثری رمسه

(یعنی پیرمرد تا بمیرد اخلاق خود را تغییر نمی‌دهد) گفت من‌گفته‌ام منصور گفت توهم نمی‌توانی اخلاق خودرا تغییر دهی سپس‌امر کرد تا اورا کشتند .

سرش را از تن جدا کرد و بدر بارگاه بیاویخت و بدنش را در گذرگاه مردمان بینداخت .

از اشخاصی که دعوت او را پذیرفته اند جمعی باقی مانده اند که در شهرها پراکنده اند و جز فرقه‌ای که در سمرقند هستند و بصابئین معروفند جایگاه معینی ندارند و اما از خاك اسلام چون بیرون رویم بیشتر اتراك شرقی و اهل چین و تبت و بعضی از اهل هند بر کیش او هستند (۱) و آنان در امر مانی بر دو قول اند دستهٔ بر آنند که مانی را معجزه نبود و خود مانی خبر داده که پس از اینکه مسیح و اصحابش در گذشتند دیگر اعجاز واقع نمیشود . دسته دیگر قائلند که مانی دارای معجزات و صاحب آیات بوده و شاپور را وقتیکه با خود بسوی آسمان بلند کرد و میان آسمان و زمین نگاه داشت بدو ایمان آورد و از مرزبان بن رستم شنیدم که شاپور مانی را بنا بر قانونی که زرتشت وضع کرده که باید متنبئین را نفی بلد نمود تبعید کرد و چون برگشت بهرام اورا بگرفت و پاداشش را درگنارش گذاشت .

بها فرید بن ماه فروذ ین

سپس درایام ابومسلم صاحب دولت عباسی مردی داعیه نبوت پیدا کرد که نام او بهافریدبن ماه فروذین است و او در روستای خواف که از دهہای اطراف نیشابور است در قصبه‌ای بنام سیراوند پیدا شد و خود او از اهل زوزن بود و در ابتدای امر پنهان گردید وبسوی چین رفت و هفت سال در آنجا زیست ودر بازگشت پیراهنی از حریر سبز با خود بیاورد که چون آن را جمع میکردی در مشت جای میگرفت و شبانگاه ببالای بامی شد و بامدادان بزیر آمد و مردی که مشغول کشت بود اورا

(۱) دائرة‌المعارف فرانسه در لغت مانی از گفتار ابوریحان گواهی آورده که جمعی زیاد از مانویه در خاك ترکستان هستند وصدق گفته ابوریحان را کشفیات اتفاقی که چندی پیش روی داد وکتابخانه‌ای از مانویه بدست آمد تائید میکند .

بدید آن مرد را گفت : این مدت که غیبت کرده بودم بآسمان رفتم و بهشت ودوزخ بر من ارائه داده شد و خداوند بمن وحی فرستاد و این پیراهن را بر اندامم کرد و در این ساعت بزمین نزول کردم . پس آنمرد برزگر او را تصدیق کرد و مردم را گفت که من خود دیدم که او از آسمان فرود آمد در نتیجه جمعی از مجوس به پیروی او گرد آمدند و او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد زرتشت را تصدیق نمود و بر اهل نحله خود گفت که آنچه زرتشت بیاورده است من تصدیق میکنم و من بودم که در سر بزرتشت وحی فرستادم و بر امت خود هفت نماز واجب گردانید یکی در یگانگی خدا و یکی در آفرینش آسمانها و زمین و یکی در خلق حیوان و روزیهای آنها و یکی دیگر در مرك و یکی هم در بعث وحساب ویك نمازهم راجع باهل بهشت و دوزخ و چیزهائی که برای ایشان آماده شده و یك نماز هم در ستایش اهل جنت و کتابی بفارسی برای امت خود ترتیب داد و امرشان نمود که بر یك زانوی بسوی چشمه خورشید نماز بخوانند و در هر جائی که باشند توجه بسوی آفتاب کنند و موهای خود را رها نمایند و در موقع طعام زمزمه کنند و چهار پایان را نکشند مگر آنچه را پیر شده باشد ولی شرب خمر و خوردن مردار و زناشوئی با مادر و خواهر و دختر و برادر زاده را حلال دانست ودر مهر برچهارصد درهم اقتصار کرد و پیروان خود را امر کرد که راهها را تعمیر کنند و پلها را اصلاح نمایند و این وجوهات باید از هفت یك اموال و کسب اعمال باشد و چون ابومسلم به نیشابور آمد موبذان و هربذان به پیراموں وی گرد آمدند و گفتند اینمرد اسلام و دین ما را تباه کرده پس ابومسلم عبدالله بن شعبه را برای گرفتن او بفرستاد و اورا در جبال بادغیس بیافتند و ابو مسلم ویرا با هر که از پیروانش یافت بکشت و اتباع او بهافریذیه معروفند و بآنچه او بیاورده معتقد و بازمازمه ازمجوس دشمن اند و چنین گمان کرده اند که خادم بها فرید ایشان را اعلام کرده که در حالی که

بهافريذ بر يابوئی سوار بود بآسمان صعود كرد و زود باشد كه بسوی اصحاب خود نزول كند و از دشمنان خود انتقام كشد .

پيدايش ابن مقنع و سرانجام كار او

بعد ازاو هاشم بن حكيم كه معروف بهمقنع است(۱) درقريهٔ كه كاوه كيمردان نام دارد ظاهر شد و چون چشم او كور بود حرير سبزی را برقع بينداخت و ادعای خدائی كرد و گفت برای آن بجسم در آمدم كه پيش از آن كسی نمی توانست بمن بنگرد و از نهر جيحون بگذشت و بنواحی كش و كشف وارد شد و بخاقان كاغذی نوشت و او را بكمك خواست و مبيضه و اتراك بدور او گرد آمدند وبرايشان اموال و فروج را حلال گردانيد و هر كس كه با وی مخالفت ميكرد بكشت و آنچه را كه مزدك تشريع كرده بود او هم امضاء كرد و لشكريان مهدی را شكست داد و چهارده سال استيلاء داشت تا آنكه درسال ۱٦۹ هجری محاصره شد و چون يقين پيدا كرد كه كشته خواهد شد خويش را بتنور انداخت كه ازهم پراكنده شود تا آنكه گفته بود من زمانی بی جسد بودم راست آيدوليك نشدكه ازهم متلاشی شود و او را در تنور بيافتند و سرش را بريدند و بنزد مهدی فرستادند و در آن روزگار مهدی در حلب بود و ابن مقنع را پيروان بسياری است كه در ماوراء النهر هستند و از مردم خويش را پنهان ميدارند و در ظاهر اسلام را بخود بسته اند و من اين اخبار را از فارسی بعربی ترجمه كرده ام و در كتاب ديگری كه در اخبار مبيضه و قرامطه است بطريق استقصاء ذكر كرده ام .

---

(۱) مقنع يعنی كسی كه قناع بروی خود آويخته وادیب نيشابوری می گويد آن بدر مقنع را چندان نبود حسنی گردم زنی از بدری از بدر معمم زن ولی آنچه ابوالعلی گفته بهتر است افق انما البدر المقنع رأسه ضلال وغی مثل بدر المقنع يعنی بهوش ای كه اين زن كه قناع برسر دارد مانند بدری است مقنع وادیب نيشابوری مضمون شعر را ازدزديده وخراب كرده

خروج مزدك

وپس از اینها که گفته شد مردی خروج کرد که مزدك بن همدادان نام داشت و از اهل نسا بود و مؤبد مؤبدان یعنی قاضی القضات و در ایام قباد بن فیروز ظهور نمود و مردم را بدین ثنویت خواند و با زردشت در بسیاری از آراء مخالفت نمود و وباشتراك درمال وزن قائل گشت وجمعی زیاد او را پیروی کردند و قباد نیز باو ایمان آورد و برخی از ایرانیان بر این عقیده اند که قباد در ایمان بمزدك ناچار و مضطر بودچه، ازکثرت پیروان او برپادشاهی خود می‌ترسید و برخی دیگر از ایشان براین عقیده اند که مزدك جزو دهات بود و چون میدانست که قباد بزن پسر عموی خود علاقه دارداین بود که ازموقع استفاده کرد و قباد هم فی‌الفور این مذهب را قبول‌نمود و قباد را امر کرد که بهائم را نکشند تا اینکه بمرك خود بمیرند و بقباد گفت اگر تو وصال‌زن‌پسر عموی‌خودرا میخواهی‌این کارمنوط باین‌است که‌مراهم ازمادرانوشیروان متمکن‌سازی‌وقبادااین شرط راپذیرفت‌ومادرانوشیروان‌رادرتحت‌اختیارمزدك گذاشت(۱)

سپس دریمامه مردی‌پیداشدکه مسیلمه نام‌داشت واین نامه‌را به‌پیغمبرنوشت(۲) الی محمد رسول الله سلام الله علیك اما بعد فانی اشدکت فی الامر معك وان لنانصف الارض ولقریش‌نصف‌الارض ولكن قریش قوم یعتدون، یعنی این نامه بمحمد رسول‌الله نگاشته شده که سلام خداوند بر تو باد و من در حکومت و فرمانروائی با تو شریك شدم و نصفی از زمین ازمن و نیم دیگر آن از تو ولی می دانم‌که قریش باین قسمت رضایت‌نمیدهند وقومی متعدی‌هستند واین نامه را بتوسط دو رسول نزد پیغمبرفرستاد پیغمبر بآن دوگفت شما چه می گوئید گفتند آنچه که مسیلمه گفته ما نیز می گوئیم پیغمبر فرمود اگر رسول را نمی کشتند گردن شمارا می‌زدم‌سپس این نامه را درپاسخ نوشت من محمد رسول‌الله الی مسیلمه الکذاب سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان الارض‌لله یورثهامن یشاء من عباده والعاقبه للمتقین، و می گویند که چون تخم مرغ

(۱) پس از این عبارت مقطوع است

(۲) تاپیش از نمره یك که نامه عربی باشد در کتاب نبود من از نزد خود برای اتصال عبارت آنرا نوشتم .

در سر که گذاشته شده را در شیشه داخل میکرد و در جای بالهای کنده شده مرغها بالهای مناسبی می گذاشت و دیگر تمویهات انجام میداد اهل یمامه بدور او گرد آمدند و بنوحنیفه بدو ایمان آوردند تا آنکه خالد بن ولید در سالی که ابوبکر صدیق بخلافت نشست اورا کشت مسیلمه را باشعاری برخی از بنی حنیفه رثاء گفتند که یکی این است

لهفی علیك ابا ثمامه　　　کالشمس تطلع من غمامه

و بنوحنیفه پیش از مسیلمه در جاهلیت بتی از حلیس ساخته بودند وروزگار درازی آنرا می پرستیدند سپس قحط در آفاق افتاد و آن بت را خوردند و مردی از بنی تمیم این شعر را گفت.

اکلت ربها حنیفة من جوع قدیم بها و من اعواز

و دیگری سرائید.

اکلت حنیفة ربها زمن التقحم والمجاعه　　　لم یحذروا من ربهم سوء العواقب والتباعه

خروج حلاج

سپس مردی متصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را بمهدی دعوت نمود و گفت که او از طالقان دیلم ظهور خواهد کرد وازاینرو حلاج را گرفتند و بمدینة السلام بردند و درزندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرد و چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت.

واین شخص مردی شعبده باز بود و با هرکسی که رو برو می شد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را بلطائف حیل بدو می چسبانید سپس، ادعایش این شد که روح القدس دراو حلول کرده وخودرا خدادانست وباصحاب و پیروان خویش نامه هائی که مضمون بدین عنوان بود بنگاشت : از هوهوی ازلی اول، فروغ درخشان لامع واصل اصیل وحجت تمام حجتها ورب ارباب وآفریننده سحاب ومشکات نور ورب طور که در هرصورتی متصور می شود به بنده خود فلانکس.

و پیروان او نامه هائی را که باو می نوشتند چنین افتتاح می کردند : خداوندا

از هر عیبی پاك و منزه هستی ، ای ذات هرذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی میدهیم که آفریدگار قدیم و منیرهستی و در هرزمان و اوانی بصورتی جلوه کرده‌ای و درزمان ما بصورت حسین‌بن منصور جلوه گر شده‌ای بنده کوچك‌تو که نیازمند و محتاج تست و بتو پناه آورده و بسوی تو باز گشت وانابت نموده و بخشایشت را امیدوار است‌ای داننده غیبها ، چنین میگوید .

حسین‌بن منصور کتابهای زیادی دردعوی‌خودتصنیف کرد مانند کتاب نورالاصل کتاب جم اکبر ، کتاب جم اصغر ، و مقتدر بالله در سال سیصد و یك هجری از او آگاه شد وهزار تازیانه‌اش زد ، دست و پای اورا برید و بنفط اورا آتش زد تا آنکه لاشهٔ او بسوخت و خاکسترش را بدجله ریختند ، و هر عذابی که بدین مرد کردند سخنی نگفت و روی خود را ترش ننمود ولب نجنبانید .

وطایفه‌ای از پیروان او باقی‌ماندند که بدو منسوبند ومردم را بمهدی میخواندند ومی‌گویند که از طالقان ظهورخواهد کرد واین مهدی‌همان است که در کتاب ملاحم ذکر شده که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر از جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است حتی اینکه مختاربن ابی عبیده ثقفی چون مردم را بمحمدبن حنفیه دعوت کرد باین خبر استشهاد نمود و گفت که مهدی مذکور اوست وتا زمان ما برخی از مردم منتظر او هستند و می گویند که زنده است و در جبل رضوی ، چنانکه بنی امیه خروج سفیانی راکه در ملاحم ذکر شده منتظرند و هم چنین در آن اخبار گفته شده که دجال مضل از اصفهان می آید ولی اصحاب نجوم گفته اند که از جزیره رطائل پس از گذشتن چهارصد و شصت و شش سال از سالهای یزدگردی بیرون خواهد آمد و درانجیل علاماتی که مردم‌را از خروج او انذار میکنند ذکر شده و در کتب‌نصرانیها دجال را بیونانی انطخریوس گویند چنانکه ماوناذروس اسقف مصیصه درتفسیر انجیل

ذکر کرده و اصحاب سیره روایت نموده‌اند که چون عمر بن خطاب وارد شام شد یهود دمشق اورا ملاقات کردند و گفتند که سلام بر تو ای فاروق؛ توئی که رفیق ومصاحب ایلیاء هستی بخدا سوگند یاد می‌کنیم که نخواهی برگشت تا آنکه شام را بگشائی و در این هنگام عمر از ایشان پرسید که دجال کیست گفتند که او از سبط بینامین است و شما عربها بخداوند قسم که در چند ذراع بباب لد مانده او را خواهید کشت.

و در آغاز ماه رمضان سال سیصد و نوزده ابن ابی زکریاء طمامی ظهور کرد و او غلامی فاجر وفاسق بود و مردم را بپرستش خود دعوت می‌کرد عده‌ای نیز اورا پیروی کردند و چنین سنت گذاشت که شکم مردگان را بشکافند و پراز شراب کنند وهر کس که آتش را با دست خود خاموش کند دست او را ببرند و هر که با دمیدن آتش را خاموش نماید زبانش را ببرند و گفت با کودکان فسق رواست بشرط آنکه افراط در ایلاج نکنند و هر کس که ادخال کامل کند سزایش این است که چهل ذراع اورا بروی خاك کشند و اگر طفلی از این کار اباء کرد و سر تسلیم فرو نیاورد باید او را در دکان قصابی ذبح کرد و به پیروان خود امر نمود که آتش بپرستند و آتش را گرامی دارند و پیغمبران گذشته را لعنت نمود بدین سبب که ایشان را مردمی محیل و گمراه میدانست و سنن دیگری آورد که من در کتاب مبیضه و قرامطه بطور کمال شرح داده ام و او با اصحاب خود هشتاد روز مکث کردند تا آنکه خداوند یکی از پیروان ظاهری این شخص را بر او مسلط نمود واورا کشت و دامی را که این گروه گسترده بودند بدست این مرد برچیده شده.

اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسپ و زردشت قصد کرده بودند البته در تعیین این وقت مصاب بوده اند زیرا ابن قضیه در آخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زردشت میگذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز بمجوس بر گردد

و چنانکه ابوعبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد ص با الف عاشر موافق است که بمشتری و قوس تعلق دارد و ازینرو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را باز گشت دهد و بهمه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد وملك عرب و دیگر امم را ازمیان خواهد بود ومردم را بیك دین و یك مسلك جمع‌آوری خواهد نمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و باندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد و تصریح نمود که از اعراب پس از آنکه در قران هفدهم جلوس میکنند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتیکه او تعیین نموده جز زمـان مکتفی و مقتدر را اقتضاء نمی کند و بوعده خود پس از این دو تن نمی توانست وفاء کند. وگفته اند که دولت ساسانیه درقرانهای آتش بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عمادالدوله است درقرانهای ناری اتفاق افتاد واین وقتی است که امیدواربودند سلطنت بپارسیان برگردد و اگرچه دین و سیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد.

نمی‌دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند باآنکه دلالت انتقال ممر بمثلثه آتشی بردولت بنی‌عباس که دولت خراسانی وشرقی است ظاهرتر است وبعلاوه چه‌بنی‌عباس و چه‌آل‌بویه از تجدید دولت ایرانیان واز اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.

پیش‌از اینکه ابن غلام ظهور کند قرامطه نیز پاره‌ای از مذاهب باطنیه رامعتقد شده بودند و خودرا بتشیع اهل بیت علیه‌السلام منسوب میداشتند وخروج منتظر در قران هفتم که در مثلثه ناری باشد بیکدیکروعده میدادند حتی اینکه ابوطاهرسلیمان حسن در این معنی چنین گفته.

اغر کم منی رجوعی الی هجر — فعما قلیل سوف تاتیکم الخبر
اذا طلع المریخ من ارض بابل — وفارقه النجمان فالحذر الحذر

الست انا المذكور فی الکتب کلها الست انا المنعوت فی سورة الزمر
ساملك اهل الارض شرقاً و مغرباً الی قیروان الروم والترك والخزر
و اعمر حتی یات عیسی بن مریم فیحمد آثاری و یرضی بما امر
ففی جنة الفردوس لاشاك مربعی وغیری یصلی فی الجحیم و فی سقر

و پس از اینمدت که گفته شد امر قرامطه بسیار قوت یافت و ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید حسن بن بهرام بن جنابی حرکت کرده در سال سیصد و هشت هجری بمکه رسید و مردمرا با قتل فجیع در مکه کشتار نمود ولاشهٔ آنان را در چاه زمزم ریخت و پیراهن کعبه و زرهائی را که در آنجا جمع شده بود بیغما برد و ناودان کعبه و حجرالاسود را کند و پس از آن در مسجد کوفه این سنگ را آویزان کرد و بشهر خود برگشت .

واز اینجا عبارت مقطوع است واز سر «وجامرا میان اصحاب خود قسمت کرد» شروع میشود

این فصل

در باره اعیادی که در ماههای پارسیان است گفتگو میکند

وجامرا میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت کاش هر روزی برای مانوروز بود و برخی از حشویه میگویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت (۱) ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خودرا

(۱) در اخبار آمده که سلیمان را انگشتری بود که هرگاه بانگشت خویش میکرد همه جانوران برگرد اوجمع میشدند ودیوی این انگشتر را دزدید وبانگشت خویش کرد وهمه جانوران بردور او جمع شدند تاآنکه بالاخره باز سلیمان انگشتر خود رابدست آورده وبحالت پیشین برگشت واین قضیه را حافظ شیرازی خوب تسخر میکند در آنجا که می گوید .

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

بیافت و پادشاهی و فرماندهی بر او بر گشت و مرغان بر دور او گرد آمدند ایرانیان گفتند نوروز آمد یعنی روزی تازه بیامد وسلیمان باد را امر کرد که اورا حمل کند و پرستوئی در پیش روی او پیدا شد که میگفت : ای پادشاه مرا آشیانه ایست که چند تخم درآن است از آنسوتررو که‌آشیان مرا در هم نشکنی پس سلیمان راه خود را کج کرد وچون از تخت خودکه برباد حرکت میکرد فرود آمد پرستوبامنقار خویش قدری آب آورد و بر روی سلیمان پاشید و یك ران ملخ نیز هدیه آورد واز ازینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب میپاشند و پیشکشی ها بنزد هم میفرستند و علماء ایران میگویند که در این روز ساعتی است که فرشته فیروز ارواح را برای انشاء خلق می راند و فرخنده ترین ساعات آن ساعات آفتاب است(۱) ودر صبح نوروز فجر و سپیده بمنتها نزدیکی خود بزمین میرسد و مردم بنظر کردن بر آن تبرك میجویند و این روز روز مختاری است زیرا که نام این روز هرمزد است که اسم خداوند تعالی است که آفریدگار و صانع و پرورنده دنیا و اهل آن است و او کسی است که واصفان توانا نیستند که جزئی از اجزاء نعمت های اورا توصیف کنند

سعید ابن فضل میگوید کوه دما که در فارس است هر شب نوروز بر آن برقهائی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یا ابر و شگفت‌تر ازاین آتش کلواذا است هرچند دل بدین سخنان تا هنگامیکه مشاهده نکند اطمینان نمی یابد و ابوالفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده ام و در سالی که عضد الدوله به بغداد آمد ما بقصد کلواذا بیرون شدیم و آن آتشی است وشمعهائی که از کثرت بشمار درنمی آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در

(۲) چون برحسب جدولی که در این فصل خواهید دید ایرانیان روزهای‌ماه را بچندین بخش کرده‌اند برخیرا مبارك وفرخنده وپاره‌ای را نامبارك ودسته‌ای‌رامیانه میدانستند و روز مختار یعنی روزی که بر گزیده است .

شب نوروز دیده میشود و عضدالدوله نگهبانان خود را درآنجا گذاشت که ازحقیقت امر جستجو کنند مبادا که این کار از نیرنگهای مجوس باشد و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که بآتش نزدیك میشدند آتش بآنان دورتر میشد و هرچه دورتر میشدند آتش نزدیکتر میشد .

چون ابوالفرج از نقل این قصه فارغ شد من باو گفتم که نوروز از وضع و حالت نخستین خود زائل شده زیرا ایرانیان کبیسه سالها را اهمال کردند پس چرا این آتش از موقع خود تاخیر نمی یابد که در شب نوروز حقیقی اتفاق افتد و اگر لازم نباشد که تاخیر یابد آیا آنوقت که ایرانیان سالهای خودرا کبیسه می‌نمودند این آتش از وقت فعلی خود پیشی میگرفته است ؟

ابوالفرج را در مقابل این اشکال پاسخی نبود که مرا اقناع کند .

برخی از علماء ایران میگویند سبب اینکه این روز را نوروز مینامند این است که در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و چون جمشید بپادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد و آن روز را که روز تازه ای بود جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرك و معظم بود .

و باز عید بودن نوروز را چنین گفته اند که چون جمشید برای خود تخت بساخت دراین روز برآن سوار شد و جن و شیاطین آن را حمل کردند و بیك روز از کوه دماوند ببابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند .

و دسته دیگر از ایرانیان میگویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می نمود وچون خواست بآذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست ومردم بدوش خود آن تخت را میبردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آنرا دیدند این روز را عید گرفتند .

و دراین روز رسم است که مردمـان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر درکشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از این کسی آن را نمی شناخت و نمی دانست که چیست و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده بود و چون جمشید دید که آن شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از راه تبرك بآن، مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را بهمین میزان تکرار کردند و بدین جهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را انتخاب کردند که انقلابین را از اعتدالین بهتر میشود بیاری آلت و چشم اطلاع یافت زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است بیکی از دو قطب کل و همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی و ظل بسیط را در انقلاب شتوی در هر موضعی از زمین رصد کنند روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند و اگر چه خیلی از علم هیئت و هندسه دور باشد.

اما اعتدالین را نمی شود شناخت مگر پس از اینکه انسان در آغاز کار عرض بلد و میل کلی را بداند پس انقلابین بسببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است و چون انقلاب صیفی بسمت الرأس مردم شمالی نزدیك تر است از اینرو ایرانیان آنرا برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند.

و نیز هنگام انقلاب صیفی غلات بدست می آید پس برای اینکه خراج ازرعیت بگیرند از انقلاب شتوی بهتر است.

بسیاری از علماء وحکماء یونانی هنگام طلوع کلب‌الجبار را طالع سال گرفتند و سال را افتتاح بآن نمودند و باعتدال بهاری توجهی نکردند چه، در زمانهای گذشته طلوع این‌ستاره موافق با این انقلاب و یا نزدیك بآن بوده وعیدنوروز ازجایگاه اصلی

خود زائل شده و در زمان ما با دخول آفتاب در برج بره موافق گشته که آغاز بهار باشد و رسم ملوك خراسان این است که در این موسم بسپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می دهند.

و در روز ششم این ماه نوروز بزرك است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد زیرا این روز آخر روز های شش گانه است و در این روز خداوند مشتری را بیافرید و فرخنده ترین ساعتهای آن روز ساعات مشتری است زرتشتیان میگویند که در این روز زردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو بر هواء در این روز عروج کرد و در این روز برای ساکنان کره زمین سعادت را قسمت میکنند و از اینجاست که ایرانیان این روز را روز امید نام نهادند و اصحاب نیرنگها گفته اند هر کس در بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید شکر بچشد و با روغن زیتون تن خود را چرب کند در همه سال از انواع بلاهـا سالم خواهد ماند و ایرانیان میگویند که در بامداد این روز بر کوه پوشنك شخصی صامت و خاموش دیده میشود که یك طاقه مرو در دست دارد و باندازه یك ساعت پیداست سپس از چشم پنهان میشود و تا سال دیگر این وقت آشکار نمی گردد.

زادویه در کتاب خود گفته که سبب این است که آفتاب از ناحیه جنوبی که افاهتر است طلوع میکند.

و بیان مطلب آن است که ابلیس لعین برکت را از مردم زائل کرده بود بقسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول میکردند از طعام و شراب سیر نمی شدند و نیز باد را نمی گذاشت بوزد که تا سبب روئیدن اشجار شود و نزدیك شد که دنیا نابود گردد پس جم بامر خداوند و راهنمائی او بقصد منزل ابلیس و پیروان او بسوی جنوب شد و دیرگاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را برطرف نمود آنگاه مردم

از نو بحالت اعتدال و برکت و فراوانی رسیدند و از بلا رهائی یافتند و جم در این هنگام بدنیا باز گشت و در چنین روزی مانند آفتاب طالع شد و نور از او می تافت و مردم از طلوع دو آفتاب در یك روز شگفت نمودند و در این روز هر چوبی که خشك شده بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روزی نوین و هر شخصی از راه تبرك باین روز در طشتی جو کاشت سپس، این رسم در ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف ازغلات بر هفت اسطوانه بکارند و ازروئیدن این غلات بخوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند.

و در این روز بود که جمشید باشخاصیکه حاضر بودند امر نمود و بآنانکه غائب بودند نوشت که گورستانهای کهنه را خراب کنند و گورستان تازه‌ای نسازند و این کار در ایرانیان باقی ماند و خداوندآنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را برای این کار داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فناء وغم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی جم نمرد تاآنکه خواهر زاده او پیدا شد و جم را بکشت و بکشور او چیره گشت.

وچون درعهد پادشاهی جم هیچ جانوری نمرد وبطوری رو بفزونی گذاشتند که فراخنای زمین با همه پهنائی که داشت مبدل به تنگنا شد خداوند آنوقت زمین را سه برابر کرد و ایشان را امر نمود که با آب غسل نمایند تا از هر گناهی پاك شوند و در هر سال برای اینکه آفات را از ایشان دور کند این کار را تکرار نمایند.

و نیز گفته اند سبب اینکه ایرانیان در این روز غسل میکنند این است که این روز بهروذا که فرشته آب است تعلق دارد و آب را با این فرشته مناسبتی است واز اینجاست که مردم در این روز هنگام سپیده دم از خواب بر می خیزند و با آب قنات و حوض خود را می شویند و گاهی نیز آب جاری بر خود از راه تبرك و دفع آفات می ریزند.

و در این روز مردم بیکدیگر آب می‌پاشند و سبب این کار همان سبب اغتسال است و برخی گفته اند که علت این است که در کشور ایران دیر گاهی باران نبارید ناگهان بایران سخت ببارید و مردم باین باران تبرك جستند و از این آب بیکدیگر پاشیدند و این کار همین طور در ایران مرسوم بماند.

و نیز گفته‌اند سبب اینکه ایرانیان در این روز آب بهم می‌پاشند این است که چون در زمستان تن انسانی بکثافات آتش از قبیل دود و خاکستر آلوده میشود این آب‌را برای تطهیر از آن کثافات بهم می‌ریزند و دیگر اینکه هواء را لطیف و تازه میکند و نمیگذارد که در هواء تولید وباء و بیماری میشود.

و در این روز بود که جم مقادیر اشیاء را استخراج کرد و پادشاهان پس از او این روزرا میمون و فرخنده داشتند و هرچه کاغذ و پوست که مکتوب می‌شدو باید باطراف فرستاد در این روز فراهم می‌آوردند و هر کاغذ و نامه را که باید در آخر آن مهرزد این کاررا در این روز انجام میدادند و این روز را بپارسی اسپیدا نوشت میگفتند و چون جم در گذشت پادشاهان همه روز های این ماه را عید گرفتند و این اعیاد را شش بخش نمودند پنج روز نخست را بپادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و پنجه سوم را بخدم و کارکنان پادشاهان و چهارم را برای ندیمان و درباریان و پنجه پنجم را برای توده مردم و پنجه ششمین را برای برزیگران.

گویند کسی که دو نوروز را بهم متصل نمود هرمز پسر شاپور پهلوان است که او هم ایامی را که میان این دوعید بود عید گرفت و آتش را برای تیمن بآن بجاهای بلند قرار داد که جو را حرارت آن تصفیه کند و اشیاء کثیفه را بسوزاند و عفونات مولده فساد را این حرارت نابود نماید.

و آئین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه بروز نوروز شروع میکرد و مردم را اعلام مینمود که برای ایشان جلوس کرده که بایشان نیکی کند و روز

دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس میکرد و خانوادهها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان موبدان جلوس میکرد وروز چهارم را برای اهل بیت ونزدیکان و خاصان خود و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و هر کدام را آنچه مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال میکرد و آنچه مستوجب وسزاوار مبرت و انعام بودند میرساند و چون روز ششم میشد از از قضاء حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز میگرفت وجز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت اند کسی دیگر را نمیپذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای ایشان هدیه آورده بودند امر باحضار میکردو آنچه میخواست تفریق میکرد ومیبخشید وهرچه که قابل خزانه و تودیع بود نگه میداشت.

در روز هفدهم سروش روز است و سروش نخستین کسی است که مردم را بزمزمه امر کرد وزمزمه آن است که شخص آهسته آواز هائی بخواند بدون آنکه دانسته شود چه میخواند و بدین جهت زمزمه می کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول میکردند و دیگر ایشان را ممکن نمی‌شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همهمه میکردند و اشاره می‌نمودند و سخن نمیگفتند و این مطلب را آذرخورای مهندس بمن خبر داد ولی غیر از او اشخاصی دیگر میگویند سبب زمزمه آن است که بخار دهان بطعام نرسد و این روز روز فرخنده است که در هر ماه است زیرا سروش نام آن فرشته ایست که شب را مراقبت میکند وبرخی گفتند او جبرئیل است و سروش از تمام فرشتگان با جن و ساحران دشمن تر است و هنگامی که مردم در شب خوابند سه مرتبه این فرشته رو می‌آورد و جن را قلع وقمع میکندو ساحران را عذاب میدهد و شب برای طلوع و پیدایش او روشن میشود و جو خنك و سرد میشود و آبها گوارا میگردد و خروسان برای طلوع او بانك بر می آورند و شهوت نکاح در حیوان مشتعل می شود و یکی از این سه مرتبه طلوع فجر است که

نباتات در آن باهتزاز می‌آیند و شکوفه نمو میکند و مرغ بآواز می‌آید و شخص علیل روحی تازه مییابد وشخص مهموم و مغموم رفع غمی میکند و مسافر بمامنی می‌رسد و زمان خوش و خرم میشود و روياء راست می‌آید و فرشتگان وجن فرح میکنند روز نوزدهم فروردینماه است که آنرا برای اتفاق هردو نام فروردگان گویند بدینجهت که نام آن و نام شهری که در آن است یکی است و درهر شهر آنچه جاری مجرای این باشد مثل آن است اردیبهشتماه روزسوم آن روز اردیبهشت است وآن عیدی‌است که اردیبهشت گان نام دارد برای آنکه هر دو نام با هم متفق شده اند و معنای این نام آن است (راستی‌بهتراست) و برخی گفته اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ملك آتش ونور است واین‌دو با او مناسبت دارد وخداوند اورا باین کار موکل کرده که نیز علل و امراض را بیاری ادویه واغذیه ازاله کند و صدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل بسوگند هائی که گفته اند در اوستا مبین است تمیز دهد .

روز بیست و ششم این ماه اشتاذ روز است که اول گهنبار سوم باشد و آن‌سه روزاست که‌آخر آن‌آخر ماه است وخداوند زمین را دراین وقت بیافرید و نام گهنبار فیشهیم گاه است و گهنبارات شش عدد هستند که هر یك از آنها پنج روز است و واضع آن زردشت است .

خرداد ماه روز ششم آن روز خرداد است وآن عیدی است که بواسطهٔ اتفاق دو نام خردادگان نام دارد و معنای این نام ثبات خلق است و خرداد ملکی است که بتربیت خلق و اشجار و نبات و ازاله پلیدی از آبها موکل است .

و روز بیست و ششم آن اشتاد روز است که اول گهنبار چهارم است و آخر آن آخر ماه است و خداوند اشجار و نبات را در آن روز بیافرید و نام آن ایاثرم گاه است.

تیرماه روزششم آن خرداد است وعیدی‌است که‌جشن نیلرفو نام دارد واین‌عید مستحدث است .

روز سیزدهم آن روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام، وبرای این عید دو سبب است یکی آن است که افراسیاب چون بکشور ایران غلبه کرد ومنوچهر را درطبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که ازکشور ایران باندازه پرتاب یك تیر در خود باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او اسفندارمذ بود حاضر شد ومنوچهر راامر کرد که تیرو کمان بگیرد باندازه‌ای که بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و(ارش)را که مردی بادیانت بود حاضر کردند و گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی وارش برپا خواست وبرهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا به‌بینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است ومن یقین دارم که چون با این کمان این تیر را بیندازم پاره پاره خواهم شد وخودرا تلف خواهم نمود ولی من خودرا فدای شما کردم سپس برهنه شد و بقوت و نیروئی که خداوند باو داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و باقصای خراسان که میان فرغانه وطبرستان است پرتاب کند و این تیر درموقع فرود آمدن بدرخت گردوی بلندی گرفت که درجهان از بزرگی مانند نداشت وبرخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تاآنجاکه افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند .

منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود بقسمی که دیگر بآرد کردن گندم و پختن نان نمیرسیدند زیرا طول می‌کشید و گندم و میوه‌های کال را که هنوز نرسیده بود می‌پختند وبدین جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شده و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که روز تیر می‌باشد که تیرگان کوچك است وروز چهاردهم آن که شش روز است که تیرگان بزرگتر باشد و در این روز خبر آوردند که تیر بکجا افتاده ودراین روز مردم آلات طبخ وتنورها

را می‌شکنند زیرا در این روز بوده که از افراسیاب رهائی یافتند و هریك بکار خود مشغول شدند

و سبب دوم آنست (دهوفذیه) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروائی در آن و (دهقنه) که معنای آن عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است باهم توأم اند که عمران دنیا و قوام عالم بدانها است و فساد عالم بدانها اصلاح می‌پذیرد و کتابت در تلو آن و مقترن باین دو میباشد اما دهوفذیه از هوشنك صادر شده و دهقنه‌را برادر او ویکرد رسم نموده و نام این روز تیر است که عطارد باشد که ستاره نویسندگان است و در این روزبود که هوشنك‌نام برادر خودرا بزرك گردانید و دهقنه را باو داد ودهقنه و کتابت یك چیزاست واین روز را از راه اجلال و اعظام عید گردانیدند و در این روز هوشنك مردم دنیا را امر کرد که لباس کتاب بپوشند ودهقانان‌را نیز برهمین کارا مر کرد وازاین روز ملوك ودهقانان وموبدان وغیراشیان این‌لباس‌را پوشیدند وتاروزگار گشتاسپ‌ازراه‌اجلال کتابت‌واعظام‌دهقانان‌این‌رسم‌باقی‌بود ودراین‌روزایرانیان‌غسل‌میکنندوسبب‌آن‌این‌است که‌چون کیخسرو ازجنك‌باافراسیاب بر گشت‌دراین‌روزبناحیه‌ساوه‌عبورنمودوبکوهی که‌بساوه مشرف‌است‌بالارفت‌وتنهاخود اوبدون‌هیچ‌یك‌ازلشکریان بچشمه‌ای واردشد وفرشته را دید وفی‌الفورمدهوش‌شدولی این کار بارسیدن بیژن پسر گودرز مصادف شد وقدری ازآب چشمه بر روی کیخسرو ریخت و اورا بسنگی تکیه داد و گفت ای پادشاه (ماندیش) و قریة‌العین را در آنجا ساخته و نام آنرا ماندیش گذاردند و کم کم تخفیف یافت و اندیش شد و رسم اغتسال وشست‌وشوی‌باین‌آب ودیگر آبهای عیون باقی و پایدار ماند از راه تبرك ، واهل آمل در این روز بدریای خزر می‌روند و همه روز را آب بازی میکنند.

مرداد ماه روزهفتم آن روز مرداد است وآن روزرا عید میگیرند وبواسطه‌توافق دو نام مردادگان گویند ومعنای مردادآن است که مرك و نیستی نداشته باشدومرداد

فرشته ایست که بحفظ گیتی واقامه غذاها و دواهائی که اصل آن نبات است ومزیل جوع و ضرر و امراض هستند موکل است .

شهریورماه ـ روز چهارم آن روز شهریور است و این روز عید است و چون باز دو نام با هم توافق کره آن را شهریورگان نامند و معنای این لفظ دوستی و آرزو است وشهریور فرشته ایست که بجواهر هفتگانه که طلا و نقره ودیگر فلزات که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان است موکل است .

زادویه گفته است که این روز را آذرجشن می گویند واین روز برای آتشهائی که در خانه های مردم است عید است و این عید در قدیم آغـاز زمستان بوده و در این عید آتشهای بزرك در خانه‌ها می‌افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می‌نمودند و برای صرف غذا ودیگر شادمانیها بگرد هم جمع می‌آمدند و می گویند که این آتش را برای رفع سرما و یبوستی که در زمستان حادث می‌شود می افروختند و می گفتند انتشار حرارت چیزهائی را که برای نباتات زیان آور باشد دفع میکند .

خورشید موبد گفته است که آذر جشن روز اول این ماه بود و این عید برای خاصه بوده و از روزهای معروف ایرانیان محسوب می‌شود اگرچه در ماههای فارسی است واین عید از روزهائی است که مردم طخارستان آنرا معمول میداشتند واین آتش را برای تغییری که درهوا پیدا شده که اول زمستان است می‌افروختند ولی در زمان ما اهل خراسان این عید را در آغاز پائیز میگیرند و این روز روز مهر است که اول گهنبار پنجم است وآخر آن روز بهرام است و در این روز خداوند بهائم را آفرید و نام آن مدیا یوم گاه است .

مهرماه روز اول آن هرمزد روز است و روز شانزدهم روز مهر است که عید بزرگی است وبمهرگان معروف است که خزان دوم باشد واین عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است .

و تفسیر آن دوستی جان است و گویند که مهر نام آفتاب است و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و

دلیل بر این گفتار آن‌است که از آئین ساسانیان در این روز این بود که تاجی را که‌صورت آفتاب بر او بود بسر میگذاشتند و آفتاب برچرخ خوددر آن‌تاج سوار بود ودر این روز برای ایرانیان بازاری بپا میشود.

میگویند سبب اینکه‌این روز راایرانیان بزرك‌داشته اندآن است که چون‌مردم شنیدند فریدون خروج کرده پس از آنکه کاوه برضحاك بیوراسب خروج نموده بود و او را مغلوب ومنکوب ساخته بود و مردم را بفریدون خواند و کاوه کسی است که پادشاهان ایران برایت او تیمن می‌جستند وعلم کاویانی از پوست خرس بود و برخی هم گفته‌اند از پوست شیر بوده وآنرا درفش کاویان نامیدند که پس ازاو بجواهر وطلای زیب کردند.

و نیز گفته‌اند در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه‌های پادشاهان اینطور در این ماه رسم شده که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع آفتاب می ایستد و بآوازی بلند می‌گوید «ای فرشتگان بدنیا پائین آیید وشیاطین واشرار را قلع‌وقمع کنید وازدنیاآنانرا دفع‌نمائید» ومی‌گویندد این روز خداوندزمین راگسترانید و کالبدهارا برای آنکه محل ارواح باشد آفرید و در ساعتی از این روز فلك آفرنجوی نفس میکشد که تا اجساد را پرورش دهد ومی‌گویند در این روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه وبی فروغ بودبها، وجلا، بخشید و بدین سبب گفته‌اند که‌ماه مهرگان ازآفتاب برتراست وفرخنده ترین ساعات آن ساعت ماه‌است.

سلمان فارسی میگوید ما در عهد زردشتی‌بودن می گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز وزبرجد را در مهرگان بیرون آورد و فضل این‌دو برایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است بجواهر دیگر.

ایرانشهری‌میگوید که‌خداوند ازنور وظلمت بین نورزز ومهرگان پیمان گرفت

سعیدبن فضل می گوید علماء ایران گفته‌اند که قله کوه شاهین در همه ایام تابستان همواره سیاه دیده میشود و در بامداد مهرگان سپیده دیده میگردد و چنین

بنظر می‌آید که برآن برفی است و این مطلب چه هوا صاف باشد وچهٔ ابر هر دو یکسان است و در هرزمان یکطرز است .

کسروی میگوید که من از موبد متوکلی شنیدم که میگفت در روز مهرگان آفتاب‌میان نوروظلمت طلوع‌می کند وارواح را دراجسادمی‌میراند وبدینجهت‌ایرانیان اینروز را میرگان گفته اند .

واصحاب نیرنك گفته اند که هر کسی بامدادمهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید آفات بسیاری از او دفع خواهد شد .

و اما آن دسته از ایرانیهاکه بتأویل قائلند برای این قبیل مطالب تأویل قائل می‌شوند و مهرگان را دلیل برقیامت و آخر عالم میدانند باین دلیل که هرچیزی که دارای نمو باشد دراینروز بمنتهای نمو خود میرسد و مواد نمو از آن منقطع میشود و حیوان در این روز از تناسل باز می‌ماند چنانکه نوروز را آنچه در مهرگان گفته شد بعکس است و آنرا آغاز عالم میدانند و برخی مهرگان را برنوروز تفضیل داده‌اند چنانکه پائیز را بر بهار برتری داده‌اند وتکیه‌گاه ایشان این است که چون اسکندر از ارسطو پرسید که کدام یك این دو فصل بهتر است ارسطو گفت : پادشاها در بهار حشرات و هوام آغاز میکنید که نشوء یابند و در پائیز آغاز ذهاب آنهاست پس پائیز از بهار بهتر است .

و این روز در ایام گذشته بااول زمستان موافق بود و چون کبیسه را اهمال کردند پیش‌افتاد ودرملوك‌خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پائیزی وزمستانی می‌دهند .

روز بیست و یکم رام روز است که مهرگان بزرك باشد و سبب این عیدآن است که فریدون بضحاك ظفر یافت و او را بقید اسارت درآورد و چون ضحاك را به پیش فریدون آوردند ضحاك گفت مرا بخون جدت نکش و فریدون از راه انکار

این قول گفت آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص همسر و قرین باشی بلکه من تورا بخون گاو نری که در خانه جدم بود میکشم سپس بفرمود تا اورا بند کردند و در کوه دماوند حبس نمودند و مردم از شر او راحت شدند واین روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که (گشتی) بکمر بندند وزمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاس گذاری خداوندی که ایشان را پس از هزار سال ترس بار دیگر در ملك خود تصرف داد و این کار در ایشان سنت و عادت ماند .

همه ایرانیان بر این قول همدل و همداستانند که بیوراسپ هزار سال زندگی کرد و اگر چه برخی می‌گویند بیشتر از هزار سال زندگی نمود و این هزار سال مدت پادشاهی و غلبه او بود و گفته اند اینکه ایرانیان بیکدیگر اینطور دعا میکنند (که هزار سال بزی) از آنروز رسم شده زیرا چون دیدند که ضحاك توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است هزار سال زندگی را تجویز نمودند .

زردشت ایرانیان را امر کرد که باید مهرجان و رام روز را بیك اندازه بزرك بدانید و با هم این دو را عید بدانید تا آنکه هرمز پسر شاپور پهلوان میان این دو را بهم پیوست چنانکه میان دو نوروز را هم بهم پیوست و سپس ملوك ایران و ایرانیان از آغاز مهرجان تا سی روز تمام برای طبقات مردم مانند آنکه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هر طبقه‌ای پنج روز عید دانستند .

آبانماه روز دهم آن روز آبان ماه است و آن عیدی است که برای توافق دونام آبانگان گویند و در این روز زو پسر تهماسپ بشاهی رسید و مردمانرا بحفر انهار و تعمیر آن امر کرد و در این روز بکشور های هفت گانه خبر رسید که فریدون بیوراسپ را اسیر کرده و بسلطنت رسیده و مردم را امر کرده که دوباره خانه ها و اهل خود را مالك شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز

بخانه و خانواده خود فرمانروا شد وشروع بامر و نهی و گیر و دار نمود پس‌ازآنکه همه ایرانیها در عهد بیوراسب بی خانه و زندگی بودند و سلب مالکیت از ایشان شده بود و شیاطین و مرده بخانه های ایشان می‌آمدند و توانا نبودند که از خانه خود آنها را دفع کنند وناصر اطروش این رسم را برطرف کرده و اشتراك مرده را با مردم در کدخدائی اعاده داده و پنج روز آخر این ماه اول آن روز اشتاد است که فروردگان نام دارد و در این روز در نواویس مردگان طعام و شراب در پشت خانه‌ها می‌گذاشتند و چنین گمان میکردند که ارواح مردگان از جایگاه ثواب وعقاب خود بیرون می‌آیند و از آن طعام و شراب میخورند و در خانه های خود را سن دود میکردند تا آنکه مردگان از بوی آن بهره مند شوند و می‌گفتند ارواح ابرار گذشته بخانواده و اولاد واقارب در این روز توجهی میکنند ومباشر امور آنها می‌شوند اگر چه آن ارواح را نبینند .

و در این روز ایرانیان با یکدیگر اختلاف دارند برخی گویند پنج روز آخر آبانماه است و برخی میگویند که آن اندرگاه است که خمسه لواحق آبانماه وآذرماه باشد و چون اختلاف در آن زیاد شد و تنازع در آن نمودند برای احتیاط هردو را عید گرفتند زیرا یکی از ارکان دین ایشان می‌باشد و پنج روز اول را فروردگان اول گفتند و پنج روز آخر را فروردگان دوم و این فروردگــان از اول بهتر است

اول لواحق زائده اول گهنبار ششم است و در اینروز بود که خداوند مردم را آفرید و نام آن همشفتمیذمگاه است .

و گفته اند سبب فروردگان این است که قابیل چون هابیل را کشت و پدر و مادر هابیل بسیار جزع بر او نمودند از خداوند خواستند که روح را باردیگر بکالبد پسرشان برگردانید ودرروز اشتاد آبان ماه خدا روح را اعاده داد و ده روز دربدن او بود وهابیل نشست و با پدر و مادر خود حرف نمی‌زد و فقط ایشان را نظر می‌کرد

و اسعد ساعات آن ساعتی است که برج بره در آن طالع باشد و اصحاب نیرنگها بساعت سحر تبرك میجویند و بر این گمانند که خاصیتی که در آن ذکر شده درهرحال موجود است و می گویند هر کس صبح این روز پیش از آنکه لب بگفتار گشاید یك به بخورد واترج ببوید همهٔ سال را خوشبخت خواهدبودوطاهر بن طاهر می گوید که ایرانیان در ایام قدیم اگر ماه درمنزل آتشی بود عسل می‌خوردند واگر درمنزل آبی بودآب می‌نوشیدند بر طبق متابعت از منازل قمر

ایرانشهری می گوید که من از جمعی ازعلمای ارمنیه شنیدم که می گفتند که چون صبح روزثعلب شود بر کوه برزگی که میان زمین داخل و زمین خارج است قوچ‌سفیدی دیده میشود که درهمه‌سال جز در این وقت دیده نمیگردد ومردم این ناحیه اگر این قوچ فریاد کند می گویند سال پرنعمت است و خوش خواهد گذشت و اگر فریاد نکند بخشکسالی فال بد می‌زنند .

و ایرانیان صبح یوم الثعلب بنگاه کردن بابر تیمن می‌جستند واز صفاء و کدورت و لطافت و کثافت آن بسعادت و نحوست زمان و خشکسالی و فراوانی سال استدلال می کردند .

روز نهم روز آذر عید است که آنرا برای توافق دو نام آذر جشن می نامند و در این روز بافروختن آتش احتیاج می یابند و این روز عید آتش است و به نام فرشته‌ای که بهمه آتشها موکل است موسوم است و زردشت امر کرده که در این روز آتشکده ها را زیارت کنند و قربانیها بآتش نزدیك کنند و در امور عالم مشاوره کنند .

دی ماه و آنرا خورماه نیز می گویند نخستین روز آن خرم روز است و این روز واین ماه هردو بنام خدایتعالی که‌هرمزد است نامیده شده یعنی پادشاهی حکیم و صاحب رائی آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت

شاهی بزیر می‌آمد و جامه سپید می پوشید و در بیابان بر فرشهای سپید می نشست و دربانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملك بدانهاست بکنار می راند ودرامور دنیا فارغ البال نظر می نمود و هرکس که نیازمند می شد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا و شریف باشد یا وضیع بدون هیچ حاجب و دربانی بنزد پادشاه می رفت وبدون هیچ مانعی با او گفتگو می کرد و دراین روز پادشاه بادهقانان و برزیگران مجالست می کرد و در یك سفره با ایشان غذا میخورد و می گفت : من امروزمانند یکی ازشما هستم ومن با شما برادر هستم زیرا قوام دنیا بکارهائی است که بدست شما میشود وقوام‌عمارت‌آنهم بپادشاه است و نه پادشاه را ازرعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه و چون حقیقت امر چنین شد پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو برادر مهربان هوشنك و ویکرد چنین بودند .

و گاهی این روز را نود روز میگویند و آنرا عید میگیرند زیرا میان آن و نوروز نود روز تمام است .

روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم این ماه برای اینکه نامهای آنها با نام ماه موافق شده اعیاد است .

روز یازدهم روز خور است که اولین گهنبار اول است وآخر آن روزپانزدهم است که روز دی بمهر باشد و این گهنبار مدیو زرم‌گاه نام دارد و خداوند آسمان را در این روز آفرید .

روز چهاردهم روز گوش است که آنرا سیرسور نیز می‌نامند و در این روز ایرانیان سیر و شراب میخورند و سبزیها را با گوشتهائی که استعاذه ازشیطان بر آن خوانده اند می پزند و سبب این است که شیاطین را که پس ازقتل جمشید چیره شده بودند مردم ایذاء آنان را دفع کردند و از قتل جمشید حزین گشتند و سوگند یاد

کردند که به چربی نزدیك نشوند و این کار درایشان سنت ماند وبخوردن طعام مذکور از مرض هائی که منسوب به ارواح سوء است تداوی میکنند .

روز پانزدهم این ماه روز دی بمهر است که آنرا دیبگان گویند و از خمیر یا از گل شخصی را بهیکل انسان می سازند و در راهرو و دالان خانه ها می گذارند ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی شده و در زمان ما اینکار برای اینکه مانند کار های مشرکان و اهل ضلال است متروك شده .

شب شانزدهم روز مهر است که آنرا درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده می شود و سبب اینکه این روز را عید میگیرند این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهائی را که ترکستانیان از ایشان بیغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند .

و نیز سبب دیگر آن است که چون فریدون ضحاك بیوراسب را از میان برد گاوهای اثفیان را که ضحاك در موقعی که او را محاصره کرده بود و نمی گذاشت اثفیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد و بخانه او برگردانید و اثفیان مردی بود جلیل القدر دارای همتی رفیع که همواره بفقراء نعمت می بخشید واز احوال گرفتاران و بیچاگان جستجو میکرد و آنانکه باو امیدوار بودند امید ایشان را بدل بیاس نمی کرد وچون فریدون ازاموال او رفع توقیف کرد مردم برای اینکه بعطایای اثفیان چشم داشت داشتند عید گرفتند .

و در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند و در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمر را می کشد ساعتی آشکار می شود سپس غائب وپنهان میگردد وهر کس که موفق بدیدار او شود درساعتی که نظر باو می افکند دعایش مستجاب خواهد شد .

و در این شب بر کوه اعظم شبح گاوی سفید دیده میشود و اگر این گاو دو مرتبه صدا بر آورد سال فراوانی است و اگر یك مرتبه صدا کند خشکسالی خواهد شد و تبخیر میکنند که تا مضرت آنرا بر طرف کنند تا اینکه در خانه ملوك در این شب رسم شده که آتش بیفروزند و چون شعله ور گردد وحوش را بآتش می‌اندازند و مرغها را در شعله آن می پرانند و درکنار این آتش می‌نشینند و بلهب ولعب مشغول می شوند (خداوند از هر کس که از ایلام و ایذاء حیوانات غیرموذی لذت می برد انتقـام بکشد .)

و ایرانیان پس از آنکه کبس از ماههای ایشان بر طرف شد در ایـن وقت منتظر بودند که سرما از ایشان برطرف شود و دورهٔ آن منقضی گردد زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روزکه ازآبان ماه بگذرد میشمردند وآخر زمستان ده روز که از بهمن ماه میگذشت میشد و اهل کرج این شب را شب گزنه میگویند یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است که سرما شخص را در این شب میگزد گفته اند سبب اینکه در این شب آتش برداشته میشود این است کـه چون ضحاك قرار گذاشته بود هر روز دو نفر بیاورند و برای ماری که بدوش او بود دماغ آنها را غذا قرار دهند و شخصی که موکل باین کار بود پس از آمدن ضحاك به ایران ازمائیل نام داشت واین شخص موکل یکی ازاین دو را آزاد میکرد وتوشه‌ای می بخشید و او را امر میکرد که بجبل غربی دماوند ساکن شود و در آنجا برود و برای خود خانه‌ای بسازد و در عوض این شخص که آزاد شده بدو مار دماغ قوچی میخورانید و این دماغ را با دماغ یکنفر دیگر که کشته شود مخلوط میکرد و چون فریدون ضحاك را گرفت ازمائیل را حاضر کرد و خواست که او را پاداش بخشد ازمائیل اشخاصی را که ازقتل بازداشته بودفریدون را اخبار کرد ویك رسول از فریدون خواست کـه بکوه دماوند برود که تا حقیقت قضیه را بفریدون ارائه دهد و چون

ازمائیل بکوه دماوند رسید آزاد شدگان را امر کرد که بر پشت بام های خود هریك آتشی بیفروزند تا شماره ایشان زیاد بنظر آید و این واقعه در شب دهم بهمن ماه بود و فرستاده فریدون گفت : چه قدر خانواده ها که تو آزاد کردی و از آنجا برگشت و فریدون را بآنچه دیده بود اخبار کرد و فریدون ازشنیدن این واقعه خیلی مسرور شد و خود او بدماوند رفت و آزاد شدگان را دید سپس ، ازمائیل را جزو نزدیکان خود گردانید و دماوند را طیول او کرد و او را بتختی زرین نشانید و نامش را مصمغان گذاشت .

و نیز در دو مار ضحاك بیوراسپ گفته‌اند که این دو مار در شانهٔ ضحاك ظاهر بودند و خوراك آنها مغز دماغ مردم بود و نیز گفته اند که دو زخم بود که بسیار درد می گرفت و برای اینکه درد آنها آرامش و تخفیف یابد دماغ آدمی باید بدان زخمها مالید .

اما عقیده ما در باره این دو مار این است که بسیار چیز شگفت‌آوری بود و اگرچه امکان دارد ولی خیلی دور است زیرا برخی از حیوانات از گوشت عمل می‌آیندوشپش‌نیز از گوشت تولید میشود وهمچنین حیوانات دیگری ، وبرخی‌حیوانات هستندکه‌باآنکه بکمال‌موعود خود رسیده‌اند ازجایگاه اولی خویش بیرون نمی آیند چنانکه‌حکایت شده دربلاد هند حیوانی است که ازفرج مادرش سر خودرا بیرون می آورد و بچریدن علف مشغول میشود و باز بشکم مادر خود فرو میرود و تاهنگامی که نیرومند نشده و از خود اطمینان نیافته که در پس روی و پیش روی مادر خود بدود از شکم کاملا بیرون نمی‌آید و گفته اند سبب اینکه تا این حیوان از شکم مادر خود بیرون آید فرار میکند این است که زبان مادرش خیلی خشن است و از این زبان میترسد و عادت مادرش این است که چون نوزاد خود را دید شروع میکند که آنرا بلیسد تا آنکه گوشت آنرا از استخوانش جدا کند و نمیشود این مطلب را انکار

نمود زیرا مشاهده شده است که حیوانات از اشیاء دیگری نیز متولد میشوند چنانکه ابو عثمان جاحظ حکایت میکند که در عکبرا قطعه گلی را دیدم که نیمی از آن جرد شده بود و نیم دیگر همانطور باقی مانده بود و هنوز حیوان نشده بود .

و جماعتی در جرجان مرا حکایت نمودند که بعینه همین مطلب را در آنجا دیده اند .

جیهانی حکایت میکند که در دریای هند شاخه های یك نوع درختی است که در ساحل بحر بروی ریگها گسترده میشود و کم کم این برگ کنده میشود و زنبور عسل میگردد و می پرد و تولد کژدمها از گل و باذروج و تولد زنبور عسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است وما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند .

روز بیست و دوم بادروز است و در این ماه عیدی است که بهمین نام معروف است و در قم و نواحی آن رسومی از شرب و لهو برای این عید قائل میشوند که مانند رسوم دیگر اعیاد است چنانکه در اصفهان در ایام نوروز بازاری بپا میشودوعید میگیرند و آنرا در اصفهان کژین گویند و فقط فرق بادروز و کژین این است که آن یك روز است و این یك هفته .

روز سی‌ام انیران است که آنرا در اصفهان آفریجگان گویند و تفسیر و توضیح این لفظ ریختن آب است و سبب آن است که باران در زمان فیروز جد انوشیروان نبارید و مردم ایران بخشکسالی افتادند و فیروز بدین جهت چندین سال از مردم خراج نگرفت و درهای خزینه خود را گشود و از مالهائی که بآتشکده ها تعلق داشت هر کس میخواست بدو وام میداد و آن اموال را تمامی بمردم ایران داد و مانند پدر از پسر خود از همه مردم و رعایا جستجو کرد و در همه این چند سال که قحط و غلا بود کسی از گرسنگی نمرد سپس فیروز بآتشکده آذر خورا که در

فارس است رفت و در آنجا نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست که این بلا
را از اهل دنیا برطرف کند سپس بکانون آتش رفت و دید که نگهبانان آتشکده و
هرابده برسر کانون ایستاده اند و چنانکه باید از پادشاهان تواضع کنند و سلام بدهند
نسبت باو ننمودند فیروز بسوی آتش برگشت و دست و بازوی خودرا حوالی آتش
گردانید وسه مرتبه شعله‌را بسینه خود گذاشت مانند دوستی که دوست خودرا بسینه
می چسباند و شعله آتش بریش او گرفت ولی نسوزانید و فیروز گفت : خداوندا همه
نامهای تو فرخ است اگر حبس باران برای من و برای خبث باطن من است بمن
بگو تا من خود را از میان بردارم و اگر علتی دیگر دارد نیز مرا آگاه‌گردان واهل
دنیا را نیز از واقعه مطلع کن و بر خلق باران رحمت ببار .

سپس فیروز از کانون بیرون آمد و از قبه آتشکده بیرون شد و بر (دنبکا)
نشست و دنبکا چیزی است که از زرآنرا مانند تخت می سازند ولی کوچکتر از آن
است و رسم این است که باید در مدخل آتشکده باشد که تا چون پادشاه وارد شود
بر روی آن بنشیند و هرابده و نگهبانان آتشکده برگرد او جمع آیند وبراو چنانکه
رسم ملوك است سلام کنند وچون فیروز بر دنبکا نشست همه موبدان و نگهبانان در
اطراف پادشاه جمع آمدند و فیروز ایشان را گفت : چه اندازه شما دلسخت ومردم
جفا کار هستید چرا بمن در کانون سلام ندادید ؟ ایشان گفتند کـه چون ما در نزد
پادشاهی که از تو بزرگتر است ایستاده بودیم این بود شرط ادب بجا نیاوردیم .

فیروز ایشان را تصدیق کرد تا آنکه ازشهر آذرخورا بسوی شهر دارا بیرون
آمد وچون بموضعی رسید که درزمان ما روستای کامفیروز است ودرآنوقت صحرائی
بدون آبادانی بود ابری بر آسمان برخواست و چندان بارید که مانند آن دیده نشده
بود تا آنکه آبها درسرادق وخیام شاه راه یافت وفیروز یقین کرد که دعای او مستجاب
شده و خداوند را سپاس گذارد .

وبمردم صدقه بسیاری داد واموال زیادی بخشید ومجالسی تشکیل دادومشغول خوش گذرانی و شادمانی گشت و از آن مکان بیرون نرفت تا آنکه این ده را کـه کامفیروز است ساخت یعنی فیروز در اینجا بود که بکام خود رسید وهمه مردمان از سروری که پیدا کردند از این آبها بروی هم می پاشیدند و این رسم در ایران از آنوقت باقی و پایدار ماند و این عید را همه عید میگیرند زیرا در این روز بود که برای ایشـان باران آمد و در اصفهان نیز در این روز باران آمد .

اسفندارمذ ماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و برای اتفاق دو نام آنرا چنین نامیده اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز برزنهائی درست کار وعفیف و شوهر دوست وخیرخواه موکل است ودر زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان بخشش می نمودند وهنوز این رسم در اصفهان و ری ودیگر بلدان پهله باقی مانده و بفارسی مزدگیران میگویند و در این روز افسون مینویسند و عوام مویز را با دانه انگور میکوبند و میگویند تریاقی خواهد شد که از زیان گزیدن کژدمها دفع میکند و از آغاز سپیده دم تا طلوع آفتاب این رقیه (افسون) را بر کاغذ های چهار گوش مینویسند و آن افسون این است : بسم‌الله الرحمن الرحیم اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز بستم دم و رفت زیر وزبر ازهمه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و فریدون بسم‌الله بآدم و حسبی‌الله وحده وکفی

و در این روز سه تای از این کاغذ ها را بر سه دیوار خانه می چسبانند و دیواری راکه مقابل با صدرخانه است خالی میگذارند و میگویند اگر بدیوار چهارم هم از این کاغذ ها بچسبانیم هوام و حشرات سرگردان میشوند و راهروئی نمی یابند که خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند میکنند و خاصیت این طلسم این بود که ذکر شد .

گاهی میشود که جایهائی دیده میگردد که طلسم شده و عقرب در آنجا کسی را نمی گزد مانند دینار رازی جر جان که ده فرسخ بسمت خراسان است و در زیر هریك سنك آنجا مشتی کژدم است و مردم آنها را با دست خود مس می کنند و بازی بآنها مینمایند و کژدمها نمی گزند ولی چون این کژدمها را از آنجا بیك پلی که باندازه پرتاب تیری دور است بیرون ببرند چنان آدمی را میگزد که فی‌الفور می کشد .

ونیز گفته اند که درطوس قریه ایست که کژدم آنجا مردم را نمی گزد وابو الفرج زنجانی مرا گفت که در زنجان جز در مقبره مازندرانیها عقرب دیده نمی شود و اگر در شب کسی بقبرستان نامبرده برود وقدری از عقربهای آنجا را جمع کند وببرد جای دیگر بریزد می بیند که بزودی باز بجایگاه نخستین خود برمیگردند .

ولی بعقیده من این افسانه ها که گفته اند بطلانش آشکار است زیرا محال است که قوهٔ اراده از شخص افسونگر تجاوز کند و بشخص افسون شده برسد و نیز ادوار کواکب باسالهای فارسی مخالف است و شرائط طلسمات در این ادوار جمع نیست ولی ما باهمه این اشکالات در کتاب عجائب الطبیعه و غرائب الصناعیه در باره نیرنگها و طلسمات وعزائم باندازه‌ای که در دلهای عارفین نهال حقیقت کشت کنیم وشبهه را از قلوب اهل‌شك رفع کنیم اگر خدا بخواهد وعمری بدهد درآینده گفتگو خواهیم کرد انه قدیر علیه .

روز یازدهم روز خور است که اول گهنبار دوم باشد وآخر آن روز دیبمهر است که مدیوشم گاه نام دارد و در این روز بود که خداوند آب را آفرید و روز شانزدهم روز مهر است که آن را مسك تازه گویند .

روز نوزدهم روز فروردین است که آنرا نوروز انهار گویند و درآبهای جاری عطر و گلاب میریزند .

مجوس را روزه‌ای نیست وهر کس ازایشان روزه بگیرد گناه کرده و کفاره آن طعام جماعتی ازمساکین است ومجوس را درایام ماههای مذکـور بازارهائی است که باختلاف بلاد فرق میکند .

و عضدالله را در این ماه دو روز است که هریك از آن دو را جشن کردفنا خسرو گویند یکی از آن دو روز ، سروش از فروردین ماه است و در این رزز بوده که عضدالله آب را از چهار فرسخ بقصبه‌ای که نزدیك شیراز است و کردفنا خسرو گویند بیاورد و روز دوم روز هرمز است که در آبان ماه است و آن روزی است که عضدالله در بنـای این شهر شروع نمود و این واقعه در سال ۳۳۳ یزدگردی بود و در هر دو روز بازاری که هفت روز طول می کشد بر پا می گردد و مردم برای لهو و شرب بدور هم گرد می‌آیند .

ایرانیان را در همه ایام سال روز های مختار و مسعودی است و نیز روز های مکروه وایام منحوسی است و نیزروزهائی است که بنام عمومی خود درهر شهر برای طبقه‌ای خاص عید است و ایرانیان را دررؤیت مار درایام ماه احکامی است وما این عقاید را در جدول اختیارات ذکر میکنیم .

و از این جهت روز ماه را مختار دانستند که بنام ماه که خداوند آنرا برای قسمت خیر و نعمت در دنیا آفریده موسوم است و بدین سبب است که از شروع بهلال تا آنکه بنقصان خود برسد حیوان و اشجار و نبات شروع بنمومی گذارند .

و ایرانیان در دو روز اجتماع و استقبال میگویند که هردو منحوس است اما سبب نحسی اجتماع آن است که جن ها و شیاطین حرص می یابند که در عالم فساد کنند و جنون و امراض دماغی در این وقت در جهان زیاد میشود و در اجتماع دریا جزر می یابد و آبها کم میشود و آبی که برحم میریزد اولاد متولد از آن ناقص

الخلقه خواهد شد و اگر در این وقت موئی از جسد خود بکنند در مدت زیادی روئیده خواهد گشت و اگر درختی در این موقع بکارند میوه آن پراکنده خواهد شد بخصوص اگر در اینروز کسوف نیز واقع شود و بعقیده ایرانیان نمی شود که ماه هلال باشد و تخم مرغی که محفوظ است فاسد نشود و نرگس نیز در این موقع ذبول و پژمردگی خواهد یافت .

و کندی میگوید از این جهت اجتماع مکروه است که قمر که دلیل اجساد است متحرق میشود و بدین جهت است که از بازء و فناء باید ترسید

و اما سبب نحوست استقبال این است که بعقیده زرتشتیان غولها و ساحران بارواح مکدر و لع می یابند و بدین جهت بیماری صرع در این ماه زیاد می شود و در این وقت آب دریاها امتداد می یابد و آبها زیاد می شود و در استقبال هر آبی که بهزهدان بریزد طفل متولد از آن زائدالخلقه خواهد شد و موئی که کنده شود زود در می آید و درختی که در این موقع کاشته شود بخصوص اگر در این روز کسوفی روی دهد کرم آنرا خواهد خورد .

این فصل

در اعیاد ماههای سغدیان گفتگو میکند

سغدیان نیز ماههای خود را مطابق چهار قسمت سال تقسیم کرده بودند ، اول نوسرد از ماههای سغدی اول تابستان بود و میان ایشان و فارسیان در اوائل سالها و برخی از ماهها اختلافی نبود جز در آن پنج روز که بسال ملحق شده چنانکه در پیش بیان کردیم .

برخی از مردم بر این گمان شده اند که سبب اختلاف میان آغاز این دو قسم سال تفاوتی است که ارصاد یافت شده چه ، نیاکان ایرانیان سال خورشیدی را سیصد و شصت و پنج روز و قدری زیادتر از چهار یك روز میدانستند که باندازه یك شصتم ساعت باشد و این مقدار را جزو همان ربع روز دانستند و چون زردشت ظهور کرد و کیش مجوسیت را بیاورد و پادشاهان ایران از بلخ بفارس و بابل آمدند و بامور دینی خود اعتناء کردند ارصاد را نیز تجدید نمودند و دیدند که انقلاب صیفی بآغاز سال سوم کبس باندازه پنج روز مقدم است پس حساب اول خود را ترك کردند و بآنچه برصد یافته بودند عمل نمودند و اهل ماوراء النهر بهمان حالت پیشین باقی ماندند و آن سالی را که احوال آنرا مراعات کرده بودند اهمال کردند پس اوائل سالیان ایشان بدین جهت اختلاف یافت .

و برخی از ایشان چنین گمان کرده اند که آغاز سال فارسیان و آغاز سال سغدیان تا وقت ظهور زردشت یکی بود و چون فارسیان پس از زردشت پنج روز را بآخر هر شهری از شهور کبیسه نقل کردند چنانکه در پیش گفتیم و اهل سغد از همانجا که موضع حقیقی آنها بود نقل ندادند و درآخر شهور سالیان ایشان باقی ماند و

پنجه زائده در ماههای فارسی پس از اهمال کبیسه در آخر آبان ماه باقی ماند .

اهل سغد را درماههای خود اعیاد بسیاری در روزهای معلوم و روزهای گرانمقداری است که مانند اعیاد و ایام فارسیان است و آنچه را که ما از آنها اطلاع یافتیم بقرار ذیل است :

نوسرد ـ روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرك باشد وروز بیست و هشتم آن زردشتیان بخارا را عیدی است که رامش آغام می نامند و در آن عید در آتشکده‌ای که نزدیك قریه رامش است جمع میشوند واین آغامها نزد آنان عزیزترین اعیاد است و در هر دهی که باشند نزد رئیس خود برای خوردن و آشامیدن جمع میشوند و این عید برای ایشان در چندین نوبت است .

جرجن ـ ما از این عید خبری نداریم .

نیسنج ـ روز دوازدهم آن ماخیرج اول است .

بساکنج ـ روز هفتم آن مکبح آغام ـ ن ـ نکبح آغام است واین روز برای ایشان در بیکند ـ ن ـ ب ـ بسکند عیدی است که درآنجاجمع میشوند وروزدوازدهم ماخیرج دوم است و روز پانزدهم عمس خواره میباشد و در این روز طعام و شراب را ترك میکنند و از آنچه با آتش پخته شود اجتناب می نمایند و خمیر و میوه و نبات می خورند .

اشناخندا ـ روز هیجدهم آن بابه خواره است که بامی خواره گفته می شود یعنی عصیر خالص و ناب روز بیست و ششم کرم خواره است

مزیخندا ـ روز سوم آن عید کشمین است و در این روز در قریه کمجکت بازاری بپا می شود و در روز پانزدهم آن در طواویس بازاری بپا میگردد وبازرگانان از آفاق و اطراف در آنجا جمع میشوند و هفت روز این بازار بپاست .

فغکان ـ روز اول آن نیم سرده نام دارد و معنای آن نیمه سال است و روز دوم

آنرا من عید خواره میگویند و در آتشکده ها جمع میشوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن و شکر پخته اند در آنجا میخورند و برخی از مردم نیم سرده را پنج روز پیش از این موقع میدانند که تا بنا بر رای فارسیان اول مهر ماه باشد با آنکه واجب این است که چون شش ماه و دو روز و نیم از سال بگذرد نیمه سال باشد و روز نهم آن‌را تسیس‌آغام می‌گویند وروز بیست و پنجم آن اول کرم خواره است

آبانج ـ روز نهم آن آخر کرم خواره است .

فوغ ـ بکلی ما از آن بی خبریم .

مسافوغ ـ سغدیها را در این روز از پنجم تا پانزدهم آن عیدی است و پس از آن مسلمانها را در شرغ بازاری بپا میشود که هفت روز بطول می انجامد .

ژیمدنیج ـ روز بیست و چهارم آن باذامکام است .

خشوم ـ در آخر این ماه اهل سغد بر مردگان پیشین خود گریه میکنند و بر آنان نوحه میزنند وروبهای خودرا می‌خراشند و برای مردگان‌طعام و شراب میبرند چنانکه ایرانیها در فروردگان بهمین طریق رفتار می‌نمایند و سبب اینکه درآخر این ماه این کار را میکنند این است که پنجه دزدیده شده اهل سغد چنانکه در پیش گفته شد در آخر این ماه است و اهل سغد را در دهکده ها در ایامی که نامهای آن در هر ماه یکی است بازارهائی است که در دهکده های بخارا و سغد بپا میگردد .

این فصل

دراعیادی که در ماههای اهل خوارزم است گفتگو میکند

اهل خوارزم با اهل سغد درآغاز سال وماه همراه اند و با ایرانیان مخالف اند و علت این مخالفت همان است که در بارهٔ اهل سغد گفتیم و رسوم خوارزمیان در

این اعیاد مانند رسوم سغدیان است و اول تابستان نزد ایشان اول ناوسارجی است و ایشان را در آنوقت اعیادی است که پیش از اسلام معظم میداشتند و بر این گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیادرا بزرگ دارند و نیز روزهای دیگری را که از آثار پیشینیان خود بود بر این روزها بیفزودند و اکنون از بازماندگان مجوس خوارزم جز مشتی که غلو در دین خود ندارند و بظواهر دین اقتصار کرده‌اند و از معانی و حقیقت دین زردشتی غافل اند کسی دیگر یافت نمی شود حتی اینکه ایشان اعیاد را تنها بمعرفت ابعاد آنها استعمال می کنند و از مواضعی که در شهور دارند چشم پوشیده اند و اما اعیاد و ایام آنان که بدین ایشان ربطی ندارد از قرار ذیل است :

ناوسارچی - روز اول آن عید آغاز سال است و چنانکه گفتیم آن عید جدیدی است .

اردوشت - در آن چیزی ذکر نکرده اند .

هروداد - روز اول آن اریجاسوان نام دارد و این روز پیش از اسلام هنگام شدت گرما بود و از اینجاست که گفته‌اند در اصل اریجهاس چوزان بوده و ترجمه‌اش این است که بزودی از لباس بیرون میشوند یعنی هنگام آن میرسد که برهنه گردند ولی در زمان ما با وقت زراعت کنجد و دیگر چیزهائی که با آن کاشته می شود موافق شده لهذا این عید را در موقع این زراعت میدانند .

چیری - روز پانزدهم آنرا اجغار گویند که بمعنای آتش افروختن و شعله است و در زمانهای گذشته این عید اولین وقتی بود که بآتش افروختن نیازمند میشدند و هوا در پائیز متغیر میشد ولی این عید در زمان ما بمیان تابستان رسیده و هفتاد روز از اجغار می شمارند آنوقت گندم پائیزه میکارند .

همداذ - در این روز چیزی نگفته اند .

اخشریوری ـ روز اول آنرا فغبریه مینامند و گویند که در اصل فغربه بوده یعنی بیرون آمدن شاه زیرا ملوك خوارزم در چنین وقتی برای اینکه گرما تمام‌شده بود و سرماروی کرده بود بجایگاه زمستانی میرفتند و اتراك غزرا از سرحدات خود بیرون مینمودند و اطراف کشور خویش را از وجود آنان پاك می‌ساختند .

اومری ـ روز اول آن از داکند خوار میباشد و معنایش خوردن نان پیهی است و در این روز از سرما در پناهگاهها می رفتند و در کنار آتش‌های افروخته جمع میشدند و نان چرب میخوردند .

و روز سیزدهم آن عید چیری روج است و چنانکه ایرانیان مهرگان را بزرك میدارند ایشان این روز را بزرك می دانستند و روز بیست و یکم آن عیدی است که رام روج نام دارد .

یاناخن ـ در این ماه چیزی ذکر نکرده‌اند .

ادو ـ همچنین در این ماه چیزی ذکر نکرده اند .

ریمژد ـ روز پانزدهم آن نیمخب نام دارد و میگویند که در اصل مینج اخیب است و برای اینکه زیاد در زبانها دور میزد تصحیف شد و نیمخب گفته شد و معنای آن شب مینه است و مینه نام زنی است که یکی از ملوك و بزرگان خوارزم بود و شبی در حال مستی با جامه ابریشم از کاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود و در بیرون کاخ بیفتاد و خوابش برد و شب سرما خورد و مرد و مردم در شگفت شدند که در اینوقت ازبهار چطور انسان از سرما می میرد این بود که نام آنرا برای قضیه‌ای خارج از عادت که در غیر وقت خود روی داده تاریخ دانستند و این روز در زمان ما بموقع حقیقی خود پیشی گرفته و عامه آنرا در نیمه زمستان میگیرند ، دراین روز و روزهای چسبیده بآن اهل خوارزم بخور و دود و بویهای طعامی را که برای‌دفع غوائل جن و ارواح مودی گذاشته اند آشکار میکنند .

خوارزمیان منازل قمر را در حساب خود بکار می بستند واحکام خویش را از آن استنباط میکردند و این منازل را در لغت ایشان نامهائی بود که حفظ کرده بودند و اشخاصی که می توانستند این کار را انجام دهند و بوجه حسن در این حساب نظر نمایند از میان رخت بر بستند و از دلائل خیلی روشن بر این مدعا آن است که منجم را درلغت خوارزمی اخرو ینیك گویند یعنی کسی که ناظر بمنازل ماه باشد چه ' اخرو یکی از خانه های ماه است واین منازل را خوارزمیان ببروج دوازده گانه قسمت کرده بودند و بروج را در لغت خود بنامهای مفردی می خواندند و ایشان از تازیان برجها را بهتر می شناختند وشما را بر این مطلب این قضیه آگاه میکند که نامهائی که خوارزمیان بر بروج گذاشته اند موافق نامهائی است که اشخاصی که این برجها را تصویر نموده اند بر آنها گذاشته اند حتی اینکه جوزاء را در جمله بروج بجای توامین(۱) گذاشته اند با آنکه جوزاء صورت جبار است و اهل خوارزم گاهی این برج را اذو پچکریك گویند و معنای آن ذوالصنمین است و مقتضای با دو پیکر این معنا می باشد .

و نیز اعراب برج اسد را از عده صوری تصویر کرده اند که در طول برسد برج و مقداری استیلاء یافته بغیر از آنچه عرض دارد چه ' تازیان دو سر دو پیکررا ذراع مبسوط اسد دانسته اند و لطخه را که در سینه سرطان است یعنی نثره را بین اسد محسوب داشته اند .

متنبی شاعر بزرك عرب می گوید .

انا صخرة الوادی اذا مازوحمت و اذا نطقت فانی جوزاء

و در شرح عکبری ودیگر شروح که من دیده ام مصرع دوم بیت را این طور معنی کرده اند که در موقع نطق مانند جوزاء هستم ولی مقصود شاعر این است که چون من نطاق خود را یعنی کمربند بندم مانند جوزاء می گردم زیرا جوزاء کمری بر میان دارد ونطاق بمعنای گفتگو باجوزاء مناسبتی ندارد واین بیت یکی از مشکلات اشعار عرب بود که شراح دیوان نفهمیده اند تا چه رسد بادباء .

وسینه عذراء را که عواء باشد دو ورك اسد محسوب داشته اند و دست عذراء را که سماك اعزل است یکی از دو ساق آن دانسته‌اند و رامح را ساق دیگر اسد تصویر نموده اند پس بنابر رأی تازیان صورت اسد بر برج سرطان و اسد و عذراء و پاره ای از برج میزان و عده ای از صور شمالی وجنوبی گسترده شده باآنکه حقیقت امر غیر از این است .

وهمچنین اگر در نامهائی که برای ستارگان ثابت نهاده اند تأمل کنیم خواهیم دید که اعراب از علم بروج و صور خیلی دور بودند هرچند ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه جبلی تهویل می‌نماید و در تمام کتابهای خود سخن را بدرازا کشانیده و بخصوص در کتابی که در تفضیل عرب بر عجم نوشته چنین پنداشته که عربها بستارگان وطلوع و غروب آنها از همه امم داناتر بوده اند و من نمی‌دانم آیا نمی دانسته و یا تجاهل کرده که در تمام امکنه زمین برزگران وچوپانها ابتدای اعمال خود ومعرفت اوقات را باندازه عربها میدانند و کسی که جز آسمان سقفی ندارد و طلوع و غروب کواکب بر آن بیك نظام ادامه دارد مبادی کارها و شناسائی اوقات خود را خواهد بکواکب تعلیق نمود و تنها اعراب را این یك خصوصیت بود که آنچه را امم از حق و باطل حدس می‌زدند ویا می‌شناختند اعراب باشعار واسجاع وارجوزه‌ها درمی‌آوردند وحفظ می‌کردند و از این جهت بیکدیگر امور مذکور بطور ارث می‌رسید و اگر در کتب انواء و بخصوص کتابی را که اینمرد بنام مناظر النجوم نوشته و بآنچه که ما برخی از آنها رادر اواخر کتاب وارد کردیم تأمل کنید خواهید دانست که اعراب از علم هیئت جز آن اندازه که برزیگران هر بقعه می دانند چیزی بیشتر ندانسته اند ولی اینمرد درهر مبحثی که وارد میشود افراط میکند و از اخلاق جبلی که استبداد برای است خالی نیست و کلام او در این کتاب بر کینه هــا و دشمنی‌هائی که با ایرانیان دارد دلالت میکند زیرا باین اندازه هم راضی نشد که عربها را بر ما ایرانیان برتری دهد

بلکه ایرانیان را ارذل امم وپست ترین مخلوق دانسته و از آنچه خداوند در سوره توبه تازیان را بکفر ودشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف نموده(۱) واموزشت دیگری را بایرانیان نیز نسبت داده که اگر پیشینیان عربها را میشناخت بیشتر از گفته های خود را در باره این دو کرده تکذیب می کرد.

نامهای منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است و در آتیه در مبحثی که از طلوع و سقوط منازل قمر بحث می کنیم صور منزل آنها را نیز ذکر خواهیم نمود.

(۱) آیه‌ای که در سوره توبه در مذمت اعراب است ترجمه اش این است: عربها در کفر و نفاق سخت تر هستند و از دیگر امم سزاوارترند که حدود واحکام خدارا ندانند.

جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم
الثریا	پروی	پروی	الاکلیل	غنوند	اغنوند
الدبران	بابرو	بابرو	القلب	بغنوند	نغبوند
الهقعه	مرازنه	اخماه	الشولة	مغن سدویس	ذاریند
الهنعه	رشنوند	خویا	النعائم	بسشم	سرذیو
الذراع	غنف	غوثف	البلدة	وژزیك	مرخشیك
النثره	غنب	جیری	سعدالذابح	ونند	خچمن
الطرف	خمشریش	خمشیش	سعدبلع	یوغ	یوغ
الجبهه	مغ	اچیر	سعدالسعود	شذمشیر	سدمسیبج
الزبره	وذه ـ وذ	امغ	سعدالاخبیه	شوشت	مشتوند
الصرفه	ویذو	ویذیو	الفرغ المقدم	فرشت باث	فرخشبیث
العواء	فستشت	افسست	الفرغ المؤخر	برفرشت	وبیر
السماك	شغار	اخشفرن	بطن الحوت	ریوند	ژداذ
الغفر	سرو	شوشاك	الشرطان	بشیش	ریوند
الزبانیان	فسرو	سرافسریو	البطین	برو	فرنخند

این فصل

در مذهب خوارزمشاه در اعیاد اهل خوارزم گفتگو میکند

ابوسعید احمدبن محمدبن عراق در کبس ماههای خوارزمیان مانند معتضدبالله رفتار کرده وشرح قصه آن است که چون در بخارا از بند رهائی یافت و به پایتخت خود بر گشت ازدانشمندانی که دردربار او بودند پرسید که روز اجغار چه روزی است دانشمندان این روز را برای او بیان کردند سپس پرسید که اجغار کجای تموز قرار دارد؟ این پرسش را نیز پاسخ گفتند وابوسعید این جواب را همچنان درخاطر داشت تا آنکه چون هفت سال گذشت از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد وهمان پاسخ پیشین را شنید وچون بر کبائس آگاه نبود این حساب را انکار کرد و فرمود تا خراجی وحمدکی و منجمان دیگر را که در آن عصر بودند حاضر کنند و حقیقت حال را از ایشان سؤال کرد وبطور تفصیل مطلب را برای او مشروح ساختند و گفتند که ایرانیان وخوارزمیان با سالها چه میکنند؟ ابوسعید گفت روش ایرانیان واهل خوارزم کهنه و تباه شده و از خاطرها بجهت کهنگی فراموش ودور گشته وتوده مردم تنهاروزاجغار اعتمادی بسزا دارند ومراکز فصول چهارگانه را بدین روزتحدید می کنند بدین گمان که روز اجغار ثابت است و تغییر ناپذیر و اجغار وسط تابستان است و نیمقب (۱) میانهٔ زمستان و رعایا اوقات معلومی را برای زراعت و فلاحت از روی همین روزها معلوم می کنند ومردم نمیتوانند بکبیسه توجه کنند مگر پس از آنکه سالهای زیادی بگذرد و از اینجاست که در اخذ ابعاد از روز اجغار اختلافی میان ایشان یافت شده بطوریکه جمعی تصور میکنند چون شصت روز از اجغار بگذرد باید گندم کاشت و برخی میگویند که باید از شصت روز بیشتر بگذرد و پاره ای براین عقیده اند که بایست از شصت روز کمتر بگذرد پس بهتر آن است که چاره ای بیندیشید که روز اجغار همواره بیک حال ثابت و پایدار بماند و در اوقات غیرمختلف سالها بیک طریق باقی باشد تادر نتیجه ازمبدای را که از آن روز آغاز میکنند اختلافی نیابد.

---

(۱) در کتاب تفهیم نیمخنت است

منجمان نامبرده گفتند که یگانه چاره این کار آن است که باید مبادی ماههای خوارزمی را در روزهای مفروض از ماههای روم و سریانیان قرار دهیم چنانکه معتضد عباسی نیز بهمین راه رفته و باید که سالها مطابق کبیسه رومیان و سریانیان کبیسه شود ، و باتفاق آراء در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند و در این مطلب اجماع کردند که آغاز ناوسارجی روز سوم نیسان سریانی باشد تا اینکه همواره اجغار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاحت را منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند مثلا چیدن انگور را برای خشک کردن وقت آن چهل روز است که از اجغار بگذرد تا شصت و پنج روز و چیدن انگور و گلابی برای آویختن که از پنجاه و پنج روز از اجغار گذشته شروع میشود تا شصت و پنج روز همچنین همه اوقات زراعت را از وقت القاح وغرس اشجار و پیوند نمودن آنها و امور دیگری را بر این تاریخ قرار دادند وچون سال نزد رومیان کبیسه باشد بالتبع روزهائی که پس از اسپندارمجی است تا شش روز کبیسه خواهد بود و اگر از خوارزمشاه جز این تاریخ که نقل شد تاریخ دیگری بود بگفته های دیگر خود ملحق میساختم . (۲)

اما شهور قبطیان ـ ماههای قبطی دو قسم است مکبوس و غیر مکبوس

اگرچه مصریها مانند امم دیگر در ماهها روش خاصی داشته اند ولی ما از آن بی‌خبریم و نیز از شهور مکبوسی هم که در عهد ما دارند آگاه نیستیم جز اینکه نقل میکنند که نوروز قبطیان روز اول شهر توت است و در این روز آب نیل بالا میآید

(۲) ابوریحان در کتاب تفهیم می گوید : «خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف و نوروزشان ماه سارزی خوانند وزآن اجغار است و تفسیرش آتش افروخته و آن روز شانزدهم است از چهارم ماههای ایشان واندراو بشب آتشها افروزند بلندبرکردا رسیده وگرد برگرد اوسیکی خورند وازاین اجغار روزها را شمرند ووقتهاء کشتن وچیدن وفشردن را ومانندهآن »

و در روز شانزدهم از ماه بوونه زیاد میشود وبگفته دیگر در روز بیستم این ماه آب نیل زیاد می گردد .

دور نیست که مصریان برای اینکه میان رومیها وسریانیها واقعند ودر سالهای خود با این دو قوم متفقند درطرز کبیسه نیز از ایشان پیروی کرده باشند بغیر ازحالات خاصه‌ای از قبیل احوال میاه ، هواهای مختلف ، باد و بارانها ، که اختصاص بمسکن ایشان دارد .

کبیسه‌ای راکه سریانیها ورومی‌ها بکار می‌بندند دوقسم است : یکی آنست که برای اسباب‌معیشت دنیوی وحالات مستحدثه درهوا ، وامور دیگری ازاین قبیل بکار میبرند قسم دیگر آن است که اختصاص بحالات دینی ایشان دارد که کیش مسیحی باشد و ما تا اندازه‌ای که مطلعیم در جای خود از هردو نوع گفتگو خواهیم کرد .

این فصل

(درروزهائی که درشهور رومیان است ونزد خود رومیها
(و دیگران معلوم است گفتگو میکند)

چون سالهای رومیان با سالهای خورشیدی مطابق و با فصول طبیعی این سالها همواره ثابت است و درست با سال خورشیدی حرکت می کند و از محاذات اجزاء آن زائل نمی‌شود ، مگر بمقداری که پیش از آنکه حس آنرا دریابد بسال خودملحق می کنند ، این بود که رومیان وسریانیان وپیروان ایشان احوالی راکه درسال‌مشاهده کردند و حالاتی را که در روزها بطول مدت از راه تجربه یافته بودند بنوبتهائی از سال خورشیدی مقید کردند و این احوال همان است که آنرا انواء وبروج می گویند و علماء در علت و سبب آن اختلاف کرده اند و برخی این احوال را بطلوع واختفای کواکب ثابته نسبت داده اند وعربها از این صنفند .

اولئك معشری کبنات نعش　　　　خوالف لا تنوء مع النجوم (۱)

یعنی خبری نزد ایشان نیست چنانکه در طلوع کواکب نبات نعش خبری نیست
و دسته ای دیگر از دانشمندان میگویند که این احوال خصوصیت هائی است
که در سرشت خود ایام مطبوع است و اسباب دیگر در زیادت و نقصان آن مدخلیت
دارد ، چنانکه طبیعت فصل تابستان گرماست و طبیعت زمستان سرما ولی گاهی چنین
روی می دهد که یکی رو بنقصان میگذارد و دیگری بازدیاد .

جالینوس فاضل گفته : وقتی میشود یکی از این دو قول را ترجیح داد که
این مسئله را تجربه او امتحان کرد ، وچون حرکت ثوابت پنهانی است ودر طلوع
و خفای آنها در زمانی کم اختلاف بسیار کوتاهی یافت می شود ، این آزمایش
ممکن نیست .

سنان بن ثابت بن قره از گفته جالینوس تعجب نموده ودر کتابی که برای معتضد
در انواء تالیف کرده چنین می گوید : نمی دانم چطور جالینوس با آنکه در حساب
ستارگان قوی و توانا بود از این مطلب غفلت نمود که طلوع و اختفای کواکب در
شهرها اختلاف عظیم وآشکاری دارد چنانکه سهیل در بغداد پنج روز از ایلول گذشته
طلوع میکند و در واسط دو روز پیش تر از بغداد و در بصره پیش از واسط طالع
می شود و اهل نجوم نیز گفته اند انواء باختلاف بلدان اختلاف می یابد بلکه ممکن
است چندین روز در یك بلد نوئی محفوظ بماند پس این خود دلیل است که ستارگان
و طلوع و اختفای آنها را در احوال زمین مدخلیتی نیست .
سپس خویشتن را سنان بن ثابت تکذیب کرده و گفته هرچند که قول راجح این است که
امر طلوع کواکب و غروب آنها در تأثیرات منسوبه بخود مشروط بشرائطی است و
بطور اطلاق صحیح نیست .

(۱) یعنی قوم من مانند بنات نعش بازمانده اند که بادیگر ستارگان ذی نوء نوئی ندارند

پس از اینکه سنان بن ثابت ازاین گفته فارغ شد از نو چنین گفته ؛ بیشترانوا عرب در حجاز است و یا نواحی نزدیك بحجاز ، و انواء قبطیان در مصر و سواحل دریا وانواء بطلمیوس دربلاد روم ورشته جبالی که پهلوی آن است واگر کسی بخواهد که یکی ازاین مواضع سه گانه راقصد کند آنچه جالینوس گفته که این تجربه وامتحان در زمان کمی میسر نخواهد شد ، برای او پیش خواهد آمد و جالینوس هر امری را که ازراه برهان دریافته ذکر می کند وازمطالبی که آمیخته باشبهات است دوری مینماید.

سنان بن ثابت از پدر خویش نقل میکند که سی سال تمام در عراق عرب احوال انواء را مراقبت کردو می خواست اصولی ازآن بدست آورد که در دیگر بلدان انواء را بدان بسنجد وپیش از آنکه مقصود خود را دریابد مرك اورا دریافت .

اگرهر یك ازدو قول یعنی ازنسبت انواء بایام سال ویانسبت آن بطلوع وغروب منازل قمر صواب باشد قول سیم ساقط خواهد بود وآن دو قول هم بشرایطی مشروط خواهد شد که صحت انواء بآن منوط است و آن شرائط این است که نخست باید حال سال و ربع آن و ماه را در یبوست و رطوبت و اینکه خلاف خواهد نمود یا بطور ایجاب واقع میگردد ودیگر دلائلی که کتب نجوم را از آنها پر کرده اند دانست و چون نوئی با این دلالات مطابق شود راست میآید وهمه آن وقوع می یابد واگر در پاره ای از آن راست آید البته همان بعض راست خواهد آمد .

وسنان بن ثابت توصیه کرده که باید اتفاق عرب و عجم را بر نوء معتبردانست که چون این دو گروه باهم اتفاق کردند آن نوء قوی است و ظهور خواهد یافت و اگر نه بعکس خواهد شد .

من در این باب آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء گفته و آنچه در ماههای رومیان از اوقات احوال دنیوی گفته شده ذکر می کنم و راجع بطلوع وخفاء انواء دربابی جداگانه که در آخر کتاب خواهد آمد سخن خواهم گفت

تشرین اول - بنا بگفته اوقطمین وفیلفس در روز اول آن امید باران است وهواء بنابر رای قبطیان وقاللبس مکدر است وبنابر قول قاللبس و اوقطمین و اوذکسس و مطرودورس در روز دوم آن باران خواهدآمد و در روز سوم چیزی ذکر نکرده‌اند

ودر روز چهارم باران است وبادهای متنقل بنابر قول اوذکسس ونزد قبطیان هوا سرد است و در روز پنجم بنابر قول ذیموقریطس هواء سردی است و آغاز وقت زراعت و در روز ششم نزد قبط باد شمالی میوزد و در روز هفتم بنا برای ابرخس باد جنوبی خواهد وزید و در روز هشتم چیزی ذکر نکرده اند و سنان می گوید که در اینروز هواء سردی است ودر روز نهم بنابر قول اوذکسس نوء است و بعقیده ابرخس باد صبا خواهد وزید و برای قبطیان دبور و در روز دهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز یازدهم بنابرای قبط باران است ودرروزسیزدهم بنابرای قاللبس بادهائی مضطرب است ورعدوباران وقوع خواهدیافت وبنابرای اوذکسس وذوسیثاوس دراینروزبادشمال یاجنوب است وسنان گواهی میدهد که دربیشتر اوقات راست می‌آید ودراین روزناچار بایدامواج دریا متحرك شود ودرچهاردهم بنابرای اوذکسس نوء است وباد شمال ودر پانزدهم بنابرای اوذکسس تغییر بادهاست و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده اند و در هفدهم بنابر رای ذوسیثاوس باران است و نوء وبنا بعقیده قبطیان باد شمال است یا جنوب و در شانزدهم چیزی ذکر نکرده اند ودر نوزدهم نزد ذوسیثاوس باران است و نوء ونزد قبطیان باد شمال است یاجنوب و دربیستم و بیست و یکم چیزی نگفته‌اند و در بیست و دوم بنابرای قطبیان بادهای مضطرب و مختلف است و در این روز هوا آغاز می کند که سرد شود و جز از راه حاجت شرب دواء و فصد جایز نیست زیرا آنچه از اختیارات استفاده می‌شود این است که برای حفظ صحت بدن اموری دراین روز جایز نباشد ولی پس از آنکه اضطرار یافت شد آنوقت شخص نباید سرما و گرما و روز و شب را منتظر باشد که پیش از آنکه کار او سخت تر شود تلافی آن

متعذر گردد و تدارکش امکان ناپذیر باید مبادرت بدان جوید و در روز بیست و سوم بنا برای اوذکسس نوء است وبنا بگفته قاسر باد شمال است یا جنوب ودربیست و چهارم بگفته قاللبس و قبط نوء است و در بیست و پنجم بنا برای مطردورس نوء است و بنا برای قاللبس و اوقطیمن اختلاف درهواء است و در بیست و ششم چیزی نگفته اند و در روز بیست و هفتم بنا برأی قبط هواء سردی است ودر بیست وهشتم چیزی نگفته اند و در این روز دخول حمام و خوردن چیز تند خوب است وبرعکس خوردن چیز ترش و نمکدار بد است و در روز بیست و نهم بنابر رأی ذیموقر یطیس تگرگ است وبعقیده ابرخس بادهای جنوبی‌است که از پی هم در می‌آید وبنابررأی اوقیطمن و فیلفیس‌بادهای عظیم‌است ودر این روز زاغهاولاشخورها وپرستوها بسمت جنوب می‌روند ومورچه درلانه‌خود پنهان می شود و در سی و یکم نزد قاللبس و اوقطمین بادهائی می‌وزد و نزد مطرودورس باد و هواء سرد است و نزد قبطیان باد جنوب است و سرد .

تشرین آخر بنا بگفته اوذکسس و قونون در روز اول آن بادهای غیر ممتزجی است ، و در روز دوم هوائی است ناصاف و در این روز باد شمال و جنوب که می‌وزد سرد خواهد بود و در روز سوم بنابر قول بطلمیوس باد جنوبی میوزد و بنابر رأی قبطیان باد دبور است و شمال و نزد اوذکسس باد جنوبی است و نزد اوقیطمن وفیلفس و ابرخس باران است و در روز پنجم‌هوا سرد است و نزد مصریان باران است ودر روز ششم نزدقبطیان بادجنوب‌است یا دبور و نزد ذوسیثاوس هواء سردی است و سنان گواهی می‌دهد که خود او تجربه کرده و یافته است که این مطلب راست است و در روز هفتم نزد ماطن باران است و گرد باد و نزد ابرخس باد سرد است و این روز اول اوقات باران است و آن هنگامی است که آفتاب بدرجه بیست و یکم عقرب رسد و منجمان در این وقت طالع میگیرند

واستنباط می کنند که آیا درسال باران زیاداست یاکم واعتماد ایشان برطلوع و غروب زهره است ولی بعقیده من هواء عراق وشام تنها اختصاص باین امردارد وبساروی میدهد که مادرخوارزم پیش ازاین موقع باران دیده ایم وابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه در کتاب مسالك و ممالك خود گفته است که باران حجاز و یمن در حزیران وتموز وآب وقسمتی ازایلول است ومن مدتی ازماههای تابستان را در گرگان اقامت کردم و هیچ وقتی نشد که ده روز متوالی هواء آفتاب باشد و ابر پراکنده گردد و باران بند نیاید و حکایت کرده اند که یکی ازخلفا که بتصور من مأمون الرشید باشد چهل روز در گرگان ماند و هرگز اتفاق نیفتاد که باران بند بیاید گفت ما را از این زمین بواله رشاشه بیرون ببرید .

و هرچه شهری بمازندرانی نزدیکتر باشد هوای آن رطوبی تر است وبارانش بیشتر و جبال مازندران باندازه ای رطوبت دارد که گفته اند درقله های آن اگر سیر بکوبند باران می آید و نائب آملی صاحب کتاب غره این مسئله را چنین تعلیل میکند که هوای مازندران مرطوبی وببخارات راکدی که در آن است متکاثف است وچون بوی سیر بمیان آن پراکنده شود از آنجا که حاد است تکاثف هواء را فشار میدهد و تحلیل می کند باران بدنبال آن می آید .

مااینطور تصور کنیم که علت باران آمدن ازکوبیدن سیر این بود که نائب آملی گفت ، درچشمه معروف در جبال فرغانه چه سببی است که چون چیز پلیدی را در آن بیفکنند باران می آید و در دکان معروف بدکان سلیمان بن داود در غاری که در اصبهذان معروف است و واقع در کوه طاق مازندران است چه علت است که چون بچیزی پلید و یا بشیر آلوده شد آسمان ابر میشود و باران می آید تا آنرا پاك کند و در کوهی که درزمین ترك است چه می گویند که چون گوسپند بخواهد از آنجا عبور کند باید پایهای گوسپند را با پشم به بندند که مبادا با سنگهای آن مصادمت کند

و فی‌الفور باران زیادی از پی درآید و گاه اتفاق می‌افتد که اتراك از آن کوه حمله می‌کنند وچون دشمنی ایشانرا فراگرفت درمدافعه او باین حیله متوسل می‌شوند و آنان که بر حقیقت امر آگاه نیستند این کار را بسحر نسبت می‌دهند و حوضی که معروف بطاهر است و در مصر پای کوهی نزد کنیسه ای واقع است و از چشمه‌ای که در کوه است آب خوشگوار وخوشبوئی در آن می‌آیدنیز از این قبیل است وچون حائضی و یا جنبی آنرا مس کند بو می‌گیرد تا آنکه بایدآب آنرا خالی کرد وتنظیفش نمود که مثل اول خوش بو وخوش طعم شود و نیز کوهی که میان هرات وسجستان است که در وسط ریگستان واقع‌شده که قدری از راه دور است چون سرگین آدمی و یا بول در آن بیفکنند یك صدای آشکار وآواز شدیدی از آن شنیده می شود .

این امور که پاره ای از آن گفته شد خاصیاتی است که در موجودات مطبوع است وعلل آن بجواهر بسیط وآغاز تألیف وآفرینش جهان(۱) منتهی می‌شود وآنچه از این قبیل باشد ممکن نیست که شخص آنرا بعلم دریابد

برخی ازامکنه بر خلاف جبال مازندران است مانند فسطاط مصر وديارمجاور آن و در این مواضع باران نمی‌آید و این امور مربوط بطبیعت مکان است که در چه محل از جبال و بحار واقع شده و پستی و بلندی آن چه اندازه است و در چه عرض از عرضهای شمال و جنوبی است وهریك از اینها که گفته شد دارای مدخلیتی تام است .

ودر روزهشتم بنابر قول‌ارقطیمن باران وهوای سردی‌است و نزد مطرودُرس طوفان و باد جنوب است یا باد اوروس و آن بعقیده ارقطیمن بادی است میان باد جنوب و صبا و نزد قبطیان خود باد صبا است و در روز نهم چیزی ذکر نکرده اند و

---

(۱) مقصود از جواهر بسیط عقول ومجردات است که بعقیده حکمای الهی موثر در جهان مادی هستند

و در روز دهم بنا بعقیده اوقطیمن وفیلفس هوا سرد است و نزد ابرخس باران و باد شمال و یا باد جنوبی سرد است و در یازدهم نزد قاللبس وقونون و مطرودورس نوء است و سنان بن ثابت گواهی می‌دهد که بتجربه صحت آنرا در یافته و در دوازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس باد سرد است و در سیزدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد ذیموقریطس در بروبحر هواء سردی است و راه دریا بفارس وباسکندریه بسته می‌شودزیرا حال دریا اینست که در ایامی معلوم مضطرب می‌شود و هواء آن مکدر میگردد وامواج آن سخت می‌شود وتاریکی آن زیادمیگردد و بدین سبب سلوك آن ممکن نیست و میگویند که در قعر آب باد می افتدو آنرا تهیج میکندو از ظهور نوعی از ماهیها بر این کار استدلال میکنند که در قسمتهای بالای دریا در روی آب پیدا میشوند وظهور آنان مردمرا بحرکت باد مذکور درقعردریا انذار میکنندوبرخی می گویند که این ماهیها یکروز زود تر از طغیان و آشفتگی دریاظاهر می گردند وهریك از دریاها راعلامتی‌برای‌دانستن‌این امر است و می گویند که در دریای چین باین طریق می‌شود هیجان دریا را دانست که دامهائی که در دریا می‌اندازند بروی اب می‌آید و برسکون دریا اینطور استدلال می‌نمایند که مرغی که در روی خار و خاشاك در دریا تخم گذاشته جوجه های آن از تخم بیرون می‌آیند و این مرغ بروی خاك پا نمیگذارد و تنها در دریا است و هنگام تخم آن در موقع سکون دریا است نه در غیر آن موقع و در این روز جمعی گمان کرده اند که اگر چوب راببرند کرم‌نخواهدآنراخورد وموریانه نخواهددرآن‌افتاد وشایداین کار در کیفیت مزاج‌هواء این روز بخصوص خاصیتی باشد و در روز چهاردهم نزد قاسر هواء سردی است وباد جنوب‌یا اوروس که نزد قبطیان‌نکباء محسوب‌است‌دراین روزمی‌وزد ودر روزپانزدهم چیزی ذکر ننموده اند ودر شانزدهم نزد قاسرهواء سردی است ودر روز هفدهم نزد

اوذکسس باران است ونزد قاسر هوای سردی است و نزد قبطیان درشب و روز باد شمال است و در روز هیجدهم چیزی ذکرنکرده اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس هواء بسیار سردی است و در بیستم نزد اوذکسس باد شمال است و نزد قبطیان هواء بسیار سختی است و گفته اندکه در این روز هر حیوان بدون استخوان میمیرد ولی این مطلب نسبی است ودرهر بلدی صادق نمی‌آید ومن در گرگان از پشه که حیوانی بدون استخوان است در تعب بودم و آفتاب هم در برج جدی بود و در بیست ویکم نزد او قطمین و ذوسیثاوش هواء سرد و باران است و در بیست و دوم نزد اوذکسس هواء بسیار سختی است و در بیست و سوم از آشامیدن آب سرد در شب نهی کرده‌اند که تولید آب زرد میکند و در بیست وسوم نزد قاللبس باران است و نزد اوذکسس و قونون‌هواء سردی است و نزد ابرخس و قبط باد جنوب متصل است و در این روز عید چیدن زیتون است و زیتی که برای انفاق باید خرج کنند در این روز فشار می‌دهند و در بیست وچهارم نزد قبط در هواء اندکی نم است ودر بیست و پنجم و بیست و ششم چیزی ذکر ننموده اند و در بیست و هفتم بنا برأی ذیموقریطس در آن روز چه در دریا و چه در خشکی اضطراب روی می‌دهد و نزد ذوسیثاوس نوء است و نزد قبط باد جنوب و باران است و دربیست و هشتم چیزی از آنان نقل نکرده‌اند و گفته اند که امواج دریا دراین روز سخت می‌شود وصید در دریا اینروز کمتر امکان می‌پذیردودربیست ونهم نزد اوذکسس وقونون هواء سردی‌است با باد دبور ویاجنوب و نزد قبطی ها باران است ودر روز سی‌ام ازعلمـای مذکور و از غیر ایشان چیزی ذکر نکرده اند .

کانون اول — بر بگفته قاللبس و او ذکسس و قاسر در روز اول این ماه هواء سردی است و در این روز بازاری در دمشق بپا میشود که بیزار قضب البان معروف است در روز دوم این ماه بنا بر رأی اوقطیمن و فیلفس باد های صاف میوزد و نزد

مطرذورس هواء سرد وسختی است و در روز سوم نزد قونون وقاسر هواء سردی است و نزد قبطیان هواء آنروز نمناك است و در روز پنجم نزدذیموقریطس و ذوستیاوس هواء سردی است و سنان بن ثابت هم براین مطلب گواهی داده و در روز ششم نزد اوذکسس هواء سردی است و نزد ابرخس در این روز باد شمال می وزد و در روز هشتم چیزی نگفته اند و در روز نهم بنا برأی قاللبس و اوقطیمن و اوذکسس هواء سردی است و در روز دهم نزد قاللبس و اوقطیمن و مطرودورس هواء سرد وسختی است و نزد ذیموقریطس رعد و برق و باد وباران است و در روز یازدهم نزد قاللبس باد جنوب و نوء است ونزد اوذکسس و قبط هواء سرد و باران است و سنان گواهی می‌دهد که امور مذکور را تجربه کرده است و در اینروز جماع زیاد را ناپسندیده دانسته اند و من نمی‌دانم که دلیل این مطلب چیست زیرا جماع در اوائل پائیز و زمستان و در موقع وباء بسیار ناپسندیده و برای بدن مضر است هر چند شروط‌دیگر از قبیل سن و زمان و مکان و عادت و مزاج و غذاء و امتلاء و تهی بودن شکم وغیره در این کار مدخلیت تام دارد .

روز سیزدهم این ماه بنا بعقیده ابرخس باد جنوب و یا شمال وزیدن خواهد گرفت و در روز چهاردهم نزد اوذکسس هواء سردی است و نزد قبط باران و باد و در روز پانزدهم باد شمال سردی است یا جنوب و نزد قبطیان باران است و در روز شانزدهم نزد قاسر هواء سردی است و در روز هفدهم از علمای فن چیزی روایت نشده و در این روز از خوردن گوشت گاو و اترج و بادروج و آشامیدن آب پس از خواب و از مالیدن نوره و حجامت کردن ، جز در صورتی که خون هیجان یابد ، منع کرده اند وعلت منع هم بسیار روشن است چه ، اینروز دارای رطوبت وبرودت بسیار است و نام این روز میلاد اکبر است ومقصود ازآن انقلاب شتوی است .

گویند در این روز نورازحد نقصان بحد زیادت خارج میشود وآدمیان درنشو

و نماء آغاز می کنند و پری ها بذبول و فناء رو می آورند

کعب‌الاحبار گفته است : دراین‌روز بریوشع‌بن نون سه‌ساعت خورشید‌بر گشت و اینروز در آنموقع ابر بود و بلهای شیعه هم‌همینطور حکایت می کنند که بر علی‌بن ابیطالب رد شمس شد واگر برای این روایت اصلی‌باشد مقصود این است که ازطول مدت سختی که آن جناب کشید و یکمرتبه از او برطرف گشت مثل این شد که آفتاب بر او ازنو طالع گشت چنانکه علی بن جهم که در جنك روم زخم برداشت و شب را تا سحر از درد نخفت وچنین گفت :

اسال بالصبح سیل — ام زاد فی‌اللیل لیل (۱)

ونیزدرماه صیام بسیاراتفاق می‌افتدکه چون‌آخرروز ابرشد وهواء تاریك‌گشت مردم روزه خود را افطار می کنند سپس ابرها برطرف می‌شود و هواء باز میگردد و آفتابرا از نو روی افق می‌بینند که هنوز غروب نکرده .

اصحاب نیرنك‌می‌گویند : علم سحروعیافت‌این طوراقتضامی‌کندکه بایدازبستر بپهلوی راست بلند شد و پیش از سخن‌گفتن قدری ایمان تبخیر کنند و پسندیده است که در موقع پیدایش آفتاب دوازده قدم بسمت مشرق بروند .

یحیی‌بن‌علی کاتب نصرانی که ازمردم‌انبار بوده می گوید مشرق‌آفتاب در موقع انقلاب شتوی مشرق صحیح است وآفتاب از وسط بهشت طالع می گردد و دراینروز حکماء تأسیس مذابح میکنند ، گویااعتقاد این مرد در بهشت این بوده که بهشت در نواحی‌جنوب است واز اختلاف سموت هیچ اطلاع نداشته و نیز مذهب او گفتارش راتکذیب می کند چه نصاری بایدهنگام‌نماز رویشان بسوی مشرق باشد و برای‌ایشان اینطور گفته اند که آفتاب در فردوس طلوع می‌نماید و نصاری از تمام مشارق‌آفتاب جز بمشرق اعتدال توجه نمی‌کنند و هیاکل خویش را بسوی آن می‌سازند و آنچه

---

(۱) یعنی آیا صبح را سیل برده ویا آنکه شبی‌دیگر براین شب افزودند

یحیی‌بن علی دراین‌جاگفته از گفتهٔ دیگر او در بارهٔ آفتاب عجیبتر نیست زیرا عقیده دانشمند مذکور چنین است که آفتاب درجاتی را که درآن ارتفاع و انحطاط می‌یابد مطابق ایام سال سیصد و شصت درجه است و اما آن پنج روز دیگر را که تمام سال است در آن نه آفتاب را ارتفاع است نه انحطاط و این پنج روز دو روز و نیم ازحزیران است ودو روز و نیم از کانون اول، نظیر این مطلب که او گفته بقلب ابی‌العباس آملی‌خطور کرده ودر کتابی که دردلائل‌قبله نوشته چنین می گوید : آفتاب را صدو هفتاد و هفت مطلع و مغرب است واینطور گمان نموده که سال خورشیدی سیصد و پنجاه و چهار روز است و هر کس که چیزی را نداند و در آن تکلف کند خواهد رسوا شد و این هوسات که گفته شد باضافه هوسهای دیگری است که‌در تعلیل پنجه زائده در سال خورشیدی و شش روز ناقصه در سال قمری گفته اند .

در روز هیجدهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز نوزدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاوس و قبط باد جنوب است و در روز بیستم نزد اوذکسس هواء سردی است ودر روز بیست و یکم نزد قبطیان نوء است ودر روز بیست ودوم وبیست سوم چیزی ذکر نکرده‌اند؛ روزبیست وچهارم نزد قاسر وقبطیان هواء سردی است و نزدابرخس و ماطن نوء است باضافه باران ودر روز بیست و پنجم نزد ذیموقریطس هواء سردی است متوسط ودر روز بیست و هفتم چیزی ذکر ننموده اند و در روز بیست وهشتم نزدذوسیثاوس هواءسردی‌است وروزبیست و نهم نزد قالیبس واوقطیمن وذیموقریطس نوء است و در این روز از آشامیدن آب سرد پس ازخواب نهی کرده‌اند و گویند که جنها درآب قی‌می کنند وبدین سبب هر کس این آبرا بنوشد بلغم بیدا می کند وابله میشود و از اینجهت این سخن را گفته اند که عوام را بیشتر می‌ترساند ودر روز سی‌ام نزد قبط هواء سردی‌است ودر روز سی ویکم نزد اوقطیمن هواء سردی است .

کانون آخر — از اصحاب انواء در روز اول روزهای این ماه چیزی منقول نیست ودر روز دوم این ماه نزد ذوسیثاوس نوء است وقومی گفته اند اگر در اینروز چوبی را ببرند بزودی خشك نخواهد شد و در روز سوم نزد قبط هواء مختلف است و در روز چهارم نزد قبطیان نوء است ونزد ذیموقریطس باد جنوب وسنان گواهی میدهد که این امر واقعیت دارد و در روز پنجم و ششم چیزی ذکر نکرده اند و گفته شده که در روز ششم ساعتی است که همه آبهای شور کره زمین گوارا میشود .

اعراض موجوده در آبها بر حسب اماکنی است که اگر این آب راکد است در آنجا مکان یافته و اگر جاری است درهنگام جریان از آن امکنه میگذرد واعراض مذکوره جز بیاری مراتب استحالات قابل زوال نیست و اینکه گفته اند دراینساعت همه آبها گوارا میشود دلیلی ندارد وتجربه‌ای که درطول سالیان دراز انجام گرفته کذب این مطلب را ظاهر می‌سازد و اگر آبها گوارا شود باید که مدتی به همین حال بماند آری ممکن است که در چاههائی که آب آن شور است چه در این ساعت وچه در غیر این ساعت باریختن چندین رطل شمع مصفا شوری آب زائل می‌شود واهل تجارب گفته اند که اگر ظروف نازك از شمع بسازند و در آب دریا بیندازند بطوری که دهان این ظروف بالای آب بایستد و در آب فرو نرود ترشحی که از آب دریا در درون این ظرفها بشود آب شیرین خواهد بود واگر آبهای شور را آب گوارا وشیرین زیادی مخلوط کنند گفته ایشان راست خواهد آمد چنانکه دریاچه تنیس در فصل پائیز و زمستان بعلت اینکه آب سیل باآن مخلوط میشود شیرین میگردد و در دوفصل دیگر چون این علت وجود نمی‌یابد آب آن شور است .

در روز هفتم نزد اوذکسس و ابرخس هوای سردی است .

در روز هشتم نزد قاللبس و اوقطیمن وفیلفس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبط جنوب و دبور است و در دریا هواء سردی میشود .

در روز نهم باد جنوبی‌شدید است و نزد اوذکسس وقبط باران است واصحاب طلسمات گمان کرده اند اگرشکل‌انگور را در سفره‌ای بکشند از روز نهم تاشانزدهم این ماه و در وقت غروب سلحفات که ستاره نسر واقع باشد بدرخت مو بیاویزند میوه این درخت از هر آفتی سالم خواهد ماند .

در روز دهم باد جنوبی شدید است ونزد قاسر وقبط نوء است .

در روز یازدهم نزد اوذکسس و ذوسیثاری و ابرخس باد های ممتزج است .

و در روز دوازدهم چیزی ذکر نکرده اند .

در روز سیزدهم نزد ابرخس هواء سردی است و نزد بطلمیوس شمال یاجنوب خواهد ورزید .

ودر روز چهاردهم چیزی د در نکرده ند .

در روز پانزدهم نزد ابرخس باد صبا میوزد .

در روز شانزدهم نیز چیزی ذکر نکرده اند .

در روز هفدهم نزد قاسر باد سختی میوزد .

رروزهیجدهم‌نزداوقیطمن وفیلفس‌هواء سردی اس ز د مطرو‌ذورس‌اختلاف هواء است .

روز بیستم نزد اوقطیمن وذیموقریطس هواء صافی‌است ونزد ابرخس باد شمال است و هواء سرد ونزد قبط باران است .

درروز بیست و یکم نزد اوذکسس هواء سرد متوسطی است .

روز بیست و دوم نزد ابرخس نوئی است و نزد قبط باران است .

ورروزبیست‌وسوم ازعلماء‌چیزی‌نقل نکرده اند و گفته شده که جز ازراه‌ضرورت نباید نوره کشید وحجامت کرد .

روز بیست وچهارم نزد قاللبس واوقطیمن هواء صاف است و نزد ذیموقریطس

هواء سردی است و آنچه در روز پیش در باره نوره و حجامت گفته اند در اینروز نیز گفته شده .

روز بیست و پنجم نزد ابرخس باد صبا می‌وزد

روز بیست و ششم نزد اوذکسس و مطرودورس باران است و نزد ذوسیثارس هواء سردی است .

روز بیست و هفتم نزد قبطیان سرمای خیلی سختی است .

و دربیست و هشتم باد جنوب میوزد و نزد بطلمیوس نوء است ودر بیست ونهم چیزی ذکر نکرده اند و در سی‌ام نزد ابرخس باد جنوبی است و در سی و یکم نیز چیزی نگفته اند .

شباط ـ ماه کبس است در تعیین این ماه که چرا آنرا بیست وهشت روز قرار دادند نه بیست ونه روز ونه سی ویك روز آنچه بنظر میرسد این‌است که اگررومیان این ماه را بیست و نه روز قرار داده بودند وانگاه کبس می کردند سی روز می شد و بشهور دیگر درسال کبیسه مختلط می شد وهمچنین اگر سی روز قرار داده بودند از دیگر ماهها تمیز نمی‌یافت خواه که سال کبیسه باشد یا نباشد وهمچنین اگر سی و یك روز میگرفتند بماههای دیگر درسائر سالها مشتبه میگردید پس بدین سبب‌این ماه را بیست وهشت روز گرفتند که تا ازدیگر ماهها در سالیان کبس و غیر سالهای کبش همیز باشد و بدین علت که گفته شد واجب گردید که در شهور ایشان دو ماه‌که از سی روز زائدند ازپی هم باشند زیرا درآغاز کار رومیان ماههارا سی روزقسمت کردند و دوروز از شباط کنار گذاردند پس رویهمرفته هفت روز برای ایشان ماندو نیازمند شدند که این هفت روز را میان یازده ماه تفریق کنند (واز این سبب یازده ماه شد که شباط از میان شهور ساقط شد) و امکان نداشت که ماههای سی روزه را در میان دیگر شهور که سی ویك روز است واسطه قرار دهند بجهت اینکه کمتر میشود

پس ناچار شدند که ماههائی را که زائد است پشت هم قرار دهند و این ایام زوائد را بسزاوارترین جائی ملحق ساخته تا آنکه رویهمرفته ایام ربع ربیعی وصیفی از جمله ایام ربع خریفی و شتوی زیادتر شد چنانکه ارصاد کهنه ونو هر دو بر این مطلب گویاست و نیز ماههای رومیان در بیشتر احوال مانند هم است یعنی مجموع روزهای هر ماه و ایام سابق بر آن شصت و یك روز است که با مسیر وسطی آفتاب در دو برج مساوی است اماآب وشباط مجموع این دوماه پنجاه و نه روز است وجز اینهم امکان نداشت بهمان دلیل که در شباط هم بیان شد و اگر آب را از سی و یك روز زیادتر می‌گرفتند از جمله شهور تمیز می‌یافت و اینطور تو هم می‌شد که کبس بدان اختصاص یافته .

اما تموز و کانون آخر مجموع روز های آنها شصت ودو روز است واین هم ضرورت دارد زیرا عدد شهور زائده بر شهور تامه زیـاد تر است و این روز زائدرا در هرکجا بگذارند بهمین محذور بر می‌گردد و از این سبب کبس را تنها بشباط افزودند که آذار اول ماه کبس یهود است که در عبور واطراف آن واقع میشود .

در روزاول اینماه بنابر گفته اوذکسس باران است ودراینماه سرماکمی‌میشکند

در روز دوم اینماه دبور و یا جنوب است و در میان این دو بنابر رأی قبطیان تگرگ می‌آید و سنان می‌گوید که در بیشتر اوقات صادق می‌آید.

در روز سوم این ماه هواء صاف است و بنابر قول‌اوذکسس بسیاراتفاق می‌افتد که دبور بوزد .

در روز چهارم این ماه هواء صاف است وبنا بگفته اوذکسس بسیار روی‌میدهد که دبوربوزد ونزد قبطیان هواء بسیار سردی است وباران و بادی در این روزخواهد آمدکه بیکدیگر ممتزج نیستند .

در روز پنجم‌این ماه چیزی ذکر نکرده اند و گفته‌اند بادهای چهارگانه دراین

روز هیجان و اضطراب می‌یابد در روز ششم این ماه بنابر قول قاسر باران است ونزد قبط بادهائی خواهد وزید ووزیدن دبور بنابر قول ذیموقریطس آغاز میشود .

در روز هفتم اول وزیدن دبوراست وبسااتفاق می‌افتد که بنا بگفته اوذکسس و قبط هواء سردباشد ودر این روز جمره اول‌ساقط‌میشود که آنرا جمره‌صغری گویند.

در روز هشتم بنابر قول قاللبس و مطروذورس و ابرخس هنگام وزش باد دبور است و نزد اوذکسس‌وقبط باران است و سنان از تجارب خویش برصدق این گفتار گواهی میدهد ودر روز نهم و دهم این ماه چیزی از رومیان نقل نشده .

روز یازدهم نزدقاللبس ومطروذورس هواء سردی است و نزد اوذکسس وقبط باد جنوب است .

روز دوازدهم بنا برأی ابرخس شمال و صبا میوزد و نزد قبطیـان تنها باد صبا خواهد وزید

در روزسیزدهم وچهاردهم‌ازحالاتی که تا کنون گفته شد چیزی ذکرنکرده‌اند وجمرهٔ ثانی که‌آنرا جمره وسطی گویند(۱)درروز چهاردهم‌آن سقوط می‌یابد چنانکه بشعر این مطلب را سروده اند

اذا ما مضی‌المیلاد والدنح بعده	وعشر وعشر ثم خمس کوامل
وخمس وست من‌شباط واربع	و ان صمیم القر لاشك زائل
و ذاك سقوط الجمرتین و انما	بقاء الذی یبقی لیال قلائل

و در روز پانزدهم نزد اوقطیمن وفیلفس وذوسیثارس هواء سردی است و نزد قبطیان بادهائی است منتقل و نزد ابرخس باد جنوبی است و در این روز نزد اعراب برودت است و در این روز جمره دمیده می‌شود و اعاجم می‌گوید که تابستان دست خود را در آب داخل کرد ودر این روز آب از اسافل درخت بقسمتهای اعالی آن

۱ -- جمره یعنی اخگر وانوری شاعر که از نجوم اطلاع داشته در قصیده‌ای که بهار را توصیف کرده میگوید

هم جمره برآورده فرو برده نفس را	هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را

در شاخه ها جاری میشود و نیز در این روز قورباغه ها بفریاد آیند و در روز شانزدهم نزد قبط اختلاف ریاح است و نزد قبطیان باران می آید و گفته اند که دراین روز قارچ میروید وهرقارچی که بریشه درخت نزدیك باشد سم مهلك است ونزدیك بصواب این است که این گفتار راست باشد زیرا در طب ثابت شده که شخص باید زیاد قارچ نخورد و امراضی که از این جهت روی دهد علاج آن در بیشتر کتاشات طبی درباب اثبات سموم از قارچ مذکور است در روزهفدهم اثری مذکورنیست

در روز هیجدهم دبورست و نزد قبط باران و یا سرمائی روی می دهد

در روز دوازدهم نزد ابرخس باد شمال سردی میوزد

در روز بیستم بعقیده قبط بادهائی خواهد وزید

در روز بیست و یکم چیزی ذکرنکرده اند و در این روز جمرهٔ سوم که آنرا جمره کبری گویند ساقط میشود ودرمیان هریك ازجمرات یك هفته تمام فاصله است وازاین سبب جمره نامیده شد که در این ایام سرما ، بنابرأی آنانکه باین مسئله قائلند ازباطن زمین بظاهر آن آشکارمی‌شود واماآنانکه بخلاف این رای قائلندبرای‌این است که هواء بجهت جرم آفتاب سرمایش مبدل بگرما میگردد و شعاعهای شمس نزدیك میگردد که بطور عمودی بتابد ومسئله حرارت آب قنوات در زمستان و برودت آن درتابستان باین‌بحث‌متعلق است ومیان ابی‌بکر محمدبن زکریاء رازی‌وابی بکرحسین تمار سؤال و جوابهائی در این موضوع شده که شخص جوینده را اقناع می کند و دو فاضل مذکور بگفته یکدیگر ردو بدلهائی نوشته اند

و اعراب جمار را در شهور خود استعمال می کردند تا اوقات آن اختلاف یافت و چنانکه گفتیم تفاوت پیدا گشت بدین جهت از شهورعربی بماههای رومی که ثابت وغیرزائل است نقل‌شد و گفته‌اند که درسقوط جمره اول اقلیم اول ودوم سرد میشود

و در سقوط جمرهٔ دوم اقلیم سوم و چهارم سرد میگردد و در سقوط جمره سوم بقیه اقالیم سرد می‌شود و نیز گفته اند که در جمرات از زمین بخارهائی بلند می‌شود که بخار اول زمین را گرم می‌نماید و دومی آب و سومی درختان را و نیز گفته اند که جمرات ایامی است که منازل قمر و یا پاره ای از آن طلوع مینماید و برخی از اهل دقائق گفته اند که جمرات غایت و منتهای برودت در فصل زمستان است و چون اوائل سرما و گرما معلوم است که با یکدیگر در بلاد مختلف اختلاف مییابد برخی از اهل تعسف و تکلف از قدما در خوارزم چنین پنداشتند که جمره اول در بیست و یکم شباط ساقط می‌شود و جمرهٔ دوم یك هفته پس از اول و جمره سوم دو هفته پس از جمرهٔ دوم .

در روز بیست و دوم نکبای سردی شروع بوزیدن می کند و بنابقول قاللبس و فلیفس دراین روز چلچله ها ظاهر می‌شوند چون چلچله ها ظاهر گشتندباران میآید وچهار روز نزد اوذکسس و قونون و قاللبس و فیلفس باد نکباء میوزد

در روز بیست و چهارم باد شمال سردی و باد دبور بنا برای ابرخس میوزد و نزد قبطیان با بادهای دیگر نکباء میوزد ونزد ذیموقریطس این ایام دارای هواهای مختلفی است .

در روز بیست و پنجم نزد قاسر و ذوسیثاوس هواء سردی است و در بیست و ششم وبیست هفتم چیزی ذکر ننموده اند ودر بیست و هشتم نزد ابرخس بادشمال سردی است و ایام عجوز در این ماه است وآغاز آن روز بیست وششم این ماه است وآن هفت روز متوالی است وچون سال کبیسه باشد چهار روز از آن در شباط است و سه روز در آذار واگر کبیسه نباشد چهار روز آن از آذار وسه روز ازشباط وایام عجوز را نزد عرب نامهائی است روز اول آن صن است که شدت سرما در این روز است و دوم صنبر است و صنبر آن است که اشیاء راهانند صنبره می گذارد یعنی یك

چیز بریده شده و گاهی نون آنرا زائد می‌دانند چنانکه درجمع بلصوص بلنصی می گویند و روز سوم و براست زیرا این روز آثاراین ایام را می‌برد وچهارم روز آمراست یعنی مردم را بترس از خود امر می کند و پنجم موتمر است یعنی باذیت مردم مشاوره می‌کند وروزششم معلل نام دارد یعنی مردم را فریب می دهد که مقدار کمی ازسرمای خود کاسته است .

و روز هفتم مطفئی الجمر نام دارد وسرمای این روز از دیگر روزها سخت‌تر و در این روز آتش خاموش می شود و نیز این روز را مکفئی القدر می‌گویند یعنی از شدت باد سرد خود دیگ‌را خاموش می‌کند ویکی ازشعرا این ایام را بشعردرآورده و چنین سروده است .

کسع الشتاء بسبعة غبر	ایام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایام شهلتنا	بالصن و الصنبر والوبر
و بعا مرواخیه مؤتمر	ومعلل وبمطفئی الجمر
فهناك ولی البرد منسلخا	واتتك وامدة من البحر

و گاهی روز ششم را شیبان و هفتم را ملحان گویند و هیچ نمی شود که این ایام ازسرما وبادها وکدورت وتلون هواء تهی باشد بلکه سرما دربیشتر اوقات بجهت اینکه تمام می‌گردد دراین چند روز سخت ترمی‌شود وباین جهت‌صرفه نامیده شده که سقوط و برطرف شدن سرما نزدیك بآن است .

و شخص نباید تعجب کند که چرا سرما در آخر مدت سخت ترمی شود وهر موقعی که می بایست برطرف شود هیجان پیدا می کند زیرا این علت بعینه در گرما هم موجود است و ما این مطلب را بزودی بیان خواهیم کرد و درطبیعیات نظیر آن بسیاراست چنانکه چراغ هنگامیکه میخواهدخاموش شود ، برای اینکه روغن آن تمام شده ، روشنی آن زیادتر می شود و چندین دفعه که شبیه باختلاج باشد ضروء و فروغ آن بتوالی اشتداد می یابد ومریض‌ها نیز از این قبیل اند بخصوص آنهائی که

بسل و بمرض دق و دل درد گرفتارند که در نزدیکی مرگ نیروئی تازه می یابند و آنانکه ازاین امربی خبرند تصور می کنند که مریض خوب شده ولی شخص باتجربه از دیدن این امر از حیات آنان نا امید میشود .

ومن مقاله ای‌دیدم که یعقوب بن اسحق کندی درعلت ظهور حرارت‌فوق‌الذکر در این چند روز نوشته بود و خلاصه تعلیل او این است که آفتاب بتربیع اوج خود میرسد که جایگاه تغییر است و تأثیر آفتاب در هواء از غیر آن بیشتر است پس مناسب این است که تغییرعارضی برشمس در فلک‌آن نیز تاثیر کند وهوا نیز گرم‌شود و این تأثیر دراکثراحوال مدتی راکه ماه در ربعی است که اول آن درآن ربع اتفاق افتاده وشمس نیزدرهمان ربعی باشدکه اول‌آن درآن ربع اتفاق افتاده روی‌خواهدداد.

شنیدم که عبدالله‌بن علی حاسب در بخارا پس از آنکه بررساله کندی آگهی یافت ایام عجوز را نقل داد و برحسب اقتضای حرکت اوج آن را قرار داد و بدین جهت ایام مذکور را ایام عجوز عبدالله قلم نامیدند .

و از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که بنا بعقیده قدما این ایام‌را خداوند درکتاب خود ذکرنموده وفرموده است سبع لیال وثمانیة ایام حسوما و اینکه قوم عاد باین باد هلاك شدند وپیرزنی از آنها باقی ماند که برایشان نوحه سرائی‌میکرد و اخبار آن مشهور است پس بدین سبب ایام عجوز نامیده شده و می گویند آن بادی که قوم عاد را هلاك کرد باد دبور بود و رسول اکرم فرمود نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور یعنی در روز غزوه خندق بباد صبا یاری شدم و شاعر می گوید .

و اهلکت الدبور حبال عاد (۱)   فبدوا کاعجاز مصرعینا

و می گویند ایام نحسات که در قرآن مذکور است هر چهار روزی است

۱ - این بیت در اول آن کلمه واو ندارد وچون بنابر قواعد ادبی باید با واو خوانده شود من از خود واو را زیاد کردم ولی اشکال دیگر این بیت کلمه حبال است که بعقیده این جانب معنی ندارد وصحیح کلمه جبال است که جمع جبل و مرادف با اجبال باشد .

که با چهار در ماه موافق باشد مثل چهار روز از ماه رفته و یا چهار روز از ماه مانده و چهارده روز از ماه گذشته و یا چهارده روز از ماه مانده .

و برخی از اعراب می گویند از این جهت ایام مذکور را ایام عجوز گفتند که در عجز شتاء و اواخر آن واقع است .

و در نزد پاره ای از اعراب برای پنجه دزدیده شده که میان آبان ماه و آذر ماه است نامهائی است مانند اسامی ایام عجوز وروزاول را هنبرودومرا هنزبر گویند واین هر دوواژه بمعنای صدمه ازسرماست وروز سوم را از شدت سرما قالب الفهر(۱) می گویند و روز چهارم را حالق الظفر می گویند یعنی باندازه ای باد سرد و سخت می وزد که ناخن می افتد و روز پنجم را مدحرج البعر می گویند یعنی سرگین شتر که درصحرا ریخته از شدت باد برمی گردد و داخل در منازل می شود و یکی از شاعران این ایامرا بشعر ذکر کرده است .

اولها الهنبر یوم فارط وبعده الهنز بر یاتی خابط یخبطه حتی یجئی القاسط
وقالب الفهر یسمی حقا وحالق الظفرالمبین الحلقا یفلق بالبرد الصخور فلقا
و بعدها آخرهن الخامس مدحرج البعرالعضوض اللاحس و ماله فیمایسمی سادس

آذار ـ در روز اول آن اصحاب انواء چیزی ذکر نکرده اند و برخی گفته اند که دراین روزملخها و خزندگان وحشرات از لانه خود خارج میشوند ونیز حرارت آسمان باحرارت زمین بهم میرسند و شخصی که این سخن را گفته مبالغه نموده و مقصودش این بوده که حرارت آغاز میشود و قوت می یابد و چون هوا برای قبول آن آماده میگردد ازاین روی این حرارت انتشار می یابد زیرا از برای حرارت آسمان جز شعاع آفتاب که از جرم خورشید بزمین پراکنده میشود و یا جسم حاری که با باطن فلك قمر مماس است که کره آتش نام دارد معنی دیگری نیست . و اما در شعاع آفتاب اقوالی گوناگون گفته اند :

الف ـ حقیقت شعاع آفتاب اجزائیست ناری که با ذات شمس مشابه و مانند

---

۱ ـ فهر سنك کوچکی است که باندازه کف دست باشد و یا باندازه ای که بشود با آن گردوئی شکست

است و از جرم آن خارج میگردد .

ب- هواء بمحاذات خورشید گرم میشود چنانکه بمحاذات آتش نیز گرم میگردد و این قول منسوب بجمعی است که طبیعت آفتابرا گرم و آتشین دانسته اند .

ج - هوا بواسطه سرعت حرکت شعاع گرم میشود حتی چنین بنظر میرسد که این مسافت در لازمان طی شده است و این رای منسوب باشخاصی است که طبیعت شمس را از طبائع اسطقسات و آخشیجها خارج دانسته اند .

علماء درحرکت شعاع نیز اختلاف کرده اند : برخی گفته اند که شعاع درزمان حرکت نمی کند زیرا شعاع جسم نیست برخی دیگر میگویند که این حرکت در زمان واقع میشود ولیکن سریعتر از آن چیزی نیست که سرعت بسنجش بآن احساس شود چنانکه حرکت کوبیدن صوت چون از حرکت شعاع سنگینتر است بدین سبب حرکت شعاع را بآن مقیاس میکنند و زمان آنرا درمی یابند .

و در سبب حرارت موجود با شعاع آفتاب جمعی از علماء گفته اند علت اینست که زوایای انعکاس شعاع حاده است ولی حق اینست که شعاع فی نفسه حرارت دارد و اما جسم مماس با باطن فلك کره آتش است (یاکره اثیر در اصطلاح ، صیرفی) و برخی براین عقیده اند که آن آتش هم مانند زمین و آب و هوا یك چیز اصلی و عنصری اساسی است و میگویند شکل آن نیز کروی است ولی بعقیده من زیر کره قمر آتش وجود ندارد و چون فلك سریع الحرکت است ازسرعت حرکت آن حرارت یافت میشود و شکل آن نیز بشکل جسمی است که از گرداندن شکل هلالی بروتر خود پیدا شده باشد واین مسئله با عقیده آنان که هیچیك ازاجسام موجوده را دارای مکان اصلی نمی دانندومی گویند این مکانها برای اجسام قسری است وقسر هم دائمی وابدی نیست وفق میدهد و من این مسائل را درجای دیگری که از این کتاب مناسبتر است ذکر کرده ام بخصوص در مشاجراتی که میان من و جوان فاضل ابی علی حسین بن عبدالله سینا در این مطلب روی داده .

و وصول این هردو گرما در ازمنه چهارگانه متکافی است و اما سبب حرارت

زمین یا اینست که شعاعهای آفتاب از سطح زمین منعکس گشته و یا برای اینست که بنا بر مذهب جمعی از حکما حرارت پنهانی در زمین بخاراتی از روی زمین برمی‌انگیزاند و برخی هم میگویند که در باطن زمین حرارتی نیست وازخارج برآن عارض گشته و حرکت بخار در هوا سبب حرارت میگردد وگمان میکنم که مقصود گوینده این بوده که در زمین حرارتی پنهانی است و از باطن زمین بظاهر آن خارج میگردد.

و در روزدوم نزد ابرخس باد شمال سردی است و نزد قبط باد جنوب وتگرگ است و در روز سوم چیزی ذکر نکرده اند و در روز چهارم نزد اوقطیمن باد شمال سردی است و سنان گواهی میدهد که در بیشتر اوقات راست میآید و در روز پنجم نزد قبط هواء سردی است ورياح خطافی بنا بررای قاسر ابتدای وزش آن در این روز است و مدت این وزش ده روز است و در روز ششم در هواء بنا بعقیده قبط اضطراب است وابتداء وزش باد های اوریسا در این روز است و مدت آن بنا بعقیده ذیموقریطس نه روز است و در روز هفتم چیزی از علمای این فن نقل نکرده اند و اختلاف بادهای وزنده نیز در این روز است و در روز هشتم نوء است وشمال بارده و اوقطیمن و فیلفس و مطروذورس مطلب مذکور را گفته اند و چلچله‌ها و زاغها نزد اوذکسس در این روز ظاهر میشوند وعید بحیره اسکندریه دراین روز است ودر روز نهم نزد اوقطیمن و مطروذورس باد شمال است و نزد ابرخس باد جنوب سختی است و نزد قبطیان بارانهای ریزی در این روز می‌آید و ذوسیثاوس میگوید که زاغها در این روز ظاهر میشوند.

و در روز دهم چیزی ذکر نکرده اند و در روز یازدهم قدماء نگفته اند که تغییری در آن پیدا می شود ولی سنان می‌گوید که بسیار روی میدهد که هوای این روز سرد است و در روز دوازدهم نزد قاللبس باد شمال معتدل است و می‌گویند که آثار زمستان درآن روز رو بتخفیف می‌گذارد و در این روز امر بحجامت کرده‌اند و در روز سیزدهم باد اوریسا شروع میکند که وزیدن گیرد ونزد اوقطیمن وفیلفس

زاغها ظاهر میشوند و در روز چهاردهم بنا بر رأی اوقطیمن و ابرخس شمال سردی است و نزد قبط باد دبور و جنوب است و اوریسا بنا بعقیده اودزساوس شروع بوزش می‌کند ودر پانزدهم نزد اوقطیمن و قبط باد شمال سردی است ودر روز شانزدهم نزد قاللبس باد شمال است وسنان ازروی تجارب خود باین مطلب گواهی می‌دهد ودر روز هفدهم چیزی از علماء نقل نکرده اند و می گویند که مسافرت دریا در آنروز خوب است و نیز مارها چشم خود را در امروز باز می کنند زیرا ایام سرما است چنانکه من در خوارزم دیدم که در درون زمین مارها دور هم جمع می شوند وبشکل کره‌ای خود را بهم می پیچند و تا چنین روزی در سال کبیسه بهمین حالت درنگ می کنند ودر روز هیجدهم این ماه درغیرسال کبیسه شب وروزباهم مساوی می‌شوند وآن را استواء اول گویند وآن اول روزی است از بهار عجمها و پائیز چینیها .

تفاوت بهار و پائیز و زمستان و تابستان در وقت واحد جز دربلاد شمال و جنوبی از خط استواء ممکن نیست و بلاد چین با قلت عرض‌های آن ازخط استواء جنوبی نیست بلکه در شرق اقصی در شمال خط استواء واقع شده و بالاتر از چین آبادانی نیست وآنطرف معدل‌النهاررا بسوی جنوب کسی ندانسته که آیا آبادانی‌دارد؟ و خود خط استواء محترق است و غیر مسکون و چون ما چند روز از خط استواء پائین تر برویم عمارات آن طرف ربع مسکون منقطع می‌شود وآبادی وعمران دیگری نیست و چون آفتاب بشدت اجزاء لطیفه آب را تبخیر می کند آب دریاها در آنجا خیلی غلیظ است حتی اینکه ماهیها و حیوانات بحری ازآن دوری میجویند وعلمای جغرافی و من هنوز اطلاع نیافته ایم که کسی از خط استواء بطرف جنوب رفته‌باشد

برخی از مردم از کلمه معدل النهار و خط استواء فریب خورده اند و گمان کرده اند که هواء در آن معتدل می‌شود چنانکه شب و روز در آنجا مساوی می گردد و برای دروغهائی که ساخته اند این مطلب را اصل قرار داده اند و گفته اند که خط

معدل النهار مانند بهشت است وساکنان آن مانند فرشتگان .

اما پشت خط معتدل النهار را جمعی غیر مسکون دانسته و گفته اند چون آفتاب بحضیض خود از فلك خارج مرکز برسد تقریباً در غایت میل جنوبی خواهد بود و با هر موضعی که مسامت باشد آنجارا خواهد سوزانید و هر بلدی که عرض آن شصت و پنج درجه از جنوب باشد بطبیعت وسط اقلیم شمالی خواهد بود و از آنجا تانقطه مسامت با قطب امکان عمارت دارد ولی بطور حتم و لزوم نمیشود گفت که این امکان وقوع نیز یافته و عمارت وآبادانی درآنجا موجود است چه، اسباب و عللی که مانع عمران وآبادی است تنها گرما وسرمای بسیار سخت نیست چنانکه ربع دوم از دو ربع شمال با آنکه اینطور نیست معمور وآبادان می باشد .

ونیزاینکه علمای هیئت گفته‌اند فلك خارج مرکز اوج وحضیض دارد وآفتاب بآن نزدیك و دور می‌شود فقط اختلاف حرکت خورشید باعث این فرض شده نه آنکه در واقع نیز اوجی وحضیضی باشد وابوجعفرخازن برای تصحیح حرکت آفتاب‌فکری کرده که نتیجه آن‌غیرازخارج مرکز وفلك تدویر آفتاب است بقسمی که ابعاد آفتاب‌از زمین با اختلاف حرکت مساوی می گردد وبدین سبب دو ناحیه شمال وجنوب‌درسرما وگرما برابر می شوند چون هندیان روز استواء را از روی‌زیج خود که از راه جهل می‌گویند ازلی و قدیم است واز روی دیگر زیجهای مستفاد ازآن حساب کنند نوروز ایشان عیدی عظیم خواهد شد و در ساعت اول آن برای آفتاب سجده می کنند وبرای ارواح بسعادت وغبطه دعا مینمایند و درنیمه‌آن روز باز بآفتاب سجده می کنند و برای معاد و آخرت دعا می خوانند و درآخرروز باز بآفتاب سجده می نمایند و دعا می کنند که اجساد سالم وصحیح بماند ودر این روز چیزهای عزیز وحیوانات انس پذیررا بهم هدیه می نمایند وگویند بادهائی که در این روز می وزد بادهای روحانی و دارای‌نفع عظیمی است و اهل بهشت و دوزخ بنا بعقیده ایشان از راه دوستی بهم در این روز نظر می کنند و نور وظلمت هردو بیك وزن و اندازه می شوند و در ساعتی از این‌روز در اماکن پاك آتشهائی می افروزند و از عیافت این روز آن است که پیش از اینکه

سخن بگویند چوب بید را تبخیر کنند و این کار را هر کس بکند از درد ها در امان خواهد ماند و می گویند مرد های عقیم چون در شب آن روز بسها نظر کنند سپس با خانواده خود نزدیکی کنند دارای اولاد خواهند شد.

و در این روز از تمساح درنواحی مصر می‌ترسند و گفته‌اند که تمساح سوسمار آبی است که بزرگتر میشود و آن حیوانی موذی ای است که تنها نیل بدان اختصاص دارد چنانکه بسقنقور اختصاص دارد (۱) و گفته اند که در جبال فسطاط طلسمی بود که برای تماسیح ساخته بودند و این جانور نمی توانست در اطراف آن طلسم بکسی زیان وارد آورد و چون بدان حدود می رسید بپشت می افتاد و کودکان با آن مشغول بازی می شدند تا آنکه از حدود شهر خارج شود سپس برمی خواست و بهر کس که چیره می گشت بدرون آب می برد و نیز گفته‌اند که این طلسم شکسته شده وخاصیت آن باطل گشته.

در روز هیجدهم هواء سرد و باد های سردی است و ذیموقریطس و قبط این مطلب را اظهار داشته اند و درروزنوزدهم بنابرقول ابرخس باد شمال است وبنابعقیده قبط در صبح آنروز باد و تگرگ است ودر روز بیستم بنابعقیده قاسر باد شمال است و در بیست و یکم در نزد اوذکسس باد شمال است و در بیست دوم چیزی ذکرنکرده اند ودرروزبیست وسوم نزد قاسر باد شمال است ونزد ابرخس باران است و دربیست وچهارم‌نزدقاالبس‌و اوقطیمن‌وفیلفس‌باران‌وبرف‌وباداست وبعقیده قبطیان‌رعد ونوءاست و در این روز ختنه کردن اطفال پسندیده است و گفته اند که باد های آبستن کننده

---

۱ ــ سقنقور ماهی نیست و در آب زندگی نمیکند و این حیوان از جنس سوسمار است و در ریگ صحراها میباشد و برای قوت باه بسیار مفید است ومرحوم خارقانی برای این جانب نقل کرد که یک عرب سه سقنقور را از شن صحراها گرفته و در جعبه ای پر از شن گذاشته بود و بجهت ضبی در نجف آورده بود وحقیقتاً گرفتن این سوسمار از شن بسیار مشکل است وتمساح در بلوچستان وجنوب افریقا و نواحی دیگر بسیار است.

درختان در این روز میوزد و در بیست و پنجم بنا بر قول اوذکسس باد شمال است و بقول ماطن و قونون و قبط نوء است ودر بیست وششم نزد قاللبس باران ودمه‌است و نزد قبط باد است و در بیست و هفتم بعقیده اوذکسس و قاللبس و ماطن باران است ودر باقی ماه چیزی ذکر نکرده اند و سنان میگوید که بسیار روی داده که روز سی‌ام این ماه دارای نوئی است والله اعلم .

میثان ـ روزاول این‌ماه بنابرقول قاللبس واوقطیمن وماطن ومطرودورس باران است ودردوم چیزی ذکرنکرده‌اند ودرسوم بعقیده اوذکسس بادخواهد وزید ونزدقبط و قونون در این روز باران است و در چهارم باد دبور و یا جنوب است و تگرك نیز در اینروز میآید و سنان میگوید که در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در پنجم بعقیده ابرخس باد جنوب و بادهای مختلفی است و در ششم بعقیده ابرخس و ذوسیثاوس نوء است و سنان گواهی می‌دهد که این مطلب صحیح است و در هفتم چیزی ذکر نکرده اند و در هشتم بعقیده اوذکسس باران است و بعقیده قبطیان باد جنوب است و در نهم بنا بر رای ابرخس باران است و نزد قبط بادهای صافی است و در دهم نزد اوقطیمن و فیلفس نیز بادهای صافی است و نزد ابرخس و قبط باران است و سنان گواهی می دهد که مطابق تجارب او باران در این روز میآید و در یازدهم نزد اوذکسس باد دبور است و نم درهوا پیدا میشود ودر پانزدهم نزد اوقطیمن و اوذکسس باران و تگرك است و نزد مطرودورس در این روز تنها تگرك می‌آید و در هفدهم نزد اوذکسس و قاسر باد دبور و باران است و نزد قونون و قبط تگرك خواهدآمد ودرهیجدهم نزد قبط باد وحدوث نم درهوا است ودرروزنوزدهم چیزی ذکر نکرده اند و در بیستم باد میآید و معلوم نکرده اند که آیا باد جنوب است و یا باد دیگر بعقیده بطلمیوس هواء این روز صاف خواهد بود و در بیست و یکم نزد ابرخس باد جنوب سردی است و سنان میگوید که در اکثر اوقات این مطلب راست می آید

و در این روز آب رو بزیادت میگذارد و در بیست و دوم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط و قاسر هواء سردی است و در این روز بر کشتیها از دریا میترسند .

در روز بیست و سوم این ماه نزد قبطیان باد جنوب و باران است و در این روز در دیر ایوب بازاری بپا میگردد و ابویحیی بن کناسه میگوید که چهل روز ثریا زیر شعاع آفتاب غائب است و چون طلوع کرد بازار مذکور بپا میگردد و اهل شام برای شتابی که در کارهای مربوطه خود دارند هفت روز زودتر این بازار را بپا میکنند و هفتاد روز پس از این بازار بازار بصری را برپا مینمایند و بقیام این اسواق کالاهای مردم آن نواحی بفروش میرسد و در بیست و چهارم بسا اتفاق می افتد که بگفته قاللبس و مطرودورس تگرك بیاید و نزد ذیموقریطس نوء است و باد جنوب ویا باد نزدیك بآن ونزد قبطیان باران می‌آید و فرات در این روز مد و کشش می‌یابد و در بیست و پنجم بنا بر قول اوذکسس و قبط باران است و در بیست‌وششم به رای قاسر باران خواهدآمد ونزد قبطیان ریاحی متعدد است و در بیست و هشتم نزد قبط باد است و نزد اوذکسس باران و سنان گواهی میدهد که مطابق تجارب او باران خواهد آمد و بگمان جمعی در این روز باد جنوب میوزد و رودخانه ها و نهرها آبش زیاد میشود .

زیاد شدن آبها در جمیع اودیه و انهار بیك حالت نیست بلکه اختلاف بزرگی با هم دارد چنانکه‌جیحون هنگامی‌آبش زیاد میشود که دجله و فرات وغیره روبکمی گذارد و علت این است که هر رودخانه ای که منبع آن در نواحی سردسیر باشد آب آن در تابستان زیادتر و در زمستان کمتر است زیرا بیشتر آبهای اصلی آن از چشمه سارها جمع میگردد و رطوبتهائی که در کوههائی که این رودخانه‌ها از آن بیرون میآید و یا ازآنجا میگذرد سبب زیادت و نقصان آب این رودخانه‌ها می گردد وعلت زیادت این است که رطوبت و برفها و شبنمهای محل عبور این رودخانه ها آب

می شود و در آن میریزد و سبب نقصان این است که آب این رودخانه ها در زمین فرو میرود و پوشیده نیست که رطوبات نامبرده در اول بهار و زمستان از اوقات دیگر زیاد تر پیدا می‌شود وبجهت برودت وسرما ویا شمالی بودن این‌مواضع بحال‌خود باقی می ماند و چون هوا گرم شد برفها آب می گردد و رود جیحون مد می یابد وآب آن زیاد می گردد .

اما منبع دجله و فرات از مواضعی است که زیاد شمالی نیستند بهمین علت یخها و برفهائی که باید دراوائل بهار منجمد باشند در منابع این دو رود آب می شوند و سبب زیادتی آب آنها می گردند .

اما رود نیل زمانی رو بازدیاد می گذارد که آب دجله و فرات کم شود چه ، سرچشمه نیل از جبال قمر است که در نواحی جنوب در پشت اسوان که از شهرهای حبشه محسوب است واقع است هرچند معلوم نیست که آیا اسوان درمعدل النهار است و یا در پشت آن زیرا چنانکه در پیش گفته شد حوالی آن غیرمسکون است وبدیهی است که در چنین حال رطوبتها منجمد نمی گردد .

و اگر زیادتی آب نیل از جهت برف و باران باشد معلوم است که بمجرد بزمین رسیدن آب می شوند و سبب فزون و مد آب رود نیل می گردند .

و اگر از جهت آب سرچشمه های آن باشد آب این چشمه ها در زمستان زیاد تر می گردد و بالنتیجه آب نیل در تابستان مد می یابد زیرا چون آفتاب بسمت الرأس ما نزدیك گردد ازجاپهائی که محل خروج رود نیل است دورمی گردد وبالطبع برای آن مواضع زمستان خواهد بود .

جهت اینکه آب چشمه ها در زمستان زیاد تر می گردد این است که غرض ایزد تعالی از احداث و پدید آوردن کوهها این بوده که منافعی ببندگان عاید گردد و ثابت بن قره در کتابی که در منافع جبال نوشته پاره ای از آنها را ذکر نموده وهمینطور

که خداوند در آفرینش جبال سودی برای بشر در نظر داشته در شور کردن آب دریا ها نیز همین منظور را داشته .

بسیار روشن است که در زمستان بیشتر از تابستان برف و باران بزمین می‌آید و در کوهها بیشتر از زمینهای صاف واقع می شود و چون برف و باران بزمین آمد و آب شد مقداری از آن سیل می گردد و باقی مانده آن در مخازن کوهها جمع می گردد و از منافذ و سوراخهائی که چشمه نام دارد کم کم خارج می شود و چون ماده آن در زمستان زیادتر است آب این چشمه ها نیز زیاد می گردد و اگر مجرای عیون پاك باشد آب آن گوارا خواهد بود وگرنه باصناف خصوصیاتی که در ممر و مجرای این چشمه ها است آب آن متکیف می شود هرچند که بر ما آن خصوصیتها پوشیده و پنهان باشد .

اما فوران چشمه ها و صعود آب بسمت بالا علتش این است که خزانه آن‌از خود چشمه ها بالا تر جای دارد مانند فوارات معمولی وگرنه‌آب هرگز بسوی بالا جزاینکه منبع آن بالا تر باشد ، نخواهد رفت .

بسیاری از مردم که چون علت امری طبیعی را ندانند بهمین اندازه کفایت می کنند که بگویند : الله اعلم ، مطالبی را که ما گفته‌ایم انکار کرده اند ویکی از آنان بامن بمنازعه پرداخت و می گفت که من خود دیدم که آب نهرها بسوی بالا میرفت و ازمنبع خود دور می شد .

سبب‌اینکه چنین سخنی را بزبان‌آورده اند این است که ازعلوم طبیعی بی‌خبرند و میان بالا و پائین فرق نمی‌گذارند مثلا ایشان درمیان کوهها رودخانه و نهر دیده اند که مثلا باندازه پنجاه ویا صد ذراع بسمت جنوب میرفت وچون زراعتگران جدولی از آن نهرها جدا کنند کم کم از اصل رودخانه و نهر این جدول انحراف می یابدتا آنکه بالاخره بطور افراط برنهری که از آن جدا شده برتری می یابد وچون اشخاص

کم بصیرت تصور می کنند که مجرای آب در سطح بطور مستقیم میرود و یا کمی مایل می شود ، چنــان تخیل می کنند که جدول بسوی بالا میرود و این شك را نمی شود برطرف ساخت مگر آنکه ابتداء از آلاتی که زمین ها را با آن وزن می کنند و مساوی می نمایند شخصی اطلاع یابد وچون با آلات مذکور همین زمینهائی را که آبهای مذکور در آن جریان دارد وزن کنند و بسنجند خواهند فهمید که حقیقت امر غیر از آن است که گفته اند . (۱)

چارهٔ دیگر برای رفع این شك آن است که این دسته بروند علوم طبیعی بخوانند و بدانند که آب بمرکز و یا قریب بمرکز متمایل است و البته ممکن است که بقلل جبال هم آب برود ولی بشرط اینکه قله کوه از منبع و مخزن آب پائین تر باشد و هواء را که چون آب مکانی را تهی کند جاگزین آن می شود بیاری خلاء که باید بطور قسری وصناعی انجام یابد بیرون کرد تا آنکه آب بفعل طبیعی خود که جریان باشد توانا گردد و در نهرهائی که جبال فاصله میان آن شده و بریدن کوه مقدور نیست عمل نامبرده را انجام می دهند .

آلتی را که زانو (سارقة الماء) نامند مثال برای اینمطلب است که چون آنرا پر از آب کنیم و دو سر آنرا در دو ظرف که سطح آب این دو یکی باشد بگذاریم آبی که در درون این آلت است می ایستد و اگر زمان زیادی هم بگذرد بهیچ یك از دو ظرف نمی ریزد چه ، اولیتی دربین نیست ونیزنمی شود که یکمرتبه این آب بدوظرف بریزد زیرا آلت تهی خواهد ماند و خلاء یا آنکه ابدا وجود ندارد چنانکه برخی از فلاسفه براین عقیده اند ویا اینکه امری است موجود وباعث نگهداشتن اجسام میشود

---

۱ ـ مقصود از وزن زمین آنست که با آلت مخصوص که برای اینکار پستی و بلندی زمینی را که میخواهند از آنجا قنات بکنند بدست آورند وچنانکه مساوی با زمینی که می‌خواهند آب قنات در آن مصرف شود گردد و یا بلندتر باشد آب قنات باین زمین سوار میگردد واگر گودتر باشد آب نخواهد برزمین سوار شد .

و اگر خلاء ممتنع باشد وجود نخواهد یافت و اگر هم بنا بر رأی دیگر اجسام رانگاه دارد البته آبرا نیز نگه خواهد داشت و نخواهدگذاشت که سیلان یابد مگر پس از آنکه جسم دیگری جای آن بنشیند و مکان آبرا متصرف شود .

و چون زانوی آبرا در ظرفی و مکان دیگر که پائین تر باشد بگذاریم آب بظرف می ریزد زیرا بمرکز خود نزدیکتر شده و از آنجائی که اجزای آب یکدیگر را جذب می کنند سیلان اتصال می یابد تا آنکه آب آنظرف تمام شود و یا با آبی که از میانه زانوئی بآن می ریزد سطحش موازی گردد و در این حال باز مسئله بحالت اولی خود باز گشت خواهد کرد ودر کوهها که شترگاو احداث می کنند باین طریق عمل شده .

آری ممکن است که آب از چاهها در فواره صعود کند ولی پس ازآنکه در چاه آبهای قابل فوران جمع شده باشد چه ؛ برخی ازچاهها اینطور است که آب ازاطراف آن بتوسط ترشح جمع می شود و مأخذش از آبهای نزدیك بآن است و سطوح زمین هائی که آب ازآنجا دردرون چاه جمع شده باآب داخل چاه که ماده آن محسوب می گردد یکی است ؛ و برخی از چاهها آب آن بگودی فوران می یابد و این قبیل آبها را می توان بر روی زمین فوران داد که برسطح ارض جاری شود و این امر بیشتر در زمینهای نزدیك بکوه که دریاچه و رودخانه ژرف و عمیق واسطه نباشد اتفاق می افتد و چون ماخذ آب از خزانه ای که از سطح زمین بالا تر است باشدآب را اگر محصور کنند فوران خواهد یافت و اگر خزانه آن پائین تر باشد نمی شود آبرا فوران ویا جریان داد و گاه اتفاق می افتد که خزانه آب در منبعی است کههزاران ذرع بالا تر از آنجائی است که می خواهیم آبرا جریان دهیم و این قبیل آبهاامکان دارد که در رؤوس قلعه ها و مناره ها صعود کند .

شنیده ام در یمن وقتی که زمینی را بکنند و بسنگی برسند که در زیرآن

آب باشد با نوك كلنك بروی سنك می زنند و از صدائی که از سنك بر میخیزد مقدار آب را می دانند که چه اندازه زیر سنك جمع شده سپس یك سوراخ کوچکی در این سنك احداث می کنند و اگر از کثرت نترسند بهرجائی که برای فواره بخواهند آنرا می برند و اگر دیدند که آب زیاد است فی الفور با گچ سوراخ را می گیرند و میترسند که مبادا از آن سوراخ سیلی مانند سیل عرم بوجود آید .

اما آبی که میان ابرشهر وطوس درسر کوه است آن دریاچه‌ای می‌باشد که دور آن یك فرسخ می شود و سبز رود موسوم است و البته بدیهی است که ماده این آب یا از خزانه ای بالا تر از آن است هرچند که خیلی هم دور باشد وباندازه ای که آفتاب آب این دریاچه را تبخیر کند از آن ماده استمداد بآن میرسد وبدین جهت است که در یك حال راکد می ماند .

یا اینکه سبب این است که از یك خزانه موازی با آن این آب جمع شده و باین جهت است که آب زائد نمی شود ویا سببی مانند سببی که درآب دحج وچراغی که از خود ماده می گیرد موجود است و طریقه این صنعت آن است که کوزه آب و یا ظرف روغن سوختنی را میگیرند ودرچندین جای از لب این ظروف سوراخ کوچك میکنند و در نزدیکی دهان این ظرف سوراخی احداث میکنند باندازه‌ای که بخواهند آب درظرف و یا روغن در چراغ بماند سپس آنرا پر ازآب و روغن میکنند وظرف آبرا در طشت و روغن دان را از چراغ برمیگردانند و آب و روغن از این سوراخ های ریز خارج میشود تا آنکه آن یك سوراخ در نزدیکی دهان ظرف را فرا گیرد و بعداً این آب بخار میشود و یا روغن میسوزد و چون تمام شد و سوراخ از زیر آب و یا روغن بیرون آمد باز مجدداً آب و روغن بیرون خواهد آمد تا آنکه ظرف و طشت پر شود و این عمل همینطور تکرار میبابد .

ومانند این دریاچه که گفته شد در بلاد کیماك چشمه‌ای گوارا است که منکور

نام دارد این چشمه باندازه یك سپر بزرك است که سطح آب آن با اطراف آن مساوی است و اگر یك سپاه از آن چشمه آب بخورند آبش کم نمی شود.

در نزد این چشمه اثر پای انسانی است که جای انگشتان و زانوی او بحالت سجود در آنجا باقی است و نیز جای پای طفلی و اثر سمهای درازگوشی در آنجا است و چون ترکهای غزی این قدمگاه ها را ببینند سجده میکنند.

و دریاچه‌ای که در جبال بامیان است و در قله کوه واقع شده باندازه یك میل در میل است و در قله کوه جای دارد و آب قریه‌ای که در زیر آن است از آنجاست که از یك سوراخ کوچك که بدریاچه کرده‌اند آنچه آب که مورد حاجت آنها باشد بیرون می‌آید و ایشان را ممکن نمی شود که این سوراخ را گشاد کنند و اگر سوراخ را بزرگتر کنند از کثرت آب میترسند.

و گاه اتفاق می‌افتد که آب در زمین نرمی فوران یافته و یك خزانه مرتفعی تشکیل داده ولی در جلو این خزانه مانعی موجود است که نمی گذارد آب بیرون آید وچون این عائق ومانع را برطرف کنند آب فوران می‌یابد مانند قریه‌ای که میان بخارا و قریهٔ نو میباشد چنانکه جیهانی در کتاب مسالك و ممالك خود گفته، ودر این قریه تلی است که جویندگان گنج و دفینه چون این تل را بشکافند آبهای زیادی بیرون می‌آید که نمی توانند آنرا بجای خود برگردانند و پیوسته جریان می یابد.

و اگر کسی بخواهد تعجب کند باید از موضعی که فیلان نام دارد و نزدیکی مهرگان می باشد در شگفت گردد که مانند صفه‌ای است که در کوه کنده شده و همواره از سقف آن آب ترشح میکند وچون هواء سرد شود آب همینطور که از سقف می‌آید یخ می بندد و برای خود طولی احداث میکند ومن از اهل مهرگـان شنیدم که چون با کلنك بر این سقف بزنند جای نیش کلنك از آب خشك می شود و آب زیاد نمی گردد و حال آنکه قیاس اقتضا میکند که اگر زیاد نشود آب بحـال

خود باقی بماند.

و اعجب از اینها که گفته شد حکایتی است که جیهانی در کتاب مسالك و ممالك نقل کرده است که درجامع قیروان دواسطوانه نصب کرده اند که معلوم نیست جنس آندو چیست و بعقیده جیهانی هر روز جمعه پیش از طلوع آفتاب آب پس میدهند وتعجب دراین است که بطور حتم باید در روز جمعه باشد چه، اگر جیهانی میگفت یکروزنامعلوم ممکن می‌شد که بنزدیکی ماه ازجایگاه مخصوصی ازکره خورشید حمل کنیم ولی برای روز جمعه نمی شود علتی دانست و حکایت کرده اند که پادشاه روم مال زیادی فرستاد و گفت اگر مسلمانان باین مال منتفع شوند بهتر است که دو سنك در مسجد ایشان باشد و مردم قیروان از فروش آنها سر باز زدند و گفتند ما این دو سنك را از خانه خدا بخانه شیطان نمی فرستیم.

حکایت استوانه متحرکی که در قیروان است ازحکایت فوق شگفت آورتر است که بیك طرف حرکت میکند و چیزی زیر آن میگذارند وچون باز بحالت پیشین خود برگشت ممکن نمی شود که آنرا بیرون آورد واگرآن چیز شیشه باشد صدای شکستن آن بگوش میرسد و شکی نیست که این استوانه امری صنعتی است وجایگاه آن دلیل براین است. (۱)

اکنون بمطلب خود بازگردیم وگوئیم:

در روز بیست و نهم این ماه بنا بر رای قاسر باد سردی است و نزد قبطیان باران وباد و رطوبت در هواء است و در روزسی‌ام نزد قبط نوء است و بعقیده قاللبس و اوقطیمن باد و رطوبت و نم و شبنم پیدا میشود.

ایار — در روز اول آن نزد قبطیان باران است و در روز دوم چیزی ذکر نکرده اند و در سوم بعقیده قبطیان باد و رعد و رطوبت و شبنم است و در چهارم نزد اوذکسس باران است و نزد قبط باران تند است و در پنجم بعقیده ذوسیثاوس باران

---

۱ مناره جنبان اصفهان گویا از روی همین استوانه ساخته شده

است وسنان میگوید که بسیاری ازاوقات راست میآید ونوئی قوی در این روز وجود
می‌آیدودرششم نزدقبطیان بادهائی است ونزداوذکسس نوء وباران ریزاست ودرروزهفتم
بعقیده قبطیان بادهائی است و در بسیاری از اوقات راست میآید و در هشتم بعقیده
اوذکسس و ذوسیثاوس بارانهائی است و نزد قبط باران است ودر نهم بعقیده قبطیها
باران است ودردهم نزد قاللبس و اوقطیمن نوء و باران است ونزد قبطیان باران است
و در یازدهم نزد ذوسیثارس نوء است و سنان گواهی می دهد که در اغلب اوقات
راست میآید و در دوازدهم بنابر رای اوذکسس و مطروذورس و ابرخس نوء است
و نزد قاسر باران است و نزد قبطیان دبور است و گفته اند که در این روز از سرما
زدن میوه ها باید این بود .

ولی این مطالب بطور مطلق صحیح نیست و ببرخی ازمواضع اختصاص دارد
و در سیزدهم بنا بر رای اوذکسس باران است و نزد قبطیان باد شمال و تگرك است
ودرچهاردهم نزد قاللبس و اوقطیمن وقبط نوء است و درپانزدهم نزد قاسر باران است
و درشانزدهم نزد قاسر نوء است ومیگویند اولین باد سام در این روز شروع بوزیدن
می کند و در هفدهم باد جنوب و یا باد صبا است و نزد ابرخس و قبط باران است و
در هیجدهم نزد اوذکسس نوء است و نزد قبط باران و رعد است و در نوزدهم نزد
ابرخس و قبط نوء و بارانهای ریز است و در بیستم چیزی ذکر نکرده‌اند ودر بیست
و یکم نزد قاسر نوء است ونزد ذوسیثارس باد جنوب است ونزد قبطیان باد دبوراست
و در بیست و دوم و بیست و سوم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و چهارم نزد
قاللبس و اوقطیمن و فیلفس نوء است و نزد قبطیان بادهائی است و در بیست و پنجم
نزد اوقطیمن وفیلفس وابرخس نوء است و در بیست وششم بعقیده قاللبس واوقطیمن
نوء وقوع خواهد یافت و بعقیده قبطیها باد شمال سردی وزیدن خواهد گرفت و در
بیست و هفتم بعقیده قاللبس و اوقطیمن رطوبت و شبنم حادث میگردد و نزد قبطیان

در این روز نوء است و در بیست و هشتم نزد مطرودذورس و قبط باران است و در بیست و نهم نزد ابرخس باد جنوب و باد دبور است و در سی‌ام این ماه نزد قاسر باد جنوب است و در سی و یکم چیزی ذکر نکرده اند .

حزیران ـ در روزاول این‌ماه بنا بررأی‌اوذکسس وذوسیثاوس شبنم ورطوبتی حادث می گردد و در نزد قبطیان در این روز باد دبور است و در روز دوم نیزبعقیده ایشان همین باد وزیدن خواهد گرفت و در روز سوم بنابررأی قبط رعد و بـاد وقوع خواهد یافت و در روز چهارم بنابررای قاسر باران است و در روز پنجم نزد قبطیان بارانهای خیلی ریزی است و سنان میگوید در بیشتر اوقات این مطلب راست میآید و در روز ششم و هفتم و هشتم چیزی از علمای فن نقل نکرده اند و در روز نهم بنـا بررأی قبطیان باد دبور است و رعد و در روزدهم ویازدهم ودوازدهم چیزی ذکرنشده و فقط در روز یازدهم نوروز خلیفه است که در بغداد مردم بیکدیگر آب و خاك می پاشند وبازیهای دیگری درآنجا معمول است که بجهت اشتهارآن صرف‌نظر گردید ودر دوازدهم‌سنان بن ثابت میگویدبیشتراوقات‌تغییری در آن یافت میشود ودرروزسیزدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و بارانهای ریز ودر روز چهاردهم چیزی ذکرنکرده‌اند و در روز پانزدهم بعقیده مردم مصر بارانهای تندی خواهد آمد و در روز شـانزدهم چیزی ذکر نشده و گویند که در این روز همه آبها بزمین فرو میرود و رود نیل مد و کشش می یابد و علت این امور همانست که در پیش گفتیم که منابع این آبها باهم اختلاف دارد باضافه دیگر اسباب و علل طبیعی و در حزیران در سال بسیط در این روز و در هفدهم حزیران در سالهای غیربسیط امتلاء اکبر است که عرب و عجم آنرا بزرگ میشمارند و نام او میرین است و معنای این واژه امتلاء و پری آفتاب است که انقلاب صیفی باشد و در این هنگام نور برظلمت غلبه می یابد و چیره میشود و فروغ آفتاب چنانکه محمد بن مطیار گفته است بچاهها می افتد و این مطلب جز در بلادی

که عرض آن مانند میل کلی باشد و شمس مسامت آن گردد وقوع نخواهد یافت.

طائفه حیوانیه(۱)براین عقیده اندکه آفتاب دروسط سماء تنفس می یابد وبدین سبب ارواح یکدیگررا درحرکلی میشناسند(۲) ودراین روز بنظر کردن بقبطیان تیمن می جویند و نیز انار را ناشتا میخورند و از بقراط نقل کرده اند که هرکس در این روز ناشتا یك انار بخورد کیان هستی او روشن خواهد شد و تا چهل روز کیموس او صفا خواهد یافت و از حنه هندی نقل کرده اند که بخسرو پرویز گفت خوابیدن در سایه درخت انار شخص را از مرضهای سخت شفا خواهد بخشید و از شرجنیها مصون خواهدماند وعلم سحر وعیافت اینطوراقتضا میکندکه در بامداد این روزشخص از خواب بپهلوی چپ برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری زعفران بخور کند و در روز هفدهم این ماه بعقیده ذوسیثاوس نوء است ودرنزد قبطیان گرمائی حدوث خواهد یافت و در هیجدهم بعقیده قبطیان باد دبور است و گرما و در نوزدهم نزد قبطان باران است ودربیستم نزد قبطیان باد دبورو باران ورعداست و در بیست ویکم چیزی ذکر نکرده اند ودر بیست ودوم بعقیدهٔ ذیموقریطس نوء است ودر بیست‌وسوم بعقیده ابرخس باد جنوب ویا دبورخواهد وزید ودربیست و چهارم چیزی ذکر نکرده اند و گفته اند که باد های مسموم در این روز وزش میگیرد و پنجاه و یك روز این وزش طول می یابد و نیز نهر جیحون مد می یابد و گاهی اتفاق می افتد که بدیگر رودخانه ها و ساکنین کنار آن زیان میرساند و در بیست و پنجم بعقیده قبطیان باد دبوراست و گرما در بیست و ششم نزد ذیموقریطس و قبطیان باد دبور است ودربیست و هفتم چیزی ذکرنکرده اند و در بیست وهشتم نزد اوذکسس نوء وقوع خواهدیافت و نزد ذیموقریطس باد دبور و جنوب و باران است سپس باد شمال هفت روز وزیدن خواهد یافت ودربیست و نهم چیزی ذکر نکردهاند و گفته شده که اصحاب تجارب در

---

۱ ـ ظاهراً حرانیه است و حیوانیه شنیده نشده

۲ ـ گویا مقصود از حرکلی همان دوزخ مامسلمانان باشد

این روز شبنمها را ملاحظه میکنند و اگر دیدند که شبنم زیادی است چنین حدس میزنند که رود نیل مد خواهد یافت و اگر کم بود نخواهد مد یافت و خشك سال خواهد شد و در روز سی ام نزد قبطیان بادهائی است و هوا صاف نخواهد بود و در سی و یکم چیزی ذکر نکرده اند .

تموز — علمای مذکور در روز اول و دوم آن چیزی ذکر نکرده اند و در سوم نزد قاسر وقبطیان باد جنوب و گرما است و در چهارم بعقیده قبطیان بادخواهد آمد و بسا اتفاق می افتد که‌در کشور مصر باران نیز می آید و در پنجم نزد قاللبس و مطروذورس و ابرخس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است ودر ششم نزد قاللبس و مطروذورس باد جنوب است و نزد قبطیان باد دبور و رعد است و در هفتم نزد بطلمیوس نوء است و سنان میگوید که بسیاری از اوقات در این زوز هواء تغییر می یابد و در هشتم چنانکه ماطن در شهر خود مشاهده کرده شبنم و ر طوبتی در هواء وقوع می یابد و در نهم نزد اوقطیمن و فیلفس شبنم است و نزد قبطیان باد دبور است و بادهائی نزدیك بآن و در دهم نزد قبطیان هواء بدی است و در بصری بازاری بپا میشود که بیست و پنج روز طول میکشد و این بازار در روزگار بنی‌امیه از سی تا چهل روز بطول می انجامید و در یازدهم از علمای فن چیزی ذکرنکرده اند و در دوازدهم مطروذورس باد دبور است و نزد قبطیان بادهائی وزیدن‌خواهد گرفت و در سیزدهم بعقیده ابرخس باد هائی است که بیکدیگر ممتزج نیست و سنان‌بن‌ثابت میگوید که در بیشتر اوقات هوا در این روز تغییر می یابد و در چهاردهم نزد قاسرباد سختی است و باد شمال بعقیده ابرخس وزیدن خواهد گرفت و نزد قبطیان گرمااست و در بیست وپنجم از علماء فن چیزی ذکر نکرده اند و در شانزدهم بعقیده بطلمیوس در شهرهای بارانی باران میآید و نزد ذیمقریطس باران و گرده باد هائی وقوع می یابد و نزد قبطیان باد سختی است و در روز هفدهم بعقیده ذوسیثاوس شبنم و گرمااست

و درهیجدهم باد های سالیانه بوزیدن شروع میکند و این مطلب بنابر رأی ابرخس بود و باجماع مطلعین از دریا و زراعت گران و دیگر اهل تجارب اول ایام باحور است و هفت روز این ایام بطول میانجامد و آخرین روز آن بیست و چهارم این ماه است و از هریك از روزهای باحور بر ماههای پائیز وزمستان و پاره از ماههای بهاراستدلال میکنند که چه تغییری در آن بوقوع خواهد پیوست و بیشتر ظهور آن در شبانگاهها و بامدادان خواهد بود و گمان کرده اند که ایام باحور برای سال مانند ایـام بحران است در امراض حاده و همینطور که در ایام بحران مرض دلائل آن از بشارت وانذار از عواقب مرض دانسته میشود ایام باحور نیز چنین است و نـام باحور و بحران در لغت یونانی و سریانی از حکم حکام مشتق است و برخی گفته اند که بحران واژهٔ ایست تازی و از بحر اشتقاق یافته زیرا بحران مریض بهیجانی که دردریا یافت میشود و مد و جزر نام دارد مانند است و این اشتقاق خیلی نزدیك بنظر میرسد چه علت وسبب در هر دو : بحران مرض ، جذر و مد ، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا میکند اعم از اینکه در دوره کل باشد ، چنانکه آغاز مد هنگامی است که ماه بشرق وغرب از افق برسد و آغاز جزر وقتی است که ماه بدائره نصف النهار و یا نصف اللیل برسد ، و یا در غیر دور کلی و این شق نیز اعم از این است که از یك نقطه که ماه حرکت کرده بهمان نقطه برسد و یا از نقطه ای که از آفتاب جدا شده بهمان نقطه برسد و باید دانست که مد در نیمه اول ماه قمری قوی تر و نیرومند تر از نیمه ثانی است و آفتاب را نیز در این کار تاثیری است .

و شگفت آنست که از دریای مغرب نقل کرده اند که در ناحیه اندلس در هر غروب آفتابی مد می یابد و در مدت یکساعت تقریب پنج فرسنگ الی شش فرسنگ کم میشود سپس شروع بجزر میکند و هیچگاه از این وقت دیر نمیشود .

جمعی گفته اند اگر در موقع عشاء (۱) روز هیجدهم در آفاق ابر باشد در

---

۱ - باندازه چهار رکعت که از موقع مغرب بگذرد عشاء میگردد و بعقیده شیعه هنگام فضیلت نماز عشاء است

آغاز تشرین اول باران و تگرک خواهد آمد و اگر نیمه شب ابر باشد باران و تگرک در نیمه ماه خواهد آمد و اگر موقع صبح ابر باشد در آخر ماه امور مذکور وقوع خواهد یافت و همین علامات که در شب گفته شد در روز نیز چنین است و تنهـا فرقی که هست این است که در شب تغییر هوا بجهت ابر ظاهر تر و پیدا تر از روز است .

چنانکه در آغاز کتاب گفتیم روز بر شب مقدم است و بدین جهت در اینجـا شب را پس از روز بشمار آورده اند و آنانکه شب را بر روز مقدم میدارند گمان کرده اند که مقصود از شب هیجدهم شب نوزدهم است و بر روی همین گمان اول بواحیر را از روز نوزدهم محسوب داشته اند و آخر آنرا روز بیست و پنجم و روز اول از ایام هفتگانه بواحیر دلیل بر تشرین اول است و روز دوم دلیل بر دوم و روز سوم دلیل بر کانون اول است و بهمین طریق تا آنکه روز هفتم دلیل بر نیسان باشد .

اصحاب تجارب برای از پیش دانستن حالات سال گفته اند که اگر بر لوحی اقسام زراعتها را بکارند که تا شب بیست و پنجم تموز شود که آخرین شب این کار است سپس لوح را در زیر آسمان بگذارند بطوریکه هیچ مانعی از طلوع و غروب ستارگان بر آن نباشد هر زراعتی که در آن سال خوب خواهد شد زرد میگردد و هر زراعتی کـه برکت و فراوانی نخواهد یافت سبز باقی میماند و مصریان نیز عمل مذکور را انجام میدادند .

اصحاب تجارب برای اینکه از پیش بحالات سال آگهی یابند حیله‌های بسیاری بکار برده اند بحدی که اعمال ایشان داخل در حدود افسون و عزائم گشته است و برخی از ایشان چنین گمان کرده‌اند که چون دوازده برك زیتون را شخص بگیرد و برهریك برك نام ماهی از ماههای سریانی را بنویسد سپس آنهارا در این شب بجای نمناکی بگذارد سحرگاهان هریك از این برگها که خشك شده باشد دلیل بر این‌است که در آن ماه باران نخواهد آمد و برخی دیگر از اهل تجارب گمان کرده اند که

برای دانستن کم و بیش باران باید بمحلی صاف رفت که در اطراف آن مانعی از باد و بارانهای ریز و شبنم نباشد و باندازه دو ذراع پارچه کتـان را بگیرند و بکشند و وزن آنرا بخاطر بسپارند سپس این پارچه را بر آن مکان بگسترانند و از آغاز شب تا ساعت چهارم آن بهمین حال آن کتان باقی بماند و بار دیگر پارچه را در ترازو وزن کنند وبهر اندازه که سنگین شده باشد مطابق عدد هر مثقال از این‌وزن زیادتی یك روز از ماه باران می‌آید .

ایام باحور بطلوع کلب‌الجبار که شعرای یمانی عبور باشد علامت گذاشته شده و بقراط در کتاب فصول از تناول ادویه حاره و فصد در موقع طلوع ایندوستاره در زمان خود از بیست روز پیش از طلوع تا بیست روز پس از طلوع نهی کرده‌است و در این مدت زمان شدت گرما است که بآخرین حد خود میرسد و تابستان فی‌نفسه اسباب حرارت است که رطوبات را بدل به بخار میکند و بقراط درکم بودن حرارت فصد را منع نکرده و چون پائیز آمد و هواء را سردتر و خشك‌تر کرد شخص از خاموش شدن حرارت غریزی ایمن نخواهد ماند .

جمعی از آنان که از علوم طبیعی واقف نیستند چنین گمان کرده اند که تاثیر مذکور منسوب بجرم این کوکب وطلوع آن است حتی اینکه با طلوع حرکت آن ستاره این امر نیز انتقال می یابد .

گفته اند این ستاره برای عظمتی که دارد هواء را گرم میکند بقسمی که محتاج و نیازمند میشویم که جایگاه آنرا بشناسیم و هنگام طلوع آن را بدانیم . چنانکه ابونواس گفته :

مضی ایلول و ارتفع الحرور   واخبت نارها الشعری العبور

و علی بن علی کاتب نصرانی براین گمان بوده که بدین سبب اول ایام باحور بیست و دوم تموز شد که بانتقال شعرای عبور انتقال یافته و این ستـاره درطول سال

در مداری که موازی بامعدل النهار است دور میزند ومقصود بقراط ازاین وقت منتهای گرمای تابستان و اشتدادحرارت بوده که چون آفتاب بسمت الراس ما نزدیك میشود ودرفلك خارج مرکزازاوج خود شروع بحضیض میکند حرارت هوا ازقرب خورشید اشتدادمی‌یابدواین‌امردرزمان‌بقراطباطلوع‌شعری موافق‌بوده‌وبقراطبگمان‌اینکه‌حقیقت حال‌بر کسی‌ازاهل‌علم‌پوشیده‌نخواهدماندبطوراطلاق ازفصدوشرب‌دوای‌حار منع کرده .

و سنان در کتاب انواء می گوید که برای برزیگران هفت روز ازاول تموزبمنزله ایام باحوراست که براحوال هریك ازماههای زمستان ازاین هفت روزاستدلال‌میکنند و نام این هفت روز بواحیر الرعاة است و در این هفت روز احوال هوا با روزهای پیشتر و بعد از آن مباین است و هوا از ابردر این چند روز بطور کلی یا جزئی خالی نخواهد ماند و در روز نوزدهم نزد قبطیان باران و گرما است و سگهای دریائی در این روز خیلی قوی میشوند و زیان بسیار میرسانند و دربیستم نزد قبطیان باد دبورویا باد های مشابه آن وزیدن خواهد گرفت واصحاب تجارب گفته‌اند که چشم درد دراین روز زیاد است ودر بیست ویکم نزد اوقطیمن بادهای سالیانه خواهد وزید ونزدقاللبس و اوقطیمن و مطروذورس آغاز گرما است .

ودر بیست‌و سوم دردریا هوای سردی است ونزد فیلفس و مطروذورس بادهائی خواهد آمد و بعقیده قبطیان بادهای سالیانه شروع بوزیدن خواهد کرد و ابوجعفر منصور در این روز بود که بساختن مدینة السلام آغازکرد و این همانست که درجانب غربی از دجله بغداد واقع شده و مدینة المنصور نام دارد و این قضیه در سال ۱۰۷٤ اسکندری بوده و اصحاب احکام نجوم بشناسائی این وقت و تاریخ آن برای معرفت تحویلات و ادوار و تسییر زمانها ار این سال نیازمندندکه برای صاحبان آنها حکم نجومی استخراج کنند و نوبخت این وقت را اختیار کرده بود و هیئت فلك و مواقع ستارگان در فلك موافق این شکل بود که مشاهده میکنید و در بیست و چهارم این

این ماه نزد فیلفس ومطرودورس بادهائی خواهد وزید ونزد اوذکسس بادهای سالیانه وزیدن خواهد گرفت و در بیست و پنجم بعقیده اوذکسس و قاسر باد جنوب است و نزد قبط باد دبور و یا جنوب است و در این روز از جماع و کار های پر زحمت نهی کرده اند و رود جیحون در این روز مد می یابد و در بیست وششم نزد فیلفس وماطن و مطرودورس و ذیموقریطس و ابرخس باد جنوب و گرما است و در بیست و هفتم بعقیده اوقطیمن و ذوسیثاوس شبنم و رطوبتی احداث می گردد و نیز هوائی است که باعث اختناق می گردد وباید دانست که علت اختناق هواء یکی این است که آسمان از ابر مسدود گردد وهواء جریان نیابد هرچند ممکن است برخی ازبلاد طبعاً اینطور باشد بدون سبب مذکور چنانکه جیهانی حکایت می کند که در پشت پلی که چینیهای قدیم در زمانهای خیلی دور از سر کوهی بکوهی دیگر احداث کرده بودند و این پل در راهی که از ختن بسوی دارالسلطنه پادشاه و خاقان چین میرود ، واقع است این هوای مختنق موجود است وهر کس از پل تجاوز کند بهوائی داخل میشود که نفس را می گیرد و زبان را سنگین می کند و بسیار اتفاق افتاده که جمعی ازراهروان آنجابدین علت جان سپرده اند و مردم تبت ماوراء این پل را کوه زهر نامیده اند . در بیست وهشتم چیزی ذکرنکرده اند ودربیست ونهم این ماه باد های سالیانه بعقیده ذوسیثاوس شروع بوزیدن می کند و نزد قبطیان در این روز گرمای بسیاری است و در این‌روز بازار بصری یکماه بر پا میگردد و در سلمیه (۱) بازاری بطول دو هفته بر پا میگردد و در روز سی‌ام باد های سالیانه بعقیده اوذکسس وزیدن می گیرد ونزد قبطیان باد دبور و گرما است و در سی و یکم نزد قاسر باد جنوب است .

اب — روز اول این ماه نزد ابرخس گرما است ودر دوم چیزی ذکرنکرده‌اند و در سوم بعقیده اوذکسس و ذوسیثاوس گاهی شبنم وقوع می یابد و نزد قاسر دراین روز نوء است و در چهارم نزد اوذکسس گرمای سختی است و در پنجم هواء گرم

۱ – ن ب سلیمه

می شود و راکد می ماند بقسمی که باعث اختناق می گردد سپس بعقیده قبطیان و ذوسیثاوس بادهائی خواهد وزید و در اذرعات بازاری بمدت پانزده روز برپا می شود و در اردن و نواحی فلسطین نیز دراین روز همینطور است و در ششم وهفتم چیزی ذکر نکرده اند و در هشتم هواء بعقیده قاللبس رکود می یابد و علت اختناق می گردد و نزد قبطیان باد و گرمای شدیدی وقوع خواهد یافت و سنان بن ثابت میگوید که بسیار روی میدهد که هواء در این روز تغییر می یابد و در نهم بعقیده اوقطیمن و قاسر هواء گرم و راکدی است و نزد قبطیان باد جنوب و کدورت در هواء است و در دهم نزد اوذکسس و مطرودورس و ذوسیثاوس گرما است و هوای راکد و نزد ذیموقریطس نوء است واین روز جداً هواء گرم میشود و در یازدهم بادهای شمال بعقیده قاللبس و اوقطیمن و فیلفس از وزیدن آرام میگیرد و نزد اوذکسس بادی بسیار سخت بطور حتم خواهد وزید و بعقیده ابرخس بادهای مختلفی با یکدیگر خواهد وزید و نزد قبطیان رعد است و سنان میگوید که هیچ نمی‌شود که این روز بدون تغییر بماند و برای من و دیگر مردمی که بتجربه روزها پرداخته‌اند مانند این روز دیده نشده که هواء بطور حتم تغییر یابد و مبدل بهوائی خوش شود و نیز سنان میگوید که این روز اولین روزی است که هواء عراق رو بخوبی و خوشی می‌گذارد و گاه بطور وضوح این امر مشاهده می شود و گاهی بطور پنهانی وامکان ندارد که هیچکدام نباشد و نیز سنان میگوید که برخی از قدماء این روز را ابتداء هواء پائیزی دانسته اند و برخی روز بعد را برای این کار معتبر دانسته اند و در روز دوازدهم نزد اوقطیمن و قبط گرما است و روز سیزدهم نزد قاسر نوئی است و هواء راکد خواهد ماند و سنان می گوید گاه می شود که هواء بطور اتفاق تغییر می یابد و در چهاردهم و پانزدهم چیزی ذکر نکرده اند و گفته اند که بادهای سموم در این روز از وزش آرام می گیرد و در نوزدهم نزد ذیموقریطس نوء است و باران و باد و

نزد قبطیان باد دبور است و در بیستم نزد ذوسیثاوس نوء است و بعقیده قبطیان هواء گرم می شود و در هم گرفته میگردد و در بیست و یکم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست و دوم بنا بر رای اوذکسس دبور و رعد است و نزد قاسر و قبط نوء است و هواء این روز بسیار بد خواهد بود و در بیست و سوم نزد قبطیان باد دبور است ودر بیست وچهارم نزد اوذکسس ومطرودورس نوء است و گرما کمی رو بسستی میگذارد و این قضیه وقتی اتفاق می افتد که آفتاب از برج سنبله شش درجه قطع کرده باشد ودر بیست وپنجم نزد اوذکسس نوء است و نزد ابرخس باد جنوب است ونزدقبطیان گرما است و در بیست و ششم نزد ابرخس بادهائی است که دور میزند و میان این روز و اول ایام عجوز درست نصف سال است ودر این روز برای اینکه گرمامیخواهد زائل شود هفت روز بشدت خود می افزاید چنانکه سرما نیز چنین است و آخر این هفت روز اول ایلول است که عربهاآنرا وقدهٔ سهیل نام گذاشته اند و این بادها برای طلوع جبهه وزیدن میگیرد و چون سهیل پیشتر از آن طلوع میکند لهذا بنام سهیل نامیده شده و هواء این ایام از روزهای قبل و بعد گرم تر میشود سپس شبها خنك می گردد و این امر نزد عموم مردم معروف ومسلم است بقسمی که قابل تخطی نیست و محمد بن عبدالملك زیات میگوید :

برد الماء وطال اللیل والتذا الشراب و مضی عنك حزیران و تموز وآب

و در روز بیست و هفتم این ماه نزد فیلفس نوئی واقع میشود و در بیست و هشتم نزد قبط باد دبور است و در بیست و نهم رعد و بارانهائی وقوع خواهد یافت و بعقیده ابرخس و اوذکسس بادهای سالیانه ساکن خواهد گشت و در روز سی ام نزد ابرخس نوء است و در سی و یکم بعقیده بطلمیوس بادهای سالیانه ساکن میشود و بعقیده اوذکسس در این روز بادهائی است و نزد قاسر بادها و باران و رعد است و نزد ابرخس باد صبا است .

ایلول — روزاول آن نوئی واقع می‌شود وباد های سالیانه بعقیده قاللبس ساکن می گردد و در منبج بازاری بپا می شود و در دوم بعقیده مطرودورس هواء کدورت می یابد و قونون می گوید که وزش باد های سالیانه دراین روز بآخر می رسد و درسوم بعقیده اوذکسس باد ورعد است وهواء کدورت می‌یابد و بعقیده ابرخس شبنم ورطوبت درهواء احداث می‌شود وبعقیده قبط باران‌ورعد وقوع‌خواهدیافت‌ودراین روز درامکنه سردسیرشروع بآتش‌افروختن می کنند ودرچهارم هواء کدورت می‌یابد وبعقیده قاللبس و اوقطیمن‌وفیلفس ومطرودورس هوا اختلاف می یابد وبعقیده اوذکسس باران ورعد وبادهااست‌ودرپنجم بادهای‌سالیانه بعقیده قاسر ساکن می‌شود ودردریا باران‌وهواسردی است و برای قبطیان باد جنوب خواهد وزید و در این روز شیرازه گرما بطورکلی از هم گسیخته می‌شود وزمان حجامت می گردد وتا چهل روز فصد وآشامیدن درآن‌جایز است و در ششم بعقیده قبط باد دبور است ودر هفتم بعقیده فیلفس هواء مکدر می‌شود و نزد ذوسیثاوس نوء واقع می شود و در هشتم بعقیده قبطیان نوء و باد دبور است ودر نهم چیزی ذکرنکرده اند ودر روزدهم بعقیده ذوسیثاوس هواء ممتزج نیست ودریازدهم باد های شمال بعقیده قاسر آرام می گیرد و در دوازدهم بعقیده اوذکسس باد جنوب است و در سیزدهم بعقیده قاللبس و قونون نوء است و در چهاردهم باد های شمـال بعقیده اوذکسس آرام می یابد و بعقیده ذیموقریطس و مطرودورس نوء است و پس از این روز دیگر چلچله دیده نمی شود و در پانردهم بعقیده ذوسیثاوس رطوبت و شبنم و نزد قبطیان نوء و بارانهائی است و شانزدهم در هواء کدورتی یافت می شود و بنـا بررأی ابرخس در دریا باران می آید و چون سال بسیط باشد دراین روزو در سال غیر بسیط درروزهفدهم شبانه روزبرای دومین بارمتساوی می گردند که‌مطابق پائیزایرانیان وبهارچینیان‌باشد وما درگذشته‌محال‌بودن این‌قضیه‌را مبرهن‌نمودیم‌و گفته‌اند بادهائی که دراین روز می‌وزد نفسانی وروحانی‌است ونگاه کردن بابری که دراین روز ارتفاع‌یافته

باعث لاغر گشتن جسد می گردد و روح را میکاهد و من گمان می کنم که مقصود این عبارت انذار از سرما و گذشتن زمانهای خوش است .

و علم عیافت و سحر اینطور اقتضاء می کند که شخص بحالت سجود از خواب برخیزد و پیش از آنکه سخن گوید قدری طرفاء تدخین کند و گفته اند زنی که نازاد باشد چون در این روز بسپا نظر کند سپس شوهر با او نزدیکی نماید آبستن خواهد شد و نیز گفته اند که در این روز آبهای دریا ها گوارا می گردد و ما در پیش امتناع این قضیه را بیان نمودیم .

این استواء دوم که گفته شد درزیج سند وهند برای هنود عیدی بزرگ است وبمنزله مهرگان ایرانیان است و در این روز بیکدیگر گوهر های گرانبها و اشیاء پر قیمت را هدیه میفرستند و در هیاکل و معابد خود تانیمروز گرد می آیند سپس بعزم گردش و تفرج بیرون میروند و چون در مجالس خود جمع شدند برای زمان وخداوند تعالی خضوع و خشوع می کنند.

در روزهفدهم دردریا بارانهائی خواهدآمد وبعقیده مطروذورس درهواء کدورتی یافت می شود و در هیجدهم بعقیده قبط باد دبور است سپس باد صبا خواهد وزید در نوزدهم بعقیده اوذکسس رطوبت و شبنم حادث می گردد و بعقیده قبطیان باد دبور و باران خواهد آمد و ترشحی در هوا احداث می‌شود ودراین روز آب از قسمتهای بالای درخت برگهای آن میرود و در بیست و دوم چیزی ذکر نکرده اند و در بیست‌وسوم بعقیده اوذکسس باران است و بعقیده ابرخس باد دبور و یا جنوب است و در بیست و چهارم از علمای فن چیزی نقل نشده وبازار ثعالبه دراین روز برپا می گردد واصحاب تجارب می گویند باید بباد های این روز نظر کرد هر بادی که تا شامگاه و یا تانیمروز بوزد از دیگر باد ها در ایام سال بیشتر خواهد وزید و این روز را انقلاب باد ها نام گذارده اند و کالاهای دو رنگ در اکثر بلدان دراین روز می آیند و در بیست و پنجم

بعقیده ابرخس و اوذکسس نوء است و مطابق گفته ابرخس باد دبور و یا جنوب است وهیچیك از قدماء درروز سی‌ام حدوث امری نه درهوا ونه درغیر آن ذکر نکرده‌اند .

این بود ایامی که در روم مستعمل است و آنچه را که سنان بن ثابت در کتاب انواء خود ذکر کرده بود ما بدون نقص کلیات آنرا در این دفتر ذکر کردیم و ازاین جهت آنرا باسماء سریانی خواندیم که بدین نام مشهور تر است و بازگشت آن بیك چیز است و اکنون آنچه را که یهود در ماههای خود بکار می بندند بیان می کنیم .

این فصل

درماههای یهود و کارهائی که باید در آن انجام یابد گفتگو می کند .

گوئیم : از آنچه گذشت دانستیم که از چه راه ممکن است آغاز سال یهود را بدست آورد و کیفیات آنرا نیز فهمیدیم و ازحساب و جداول وترتیب ماههای ایشان و آغاز این ماهها و شماره روز های آن فارغ شدیم اکنون باید که اعیاد و ایام یهود را نیز ذکر کنیم و چون این امور را بدانیم خواهیم دید که بچه سبب یهود روا نمیدانستند که روز اول سال چند روز معین باشد که گفته شد پس برای دانستن این مقصود بآغاز ماههای ایشان ابتداء می کنیم .

تشری ـ سی روز است ویك غره بیشترندارد چنانکه درپیش گفتیم ممکن نیست که اول این ماه روز یکشنبه و چهار شنبه وجمعه باشد و اگرماهی چنین روی دادکه آغاز ماه این چند روز اتفاق افتد باید آنرا اول ماه ندانست و روزی که پس از آن است اگر صلاحیت داشته باشد اول ماه بدانیم و یا آنکه باید روزی را که پیش ازغره است در صورتی که روز بعدی بشرائطی که در جدول حدود که در پیش گفته شد مشروط نیست اول ماه دانست و یهود این کار را دحی گویند .

روزاول تشری عید آغاز سال است ودر این روز یهود دربوقها و شاخها میدمند

و نیز کار کردن در این روز را روا نمیدارند چنانکه درروز های شنبه کار کردن سزا نیست و یهود چنان گمان کرده اند که در این روز بود که ابراهیم پسر خود اسحق را بقربانگاه برد وبقوچی فدیه داده شد وذبیح نزد اهل کتاب اسحق است ولی‌درقرآن نصی صریح است که ذبیح اسمعیل می‌باشد واین نص درسورهٔ صافات است واز پیغمبر روایت شده که فرمود من پسر دو ذبیح هستم یعنی عبدالله بن عبدالمطلب واسمعیل و اگر بخواهیم این مسئله را زیاد تر بسط دهیم بحث ما پراکنده می شود والله اعلم.

روز سوم این ماه روزه کدلیا می باشد و او پسر احیقام بود که از جانب بخت نصر بر بیت المقدس حکمران بود و در این روز چاهی را پر از آتش کردند و اورا باهشتادودونفر کشتند ودرآن چاه افکندند پس ازاین جهت بنی‌اسرائیل غمگین شدند و روز قتل او را روزه گرفتند.

و در روز پنجم روزه عقیبا است و بدین سبب یهود این روز را روزه می‌دارند که عقیبا را مجبور کردند بت بپرستد و او زیر این بار نرفت پس او را در صندوقی نشانیدند تا از گرسنگی بمرد و در کنار او بیست نفراز اصحاب او محبوس بودند.

و درهفتم روزهٔ عذاب است وشرح این قصه‌آن است که چون داودبنی‌اسرائیل را بشمرد از شمارهٔ ایشان بعجب و غرورافتاد و بنی اسرائیل ازکثرت عدد خودخیلی تبختر کردند پس خداوند برایشان غضب کرد و ناثان نبی را بنزد داود و طوائف بنی اسرائیل فرستاد و ایشان را بشمشیر وقحط ومرگ ناگهانی ترسانید وانذار این نبی تحقق یافت پس بنی اسرائیل ترسیدند و این روز را روزه داشتند.

و در این روز بود که بنی اسرائیل برای اینکه گوساله پرستیده بودند برخی برخی را کشتند و بنی اسرائیل می گویند که هارون گوساله را ساخت و درتورات هم اینطور ذکر شده.

یعقوب بن موسی تفرشی(۱) یهودی درگرگان برای من حکایت کرد که چون

---

۱ - ن ب تفرسی

چون موسی خواست با بنی اسرائیل ازمصر بیرون بیاید چون یوسف بدیشان وصیت کرده‌بود که هنگام بیرون رفتن ازمصر تابوت اوراهم باخود ببرند ویوسف درقعرنیل مدفون بود و آب نیل از روی قبر او روان بود موسی نتوانست که اورا بیرون آورد و کاغذی گرفت و پاره‌ای ازآنرا مانند شکل ماهی برید و چیزی برآن خواند ودمید و روی آن نوشت و در نیل انداخت و کمی تامل کرد و منتظر شد و اثری ندید کاغذ دیگری گرفت و بصورت گوساله برید و چیزی برآن نوشت و خواند و دمید و خواست چنانکه کاغذ اول را در آب انداخت اینرا هم بیندازد که ناگاه تابوت پیدا شد و کاغذی را که در دست داشت و بشکل گوساله ساخته بود از دست بینداخت و برخی از اشخاص که حاضر بودند آنرا ربودند و چون موسی غیبت کرد و بکوه رفت که تا با خدا مناجات کند و بنی اسرائیل از طول اقامت موسی در کوه متاذی شدند نزد هارون رفتند و گفتند که تو برای ما شخص دیگری را که ثانی موسی باشد بدست آر و شکی نیست که در این وقت هارون بیچاره شد و گفت تمام زیورهای زنان خود را نزد من بیاورید و مقصود هارون این بود که وعده را بتاخیر بیندازد چون‌میدانست که زنان یهود بزودی دردادن زیورهای خود شتاب نمی‌کنند و شاید که موسی پیش از این کار برگردد وقضا را چنین اتفاق افتادکه بزود ترین اوقات زنها زیورهای خودرا بهارون بخشیدند و تمام این زیورهارا نزد هارون‌آوردند وهارون‌آنهارا آب کردوریخت این‌ریخته‌بشکل‌دیگرریختنهادرآمد وبازباردیگربتعجیل این کار را اعاده‌داد بامیداینکه موسی رجوع کند ویاازموسی‌آگاهی یابدوصورت آن گوساله راکه‌موسی‌بر کاغذکشیده‌بود باهارون‌حاضربود وباخود گفت که‌ازصورت‌ماهی آیتی‌عجیب‌ظاهرگشت‌اکنون‌ببینیم که ازصورت‌گوساله چه ظاهرمیشودپس‌صورت را درطلای آب کرده انداخت و چون طلاها بسته شد گوساله‌ای پدید گشت که فریاد میکرد و در این هنگام بنی اسرائیل مفتون شدند و آنرا پرستیدند و هارون در این

کار قصد عمد نداشت.

و در روز دهم این ماه روزه کبور است که آنرا عاشوراء میگویند و آن روزه ایست که از میان روزهای دیگر فرض و واجب است و دیگر روزه‌ها مستحب است و این روز را یهود از نیم ساعت بغروب آفتاب مانده تا نیم ساعت بغروب روز دهم که درست بیست و پنج ساعت باشد روزه میدارند و روزه های مستحبی را هم یهود همینطور بجا می آورند و بدین سبب است که نمی شود بنا بر مذهب یهود دو روز پشت سرهم روزه باشد زیرا یك ساعت میان این دو روز مشترك است و نمی شود افطار کرد.

و یعقوب تفرشی می گوید که روزه بیست و پنج ساعتی مخصوص باین روزاست اما روز های دیگر را میشود مانند مسلمانان روزه گرفت و در این روز خداوند با موسی بن عمران تکلم کرد و روزهٔ این روز برای هر گناهی که بغلط صادر شده کفاره است و هریهودی که این روز را روزه نگیرد باید کشته شود و در این روز پنج نماز خوانده می شود و در آن سجده می کنند و در دیگر اعیاد چنین چیزی نیست.

ودرروز پانزدهم عید مظال است و آن هفت روز پی درپی است ودراین عیدیهود از شاخه های بید و نی در صحن خانه های خود سایه می اندازند و این کار بر شخص مقیم واجب است نه مسافر و در این عید نباید کار کرد زیرا خدا در سفر دوم تورات چنین می گوید که درپانزدهم شهر هفتم عید مظال است وهفت روز کار نکنید روبروی خداوندشادی کنیدوبخرامیدواین هفت روزرادرسایه بنشینید که تا اولاد شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی از مصر بیرون آوردم هفت روز در مظال نشانیدم و جماعت یهوداین هفت روزرا عید میگیرند وابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید که سامره این روز را عید نمی گیرند و آخرین روز عید مظال روزهفتم این عید است.

و بیست ویکم این ماه را عرافا گویند ودر این روز بود که ابر بربنی اسرائیل

در تیه سایه افکند و عید جمع در این روز است زیرا یهود در هارهرای بیت المقدس برای حج جمع میشوند و باوورن که در کنائس ایشان مانند منبر است طواف می کنند

روز بیست ودوم عید تبریك است وآن برای استکمال اعیاد است ونباید در این روز کار کرد و بزعم ایشان تورات در این روز تمام شد و بایشان تسلیم گشت که تا در صلوات که کنائس باشد گذاشته شود ویهود در این روز تورات را بیرون میآورند و بآن تبرك می جویند و بباز کردن تورات و قرائت آن فال نیك می گیرند .

مرحشوان ـ همواره این ماه را دو غره است ودرسالهای تام شماره روزهای آن سی روز است و درسالهای معتدله وناقصه بیست ونه روز است ودر این ماه عیدی نیست

در روز ششم این ماه روزه صید یقیا است و سبب اینکه این روز را یهودروزه میدارند این است که بختنصر اولاد صید یقیا را جلوی چشم او کشت واوصبر وشکیبائی را پیشه خود ساخت و گریه نکرد و اظهار جزع ننمود و بنی اسرائیل از این مصیبت غمگین شدند و این روز را روزه گرفتند و برخی از یهود مخالفت نموده اند و این روزه را در دوشنبه ای که میان هشتم و سیزدهم باشد روزه میدارند و این کاربروش یهود مانند نیست و بروش ترسایان شبیه تر است زیرا یهود روزه‌های خود را درروز هائی که در ایام ماه باشد قرار می دهند نه در ایام هفته .

کسلیو ـ همواره درسالهای تام یك روز اول ماه دارد وشمارهٔ روز های آن سی روز است ودر سال معتدل و تام و در سالهای ناقص بیست و نه روز است .

یهود روز هشتم این ماه را روزه میدارند وسبب این است که یهو یاقیم کاغذ هائی راکه قینوث نام داشت که معنای آن (نوحه ها وسوگواری ها است) بسوزانید و در این نوشته ها و عده هائی بود که خداوند بارمیای نبی در چگونگی آتیه داده بود و آنچه را که باید در آینده سختی به بینند در آن مکتوب بود وارمیا این وعده را بتوسط بوروخ بن زیون نزد یهویاقیم فرستاد و یهویاقیم این کاغذ ها را گرفت و

در آتش انداخت و این کار باعث شد که نوحه و سوگواری یهود دو برابر شد .

شب بیست و پنجم این‌ماه اول عید حنکه است و معنای این کلمه‌پاکیزگی‌است و این عید هشت‌روز است ودر شب اول این عید یهود بشماره ساکنان خانه در دهلیز خانه یك چراغ می‌افروزند و در شب دوم دو چراغ و در شب سوم سه چراغ تا آنکه بطور تصاعد درشب هشتم برای هریك نفرهشت چراغ شود ومی‌گویند مقصود از این کار این است که روز بروز بپاکیزه کردن بیت المقدس وتقدیس آن شکر و سپاسگزاری خداوند را زیاد تر می کنند و شرح این قصه آن است که اخشطینوس پادشاه یونانیان بریهود غالب شد و هر عروسی راکه می خواستند برای داماد ببرند او از سردابی که برای این کار فراهم کرده بود ، و دو ریسمان‌که بهریك زنگ کوچکی آویخته بود ، یکی را چون حرکت می‌داد باید عروس را بنزد او آورند و پس‌ازآنکه عروس را ازاله بکارت می‌نمود ریسمان دیگری راحرکت میداد وعروس را برای داماد می بردند ودر بنی‌اسرائیل مردی بودکه هشت پسر و یك دختر داشت و مردی دیگر این دختر را خواستگاری کرد ، پدر دختر داماد را گفت که اگر من دختر را بتو بدهم نخست باید که این پادشاه پلیداورا ننگین کند وبتو نخواهد حلال گشت واگر بخواهم ندهم ازخشم و غضب او می هراسم سپس ، روی خود را بسوی پسران کرد و ایشانرا سرزنش نمود ، یکی از پسران که از همه خرد سالتر بود برخاست و جامهٔ زنان پوشید وخنجری در زیرجامه پنهان‌کرد و بدربار پادشاه شتافت و چنین وانمود کردکه روسپی است ، چون پادشاه آگاه شد ریسمان راست را بجنبش درآورد و او را بسرداب آوردند وهنگامی‌که میخواست با او خلوت‌کند نوجوان برجست‌وخنجر را کشید و سر پادشاه را از تن جدا کرد و ریسمان‌چپ را حرکت داد و باسربریده از سرداب بیرون شد و سر را در میدان بیاویخت و بنی اسرائیل از این امر خرسند شدند و بشماره این برادران روزه داشتند .

طیبث ـ درسال ناقصه یك اول ماه دارد ودرسال تام ومعتدل دوغره داردوشماره روز های آن بیست ونه روز است .

و در پنجم آن آغاز پیدایش تاریکی است و شرح این قصه آن است که تلما پادشاه روم تورات را از یهود خواست و بزور یهود را واداشت که بیونانی ترجمه کنند وترجمه را درخزانه خود نگهداشت ویهود می‌گویند تورات سبعین این است و سه‌روز وسه شب دنیا بواسطه این کار تاریك شد ودرروز هشتم روزه است واین روزآخرین روز معروف آن سه روز تاریك است که سبب‌آن گفته شد و در نهم این ماه روزه‌ای است که یهود مأمور شدند آنرا روزه بدارند و سبب آن دانسته نشد و در روز دهم این ماه نیز یهود روزه میدارند زیرا بختنصر در این روز وارد شد و بیت المقدس را محاصره کرد .

شفط ـ یك اول ماه دارد و سی روز است و روز پنجم آنرا باید روزه گرفت و سبب آن این است که صدیقین در ایام یوشع بن نون مردند و برخی از یهود در دوشنبه این ماه که میانه دهم و پانزدهم باشد این روزه را میگیرند .

و در روز سیزدهم روزهٔ فتنه است و علت آن این است که اولاد بنیامین شروع بفسق و فجور کردند و عمل قوم لوط را انجام دادند و مردی با زن و کنیز خود از میان آنان بحج بیت المقدس میرفت و مردی که با او همشهری بود اورا شب بخانه خود دعوت کرد و چون مهمان شبانگاه بخانه او رفت اهل قریه در خانه جمع شدند و از میزبان مهمانان را برای کار زشت خواستند و صاحب خانه دختر خودرا برای ایشان فرستاد و گفتند ما با این دختر کار نداریم سپس صاحبخانه کنیز مهمان را برای ایشان فرستاد وجمعیت همه‌شب را بااین کنیزبکار زشت پرداختند ودرصبحگاهان این کنیز بمرد و صاحب این کنیز جسد اورا بشماره اسباط پاره پاره کرد و برای اینکه اسباط یهود را بخشم آورد پاره‌ای از این جسد برای هر سبطی فرستاد و

همه اسباط گرد آمدند و با سبط بنیامین بجنك پرداختند ولی نتوانستند که ایشان را مغلوب کنند پس این روز را اسباط روزه گرفتند و از خدا خواستند که ایشان‌را بر سبط بنیامین چیره کند و باز بجنك پرداختند و چهل هزار نفر از سبط بنیامین کشته شد و از دیگر اسباط هفتاد هزار .

آذار اول ـ این ماه در سالی که عبور است ماه کبیسه است و در سالهای بسیط این ماه محسوب نیست و آذار نیز دو اول ماه دارد وشماره روزهای آن سی‌روزاست و در این ماه روزه و عید نیست .

آذارثانی ـ و آذار اصلی این است و در سالهای بسیط بطور مطلق گفته می شود آذار .

این ماه را دو اول ماه است و شماره روزهای آن بیست و نه روز است ودر یك روز این ماه روزه ایست که موسی بن عمران در آن روز مرد ومن وسلوی بمرك او منقطع شد و در روز نهم روزه‌ایست که بنی اسرائیل وقتی میان اهل شما و اهل بیت هلال نزاعی روی داد و بیست و هشت هزار نفر از ایشان کشته شد این روز را روزه داشتند و برخی این روز را در دو شنبه‌ای که میان دهم و پانزدهم این ماه باشد روزه میدارند .

روز سیزدهم این ماه روزه بوری می‌باشد ومعنای آن قرعه کشیدن است وبدین سبب یهود این روز را روزه میدارند که هامان مردی ضعیف و بیچاره بود و برای اینکه کاری بدست آرد بشهرشوشتر عزیمت کرد ولی درراه پیش آمدهائی برای اوروی داد که نتوانست بمقصود برسد وهامان برسر گورستان نشست‌ازهرمرده‌ای که می‌بردند بخاك‌بسپرند سه درهم‌ونیم‌میگرفت‌تاآنکه دختراخشورش پادشاه مرد واین‌نعش‌را نزد او آوردند و هامان همین مقدار راکه از دیگرمردگان می‌گرفت ازبرندگان جنازه بازخواست کردوایشان‌این‌وجه‌را نپرداختندهامان‌هم نگذاشت که‌مرده را ببرندعاقبت

برندگان جنازه حاضر شدند که همان سه درهم و نیم را بدهند و هامان حاضر نشد که بگیرد و بیشتر خواست و آنان نیز پیوسته حاضر می شدند که هر مقداری که هامان میگوید بپردازند تا آنکه بمبلغ زیادی رسید و این خبر را بگوش پادشاه رسانیدند و پادشاه گفت همین مبلغ را باو بدهید و پس از هفت روز پادشاه هامان را خواست و گفت کدام شخص بتو امر کرده که چنین کنی ؟ هامان بدون درنك گفت : کدام شخص مرا از این کار نهی کرده و پادشاه باز پرسش خودرا تکرار کرد تا آنکه هامان گفت اگر اکنون مرا از این کار نهی میکنید من دیگر این کار را نخواهم کرد و فلان مقدار بدره که پر از دینار است از روی رضا و رغبت پیشکش می کنم . پادشاه از شنیدن این مقدار که هامان گفت در شگفت شد که چطور با آنکه حل وعقدی در دست این مرد نیست این مبلغ را فراهم کرده و با خود اندیشید که شخصی که از حکومت بر مردگان بتواند این مقدار سیم و زر جمع آوری کند خوب است من اورا وزیر و مستشار خود گردانم ازینرو همهٔ کارهای کشور را بدست او داد و مردم را امر کرد که تا از هامان فرمانبری کنند و هامان با یهود دشمن بود و از علمـاء رمل پرسید که شوم ترین اوقات برای بنی اسرائیل چه وقت است گفتند ماه آذار زیرا موسی که پیشرو و راهنمای این گروه بود در این روز بمرد و از تمام روزهای آذار روز چهاردهم و پانزدهم مشئوم تر است .

هامان باطراف کشور نوشت که در این روز یهودیها را بگیرید وبکشید ومردم چنان کردند که هامان دستور داده بود و اهل کشور همواره بهامان سجده میکردند و روی خود را در مقابل او بخاك می‌مالاندند بغیر از مرتخای اسرائیلی که برادر هستیر زن پادشاه بود وهامان با او دشمن شد و در دل کینه اورا پنهان ساخت وزن پادشاه از مطلب آگاه شد ر پادشاه را با وزراء و هامان سه روز دعوت کرد و چون

روز چهارم شد پادشاه بملکه گفت هر حاجتی داری از من بخواه ملکه گفت من و برادرم را از کشتن معاف بدار پادشاه گفت کدام شخص قادر است شما را بکشد ملکه اشاره بهامان کرد و پادشاه با حالتی افسرده و غمناك از مجلس برخاست .

هامان بدست و پای ملکه افتاد و او را سجده کرد و سر او را بوسید و ملکه همواره هامان را ازخود دور می‌کرد پادشاه خیال نمود که هامان را خیال زشتی‌است و روی خود را بهامان کرد و گفت آیا تو این اندازه جسور شده‌ای که باین زن نظر می‌کنی پس امر کرد که هامان را کشتند .

سپس هستیر از پادشاه تقاضا کرد که نعش هامان را برهمان چوبه داری که هامان برای برادرش تهیه کرده بود بیاویزند و پادشاه سئوال او را اجابت کرد و بساطراف کشور نوشت که اصحاب هامان را بکشند و در همان روزی که او میخواست یهود را بکشد پیروان او کشته شدند و آن روز چهاردهم بود .

پس دراین روز یهود بقتل هامان شادی کردند واین روز را عید مجله نیز مینامند و هامان سوز نیز می گویند زیرا یهود در این روز بشکل هامان تمثال هائی میسازند و آنرا میزنند و سپس می سوزانند و از سوزاندن این تمثال ها این طور قصد می کنند که هامان را سوزاندند و روز پانزدهم این ماه مانند چهاردهم است .

نیسن یك اول ماه دارد و سی روز شمارهٔ آن است و روز اول آن روزهٔ مرك ناداب و ابیهو پسران هارون است که چون آتش بیگانه در قبه خداوند داخل کردند سوختند .

ودرروزدهم روزهٔ مرگ مریم دختر عمران است که دراین روز آبی که بکرامت اواززمین جوشیده بود خشك شد چنانکه من وسلوی بمرك موسی منقطع شدوبرخی از یهود این روزه را روز دو شنبه ای که میان پنجم و دهم این ماه باشد می دانند .

روز پانزدهم این ماه عید فصح است و ما در پیش از بیان آن فارغ شدیم این است که گفته های خود را اعاده نمی‌کنیم و این روز اول ایام فطیر است که خوردن خمیر در آن جایز نیست و بیان مطلب آن است که خداوند متعال در سفر ثالث‌تورات یهود را چنین امر کرده که در پانزدهمین روز این ماه عید فطیر است، وهفت روز فطیر بخورید و کاری هم نکنید و انقضاء این ایام از غروب آفتاب بیست و یکم است و در این روز بود که خداوند فرعون را غرق کرد و یهود این روز را مکس نیز میگویند و در روز بیست و ششم این ماه روز وفات یوشع بن نون علیه السلم است

ایر ـ دو اول ماه دارد و شماره روز های آن بیست و نه روز است و روز دهم آن روزه تابوت است و آن روزی است که جمعی از بنی اسرائیل را باسارت بردندو سی و نه نفر از ایشان کشته شد ودر آن وقت عالی کاهن بر بنی‌اسرائیل ولایت‌داشت و زهره او از شنیدن این خبر پاره شد واز تخت خود مرده بروی زمین افتاد و برخی از یهود این روز را درروز پنج شنبه‌ای که میان ششم ویازدهم این ماه است میدانند.

و بیست و هشتم نیز روزه ایست که شموئیل پیغمبر در این روز وفات کرده.

سیون ـ یك‌اول‌ماه دارد وشمارهٔ روز های آن‌سی روز است وروز شانزدهم‌آن عید عنصره است که عید عظیمی است ویکی از حج های‌بنی اسرائیل در این روزاست و در این روز مشایخ بنی اسرائیل بطور سیناء رفتند و صدای خداوند را که در کوه طور باموسی بامر و نهی و وعد و وعید گفتگو می کرد می شنیدند و یهود مأمور شدند که این روز را عید بگیرند بدین سبب که از خداوند سپاسگزاری کنند که کشور و غلات ایشانرا از صاعقه و سرما و باد حفظ فرمود.

خداوند تعالی در سفر دوم تورات می‌گوید که در هر سال سه مرتبه بحج‌بروید اول در موقع فطیر دوم در وقتی که تورات نازل شد و این حج را حج عنصره گویند و سوم در آخر سال هنگامی که شما میوه ها و حاصل خود را از باغ و مزرعه بیرون

آوردید و باید که حج و یاد آوری از خداوند در بیوت مقدسه باشد .

و یهود در این روز نوبر غلات را میآورند و برآن دعا میخوانند که خداوند برکت بآنها دهد و از روز اول روزه های فطیر تا عنصره پنجاه روز است و عنصره هفته هائی است که فرائض دینی در این اسابیع بر ایشان واجب گشته ودینشان باین سنن تکمیل یافته و بآداب خداوند متادب گشته اند و روز بیست و سوم روزه ایست که یهود میگویند یور بعام بن بنطر بر اسباط دهگانه پرستش دو گوساله زرین را واجب کرد و اولاد او باندازهٔ دویست و پنجاه سال بر یهود فرمانروا بودند تا آنکه سلیمان اعشر پادشاه موصل با ایشان جنگید و ایشان را اسیر کرد و این واقعه در روزگار حزقیا بود و یور بعام بن نبط یکی از غلامان سلیمان بن داود بود که از او گریخته بود و بنی اسرائیل اورا بر خود حاکم کرده بودند و او بنی اسرائیل را از حج بیت المقدس بپرستش این دو گوساله مشغول گردانیده بود زیرا میدانست اگر یهود به بیت‌المقدس بروند خواهند دانست که پیشینه او چه بوده و او را خواهند از حکومت خلع کرد و کشت و در روز بیست وپنجم روزه ایست که شمعون و اشمویل و حیفا کشته شدند و روز بیست و هفتم روزه ایست که سبب آن را چنین گفته اند که یکی از پادشاهان روم و با حنیفای پسر تودیون را بپرستش بت مجبور ساخت و او از این کار اباء کرد .

تمز ـ دو اول ماه دارد و شماره روزهای آن بیست و نه روز است و در آن عیدی نیست و روزه‌آن روز هفدهم است ودر این روز بود که موسی الواح‌راشکست و در این روز بود که قلعه بیت المقدس در ایام محاصره بختنصر رو بانهدام گذاشت و در این روز بود که در بیت المقدس از راه طغیان بخداوند بتی را در محراب گذاشتند و در این روز بود که تورات را سوزانیدند و قربانیها تعطیل شد .

جدول تعاليل

کیفیات نخستین	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبوری یا دهم تشری	عرابا بیست و پنجم تشری	بوری چهاردهم از آزار	فصح پانزدهم از نیسن	عنصره ششم سیون است	آغاز سالی که در پی از تشری است
	ح(۱)	ممتنع	ا	ج	ز	ز	ب	ج	د
[illegible]	ح	واجب	ب	د	ا	ا	ج	د	ه
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	ب	ج	ه	و
	ح	ممتنع	د	و	ج	ج	ه	و	ز
	ح	ممکن	ه	ز	د	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	و	ا(۲)	ه	ه	ز	ا	ب
	ح	واجب	ز	ب	و	و	ا	ب	ج
	ك	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ج	ه	ه
	ك	ممتنع	ب	د	ا	ب	د	ه	و
	ك	واجب	ج	ه	ب	ج	ه	و	ز
	ك	ممتنع	د	و	ج	د	و	ز	ا
	ك	ممکن	ه	ز	د	ه	و	ا	ب
	ك	ممتنع	و	ا	ه	و	ا	ب	ج
	ك	ممتنع	ز	ب	و	ز	ب	ج	د
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ش	واجب	ب	د	ا	ج	ه	و	ز
	ش	ممکن	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ش	ممتنع	د	و	ج	ه	ز	ا	ب
	ش	واجب	ه	ز	د	و	ا	ب	ج
[illegible]	ش	ممتنع	و	ا	ه	ز	ب	ج	د
	ش	واجب	ز	ب	و	ا	ج	د	ه

(۱) نسخه مدرسه سپهسالار تمام این سطور ح نوشته و شکی نیست که از اغلاط ناسخ است و صحیح همین جدول است که ملاحظه میکنید زیرا ح اشاره بحسارین است که بمعنای نقصان باشد و ك اشاره بکسدران است که بمعنای اعتدال و ش اشاره بشلامیم است که بمعنای تمام باشد و این سه کیفیت رویهمرفته نوزده است که یك محزور میشود و باندازه ای اصل این جدول آشفته است که تا نسخه چاپی را نه بینید نخواهید گفته مرا باور کرد .

(۲) در این ستون سه مرتبه الف تکرار شده و همچنین در ستون قبلی و در ستون اخیر و در نسخه چاپی نزد الف کلمه حاء نوشته شده بدینطریق ا ح و ل بعقیده اینجانب واژهای ح زائد و بیمعنی است چه گذشته از اینکه ح در حساب ابجد هشت است و ما روز هشتم نداریم

جدول تعلیل

کیفیات نخستین	کیفیات ثانوی	اقسام	آغاز تشری که بر آن اعتبار میشود	کبور ی دهم تشری	عرابا بیست و یکم تشری	بوری چهاردهم از آزار	فصح پانزدهم از نیسن	عزرد ششم سیون است	آغاز سالی که در پی از تشری است
بور	ح	ممتنع	ا	ج	ز	ب	د	ه	و
	ح	واجب	ب	د	ا	ج	ه	و	ز
	ح	ممتنع	ج	ه	ب	د	و	ز	ا
	ح	ممتنع	د	و	ج	ا	ز	ا	ب
	ح	ممکن	ه	ز	د	ب	ا	ب	ج
	ح	ممتنع	و	ا	ه	ج	ب	ج	د
	ح	واجب	ز	ب	و	د	ج	د	ه
	ك	ممتنع	ا	ج	ز	ه	ه	و	ز
	ك	ممتنع	ب	د	ا	و	و	ز	ا
	ك	واجب	ج	ه	ب	ز	ز	ا	ب
	ك	ممتنع	د	و	ج	ا	ا	ب	ج
	ك	ممکن	ه	ز	د	ب	ب	ج	د
	ك	ممتنع	و	ا	ه	ج	ج	د	ه
	ك	ممتنع	ز	ب	و	د	د	ه	و
	ش	ممتنع	ا	ج	ز	ا	ه	ز	ا
	ش	واجب	ب	د	ا	ب	ز	ا	ب
	ش	ممکن	ج	ه	ب	ج	ا	ب	ج
	ش	ممتنع	د	و	ج	د	ب	ج	د
	ش	واجب	ه	ز	د	ه	ج	د	ه
ء	ش	ممتنع	و	ا	ه	و	د	ه	و
	ش	واجب	ز	ب	و	ز	ه	و	ز

آنچه در حاشیهٔ جدول بسائط گفتیم از غلط بودن نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و زائد بودن حرف ح نزد الف در چند ستون بعینه در این حاشیه تکرار باید کرد

اوب ـ یك اول ماه دارد وشماره روزهای آن سی روز است و روز اول اینماه را یهود روزه میدارند و آن روزی است که هارون بن عمران در آن روز مرد و ابری که از راه کرامت او بر بنی اسرائیل سایه افکنده بود زائل شد و در روز نهم این ماه روزه ایست و در این روز بود که وقتی یهود در تیه بودند اخبار شدند که نخواهند به بیت المقدس داخل شد و از اینرو یهود غمگین گشتند و در این روز بود که بیت‌المقدس گشوده شد و بختنصر داخل شد و بیاری حریق آنجا را خراب کرد و در این روز بود که بیت المقدس برای دومین بار خراب شد و در زمین آن زراعت کردند .

و در روز پانزدهم روزهٔ زوال آتش است از بیت المقدس و این روز بختنصر از بیت بیرون شد و آتش از خزائن و هیاکل عبادت این خانه مرتفع شد و در روز هیجدهم این ماه روزه ایست که سبب آن این است که چراغ هیکل در بیت‌المقدس خاموش شد و این قصه در ایام احوز نبی بود و علامت این بود که خداوند بر بنی‌اسرائیل غضب کرد .

ایلل ـ دو اول ماه دارد و عدد ایام آن بیست و نه روز است و عیدی در آن نیست ودرروز هفتم آن روزه جواسیس است واین روزی است که موسی طلیعه‌هائی را که فرستاده بود بسوی او بر گشتند و از اخبار جباران او را مطلع ساختند و بنی‌اسرائیل از شنیدن این خبر غمگین شدند و یوشع بن نون خبر آورندگان را تکذیب کرد و پا برجا ماند .

برخی ازیهودان روزهٔاین‌ماهرا درروز دوشنبه ویا پنجشنبه‌ای که هفت روزبسر سال آینده مانده قرار می دهند .

و از این جهت روا ندانستند که آغاز تشری ا د و وکبور ا ج و و بوری‌یعنی

هامان سوز (١) ب د ز و فصح ب د و و عنصره ج ه ز (٢) باشد که مبادا روز عمل بشنبه اصابت کند و از اتیان و انجام آن بپاس اینکه شنبه است باز بمانند و خداوند در سفر سوم تورات می گوید: « هر کس که در شنبه عملی انجام دهد جزای او کشتن است » و در سفر چهارم تورات دیده می شود که بنی اسرائیل مردی را در بیابان یافتند که در روز شنبه هیزم جمع میکرد واورا بنزد موسی و هارون آوردند وبفرمودهٔ این دو تن او را حبس کردند و خداوند موسی را فرمود که تو و هارون او را بکشید و چندان باسنك آنمرد را رجم کردند تا جان سپرد.

و نیز علت دیگر که امور مذکور را یهود در شنبه روا نداشته اند این است که روز شنبه وروزی که اعمال در آن باطل است در پی ودنبال یکدیگر قرار نگیرند.

روز یکشنبه را بدین سبب جایز نشمردند آغاز سال باشد که خداوند در سفر سوم تورات می گوید: « در روز اول شهر برای شما راحت است و در این روز بخدا نزدیکی جوئید و کاری نکنید و قربانی های خودرا تقدیم خداوند کنید وچون دوروز تعطیل وفراغت از پی هم درآیند سبب می شوند که معاش‌دنیوی شخص یهودی‌اختلال یابد و تدارك آن مشکل و دشوار خواهد شد و روز عرابا نیز در شنبه خواهد افتادو صدقه و اعمال واجبه در آن باطل خواهد گشت.

و بدین سبب جایز نیست که کبور روز سه شنبه و فصحی که متقدم است روز جمعه وعنصره‌ای که متقدم است روزشنبه باشد و علت وقوع این اعیاد وروزها درروز شنبه این است که تشری در روز یکشنبه باشد.

و از این جهت روا ندانسته‌اند که آغاز سال در روز چهار شنبه باشد که‌خداوند

---

١ - در کتاب هامان‌سور است‌ولیکن صحیح‌این کلمه هامان‌سوز است یعنی‌روزی که هامان را میسوزانند.

٢ - روزهای هفته‌را منجمان قدیم با ا ب ج د ه وز نمایش‌میدادند که الف یکشنبه باشد و بهمین ترتیب تا به ز برسد که شنبه است.

عزیز در سفر سوم تورات می گوید . « در روز دهم شهر هفتم مغفرت است و کمترین چیزی را از عشاء نهم این شهر تاعشاء دیگر نکنید پس اعمال در روز کبور معطل خواهد ماند و در روز سبت که از پی آن در می آید کارها تعطیل خواهد بود و بهمین سبب جایز نیست که روز جمعه و فصحی که متقدم است روز دو شنبه واقع شود و عنصره ای که تقدم یافته روز سه شنبه .

و از این جهت جایز ندانسته اند که آغاز سال روز جمعه باشد که با روز شنبه دو روز متوالی می گردند و کبور دریکشنبه می افتد در پشت سبت قرار می گیرد وعید تبریك نیز در روز جمعه خواهد افتاد وسه روز : تبریك ، سبت ، کبور در پی یکدیگر قرار خواهند گرفت ، با آنکه در پیش شرط شده بود که از وقوع امثال این امر جلوگیری شود .

و از اینجاست که جایز نیست کبور یکشنبه گردد و فصح متقدم روز چهار شنبه و عنصره ای که تقدم یافته روز پنج شنبه شود چه ، از این امور لازم می آید که آغاز سال روز جمعه شود و موانع سابق الذکر روی خواهد داد .

این بود که علماء یهود در تألیف حساب این اعیاد دقت بسیار نمودند که مبادا طوری اتفاق افتد که دو روز فراغ و تعطیل از پی یکدیگر در آید و نیز عرابا درروز شنبه نیفتد چه ، در این روز باید که یهودان تصدق دهند و برمنبری که اورون نام دارد طواف کنند و این منبر را کلواذ نیزمی گویند ونیز مبادا بوری در روز شنبه روی دهد و از هامان آتش زدن و شادمانی در آن باز بمانند و نیز مبادا عنصره روز شنبه افتد ونتوانند که نوبرزراعت ودیگر امور مذکور راکه اتیان و انجام آن ، کار محسوب می شود در روز شنبه که روز آسودگی و بیکاری است انجام دهند .

ابو عیسی وراق در کتاب مقالات از طائفه‌ای از یهودان که آنانرا مغاربه گویند نقل میکنند که عقیده ایشان این است که هیچ عیدی صحیح نیست مگر اینکه ماه

درشب چهار شنبه‌ای که روز سه شنبه پیش از آن بود ، هنگام غروب آفتاب درزمین بنی‌اسرائیل بدر باشد وچنین وقتی را طائفه مذکور سر سال می شمارند واعیاد وشهور خود را از آنروز آغاز می کنند و اعیاد ایشان براین عقیده دور می زند باین دلیل که خدای تعالی دو نور عظیم را در روز چهار شنبه خلق کرده و این طور از عقیده این طائفه استنباط می شود که جز در روز چهار شنبه فصح را جایز نمی دانند وشرائط و سنت واعمال آنرا جز بآنانکه درزمین بنی اسرائیل باشند واجب نمی شمارندواین عقیده برخلاف همه اعتقادات یهود و منافی با منطوق تورات است .

اما طائفه عنانیه اوائل شهوررا از راه دیدن هلال بدست می‌آورند و عبور را چنانکه سابقاً ذکر یافت از راه پیش شناختن سال‌بدست می‌آورند .

این‌طائفه‌باکی ندارند که این‌اعیاد بچه طریق از روزهای‌هفته اصابت کند وفقط شنبه ها را تا روزیکشنبه ای که پهلوی آن است بعقب می اندازند و این کار را دحی گویند و در روز شنبه هیچ کاری انجام نمی دهند حتی اینکه بچه های خود رادراین روز ختنه نمی کنند و عمل شنبه را برای روز بعدی می گذارند و حال آنکه ربن ها برخلاف این عقیده اند .

درباره بطلان کارها در روزشنبه چیزهائی ذکر کرده‌اند که شگفت انگیز است چنانکه در قرآن مجید نقل شده « اذتأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا و یوم لایسبتون لاتاتیهم» وجیهانی در کتاب مسالك وممالك نقل می کند باینناس که در قسمت خاورمدینه طبریه و سرچشمه رود اردن از آنجا است ودر این رود آسیابهائی است که‌روزشنبه می ایستد وچون آب آن فرو میرود گندم را آرد نمی کند تا آنکه روز سبت بگذرد .

من از برای این گفتار درعلوم طبیعی علتی نمی دانم چه ، مدار این امر بر هفته است و اگر برسالها بود بشعاع آفتاب و جرم آن تعلیل می کردیم ، و یاآنکه اگر مدار قصه مذکور بر ماهها بود بفروغ قمروجرم ماه تعلیل می گشت چنانکه حکایت کرده اند

که در بلاد یونانیان قربانگاهی بود که بواسطه اجتماع شعاعهای منعکس خورشید که در جای خاصی از مذبح جمع می شد در یکروز معلوم از روز های سال قربانیها را می سوزاند .

ابوعیسی وراق در کتاب مقالات می گوید : که طائفه الیانیه که یکی ازطوائف یهود هستند هیچ عیدرا معتبر نمی‌دانند باین گمان که جزازراه وحی بپیغامبر نمی‌شود از اعیاد آگاهی یافت و تنها روز شنبه را عید میگیرند .

جدولی را که مشاهده می کنید جدول تعلیل است و اعیادی را که گفته شد شامل می گردد و علت محال بودن آغاز سال را در سه روز هفته ، که روز آفتاب ودو ستاره آن باشد ، بیان می کند و هر کجا که قرمز نوشته شده دلیل برمحال بودن‌است وجایهائی که سیاه نگاشته دلیل برجوازاست وهرچه درمقابل این دو ازاعیادمذکوراز سه جدول تادنبال آن‌سیاه باشد دلیل جوازواگر قرمزباشد دلیل امتناع‌است وعلت‌وجوب وامتناع‌را نیازمند بتفسیر نمی دانم‌ولی‌علت‌امکان این‌است که آغازسال در روزهائی‌باشد که صلاحیت دارد که آغاز سال گردد و سپس با اعیادی که قرمز نگاشته شده‌مختلط گردد و درسالهای بسیط فاقد صلاحیت نامبرده می گردد وبعکس درسالهای عبورواجد آن می شود .

و از این جدول آشکار می شود که چرا برخی از کیفیات از دنبال هم میآیند و چرا با پاره ای دیگر از این کیفیات متوالی نمی‌شود و علت این است که اگرآغاز سال آینده با این کیفیت صلاحیت نداشته باشد که برای کیفیت دیگری سر سال شود ممکن است که از پی هم در آیند وگرنه ممتنع خواهد شد بجز آنکه در نواقص باشد که امتناع توالی‌آن علت دیگری دارد و در پیش گفته شد و جدول تعلیل را در کتاب مشاهده می کنید .

این فصل

در اعمالی است که نصارای ملکائی درماههای سریانی بکار می بندند

نصاری بچندین فرقه تقسیم شده اند، نخستین فرقه ایشان ملکائیه نام دارد و رومیان بدین مذهب اند و از این جهت بملکائیه موسوم اند که ملك روم بهمین مذهب است و در کشور روم جز ایشان دسته دیگری نیست .

فرقه دوم نسطوریه نام دارد که منسوب به نسطورس می باشد و این شخص در سال هفتصد و بیست واند اسکندری رای خودرا اظهار کرد .

فرقه سوم یعقوبیه نام دارد واین فرقه مهمترین فرقه های نصاری است وپیروان این مذهب با دیگران در اصول دین یعنی اقانیم و در لاهوتیت و ناسوتیت و اتحاد اختلافاتی دارند که علت تباین آنها گشته .

فرقه دیگر نصاری اریوسیه نام دارند و اعتقاد این فرقه در باره مسیح باعتقاد مسلمانان از سائر فرق نزدیکتر است .

مذهب مسیح فرقه های بسیار دارد که این کتاب جای ذکر آن نیست و کتب مقالات و آراء و دیانات و رد براین فرق نامهای آنانرا متکفل است و پیروان ملکائیه ونسطوریه‌ازدیگرفرق‌زیادترند زیرا اهالی روم واطراف‌آن همه‌ملکائی هستند وبیشتر مسیحیان شام وعراق وخراسان نسطوری می باشند اما فرقه یعقوبیه بیشترقبطی‌هستند و در حوالی مصر سکونت دارند .

مسیحیان روزهائی دارند که در ماههای سریانی بکار می بندند و در برخی از ایام متفق اند و در برخی مختلف و روزهائی را که مورد اتفاق ایشان است آنهائی است که پیش از تباین و اختلاف اشتهار یافته بود و روزهای اختلافی آنهائی است

که بواسطه انشعاب مذاهب وعوامل دیگر از زمان و مکان بعداً حادث شده و یعاقبه را نیز روز های دیگری است که بروزه بزرگ ایشان مضاف است و نیز هفته هائی است که منسوب بروز های مشهوری است که در آن هفته ها است و در آنها نیز اتفاق و اختلاف است.

و من روز هائی را که ملکائیه در شهور سریانیان درخوارزم بکار می‌بندند ذکر می کنم وبسیار کم اتفاق می افتد که این امم : نصاری ، مجوس ، یهود ، جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند بایکدیگر اختلاف نکنند و من پس از آنکه ازذکراین‌ایام فارغ‌شدم روزه ایشان را باروز های‌محل‌اتفاق‌متذکرمیگردم سپس آنچه بمسیحیان نسطوری از اعیاد و ذکران‌ها تعلق دارد یاد آوری می‌کنم.

تشرین اول ــ در روز اول این ماه بتذکرحنین اسقف‌که در شمار شهدا است میپردازند و این شخص شاگرد پولس بوده و عادت نصاری در این روز های ذکران این است که آنکسی را که بنام او این یادآوری درست شده متذکر می شوند وبراو دعا می کنند و ثنا می خوانند و بنام او نسبت بخداوند تضرع می نمایند و هر مولودی را که در این روز زائیده شود تا ذکران آینده بنام او می نامند و گاه هم اتفاق میافتد که ذکران ها را بنام اشخاصی که در آن زائیده شده اند می نامند و می گویند فلان کس که صاحب فلان ذکران است وچون ذکران شخص فرارسد بنزد اوجمع می‌شوند و مهمان او می گردند.

و در روز دوم ذکران و یادآوری حیرث شهید است که از مردم نجران بوده و بادسته ای شهادت یافته و در روز سوم ذکران ماریهٔ راهبه است که جامه مردان پوشید و رهبانیت برگزید وانوثیت خود را بر راهبان پنهان داشت سپس او را متهم ساختند که بازنی دیگر زنا کرده و هراندازه که شکنجه اش کردند زن بودن‌خود را آشکار نکرد تا آنکه زیر شکنجه بمرد پس‌از مرگ وقتی که او را می شستندآلت زنانگی او را دیدند و دانستند که از آن تهمت بری بوده.

و در روز چهارم ذکران دیونسیوس اسقف‌است که منجم بوده وشاگرد بولس .
این نسب رتبه‌هائی است که نصاری برحسب مراتب دینی پیدا می کنند و بیان مطلب آن است که نصاری در کیش خود نه رتبه ودرجه دارند ·

آنکه در پایه نخستین است فسلطا نام دارد و آنکه در پایه دوم است قارویا و آنکس که در پایه سوم است هبوقد یاقنا وصاحب پایه چهارم مشمشانا که شماس باشد و صاحب پایه پنجم قسیس است که قس باشد و ششمین مرتبه یسقوفا است که اسقف باشد و در زیر دست مطران است و صاحب پایه هفتم مطرابولیطا است که زیر دست جاثلیق است و جایگاه مطران ملکائیه در خراسان مرو است و مرتبه هشتم قاثولیقا است که جاثلیق باشد و جایگاه جاثلیق ملکائیه از بلاد اسلام مدینة السلام است واو زیردست وفرمانبردار بطریق انطاکیه است اما جاثلیق نسطوریه باید که ازناحیه‌خلیفه با رأی اکثریت انتخاب شود و پایه نهم نصاری باطریارخا است که بطریق باشد و این مرتبه فقط برای ملکائیه است .

در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد و هر وقت که یکی از ایشان مرد باتفاق دیگر بازمانده‌گان ودیگرجاثلیق ها وارباب مناصب شخصی بدل اوبرگزیده می شود ویکی‌ازبطارقه درقسطنطنیه اقامت دارد ودومی‌در رومیه و سومی‌دراسکندریه و چهارمی در انطاکیه و نصاری این شهر ها را کراسی می گویند و بالا تر از مرتبه بطریق مرتبه ای نیست چنانکه پائین تر از پسلطامرتبه ای نیست بلکه برخی ازنصاری مرتبه های دینی را از شماس آغاز می کنند و اشخاصی که پائین‌تر از شماس هستند ازقبیل خوانندگان وخدام مذابح ایشان را درشمار مراتب نمی شمرند وهریك ازاین مراتب را حدود و رسومی است که این کتاب جای شرح آن نیست .

ابوالحسین احمدبن حسین اهوازی کاتب در کتاب معارف روم آنچه را که بچشم خود در قسطنطنیه و دیگر شهرهای روم از مراتب دینی و پایه های سیاسی دیده چنین نقل می کند : صاحب مرتبه اول دینی بطاریرخس است که در تمام کشور

فرمانفرما است سپس خرنسخس است که صاحب دیراعظم باشد سپس بسقبس است که اسقف باشد سپس مترابلیتس است که حاکم باشد سپس قومنس است که او هم صاحب دیری بزرگ است سپس قلوجرس است که مرتبه او بمرتبه پیشین نزدیک تر است سپس پاپاس است که قس باشد سپس دیاقن است که شماس باشد و اگر شخص بخواهد این مراتب را بشناسد باید چنانکه اولا ما گفتیم بکتابهائی که در ملل و نحل نوشته اند رجوع کند و ابوالحسین این مراتب را بهم مخلوط کرده است و اشخاص را که جزء این مراتب نیستند و یا آنکه دارای این صفات مذکور نمی باشند در شمار اهل مراتب ذکر کرده است .

اما مراتب دنیائی و سیاسی بدینقرار است مرتبه اول بسیلیوس است که قیصر و پادشاه روم باشد سپس لقثیط است که وزیر مترجم قیصر است وبعد از آن بر کمومنس است که حاجب الحجاب باشد سپس دمستقا است که صاحب سپاه است سپس اکسیوس است که در لشکر مورد اعتماد پادشاه است و نظیر د مستق است سپس ارخن بترخن است و او کسی است که همه بطریق ها زیر دست او هستند سپس بطریقیس است که خود بطریق باشد و بطریق های لشگر مانند صاحب منصبهای بزرگ هستند نه آنکه مانند بطریق های دینی باشند سپس رغاطر است سپس مرتبه اصراذغوس است که نصف بطریق باشد سپس برتس بتارس است که درلشگر بطریق ثقه و مورد اعتماد پادشاه است و بطریق در کارهائی که باید بکند باو رجوع می کند سپس مغلاویتس است که گرز پادشاه نزد اوست سپس اکسیرخس است که امیر برهزار نفر است سپس تسرقنطارس است که دارای صد مرد است سپس بنتقنطارس است که دارای پنجاه مرد است سپس تسرقنطارس است که دارای چهل مرد است سپس تریبنطارس است که برسی مرد فرمانروائی دارد سپس ایقسیطارس است که دارای بیست مرد است سپس دیقرخس است که دارای ده نفر است و بمطلب خود باز گردیم .

گوئیم : در روز پانزدهم این ماه ذکران اصحاب کهف است در شهر افسس

ودرقرآن عزیزاین قصه ذکرشده ومعتصم شخصی را باسفیرخود بدربار روم همراه کرد. و او جایگاه اصحاب کهف را دید وایشانرا با دست لمس کرد و این خبر معروف است. گرچه این شخص که بادست خود ایشانرا لمس کرد محمد بن موسی بن شاکراست. دراین شك می کند که آیا همین مردگان اصحاب کهف بودند ویااشخاص دیگری هستند.

و علی بن یحیی منجم حکایت می کند که چون از جنگی که رفته بود برگشت در آنجا داخل شد واین مکان کوه کوچکی است که قطراسفل آن ازهزار ذراع کمتر است ویك راهی دارد که چون شخص داخل شود وباندازه سیصد گام برود از آنجا برواقی سر در می آورد که دارای ستونهای تراشیده شده است وخانه‌های چندی در آنجاست. و می گوید که من در آنجا سیزده تن را دیدم که میان آنها غلامی امرد بود و جبه ها و جامه های پشمینه در برداشتند و چکمه ونعلینی بپا نموده بودند و می گویدمویهائی را که در صورت یکی از آنها بود گرفتم و کشیدم و مو بدون آنکه با گوشت و یا پوست باشد بیرون آمد.

واگراین اشخاص ازهفت نفر بعقیده مسلمانان زیادترباشند ویا ازهشت نفر بعقیده ترسایان اصحاب کهف نخواهندبود ورهبانانی خواهندبود که در آنجامرده‌اندواجسادرهبانها مدتی مدید سالم میماند چه، رهبانان خود را معذب می دارند تا اینکه رطوبات جسم آنها فانی می شود ودرمیان استخوان وجلد بدن ایشان جز مقدار کمی واسطه وفاصله نمی ماند و مانند چراغی که زیت آن تمام شود یکمرتبه خاموش می گردند وبسیار اتفاق می افتد که بهمانطور که بعصای خود تکیه کرده اند تا مدتی در موقع مرگ باقی میمانند و دردیرها این امر مشاهده شده.

و این جوانان که اصحاب کهف باشند بنا برأی نصاری سیصد و هفتاد و دوسال در کهف درنگ کردند و نزد مسلمانان سیصدسال خورشیدی چنانکه خداوندددرسوره مخصوص بقصه ایشان می گوید و اما نه سال که در دنبال سیصد سال ذکر شده مدت زیادی است که سالهای خورشیدی بقمری تحویل می شود و بطور تحقیق نه سال وهفتاد وپنج روز وشانزده ساعت وچهارخمس ساعت میشود و اما مطابق آنچه در آن زمان سال قمری را استعمال می کردند سیصد سال پانزده مجزور صغری می شود باضافهٔ پانزده سال

دیگر از محزور ششم و حصه این مقدار بهر ترتیبی که در باقی مانده سالها عمل شود صد و ده ماه است که نه سال و دو ماه بشود و این قبیل کسور را وقت حکایت القاء می کنند.

در روز هفتم ذکران سرجیس و بکوس است که هر دو شهید شده اند و در روز دهم ذکران زکریای نبی است که فرشتگان او را بیحیی بشارت دادند چنانکه در قرآن عزیز ذکر شده و در انجیل هم بطور تفصیل مذکور است و درروز یازدهم ذکران قبر یانوس است که اسقف بود و شهید گشت و در روز چهاردهم ذکران اغریغورس نوسی ـ ن ب ـ اوسی اسقف است ودر روز هفدهم ذکران قوزما وذامانی است که هردو پزشك بودند و شهید گشتند و در روز هیجدهم ذکران لوقاست که انجیل سوم بدو منسوب است ودر روز بیست وسوم ذکران انسطاسیای شهیده است وروز بیست وششم این ماه این ذکران است که سر یحیی بن زکریاء را در قبر گذاشتند.

تشرین آخر ـ روز اول این ماه ذکران قرنوتس شهید است و روز یازدهم ذکران مینای شهید است و روز پانزدهم ذکران سمونا و غریا وحبیب است که هرسه شهید شدند.

درروز هفدهم ذکران اغریغورس است که معجزاتی شگفت ازاونقل کرده اند و روز هجدهم ذکران ارمانوس شهید است وروزبیستم ذکران اسحق وشاگرد اوابراهیم است که هر دو شهید شدند و روز بیست و پنجم ذکران بطرس است که در اسکندریه اسقف بود و درروز بیست و هفتم ذکران یعقوب است که او را پاره پاره کردند و روز سی ام ذکران اندریوس شهید است با ذکران اندریوس سلیح.

کانون اول ـ روز اول آن ذکران یعقوب است که در ایلیا اسقف اول بود و روز سوم ذکران یوانیس است که از آباء یسوعیین محسوب است و رسوم نصرانیت را او گرد آورد و ابوت نزد مسیحیان منتهای تعظیم است زیرا اصول دین ایشان مبنی بر این عقیده است و رسوم دینی ایشان چیزی نیست که از ناحیه مسیح تشریع شده

باشد و همین آباء که ذکر شدند بنا بر گفته های مسیح و سلیحین این رسوم را بدست آوردند و شخص مذکور در شمار ایشان بود و در روز چهارم ذکران بربارا و یولیانی است که هردو شهید شدند و در روز پنجم ذکر آن سابا - ن ب - ساربا است که در بیت‌المقدس رئیس دیر بود و روز ششم ذکران نیقولاوس بطریق انطاکیه است وروز سیزدهم ذکران سیسین جاثلیق خراسانی است و روز بیستم ذکران اغناطیوس است که در انطاکیه بطریق سوم بود وروز بیست و دوم ذکران یوسف رامشانی بولوطائی است که جسد مسیح را برای قبری که بجهت خود ترتیب داده بود دفن کرد چنانکه در اواخر اناجیل اربعه ذکر شده و مامون بن احمد سلمی هروی می گوید که من این قبر را در کنیسة القیامهٔ بیت‌المقدس دیدم وآن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته‌اند وآنرا باطلا زیور کرده‌اند واین قبررا خبر عجیبی است که درباب روزه ایشان ذکر خواهیم کرد.

در روز بیست و سوم این ماه ذکران جیلاسیوس شهید است ودرشبی که روز بیست و پنجم این ماه برآن مقدم است بعقیده رومیان شب بیست و پنجم محسوب و عید میلاد درآن روز است که عید میلاد مسیح باشد و در آنشبی که تولد مسیح روی داد شب پنجشنبه بود و بیشتر از مردمان براین عقیده اند که این پنجشنبه روز بیست و پنجم بوده ولی این رای درست نیست و بیست‌وششم می شود و اگر کسی می‌خواهد مطلب مذکور را بیازماید قواعدی را که در پیش گفتیم باید بکار برد و نخستین روز کانون اول روز یکشنبه بوده و در روز بیست و دوم ذکران داود نبی ویعقوب اسقف ایلیا می باشد و در روز بیست و هفتم ذکران استفانوس رئیس شماسین است و در بیست‌وهشتم هیردوس قیصرروم اطفال شهر جلیل را برای اینکه مسیح را کشته باشد از دم تیغ گذرانید چنانکه در آغاز انجیل ذکر کرده اند و در بیست و نهم ذکران انطونیوس شهید است که بعقیده مسیحیان او پدر روح است که پسرعموی هرون‌الرشید بـاشد و او پس از اسلام نصرانیت را برگزید و بدین سبب هارون او را بچوبهٔ دار

آویخت واین قصه در نزد عیسویها بسیار طولانی و شگفت‌آور است و ما هرگز چنین مطلبی را در هیچ تاریخ نخوانده‌ایم و مسیحیان بسیار خوش باور هستند و هر چه را که بمذهب ایشان بستگی داشته باشد بدون هیچ تدقیق برآن گوش فرا می دارند و باور می کنند .

کانون آخر ـ روز اول آن ذکران باسیلیوس است و این روز نیز عید قالنداس است و معنای لفظ این است که (خوب بوده است) و در این روز صبیان نصاری بدورهم گرد می‌آیند ودر خانه های خود دور می‌زنند و از خانه‌ای بخانه دیگرمی‌روند و بصدای بلند وآواز می گویند : « قالندس قالندس » و در هرخانه‌ای که رفتند ایشان را اطعام می کنند و قدحهائی از شراب می‌نوشانند .

برخی بر این عقیده اند که این کار برای این است که روز مذکور آغاز سال رومی است که یکهفته تمام از ولادت مریم گذشته و جمعی بر این عقیده اند که چون اریوس رای خود را آشکار نمود و دسته‌ای از او پیروی کردند بیکی از بیع نصاری چیره شد و اهل‌آن بیعه با اریوس بمخاصمت برخاستند سپس بدین طریق باهم صلح و تراضی نمودند که سه روز در آن بیعه را ببندند و بعداً باهم بیایند وبنوبت دعاهائی بر این در بسته بخوانند و بر روی هر کس که در باز شد این بیعه از او باشد وقضا را چنین کردند و در بروی اریوس باز نشد و بمسیحیان این بیعه گشوده گشت واین‌مکان از آنان شد .

وکودکان نصاری عمل مذکور را از راه تشبه بمژده‌ای که در آن هنگام داده شدند بجا می‌آورند ودر روزدوم ذکران سیلبیطروس مطران است که‌مردم قسطنطنیه بدست او عیسوی گشتند و روز پنجم روز عید الدنح است و روز ششم خود عیدالدنح وروز معمودیه است که یحیی بن ذکریا مسیح را درآب معمودیه در نهر اردن‌هنگامی که سی سال از عمر او گذشته بود تعمید داد و روح‌القدس بشکل کبوتری چنانکه در انجیل مذکور است بر او نازل گشت .

و نصاری پس از آنکه از عمر اطفال ایشان سه و یا چهار سال گذشت اسقف‌ها و قس‌های ایشان جمع می‌شوند وطشتی‌را پراز آب می‌کنند و بر آن آب دعاء می‌خوانند و این طفل را در آن آب فرو می‌برند و این طفل مسیحی می شود و اینجاست که پیغمبر ما علیه‌السلام فرموده است «کل مولود یولدعلی الفطرة حتی ان ابویه یهودانه او ینصرانه اویمجانه».

ابوالحسن اهوازی در کتاب معارف الروم می‌گوید که اینطور شخص باید مسیحی شود که هفت روز بامدادان و شامگاهان بر اودعا بخوانند ودرروز هفتم اورا برهنه می‌کنند و تنش را با روغن زیتون تدهین می‌کنند سپس آب گرم در یك ظرف سنگی که میان بیعه منصوب است می‌ریزند و کشیش با روغن زیتون پنج نقطه برروی آب احداث می‌کند که چهارتای آنها مانند صلیب شود و یك نقطه هم در وسط آنها سپس پاپهای طفل را کشیش رها می‌کند بقسمی که نقطه میانی در وسط دوپای کودك قرار گیرد و بعداً طفل را در آب می‌نشاند و از هرسوئی از چهار نقطه‌که مانند صلیب است مشتی آب برمیدارد و بر سر او می‌ریزد و آنگاه خودکشیش بکنار می‌رود وآن شخص که طفل را برای تعمیدآورده و در بغل داشت و در آب نشانید می‌آید وکودك تعمیه شده را برمی‌دارد و آنانکه در بیعه حاضرند همگی بخواندن دعا مشغول می‌شوند و فی‌الفور طفل را در پارچه‌ای می‌پیچند و در آغوش می‌گیرند و باید که پای او بزمین نرسد و هفت مرتبه اهل کلیسا فریاد می‌کشند کریالیسن یعنی خداوندا ترحم کنم و در همین حال که طفل درآغوش جای دارد جامهٔ اورا می پوشانند و بزمین می‌گذارند و باید که هفت روز یا گاهگاهی بکلیسا آید و یا آنکه در همانجا بماند و چون روز هفتم فرا رسید کشیش اورا در ظرفی غیر از ظرف پیشین با آبی که بروغن زیتون آموده و آلوده نباشد می شوید و در روز یازدهم این ماه ذکران ثاوذسیوس است که راهبی بود که خودرا شکنجه می‌کرد و بر خود غل آهن گذاشته بود و روز سیزدهم تمام عیدالدنح است و صلحاء قدیسین در طور سینا در این روز کشته شدند و روز

پانزدهم ذکران بطرس است که در دمشق بطریق بود وروز هفدهم ذکران انطونیوس است که اولین رهبان و رئیس ایشان بود و روز بیستم ذکران اوثیمیوس است و او راهبی معلم بود و روز بیست و یکم ذکران مکسیموس است که راهب فرید نام دارد و روز بیست و دوم ذکران قوزما است که قوانین و نوامیس مسیحیت را استنبـاط نمود و در روز بیست و پنجم ذکران بولیقارخوس است که اسقفی بود که شهیدش نمودند وباآتش اورا سوزانیدند وروز بیست وهفتم ذکران یوانیس است که بفم الذهب ملقب است ویوحنا را برومی یوانیس گویند و روز سی ویکم ذکران یوانیس وقورس است که هردو شهید شدند .

شباط ـ روز اول آن ذکران افریم آموزگار است و روز دوم آن عیدالشمع است ودر این روز مریم پس از آنکه چهل روز از ولادت عیسی گذشته بود او را بهیکل بیت المقدس آورد و یعقوبیه بسیار این عید را معظم می دارند ومی گویند که یهود هم در این روز اولاد خودرا بکنائس می برند وایشان را بخواندن توارت وامیدارند واگراین حکایت راست باشد در شفط خواهد بود نه شباط زیرا یهود ماههای سریانی را بکار نمی بندند از اینرو تا هشت روز که از آذار بگذرد وقت اول روزه یعقوبیه است و بخواست خداوند در باب روزهٔ ایشان ذکر خواهیم نمود و چون روزه باشند جز ذکرانی که بروز شنبه بیفتد نخواهند گرفت .

و روز سوم ذکران بلاسوس شهید است و این شخص را زردشتیان کشتند و روز پنجم ذکران سیس جاثلیق است و او اولین کسی است که نصرانیت را بخراسان وارد نمود و روز بیست و چهارم این ذکران است که سر یحیی بن زکریا که تعمید دهنده بود یافت شد .

اذار ـ در روز نهم این ماه ذکران چهل نفر از شهیدان است که باآتش و سرما و یخ عذاب شدند و روز یازدهم این ماه ذکران سوفرنیوس است که در بیت المقدس بطریق بود وروز بیست و پنجم عید سبار است که جبرئیل امین برای بشارت بمسیح

برمریم نازل شد وازاین روز تامیلاد نه ماه وپنج روز وقدری است که جنین این مقدار در رحم مکث طبیعی می کند و هرچند که عیسی از جهت بشر پدری نداشت وبروح القدس مؤید شده بود ولی درجهان کون و فساد از دائره امور طبیعی پابیرون نگذارده بود پس اولی همین است که در رحم مادر مدت درنك او طبیعی باشد .

جایگاه تقویمی ماه در نصف‌النهار این روز در بیت‌المقدس که در شنبه بیست‌و پنجم آذار سال‌سیصدوسه‌اسکندری‌باشد ، درنزدیکی پنجمین‌درجهٔ ازششمین‌درجهٔ اولی ازبرج ثور است وبنا برمذهب وروش‌آنانکه درنموذارات پیروی هرمس‌مصری هستند بایدکه طالع مسیح آخر حمل و اول برج ثور باشد ولیکن این بروج درموقع میلاد در روز طلوع کرده چه ، موضع تقویمی آفتاب در نصف‌النهار پنجشنبه‌ای که پس از شب میلاد بوده در بیت‌المقدس تقریباً در دو درجه و ثلث درجه جدی بوده واین مدتی را که عیسی در رحم درنك کرد بنا بر عقیده مسیحیان هر مولودی که در شب میلاد زائیده شود و ماه تحت الارض باشد و از درجه طالع باندازه یك دهم دور دور باشد درنك خواهد نمود .

و چون ما این مطلب را از جایگاه ماه در یوم سبار بدانیم طالع مسیح تقریباً در درجه چهارمین از پنجم درجه حوت خواهد بود و چون ماه را در روز بیست و پنجم از کانون اول در وقتیکه از طالع باندازه ده یك دور دور باشد تقویم کنیم خواهیم یافت که طالع در ثلث دوم از برج حمل خواهد بود بتقریب ، و این هردو امر ناپسندیده است زیرا اصحاب میلاد این وقت را در شب اعلام نموده اند و نتیجه اعمال ما در روز خواهد اتفاق افتاد و این کار یکی از دلائلی است که نموذارات باطل می باشد ، و ما برای بحث در اجناس و انواع نموذار ها کتابی خواهیم نوشت که همه اقوال را فراگیرد بشرط آنکه خدایتعالی اجل من را بتاخیر اندازد وازروی رحمت و مهربانی خود گرفتاریهای مرا برطرف نماید .

نیسان ـ روز اول آن ذکران مریم اغفطیه است که چهل روز پشت هم روزه گرفت و افطار نکرد و رسم این ذکران این است که در اولین جمعه پس از فطر ذکران مذکور را بجا می آورند و چون شرط است که بطور حتم باید در جمعه باشد پس ممکن نیست که در اول نیسان اتفاق افتد و فقط در هر محزور شمسی چهار بار ممکن است که در آغاز نیسان بیفتد و آن سال چهارم و دهم و پانزدهم و بیست ویکم است مشروط براینکه محازیر را از اول تاریخ اسکندر بسالیان ناقص بشماریم و روز پانزدهم ذکران صد و پنجاه نفر شهید است و روز بیست ویکم ذکران سنوذسات شش گانه است و معنی سنوذس آن است که علمای مسیحی از قس ها و اسقف ها و دیگر اهل مراتب برای دعای بجهت امری حادث و یا سببی شبیه بماهله و یا بجهت مسئله مهمی دینی که روی داده بدور هم جمع می شوند و این کار جز در زمانهای خیلی دور اتفاق نمی‌افتد وهروقت هم که اتفاق یافت تاریخ آنرا محفوظ می‌دارند وچنین روزهای تاریخی را از راه تعبد و تبرك نصاری ذکران می گیرند و اولین سناذس ششگانه این بود که سیصد و هیجده نفر اسقف در شهر نیقیه در حضور قسطنطنین جمع شدندواز اریوس که با ایشان در اقانیم و اقنومیت ابن و اب و در اینکه فطر در یك شنبه ای است که پس از قیام مسیح است مخالفت کرده هرچندکه جمعی از همین اساقفه براین قول بودند که فطر در روز چهاردهم شهر فصح یهود می باشد.

سنوذس دوم آن‌بود که صد وپنجاه نفر اسقف درقسطنطنیه نزدثذوس بن‌ارقاذس که پادشاه بزرك نام‌دارد جمع شدند و ازشخصی که‌خود را دشمن روح القدس می‌نامید واوصاف اورا غیر از اوصافی می‌دانست که ایشان قائلند و با جاویدانی بودن اقنوم سوم مخالفت می کرد شکایت نمودند.

سنوذس سوم آن بود که صد نفر اسقف در شهر افسس نزد سندوس پادشاه کوچك نام دارد گرد آمدند و از نسطورس که بطرك قسطنطنیه بود و رئیس نصاری نسطوریه و ایشانرا در اقنومیت ابن مخالفت میکرد شکایت نمودند.

سنودس چهارم آن است که ششصدوسی نفر درشهر خلقدونید نزد مرقیان ملك جمع شدند و از اوطیخس شکایت نمودند که میگوید جسد عیسی رب پیش از آنکه وحدانی گردد از دو طبیعت مختلف بود .

و سنودس پنجم نزد اسطینان گرد آمدند و رئیس مصیصه ورها و دیگر مخالفان خود را لعنت کردند .

سنودس ششم آن است که در قسطنطنیه نزد قسطنطین مؤمن جمع شدند و ایشان صد و هشتاد و نه نفر اسقف بودند و از قورس و سیمون ساحر بپادشاه شکایت کردند .

روز بیست وسوم ذکران مارجیورجس شهید است که بانواع عذاب چند مرتبه او را کشتند .

روز بیست و چهارم ذکران مارقوس صاحب دومین انجیل است .

روز بیست و پنجم ذکران ایلیا جاثلیق خراسان است .

روز بیست و هفتم ذکران خریسطفورس است و روز سی ام ذکران شمعون صباعی است که در خوزستان جاثلیق نصاری بوده و با دیگر مسیحیان که با او بودند کشته شد .

ایار ــ روز اول آن ذکران ارمیای نبی است ودر روز دوم ذکران اثاماسیوس بطریق است وروزچهارم عیدگل‌سرخ است و این عید بهمان رسم قدیم خود استعمال می گردد و در خوارزم نیز مرسوم است و در این روز گل سرخ بکلیسا ها می برند و سبب آن است که مریم بمادر یحیی که ایمیشمع نـام داشت نوبر این گل را هدیه فرستاد و روز ششم ذکران ایوب پیغمبر است و روز هفتم عید پیدایش صلیب است که درآسمان بظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان می گویند که در عهدقسطنطین که مظفر و فاتح لقب دارد در آسمان چیزی مانند صلیب از نار و یا نور پیدا شده و بقسطنطین گفتند که این علامت را رایت خود گردان که بدیگر پادشاهان غـالب خواهی گشت و او نیز چنین کرد و برسلاطین غالب آمد و بدینجهت کیش مسیح

را پذیرفت ومادرخود هیلانه را برای جستن چوب‌صلیب ببیت‌المقدس فرستادوبگمان مسیحیان صلیب عیسی‌را با دوصلیب دودزد دیگر که بامسیح ایشانرا بدار آویخته‌بودند بیافت‌ومعلوم‌نبود که کدام یك ازاین‌صلیب‌ها صلیب‌مسیح بوده وبرای‌اینکه حقیقت‌امر را بشناسند هریك از این صلیب ها را برمرده ای گذاشتند و یکی از این مرده گان که صلیب عیسی برروی او گذاشته شده بود زنده گشت و دانسته شدکه صلیب واقعی همان است .

جمعی دیگر از مسیحیـان که از خواص و اهل تحصیل محسوب نمی شوند می گویند که چون عیسی را بدار آویختند صلیبی که در صورت دلفین است و عرب آنرا قعود گوید و آن چهار ستاره است نزد نسر واقع که بزاویای شکل معین مانند است ؛ در جلوی محل دار این شکل بظهور رسید و پیش از این واقعه چنین صلیبی و چنین هیئتی درآسمان نبود وباید ازایشان شگفت نمود که نمی دانند درجهان امتهائی هستند که کواکب را بانهایت دقت رصدکرده‌اند و از زمانهای خیلی دور خلفاایشان از سلف ارث برده اندکه نیاکان این‌امم ستارگان دلفین راکه در شمار ثوابت محسوب اند بهمین هیئت یافته اند .

و این فرقه ازمسیحیان که بظهور صلیب معتقدند در تعظیم آن باصناف تمویهات و هوسها استدلال میکنند ؛ چنانکه میگویند بنی‌اسرائیل را خداوند امر فرمودکه ماری ازمس بسازند وآنرا برچوبی که منصوب بود قرار دهند و چون در تیه ازکثرت مار بستوه‌آمده بودند باین مار مصنوعی دفع‌آنها صورت میگرفت ونصاری میگویندکه این مار بر صلیب مژده ایست که از پیش داده شده .

همچنین استدلال دیگری دارندکه عصای موسی خط مستطیلی بود و چون عیسی آمد عصای خود را برآن بینداخت و صلیبی حادث شد و شریعت موسی بآمدن عیسی کامل گشت و کامل کمی و بیشی نمی پذیرد و دلیل براین گفتار این است که اگر بر صلیب یك عصای سوم هم بیندازند اعم ازاینکه از هرطرف بیفتد حرف لا پیدا

میشود یعنی لا زیادة و لا نقصان .

این کار نصاری مانند کار دسته‌ای از مسلمانان است که بتاویلات اشتغال‌جسته اند و نام محمد را بصورت انسان تشبیه میکنند و میگویند میم نظیر سر اوست وحاء نظیر بدنش و میم دوم نظیر شکم اوست و دال نظیر دو پای انسان .

گمان می‌کنم که این اشخاص خیلی از علم نقاشی و تصویر دور افتاده اند و از تسویه میان سر و بدن و کمیت اعضای برآمده از بدن و از آلت رجولیت کـه قوام عالم و نسل بدان است غافلند و چون هیچ نامی از آلت مردانگی انسان نبرده‌اند ظاهراً مقصودشان جنس زن بوده نه مرد !

نمیدانم که در نامهائی که مانند نام محمد است که یا یك حرف کم دارد ویا زیاد از قبیل حمید و مجید چه میگویند که اگر بخواهیم حروف این نامها را مانند این اشخاص تشبیه کنیم کار بمزاح و سخریه خواهد کشید .

واعجب از حکایات مذکور این است که نصاری بچوب فاوانیا در تصحیح امر صلیب استدلال میکنند و می‌گویند چون این چوب را قطع کنیم چیزی مانند صلیب درآن ظاهر می‌گردد حتی اینکه جمعی می‌گویند که از زمان دار آویختن مسیح این علامت درچوب یافت شد و می گویند که چون این چوب را بجهت همین صلیبی که دارد بمصروع بیاویزیم سودمند خواهد بود چنانکه برقیامت مردگان دلیل است .

گویا ایـن دسته هم از کتب طب بی‌اطلاع بودند و از حکایاتی که جالینوس فاضل در نوشته های خود از متقدمین بر زمان مسیح نقل کرده است غفلت کرده‌اند که پیش از عیسی هم همین چوب را ذکر کرده اند که برای صرع مفید است .

آنانکه از آثار نفس و امور طبیعی باعتقاد های خود استدلال می کنند البته بـا تاویل در آن استدلال ایشان درست می شود ولی باید درمیان دلیل و مدلول رابطه‌ای موجود باشدنه‌آنکه بصرف تاویل قناعت کرد زیرا درموجودات همه قبیل شکل یافت می شود مثلا دراضداد شکل دوتائی دیده می شود ، دربسیاری از نباتات و دانه های‌آن

شکل سه تائی ملاحظه می گردد و در حرکات کواکب و ایام بحرانات شکل های چهار گوش یافت می شود چنانکه دربیشتربرگهای گل پنج گوش یافت می‌شود ودر دوائر ودر خانه زنبور عسل و دانه های برف شکل مسدس موجود است همچنین در مطبوعات از آثار نفس وطبیعت جمیع اعداد بدست می آید بخصوص در شکوفه ها و اوراق، که برگهای هر گلی بعددی خاص در جنسی جداگانه اختصاص دارد واگر اهل هرملتی باعتقادخود براین اشکال استدلال جوید البته صورت امکان میتواند پذیرفت ونیزدرمعادن اشیاء عجیبی که بطور طبیعت آفریده شده یافت می گردد چنانکه حکایت کرده اند درمسجد بیت المقدس در سنگی بطور خلقی نوشته شده : محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم (۱) و در پشت قبله همین مسجد نیز این عبارت بطور خلقت مکتوب است بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله نصره حمزة و هم چنین نگینهائی که نام امیرالمومنین برآن نگاشته شده باشد بسیاراست چه، صورت نام علی در رگهای معدنی زیاد اتفاق می افتد .

از این جا است که بعضی از دعات شیعه بفکر تقلب افتاده اند و یکی از آنان از من می پرسید که آیا ممکن است از راه صنعت طوری نام علی را برسنك نگاشت که با طبیعی فرق نکند و من برای او از کتاب تلویح کندی نسخه ای نقل کردم که باید چندین چیز راگرفت و تقطیر کرد وبا این آب برروی عقیق هرچه را می‌خواهند بنویسند و چون بر روی آتش نگاهدارند کتابت بر روی آن سفید می شود، و او نیز چنین کرد و بدون آنکه در خط خود سعی کند، که مبادا معلوم گردد؛ بر روی سنگها می نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می برد و می گفت من این سنك را ازفلان جا یافته ام واین خط مکتوب در آن طبیعی است وسنك معهود را بقیمتی گران بشیعه ها می فروخت .

آری چیزیکه در نباتات باعث تعجب است این است که چون باز شد اطراف

---

۱ - گویا نویسندهٔ سنك سنی بوده که برآل صلوات نفرستاده !

آن دائره‌ای تشکیل می دهد که در بیشتر اوقات دائره قضایای هندسی را مشتمل‌است ودربیشتراوقات بااشکال هندسی مطابق‌است ولی‌هرگزباقطاع مخروطی توافق نمی‌یابد و هرگز نمیشود که شخص به بیند هفت برك و یا نه برك داشته باشد ' چه ممتنع‌است که در دائره هفت و یا نه را بطور تساوی اضلاع احداث کرد ولی بسیار می شود که مثلث و مربع و مخمس و مسدس و یا شکل هیجده ضلعی اتفاق افتد و این امر بطور اکثر یافت می شود .

هرچند ممکن است که گاهی انواعی از نباتات یافت شود که شکل هفت‌ضلعی ویا نه ضلعی در دائره دوربرك آن‌یافت شود اگرچه طبیعت بطور عموم انواع واجناس را حفظ می‌کند چنانکه اگردانه‌های یك انار را بشمرید با دانه انار دیگر یکی خواهد بود و از این جهت در افعال طبیعت گاهی نادر غلط و اشتباه روی می دهد که دانسته شود طبیعت خدا نیست و خدا غیر از آن است .

اکنون بمطلب خود باز گردیم گوئیم : در روز هشتم این ماه ذکران یوحنـا صاحب‌انجیل چهارم است‌وذکران ارسینوس راهب است ودر روز نهم ذکران‌اشعیای نبی است و داذیشوع در ترجمه انجیل خود میگوید که شعیای بنی است (۱) و در روز دهم ذکران دیویسیوس اسقف است و در دوازدهم ذکران افیفانیوس رئیس اساقفه است و در روز سیزدهم ذکران یولیانس شهید است و در روز پانزدهم بنابررسم نوین عید گل سرخ است زیرا درروزچهارم خیلی کمیاب است ودرخراسان مسیحیان این روز را عید گل سرخ می گیرند و از روزچهارم چشم پوشیده اند ودر روز شانزدهم ذکران زکریاء نبی است و در بیستم ذکران قریقوس راهب است و در بیست و دوم ذکران قسطنطنیوس مظفر است و او اول کسی است که به بیزانطی وارد شد و در اطراف آن شهر حصاری ساخت و شهر را بنام خود نامید وقسطنطنیه

---

۱ ـ داذ همان داد فارسی است که بقاعده دال و ذال داذ گفته شده و یشوع مسیح است .

گفت ودیگر پادشاهان پس ازاو درهمین شهر ماندند ودر بیست وچهارم ذکران شمعون راهب است که کارهای بسیار عجیب و شگفت نموده .

حزیران ـ روز اول آن عید سنابل است و در این روز از زراعت گندم قدری خوشه می آورند و بر آن دعا میخوانند وازخداوند برکت میخواهند و دراین روز ذکران یحیی بن زکریاء است که بنام او برای برکت گندم بسوی خداوند تضرع می کنند و این روز برای مسیحیان مانند عید عنصره برای یهود است .

روز سوم ذکرانی است که بختنصر اطفال را سوزانید و آنان عزریا وحنینا و میشایل بودند و در این روز هیکل را احداث نموده اند .

روز پنجم ذکران اثاناسیوس بطریق است و در روز هشتم ذکران قیورلوس بطریق است که نسطورس رئیس نسطوریان اورا ازعداد مسیحیان خارج کرد ودرروز دوازدهم ذکران متی و مارقوس و لوقا و یوحنا است که اصحاب اناجیل چهارگانه می باشند و در رور هیجدهم ذکران لیونطیوس شهید است و در روز بیست و یکم ذکران برشیای قس است که تقریباً دویست سال پس از مسیح کیش مسیحیت را بهرو آورد و در بیست و دوم ذکران جبرئیل ومیکائیل است که از رؤساءفرشتگان اند و نصاری بنام این دو فرشته تقرب می جویند .

ودرروز بیست و پنجم ذکران مولد یحیی بن زکریاء است و از زمان مژده باو تا مولد او دویست و پنجاه و هشت روز تمام است که هشتماه ونیم و عشر شهر باشد و در روز بیست و ششم ذکران فیبرومیا(۱) است که این زن را با عذاب شهید کردند و بیست و نهم ذکران مرك بولس است که معلم مسیحیت و آشکار کنندهٔ این طریقه محسوب است وروز سیام ذکران بطرس است که شمعون الصفا باشد واورئیس سلیحین محسوب است یعنی رئیس حواریون .

---

۲ ـ ن ب نیفروینا .

تموز ـ روز اول آن ذکران سلیحین است که دوازده نفر بودند و شاگردان عیسی محسوب اند و در روز سوم ذکران تومای سایح است که بمسیح پس از آنکه از دار آویخته‌شدن بر گشت ایمان نیاورد تاآنکه استخوانهای پهلوی اورا دید واثر نیزه یهودیان را در پهلوی عیسی ملاحظه کرد و توما کسی است که مسیحیان همه بدست او مسیحی شدند و روز پنجم ذکران ذومیطیوس شهید است و روز هفتم ذکران بروقوبیوس شهید است و روز هشتم ذکران مارتا است که والدهٔ شمعون است که معجزات عجیبی بدست او وقوع یافت و روز نهم ذکرانی است که بختنصر کودکان سه گانه را سوزانید و نصاری براین عقیده اند که اگر نامهای این سه تن را نبرند گرمای تموز بایشان صدمه خواهد رسانید و روز دهم ذکران شهدای چهل و پنجگانه است و روز یازدهم ذکران فوقای شهیداست وروز سیزدهم ذکران ثونایل شهیداست و رور چهاردهم ذکران یوحنای مروزی است که درنزدیك بعهد ما کشته شد و روز پانزدهم ذکران قوریاقوس و مادر او یولیطا است .

روز بیست و یکم عید انگور است و در این روز نوبر انگور را می آورندوبر آن دعا میخوانند که خداوندآنرا برکت ونماء دهد و ازآفات سالم نگه دارد روزبیست و یکم ذکران بفنوطیوس شهید است روز بیست و ششم ذکران فنطیمون است که پزشکی بود وشهید شد و روز بیست و هفتم ذکران شمعون راهب است وروز سی‌ام ذکران شاگردان مسیح است که هفتاد و دو نفر بودند .

اب ـ روزاول آن روزه مرض مریم مادر عیسی است که پانزده روز است و آخرین روزآن روزوفات اوست ونیز در روز اول آن ذکران شمونی مقبایا است (۱) که زردشتیها هفت نفر از اولاد او را کشتندو روز پنجم ذکران موسی بن عمران است و روز ششم عید طور تابوراست که در انجیل مذکور است که موسی بن عمران

---

۱ - ن‌ب شموسی

و ایلیا که الیاس باشد این دو پیغمبر در طور تابور بمسیح ظاهر شدند و سه نفر از اصحاب مسیح با او بودند که شمعون و یعقوب و یوحنا باشند و درخواب بودند و چون از خواب برخواستند و تا این امر را مشاهده کردند گفتند خدای ما، مقصود از این جمله مسیح بود، سه سایبان احداث کن یکی برای خود و دو دیگر را برای موسی و الیاس

و هنوز این جمله تمام نشده بود که سه ابر درخشان بر ایشان سایه افکندند و موسی و الیاس داخل در ابر شدند و رفتند و موسی سالیـان دراز پیش از این واقعه مرده بود و بعقیده ایشان الیاس زنده است و هنوز هم هست و خود را از مردم میپوشاند و در پنهانی زندگی می کند. و در روز هفتم ذکران الیاس است که مذکور شد و روز هشتم ذکران یوشع نبی است که تلمیذ الیاس باشد و روز نهم ذکران ربولای اسقف است و روز دهم ذکران مامای شهید است و روز پانزدهم عید وفات مریم است و میان ذکران و عید این فرق است که عید بزرگتر از ذکران بشمار میرود و روز شانزدهم ذکران اشعیا و ارمیا و زکریاء و حزقیل است که همگی پیغمبر بودند و روز هفدهم ذکران سیلاقوس است که با نامزد خود اسطرا طانیق شهید شد و روز بیستم ذکران اشمویل پیغمبر است و روز بیست و یکم ذکران لوقیوس شهید است و در بیست و ششم ذکران سابای راهب است که شیخی فرتوت و سالخورده بود و روز بیست و نهم ذکران مقتل یحیی و بریدن سر اوست و مأمون بن احمد سلمی هروی می گوید که در بیت المقدس توده ای از ریگ در دربی دید که آن درب را باب العود می گفتند و باندازه یك تپه و یا مانند کوه در آنجـا جمع شده بود و باو گفتند که اینها را برای این ریخته اند که همواره خون یحیی بن زکریاء در جوش بود افزون می گشت تا آنکه بختنصر کشندگان اورا کشت و خونشان را بر روی خون یحیی ریخت و خون ساکن گشت و این حکایت را در انجیل ذکر نکرده اند و من نمی دانم که چطور باید باور کرد با آنکه بختنصر چهار صد و چهل پنجسال پیش از یحیی به بیت المقدس وارد شد و خرابی دوم

بیت المقدس بدست اسبسیانوس و تیتوس رومی انجام گرفت گویاسا کنان آنجا هر کس که بیت را خراب کند بختنصر می گویند باآنکه شنیدم که خرابی دوم خانه بدست گودرز بن شاپور بن افقورث که از ملوك اشکانی محسوب است صورت گرفت و روز سی ام این ماه ذکران همهٔ پیغمبران است .

ایلول ـ روز اول آن عید اکلیل سال است ودر این روز نماز می خوانندوبرای ختم سال که باین ماه صورت می گیرد و افتتاح سال نوین دعا می خوانند و روز سوم ذکران هفت نفر شهید است که در نیشابور کشته شدند و روز هشتم ذکران حنه‌مادر مریم ویویاقیم پدر اوست وروزسیزدهم عیدفراغت‌ازسازمان‌هیکل‌است وروزچهاردهم عید یافتن صلیب است که قسطنطنین و مادرش هیلانه باجستجوی زیاد بدست‌آوردند و از چنگال یهود بیرون کشیدند و در بیت المقدس مدفون بود و در پیش این قصه مذکور شد و روز پانزدهم ذکران سنودسات ششگانه است و روز شانزدهم ذکران اوفیمیای شهیده است و روزبیستم ذکران اوسطائیوس و زن و مادر اوست که‌همگی جام شهادت را بسر کشیدند و روز بیست و سوم ذکران اویطلیوس شهید است وروز بیست و چهارم ذکران نیقلای شهید است که اورا بآتش سوزانیدند و در این روز در ایلیا عید کنیسة القمامهٔ است روز بیست و پنجم ذکران خاریطونوس راهب است و روز بیست و نهم ذکران اغریغوریوس اسقف است که اهل ارمنیه را مسیحی کرد .

این بود آنچه را که ما از ذکرانهای نصاری ملکائی و اعیاد ایشان می دانستیم و برخی از آنها را نسطوریه مخالفت نمی کنند و پس از آنکه باب صوم را در این میان واسطه گردانیم که مشترك میان هر دو فرقه است اعیاد و ذکرانهای اختصاصی ایشانرا ذکر خواهیم کرد .

این فصل

این فصل در روزه ترسایان و اعیادی که بروزه ایشان متصل است و مورد قبول همهٔ ایشان است و دیگر روز هائیکه با ایام روزه بتوازی حرکت میکند بحث مینماید

ما در پیش لوازم و شرایط فصح یهود و کیفیت استخراج وعلل آنرا باندازه‌ای که ازحد کفایت هم زیادتر باشد بیان کردیم .

روزه نصاری از توابع فصح یهود است و علل آن همان علل فصح است و ما در کیفیت آن گوئیم :

روزه ترسایان چهل و هفت روز است و آغاز آن همواره از روز دوشنبه‌است. و روز چهل و نهم فطر آن است که سعانین نام دارد و شرط نموده اند که فصح باید بین‌سعانین و فطری که هفتهٔ اخیر ازهفته های روزه است واقع شود وبرسعانین پیشی نگیرد و از روز آخر ایام روزه هم پس نیفتد .

در مباحث گذشته حدودی را که فصح یهود در آن دور می‌زند بیـان کردیم ولیکن ترسایان یهود را در این کار موافقت نمی‌کنند و در اوائل جیاجل هم با یهود اختلافی بزرك دارند .

جیجل بمعنی دور است و در سریانی آنرا غیغل گویند که با کلمهٔ محزور مرادف است .

سزاوارتر این است که ما همان اصطلاحاتی را که هر طبقه مواضعه کرده اند ذکر کنیم نصاری محزور کبیر را ایندیقوطیا نامند ولی چون این واژه سنگین است ، آنرا جیجل بزرك نام میگذاریم .

سبب اختلاف یهود با ترسایان این است که بعقیده یهود سال دهم محزور ، سال اول تاریخ اسکندر است ولی ترسایان میگویند که سال سیزدهم محزور سال اول

اسکندری است .

بیان مطلب آن است که طائفه‌ای از نصاری میان آدم و اسکندر را پنج هزار و شصت و نه سال دانسته و برخی دیگر پنج هزار و هشتاد و یك سال و این قول اخیر نزد اهل تحصیل و تحقیق مشهور است و بیشتر مسیحیان هم بر این رای اند و خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان که نخستین فیلسوف اسلامی است چنین می‌گوید و در باره خالد گفته اند که از همان غاری که دانیال علم خود را استخراج کرد اوهم از همان غار علم خویش را استخراج نمود و این همان غار است که آدم ابوالبشر آنچه‌را که میدانست در آنجا بودیعت نهاد و گفتهٔ خالد این است :

وفی تمام العشر من اعوام   الی ثلث معهـا تمام

ومائة معدودة قد جمعت   الی الوف سدست ونظمت

اظهر دین ربه الاسلامـ   فالتام بالهجرة و استقاما

بیان شعر آن است که هجرت در سال نهصد و سی و سه اسکندری واقع گشت وچون این مقدار را ازمجموع تاریخ عالم که شش هزار و صد و سیزده باشد کم کنیم پنجهزار و صد و هشتاد سال باقی می‌ماند .

سپس ، نصاری این سالها را بدل بجیجل صغری نمودند و دوازده سال باقی ماند و این مدت سالهائی است که از آغاز جیجل تا اول تاریخ باقی مانده و عبوررا در این مدت بحساب ببزیجوج ترتیب دادند زیرا تنها ببزیجوج است که دارای ترتیبی قائم بذات است و از نقصان چیزی از تواریخ مستغنی است .

نصاری فصح خودرا در سال اول جیجل در روز بیست و پنجم آذارقرار دادند زیرا سالی را که مسیح در آن سال بدار آویخته شد اینطور اقتضا میکند وفصحهای دیگر سالیان را با این ترکیب کردند در نتیجه منتهای تقدم آن روز بیست و یکم آذار است و غایت تاخر آن ۱۸ نیسان که رویهمرفته بیست و هشت روز می‌شود .

پس غایت تقدم فصح از اعتدال ربیعی که عیان بدان گواهی میدهد باندازهٔ

دو روز تمــام است و از این سبب چنین کردندکه خواستند خودرا از هفتمین قانون از قوانین سلیحین مصون دارند و آن قانون این است که هر اسقفی و یا هرقس و یا شماسی عید فصح را پیش از تساوی شبانه روز با یهود موافقت کند ازدرجه و پایه خود ساقط میگردد .

اگر فطر نصاری همان فصح یهود بود و یا باندازهٔ مفروضی از فصح دور بود و تغییری نمی پذیرفت البته با فصح رفیق راه بود و چون موازی با آنــ بود در هر روزی که فصح اتفاق می افتاد این نیزدرهمان روزمی‌بود ولیکن‌چون‌برفصح مقدم نیست غایت تقدم آنــ از غایت تقدم فصح یك روز متاخر میشود که روز بیست و دوم آذار باشد .

اما غایت تاخر آن از غــایت تاخر فصح یك هفته است زیرا اگر در یك روز اتفاق بیفتد فطر روز یکشنبه‌ای خواهد شدکه دنبال‌آن است پس در نتیجه یك هفته از آن متاخر خواهد بود و چون عید فصح بغایت تاخر خود برسد فطرهم در غایت تاخر خود در روز بیست و پنجم نیسان خواهد بود .

و از اینجا است که روز هائی که فطر ایشان در آن پیش و پس می رود سی‌و پنج روزاست و بدین سبب آغاز صوم هم بتوازی با آن درهمین ایام جلو وعقب میرود و اول این روزها دوم شباط است وآخرآن روز هشتم آذار است که درنتیجه منتهای دوری میان آغاز صوم و فصح چهل و نه روز است و کمترینــ بعد این دو چهل و دو روز .

میان استقبال فصح واجتماع آذار در سنهٔ بسیط و اجتماع آثار ثــانی در سنهٔ عبور چهل و چهار روز و هفت ساعت وده یك ساعت است پس ؛ این اجتماع همواره میان اول بعد اصغر و اول بعد اعظم جای دارد ونزدیك بآغاز صوم واقع میشودوباین طریق باید اول ماه روزه را بدست آورد که باجتماعی که در ماه شباط روی می دهد نظر کنیم و به بینیم که کدامین دو شنبه از دوشنبه های قبل و بعد آن بآن نزدیك

است پس اگر در حد روزه که از دوم شباط تا هفتم آذار است واقع شودآن دوشنبه روز اول روزه است و اگر در این حد نباشد این اجتماع اهمال می شود و با اجتماع دوم که پس از آن است عمل مذکور را انجام می دهند و از این کار اول صوم را بدست می آورند.

فصح چنانکه درپیش گفتیم اگر بمنتهای تقدم خود برسد به بیست ویکم آذار خواهد رسید و چون استقبال درآذارروی دهد وبا روزشنبه مصادف گردد سال بسیطخواهد بود و اجتماعی که معتبر است پس از گذشتن چهار روز از شباط است و آن دوشنبه ای که برآن متقدم است بآن نزدیکتر خواهد بود و اگرسال بسیط نباشد اول سال است و روز اول روزه واگرهم بسیط باشد روز دوم شباط می شود که باز درحد صوم واقع است و نخستین روز روزه خواهد بود.

غایت تاخر فصح آن است که در روز هیجدهم نیسان باشد و چون استقبال درآن اتفاق افتد و روز یکشنبه باشدسال عبور خواهد بود و اجتماعی که قابل اعتبار است اجتماع آذار ثانی است که در روز پنجم آذار سریانی باشد.

و روز هشتم آن دو شنبه ای است که پس از آن است و بآن نزدیکتر است زیرا، اول آذار سریانی روز دو شنبه است پس در نتیجه اول صوم روز هشتم از آذاری است که آخر صوم است.

و اگر باجتماع آذار اول برگردیم خواهیم دید که در سالهای کبیسه روزپنجم شباط اتفاق می‌افتد واول‌شباط روزیکشنبه می‌شود پس دوشنبه متقدم ازدیگر دوشنبه‌ها بآن نزدیکتر می‌شود و آن اول حد صوم است و اگر دیگر شرائط با آن یافت شود صلاحیت دارد که اول حد صوم گردد وشرائط مذکور این است که اگر آنرا اول صوم قرار دهیم فطر باندازه یکماه پیش از فصح واقع شود و این کار بنا براصول ایشان محال است و نیز اگر سال کبیسه نباشد اجتماع در روز چهارم از شباط واقع می شود

پس دو شنبه پیشین بآن نزدیکتر واول شباط است که چون از حد خارج شده بایدآنرا اهمال کرد و باجتماع بعدی نظر نمود .

پیروان مسیح نیازمند شدند که فصح یهود را بشناسند تا آغاز روزهٔ خود را استنباط کنند و این مسئله را از یهود پرسیدند و چون یهود با مسیحیان دشمن بودند برای اینکه آنان را گمراه کنند پرسش پیروان عیسی را برخلاف واقع پاسخ گفتند و علاوه براین ، تواریخ همه نصاری باهم متفق نبود تا آنکه دسته ای ازمحاسبان ایشان برتصحیح امر کمر بستند واین سالهارا با اعمال گوناگون درادواری مختلف حساب کردند و جدولی را که در کار بستن آن همدل وهمداستان شدند جدولی است که خرانیقون نام گذاشتهٔ اند و مسیحیان براین گمانند که اوسیس اسقف قیساریه با سیصد و هیجده نفر از اساقفه در سنوذس اول حساب کرده است و جدول این است .

(۱) نخستین یکشنبه ای که پس از فطر است یکشنبه نو نام دارد و در این روز عیسی سفید پوشید و گاه اتفاق می افتد که این روز را برای اعمال و شروط و قباله ها مبداء قرار می دهند چه ، این روز بمنزله اولین یکشنبه است و یکشنبه ای که بر آن مقدم است بفطر که نامی مشهورتر است موسوم‌است وهمه یکشنبه‌ها برای اینکه سعانین و قیامت در آن اتفاق می افتد نزد مسیحیان محترم است چنانکه شنبه ها نزد یهود همین طور است و خداوند در روز شنبه مطابق تورات از آفرینش فراغت و آسودگی یافت و برخی از علمای اسلام حکایت کرده اند که از این سبب روز آدینه نزد ما مسلمانان محترم است که خداوند از آفرینش دراین روز آسوده گشت ودر کالبد آدم جان دمید ولی بعقیده منجمین سبب تعظیم روز ها در ملل این است که شماره روز های این هفته برموالید انبیای ایشان چیره شده وادله قرانات که برظهور ایشان دلالت دارد درآن است .

---

۱ — پیش از این قسمت یك سطر در کتاب عبارتی است که ازماقبل خود بریده است و اصل نسخه در این قسمت افتادگی دارد و عبارت این است «الی الخروج عن دینهم فخرجوا هاربین لیلا و ما تواعن آخرهم وتسمی هذه الجمعة ایضا السعانین الصغیر »

چهل روز بعد از فطر عید سلاقا است که پیوسته در پنج شنبه اتفاق می افتد و در این روز مسیح از طور زیتا بآسمان رفت و شاگردان خود را امر کرد که در غرفه ای که در بیت المقدس است بمانند تا آنکه فارقیلط را که روح القدس است از سوی خود برای ایشان بفرستد.

ده روز پس از سلاقا همواره روز یکشنبه ای است که عید بنطیقسطی نام دارد و آن روز نزول فارقیلط است و مسیح دراینروز برای شاگردان خود تجلی کرد که سلیحون نام دارند و السنهٔ ایشان اختلاف یافت و هر کدام بهمان لغتی که الهام شدند مبعوث گشتند برای دعوت و تبلیغ ودر عشاء این روز نصاری بزمین سجده می کنند زیرا از آغاز فطر سجده نمی کنند و فقط ایستاده نماز می خوانند و برای این نماز نصی در دین ایشان است و درجمیع ایام یکشنبه ها آخر قوانین سنودس اول ناطق است.

اول روزه سلیحین که بعقیده نصاری ملکائیه حواریون باشند چهارشنبه‌ای است که ده روز پس از بنطیقسطی است و فطر آن همواره روز یکشنبه است پس ازآنکه چهل و شش روز از اول روزه گذشت.

روز سوم از روز های این روزه روز جمعه است که جمعةالذهب می گویند ووجه نام‌گذاری این است که حواریون برمردی گذشتند که از اهل بیت المقدس بود و آن مرد زمین گیر بود وازمردم سئوال می کرد و ایشان را بخدا سوگند داد که باوچیزی بدهند و حواریون گفتند ما سیم وزری نداریم که بتو بدهیم ولیکن از جـای خود برخیز وتختخودرا بردار وازپی کارخود رو وما جزاین کاربرچیزدیگری توانانیستیم آن مرد نیز چنین کرد که او را گفتند.

بیشتر این روزه ها درجدول روزه که دارای هفت سطر است قرار داده می‌شود و چون روزه را از آن جدول استخراج کنند براین اعیاد بطور دفعی و یکمرتبه آگاهی می یابند.

این فصل

در عید های نصاری نسطوری و در ذکران ها و روزهٔ ایشان گفتگو می کند

نسطورسی که این فرقه باومنسوبند دراصول مذهب مسیحیت با ملکائیه مخالفت کرده و این مخالفت باعث دوئی و مباینت این دو گروه شده و خلاف او این است که پیروان خودرا برای مجادلهٔ با دشمنان و مخالفان امر نموده است که باستدلال و قیاس خوگیرند و باید در دین نظر پیدا کنند و از زیر بار تقلید بیرون آیند با آنکه دشمنان او با استدلال مخالف اند و بتقلید پدران راضی ، و من تا اندازه ای که از اعیاد ودیگر روز های معروف ایشان می دانم ذکر می کنم .

گوئیم : نسطوریه با ملکائیه در برخی ازایام مشهور موافقت کردهاند ودر پارهٔ دیگر از اعیاد مخالفت .

اما عید هائی را که مخالفت کرده اند بدو بخش منقسم می شود .

بخش اول ـ اعیادی که بکلی نسطوریه از آنها دست کشیده اند .

بخش دوم ـ عید هائی که هنوز متروك نشده و فقط بعقیده ملکائیه نسطوریان جای آنها را تغییر داده اند و بدانطور که سزاوار است عمل نمی کنند . و یك قسم دیگر ایام دارند که نه ملکائیان آنرا استعمال کرده اند و نه بروزهائی که بملکائیان استعمال می کنند مقید است اعیادی را که نسطوریه با ملکائیه موافقت کرده اند میلاد وعید دنح وعید الشمع و عید اول روزه وعید سعانین کبیر وعید شستن پایهای حواریین و فصح مسیح و جمعهٔ صلبوت و قیامت و فطر و یکشنبه نو و عید سلاقا و بنطیقسطی و روزهٔ مارت مریم و پارهای از ذکران های ملکائیه است .

اما اعیادی را که با ملکائیه موافقت کرده اند و تنها در وقت و طرز بکار بستن آن مخالفت کرده اند بدینقرار است : ماعلثا و آن عیدی است که از صحن هیاکل در زیر سقف می روند و این عید را برای رجوع بنی اسرائیل به بیت المقدس انجام داده

اند و نیز آنرا قدس عتا می گویند و این روز اولین یکشنبه در تشرین آخر است اگر اول تشرین روز چهار شنبه تا روز یکشنبه باشد و اما اگر اول تشرین دوشنبه یا سه شنبه باشد آخرین یکشنبه در تشرین اول است .

وعیار آن چنانکه از یوحنای ملفان شنیدم یکشنبه ایست که واقع بین روز سی‌ام از تشرین اول تا روز پنجم از تشرین آخر باشد .

ومانند عیدسبار که مریم را بحمل مسیح مژده دادند واین عید اولین یکشنبه ایست که در کانون اول باشد اگر اول کانون میان روز جمعه و یکشنبه واقع گردد و یا آخرین یکشنبه در تشرین آخر است اگر مابین دو شنبه و پنجشنبه باشد و بهر حال پنجمین یکشنبه از یکشنبه ماعلثا است و اول کانون اول از سالهای میلادی روز یکشنبه بوده و بین آن و بین میلاد بیست و پنج روز است و نصاری نسطوری می گویند همین طور که مسیح با مردم دیگر از جهت تولید در تناسل مخالفت داشت هم چنین در مدت جنین بودن هم خلاف عادت است وازاین جهت سزاوار است که هم وقتی بدو بشارت داده شود که استقرار در شکم مادر یافت و یا پس از استقرار در بطن مادر و یا پیش از آن این مژده داده شود و چنین حکایت کرده‌اند که سبار نزد یعقوبیه دهم از نیسن عبرانی است و این روز در سال پیش از میلاد شانزدهم از آذار سریانی بوده است ومانند روزه مارت مریم که آن در روز دوشنبه ایست که پس از روز سبار است وفطر آن روزمیلاد است و مقتل یحیی تعمید دهنده نزد نسطوریان روز بیست و چهارم آب است و ذکران شمعون بن صباعی یعنی ابن الصباغ در هفدهم آب است و عید صلیب نزد ایشان روز سیزدهم ایلول است و در این روز بوده که هیلانه صلیب را بیرون آورد ودرروزچهاردهم بمردم نشان داد و بگرد صلیب جمع شدند ، پس این دسته روز بیرون آوردن صلیب را عید گرفتند وآن دسته روزی که بمردم ارائه داده شد .

و اماعید هائی را که ملکائیه استعمال می کنند وبآنچه نسطوری‌ها استعمال کرده

اند مقید است مانند ذکران یوحنای کشکرانی که این ذکران در روز اول از تشرین اول میباشد وذکران مارفیثون که در بیست وپنجم تشرین اول است وعید دیر یوحنا که درروزششم ازکانون اول‌است‌وعیدکنیسهٔ مریم‌دربیت‌المقدس که درروزهفتم ازکانون‌آخراست وذکران مارفونیاکه دربیست‌وپنجم حزیران است واول عید تجلی آخرین ظهورمسیح برای مردم ودر ششم آب است وذکران کرسین و کرساس که در روز سوم ایلول است .

اما عید هائی را که نسطوریه بروزهای هفته مقیدکرده اند بدون اینکه دراین قبیل اعیاد با ملکائیه اشتراك ومورد اتفاقی داشته باشند بدینقرار است .

ذکران قوطای راهب که مارسرجس باشد درروزهفتم از تشرین اول اگراول تشرین روزیکشنبه باشد‌واگر نباشد تاخیر می‌افتد به یکشنبه ای‌که پس ازهفتم است

ومانند ذکران اشمعونی که در شنبه ایست که در دنبال آن است مطابق روش عقیده نصاری بغداد .

و مانند عید دیر ابی خالد که در جمعهٔ اول از تشرین ثانی است .

و عید دیر قادسیه که در جمعهٔ سوم از این ماه است وعید دیر کال که در جمعهٔ چهارم این ماه است .

ومانند ذکران برسفا که درآخرین یکشنبه ایلول است و مانند عید دیرالثعالب که آخرین سبت در ایلول است مگر اینکه اول تشرین اول سال آینده روز یکشنبه باشد که‌آنوقت باید عید را تاآن روز تأخیرانداخت واز ایلول‌عید خارج شود‌ودراین سال عیدی نخواهد‌بود و سال آینده دوبار عید دارد یکی درآغازسال یکی درآخرسال

اما عید هائی را که باایام مشترك میان این دو فرقه مقیدکردیده سه قسم است

قسم اول آنهائی است که بروزهٔ بزرك موصول است یا بفطر آن .

قسم دوم آنهائی است که بمیلاد موصول است .

قسم سوم آنهائی است که بدنح وصل است .

اما آنهائی که بروزهٔ بزرك وصل است یا باول آن و یا بآخرش وصل است مانند جمعه احادر که دوازدهم از اول صوم باشد و مانند فاروقه یعنی نجات که روز پنج شنبهٔ بیست و چهارم از اول صوم باشد و مانند ذکران مارترسیا و ذکران مارقوس و طفلی بود که از نصرانیت برنگشت تا کشته شد که این عید روز جمعه بیستم فطراست و مانند ذکران سورین و دوران ارمنی که بدست شاپور ملك کشته شدند که در روز بیست و نهم فطر است و صوم سلیحین که اول آن نزد نسطوریه پیوسته روز دوشنبه است پس ازفطر کبیر بهفت روز و دنبال بنطیقسطی است وایام روزه چهل وشش روز است وفطر آن همواره روزجمعه است و ذکران مرعبدا که شاگرد مرماری بود وآن در روز پنجشنبه ١٤ فطر سلیحین است واین فطر بفطر کبیر موسوم است ومانند ذکران مرماری که روز پنجشنبه ١٥ ازفطر سلیحین است ومانند روزه ایلیا که اول آن روزدوشنبه است پس از بیست و یك هفته ازفطر کبیر و ایام آن ٤٨ روز است و فطر آن روزیکشنبه است و مانند روزه نینوی که روز دوشنبه ایست که بیست ودوروز از اول روزه بزرك جلوتر است واین روزه باید سه روز باشد ومیگویند که چون خداوند عذاب را برقوم یونس نازل ساخت سپس کشف کرد وایمان آوردند این سه روز را روزه گرفتند اما لیلهٔ ماشوش که شب جمعه باشد ودر آن اختلاف کردند برخی گفتند که آن شب جمعه نوزدهم ازروزه ایلیا است وبرخی گفتند که جمعه ایست که مسیح در آن مصلوب شد که صلبوت باشد و برخی گفته اند کـه آن جمعهٔ شهدا است و آن یکهفته پس از صلبوت است و میان این سه قول قول اول را ترجیح میدهم .

و چون اول صوم در سال مقصود دانسته شود و در جدول صوم مستوی داخل شود اگر سال مستوی باشد یا در جدول صوم داخل کنند اگر کبیسه باشد آنوقت در مقابل هر جدولی موصول بصوم دوری آن را از آنچه گفته شد و از روزه نینوی که برهمه متقدم است می یابند و جدول این است :

جدول اعیاد موصوله بروزه

ب	روزه مستوی	شباط	ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید
ب	روزه کبیسه	شباط	ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه
و	جمعه احادر	شباط	یج ید، ید یه، یه یو، یو یز، یز یح، یح یط، یط ک، ک کا، کا کب، کب کج، کج کد، کد که، که کو
ه	فاروقه	شباط	کو کز، کز کح، کح کط، ا آذار، ب ج د ه و ز ح ط ی
و	ذکران مار ترسیاه مارقوس	نیسان	ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب
ا	ذکران سورین ذار	نیسان	یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط ل ا ایار
د	روزه سلیحین بعقیده ملکائیه	ایار	یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج
ب	روزه سلیحین نزد نسطوریه	ایار	کب کج کد که کو کز کح کط ل لا ا حزیران ب ج
و	جمعة الذهب	ایار	ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا
ه	ذکران مرعبدا	تموز	ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا
و	ذکران مرماری	تموز	ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب
ب	روزه ایلیا	آب	یز یح یط ک کا کب کج کد که کو کز کح کط
و	شب ماشوش	ایلول	د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو
ب	روزه موسی	تشرین اول	یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج کد
ب	روزه نینوی که بر روزه کبیر متقدم است	کانون آخر	یب یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج کد که، یج ید یه یو یز یح یط ک کا کب کج کد که

اما عید هائی را که بمیلاد متصل نموده اند بدینقرار است :

عید هیکل و آن روز یکشنبه ایست که در دنبال میلاد واقع است و مانند ذکران مارت و معنای واژهٔ مارت زنی است آزاده و بزرگوار و آن روز جمعه‌ایست که در دنبال میلاد است مگر اینکه میلاد روز پنجشنبه باشد که اگر چنین چیزی اتفاق افتد بجمعه دوم آن را میاندازند تا اینکه در دنبال میلاد نیفتد واین کار برای این است که شب پنجشنبه متوسط میان روز پنجشنبه و روز جمعه است .

و اما عیدهائی که بدنح متصل است مانند روزهٔ عذاری وآن روز دوشنبه است که در دنبال دنح است و این عید سه روز است و فطر آن روز پنجشنبه است و عبادی‌ها و مسیحیهای عرب آن را بکار می بندند و گفته اند که سبب آن این است که پادشاه حیره پیش ازاسلام ازدخترهای دوشیزه عبادی‌چندین‌نفررا انتخاب کرد تاآنکه آنان را بزنی بگیرد و این دوشیزگان سه روز روزه وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر این روزه بمرد وبرخی گفته اند که این روز را دوشیزگان عبادی عرب از راه سپاسگزاری بخداوند،که عرب برعجم در روز ذی قار غلبه کرد و نتوانستند ایرانیان بعنقفیز دوشیزه دختر نعمان ظفر بیابند، روزه داشتند .

وگاهی می شود که این روزه با روزهٔ نینوی مجتمع میشوند وآن وقتی است که صوم کبیر در اول حد آن واقع گردد پس در نتیجه دوشنبه ای که پهلوی آن واقع می شود روزهٔ عذاری است و از آن تا روزه بزرك بیست و دو روز فاصله است و چون صوم نینوی عذاری سه روزاست ذکران ماریوحنا را روزه میگیرند که درروز جمعه‌ای است که پس‌از دنح است باذکران بولس وبطرس که روزجمعهٔ دوم است واین آن است که پس از ذکران یوحنا قرار دارد .

وبولس مردی یهودی بود که بگمان مسیحیان‌مسیح چشم اورا نابینا کرد سپس بینا نمود و بولس بمسیح اعتقاد آورد ومسیح اورا بهدایت امم فرستاد تاآنکه شعوب را هدایت کند و بطرس شمعون الصفا می باشد .

ودرجمعه سوم ذکران اصحاب اناجیل اربعه‌است ودرجمعهٔ چهارم ذکران اسطفانوس شهید است و برخی بیشتر این ذکران را بجا می‌آورند که روز پنجشنبه باشد ذکران آباء سریانیین در جمعهٔ پنجم است ودر جمعه ششم ذکران ابابشام است که آن ذکران ذیوذریوس و تیاذریوس و نسطورس اساقفه یونانیان باشد و در جمعه هفتم ذکران مرابای جاثلیق است و ذکران اولادآدم و آن یادآوری اشخاصی است که تا آنوقت در جمعه هشتم مرده اند.

و اگر چنین روی دهد که روزهٔ بزرگ فرا رسد و جمعه ها برای اعیاد وفاء نکنند ذکران آباء سریانیین را تعطیل می‌کنند و بجای آن ذکران مرابای جاثلیق را اقامه مینمایند و سپس بنظم سابق آغاز می نمایند و در مدت روزهٔ کبیر همه‌آدینه‌های مذکوررا برمیدارند وبهیچیك‌اعتناء نمی‌کنندوفقط درموقع‌عشاء دریك‌روزجمعه قداس که بمعنای تعظیم باشد بجا می‌آورند.

و نصاری برای ایامی که بمیلاد موصول است و عید دنح و ایام هفته جدولی ترتیب داده اند که جایگاه‌آن را در شهور سریانی متضمن است وهرکس میخواهد که آنها را عمل کند سالهای منکسرهٔ اسکندری را بگیرد و بجیجلهای شمسی مبدل کند و هرچه باقی ماند در جدول اعیاد نصارای نسطوری در سطر عدد داخل کند و هریك را اگر سرخ باشد در شهری که راس جدول آن قرمز است خواهد یافت واگر سیاه باشد در شهری که راس آن سیاه است و فوق آن روزی است از هفته که پیوسته در آن واقع است و اگر ما میدانستیم که نصاری یعقوبی چه میکنند ما هم اعیاد و روزهای مذهبی ایشان را بجدول مبدل میکردیم چنانکه برای نصاری نسطوری کردیم ولیکن بکسی که ازمذهب اینقوم باخبر باشد وموضوعات آنها را بشناسد فائز نشدم و جدول نصاری نسطوری این است:

این فصل

دراعیاد مجوس اقدمین وروزه های صابیان وعید های ایشان گفتگو می کند

مجوس اقدمین آنهائی را گویند که پیش اززردشت بوده اند و امروز نمیتوان شخصی را ازایشان پیدا کرد که بگفتهٔ زردشت معتقد نباشد وبنابر یکرأی مجوس اقدمین از همین قوم اند که زردشت بوده و برأی دیگر زردشت از قومی بوده که مذهب مهر داشته اند و زردشتی ها پاره ای از امور را درکیش خود ذکر می کنند که از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده .

در پیش گفتیم که صائبین حقیقی آنهائی راگویند که از اسیرانی که بختنصر ببابل آورده بود درآنجا باز ماندند وپس ازآنکه دیرگاهی در بابل بماندند بهمان دیار خو گرفتند و چون اصول صحیحی در دست نداشتند این بود که پاره ای از گفته های مجوس را که در بابل شنیدند باور داشتند و کیش صابئین از مجوسیت و یهودیت آمیخته است چنانکه همین قضیه برای اشخاصی که از بابل بشام نقل کردند وبسامره معروفند پیش آمد .

بیشتر صائبین در سواد عراق بطور تفرق زیست می نمایند و صابئین حقیقی ایشانند و چون دین این جماعت اساس صحیحی از وحی و الهام ندارد بدین سبب اختلافات بسیاری در مذهب صابئین دیده می شود و این گروه خودرا با نوش بن شیث ابن آدم منسوب می دارند .

گاهی حرانیان راکه بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب زمین هستند که رومیان پس از مسیحیت دست از آن برداشتند صابئین گویند و این دسته خود را بآغاثاذیمون وهرمس و والیس وبا ماسوار که ازفلاسفه بشمارمیروندمنسوب میدارند واشخاص نامبرده را با جمعی دیگر از حکما پیغمبر می دانند و طائفه مشهور بصابئین ایشان هستند هر چند که این نام را در دولت عباسی در سال ۲۲۸ برخود گذاشتند

که تا شرائط ذمه در بارهٔ ایشان مراعات شود و پیش از این ایشانرا حنفاء و وثنیه و حرانیان می گفتند .

صابئین ماههای خود را بنامهای سریانی می‌نامند و روش ایشان درماه و سال بروش یهود مانند است چه ' یهود ازایشان قدیمی ترند ودرسرهرشهری کلمهٔ هلال را می افزایند و می گویند هلال تشرین اول ' هلال تشرین آخر وآغاز سال ایشان هلال کانون‌آخراست ولیکن ایشان‌درعدد بهلال تشرین اول‌آغاز می کنند ومبداء روز بعقیدهٔ ایشان از پیدایش آفتاب است بخلاف آنانکه بشهور هلالی و قمری معتقدند که مبداء شبانه روز را ازاول شب می‌دانند صائبین مبداء را از روز دوم اجتماع حساب میکنند اگر اجتماع نیرین باندازه یك دقیقه پیش از طلوع آفتاب باشد مبداء ماه را از روزی که پس از آن است می گیرند و اگر اجتماع با طلوع آفتاب تصادف کند و یا پس از طلوع آن باشد آغاز ماه روز دوم اجتماع خواهد بود و چون در سه سال یك ماه و چند روزی برای ایشان جمع شد یکماه در عقب هلال شباط می افزایند و آنرا هلال آذار اول می نامند .

محمد بن عبدالعزیز هاشمی در زیج خود که بزیج کامل معروف است مقداری از اعیاد صابئین را برسبیل حکایت ذکر کرده و از اوائل احوال و تفصیل اسباب و علل این اعیاد چشم پوشی نموده و من گفته های محمد بن عبدالعزیز را با دیگر سخنان که از جمعی شنیده ام در این کتاب ذکر می کنم و از ناحیه خود مقداری در ظواهر این ایام تصرفاتی می نمایم که مأخذ آن استقراء در این ایام است و باندازه ای که در دیگر مباحث توانائی علمی داشتم در این مبحث ندارم وخداوند ما رابصواب توفیق دهد .

هلال تشرین اول ـ روز ششم آن عید ذهبانه است و روز هفتم مبداء تعظیم‌عید است و در روز سیزدهم عید فودی الہی است و روز چهاردهم عید التی فودی است و روز پانزدهم عید اقسام است .

هلال تشرین آخر - روزاول عید بخت کبیر(۱) است روزدوم مارشلاماوروز پنجم عید داموملح است که باید در این روز سر تراشید و روز نهم عید ترسا است که صنم زهره باشد و در روز هفدهم عید ترسا است که در این روز ببطنان خارج می شوند و در روز هیجدهم عید سروج است که عید تجدید لباس باشد و ابوالفرج زنجانی می گوید که چهارم این ماه عید مظال است وهیجدهمین روز از اول شهرآخر آن است .

هلال کانون اول - روزهفتم این ماه عید حطاب بنیان است که صنم زهره باشد و در روز دهم عید اصنام است که این روز را برای مریخ عید می گیرند و روزبیستم عید جن است و روز بیست و یکم آغاز روزهٔ اول است و فطر آن روز اجتماعی است که بعد از آن روز است و در این روز خوردن گوشت حرام است و صابئین روزهٔ خود را با دادن صدقه و مواسات با فقیران می گشایند و در روز بیست و هشتم عید دعوت جن است و روز بیست و نهم عید لحوب است و این روز را برای جن ها عید می گیرند ودر روز سی‌ام عید مشاورت است وابوالفرج زنجانی می گوید که بیست و چهارم این ماه میلاد است .

هلال کانون آخر - جمله دعا ها و روزه هائی که در این ماه انجام می یابد برای جن ها است و روز اول آن عید سر سال است چنانکه عید قلنداس برای رومی ها اینطور بود ودر روز چهارم عید دیرالجبل است و عید بلتی که زهره باشد وروز هشتم روزه هفت روزه آغاز می شود که فطر آن روز پانزدهم باشد و روز دوازهم دعوت

---

۱ - ابن ندیم در باب اعیاد صابئین میگوید که اژ روز بیست ویکم این ماه نه روز تمام روزه میدارند که آخرآن روز بیست و نهم است وروزه نه روز برای رب بخت است و چنانچه ابن سینا در سماع طبیعی شفا آنجا که از بخت و اتفاق سخن میراند میگوید یونانیان برای بخت معبدی ساخته بودند وآنرا ستایش میکردند و چون آسیای صغیر در تحت نفوذ یونانیان بوده عقیده مذکوررا میتوان از تاثیر یونانیها در صابئین دانست .

و حسوا می باشد و روز بیستم در کوه حران نماز می‌خوانند و روز بیست و پنجم عید صنم ترثا است و روز بیست و هشتم عید عرس السنه است .

هلال شباط ـ روز نهم آن اول روزهٔ کوچك است که هفت روز باشد وفطر آن شانزدهم آن است و در این روز هیچ چربی و اشیائی که چربی دار باشد نمیخورند و روز بیستم برای آفتاب عید بیت العروس است و روز بیست ودوم عید منطس است برای آفتاب و روز بیست و چهارم عید شیخ الوقار است که زحل باشد و روز بیست و پنجم عید عرس علمانا است .

هلال آذار ـ روز اول این‌ماه روزهٔ (ای) می‌باشد که سه روز است وروزچهارم فطر آن است و روز هفتم عید هرمس عطارد است و روز هشتم این ماه اول روزهٔ اکبر است و تنها در این روزه خوردن گوشت ممنوع است و معیار این عید آن است که صابئین ازروزی که آفتاب در برج حوت باشد تا سی و یك روز بعد که آفتاب در برج بره باشد وقمر نیز دربرج سرطان درهمان اجزا باشد که‌برج آفتاب است ، نوحه سرائی می کنند و اول این کار آغاز روزهٔ ایشان است و روز آخر فطر آن است و گــاهی اتفاق می‌افتد که این روزه بیست و نه روز می‌شود و پوشیده نیست که وقتی این قضیه رخ خواهد داد که هلال آذار از سی روز ناقص باشد و روم دهم موقع فطام وازشیر گرفتن کودکان است .

هلال نیسان ـ روزدوم آن عید دیلس است وروز سوم عید الکحل وروزچهارم غناء را تعظیم می دارند و روز پنجم عید بابیان صنم زهره است و روز ششم عید سمار وحی القمر است و در همین روز عید دیر کاذی است (۱) ودر اغلب اوقات فطر کبیر و درروز هشتم دمس خواهد بود ودر این روز عید منشئ الارواح است وروز نهم عید ارباب ساعات است و روز پانزدهم عید اسرار سماك است و روز بیستم در دیر کاذی عید الجمع است و روز بیست و هشتم عید دیرسیمی است .

۱ ـ ابن‌الندیم میگوید دیر کاذی یکی از دیرهای شهر حران است .

هلال ایار ـ روز دوم آن عید سلوغا است که رئیس شیاطین باشد و روز سوم عید معمودیه است و روز هفتم عید ضحضاك صنم قمر است وروز یازدهم عید ضحضاك وجروشیا است و روز دوازدهم عید جورشیا است و روزپانزدهم عید برخوشیا است و روز هفدهم عید باب التبن است و روز بیستم برای ضحضاك عید التمام رابپا می‌دارند که بتی کور می‌باشد و عید ترعوز در این روز است .

هلال حزیران ـ در روز هفتم آن ذکران تموزا می باشد و در این روز صابئین گریه و ناله می نمایند و در روز بیست و چهارم عیدکرموس است که عید تبریك باشد و در بیست و هفتم آن عید بیت‌القصاب است .

هلال تموز ـ در روز پنجم عیدالفتیه ن ب عیدالفتنه است و در روز هفدهم عید عرس دقائق است (۱) و در هیجدهم عید دقائق است و در نوزدهم نیز عید دقائق است .

هلال آب ـ روز سوم عید دیلفتان‌صنم زهره است و گاهی روز هفتم همین عید را میگیرند و در روز بیست و چهارم درچشمه‌آب گرم سروج باغتسال و شست وشوی می پردازند ودر روز بیست و ششم نیز عیداست و درروز بیست وهشتم عیدکفرمیسا است و در روز سی ام از آخرین شست وشوی درچشمه‌آب گرم سروج فارغ‌میشوند

هلال ایلول ـ روز سیزدهم عید عمید دورنا می باشد وزنان باید در این روز افطار کنند و در روز چهاردهم روزه دفانا است و در بیست و چهارم عید رؤس مخرج الاهله است و در بیست و پنجم در تل حران عید اشمع است .

صابئین درهر یك‌ازماههای‌دوازده گانه چندین‌روزروزه می‌دادند که تنها بر کاهنان این‌قوم واجب است و بگمان من یا چهارده روزاست و یا روز چهاردهم وحقیقت آن

---

۱ ـ نظر باینکه این الفاظ بزبان کلدانی است و در طول مدت ناسخین کتاب ناقلان این ایام تحریفاتی درآن کرده‌اند لذا نه معنای پاره‌ای از آنها از قبیل عرس و دقائق و دعوت و حسوا برای ما معلوم است و نه الفاظ صحیح آن .

برای ما معلوم نشد و یکی از اشخاصی که مذاهب و فرق صابئین را برای من بیان میکرد می‌گفت روز هفدهم از هر ماهی برای صابئین عید است و علت آنرا وقوع ابتدای طوفان در هفدهم دانسته اند و نیزروزهای انقلابین و اعتدالین را عید میدانند و روز انقلاب شتوی را هنگام مولد سال می دانند.

آنچه تاکنون از اعیاد گفته شد مدرك آن گفته های هاشمی و چند نفر دیگر بود و ما فقط این الفاظ را از روی نوشته های آنان تصویر کردیم و اگر درآینده عمر موفق شدیم که از خود صابئین و حرانیان و مجوس اقدمین بشنویم البته روش‌خودرا که تحقیق و تدقیق در امور است در آنها نیز مراعات خواهیم کرد.

چون روزهٔ بزرك صابئین در تربیع اول از هلال آذار است که در این هنگام آفتاب و ماه در دو برج ذی جسد خواهند بود، و چون فطر روزهٔ ایشان در تربیع اول از هلال نیسان است که نیرین در دو برج منقلبین خواهند بود، بدین سبب‌لازم آیدکه گردش شهور صابئین در سال خورشیدی بنا بر امر اوسط مانندگردش ماههای یهود باشد و هر علتی که برای یکی از این دو ذکر شود بعینه برای دیگری هم علت خواهد بود، چه، شرط فصح یهود این بود که‌آفتاب وماه دردو برج اعتدالی بنخستین تقابل خود برسد، با آنکه تقابل و روبرو گشتن‌آندو بازهم ممکن است، وشرط فطر روزهٔ یهود را هم در صفحات پیش گفتیم؛ پس تربیعی که برفطر مقدم است فطرصابئین و نزدیکترین اجتماع باعتدال پائیزی سر سال ایشان است که از ایلول خارج نیست وچون‌ما حساب مذکوررا برای یکی ازادوار نوزده گانه بنمائیم از روی امرجایل(۱) مطلوب خود را بدست خواهیم آورد زیرا چنانکه گفته شد یهود آغاز سال خویش را بوقت اجتماع تعدیل میکنند و اعمال یهود و نصاری در استخراج فصح بر حرکاتی که مؤخر از حرکات حقیقی است مبتنی است بخصوص در آفتاب و چون استقبال هـای مستخرجه آنان را با حرکاتی که از ارصاد نوین استخراج می‌گردد بسنجیم خواهیم

دید که پاره ای از آنها بحدی که یهود برای فصح تحدید کرده اند بنا برهر دو رأی مقدم است و آنرا معتبر نمی شمارند با آنکه حق همان است و خواهیم دید که برخی دیگر باواخر حد محدود نزدیك است و حال آنکه یهود آنرا اعتبار کرده اند با آنکه برفصح باندازه یکماه مقدم گشته .

در فصلی که از شهود یهود بحث می‌شود ، عقیده خود را اظهار نمودیم ومقصود از اینکه عقیده خود را ذکر نمودیم و این بود که تا هر دو دسته بدانند ما طرفداری از کسی نکرده ایم و بیغرضانه قضاوت نموده ایم .

بنابراین چون اولین حدود فصح را روز شانزدهم آذار و روز استقبال را در دو برج اعتدالین بدانیم و فصح های یك دوره را طوری در آن ترکیب کنم که هیچ کدام از حد محدود پیشی نگیرد ، خواهیم دید که چنانکه شرط شده هیچ فصحی روی نخواهد داد مگر آنکه نیرین متقابل شوند وآخرین حد آن روزسیزدهم نیسان می شود هرچند آفتاب بازهم در برج حمل خواهد بود ولیکن دیگرنمی تواند که با کرهٔ ماه روبرو گردد . و چون این فصح ها که تصحیح شده بدست آمد فطرصابئین را از روی آن استخراج می کنیم و از فطر ایشان آغاز سال این قوم که هلال تشرین اول است بدست خواهد آمد .

ما عمل فوق را انجام و در جدولی جای دادیم وچون سالهای ناقصه اسکندررا برای آغاز تشرین اولی که پس از اجتماع اول سال صابئین است بدست آوریم و یا عدد شانزده را بر آن بیفزائیم و یا عدد سه را ازآن بکاهیم و حاصل را برنوزده تقسیم کنیم و خارج قسمت ها را رهاکنیم و باقی را در سطرعدد ازجدول دورمعدل داخل نمائیم در مقابل سرسال و فطر بزرك صابئین وفصح تصحیح شده و صوم اوسط نصاری که از روی فصح درشهر سریانی می شود خواهیم دید و جدول دور معدل این است .

این فصل
درروزهای معروفی که اعراب جاهلی بکار می‌بستند گفتگو می کند

در پیش گفتیم که ماههای تازیان دوازده است و چون هر سه سال یکماه کبیسه می کردند همواره با سال خورشیدی مطابق می شد و نیز گفته شد که نامهای این شهور پاره ای دلالت به اوقات سالی دارد که در آن سال نام گذاری کرده اند و پاره دلالت برکاری دارد که در آنماه میکنند و نیز رأی دسته ای از علمای لغت با مقداری از روایات نقل شده در این باب را ذکر نمودیم و اکنون مقصود از این نقل آن است که رأی دیگری که تاکنون گفته نشده ذکر کنیم.

محرم را بدین جهت محرم گویند که چهار ماه از شهور عرب ماه حرام است که سه تای از آنچهار در پی یکدیگرند ویکی تنها است وآن سه ذوالقعده وذوالحجه و محرم می باشد و عربها در هرچهار جنگ را حرام می دانستند.

وجه نام گذاری صفر این است که عربها در این ماه بوباء گرفتار می شدند و رنگ آنان زرد می گشت که بتازی صفرت گویند.

ربیع الاول و ربیع الاخر در فصل پائیز می آمدند و عرب آنها را بهار نام گذاشته اند

سپس نوبت دو جمادی می شد و هنگامی این دو ماه فرا میرسید که هوا سرد می گشت و آب منجمد میشد و فصل زمستان می آمد.

رجب را بدین سبب رجب گویند که در اینماه می گفتند: « ارجبو » یعنی دست از چپاول و جنگ بردارید که در اینماه کاری حرام است و جمعی گفته اندکه چون در ماه پیش ازرجب بقتل و غارت شتاب می کردند که مبادا این ماه بزودی فرا رسد بدین جهت آنرا رجب نامیدند که از رجبت الشئی مشتق باشدکه بمعنای ترس از چیزی باشد.

شعبان از انشعاب مشتق ودر اینماه قبائل عرب برای چپاول ویغما باطراف پراکنده می گشتند وبسوی چشمه ها میرفتند .

پس از شعبان ماه رمضان است که چون گرما آغاز می گردد و زمین گرم و گداخته می شود بدین سبب آنرا از رمضاء مشتق نمودند و عرب در جاهلیت این ماه را بزرگ میداشتند .

در ماه شوال می گفتند « شولوا » یعنی کوچ کنید و جمعی از علمای لغت گفته اند که چون شتران ماده از برای تناسل جنسی دم خود را اشاله مینمودند که بمعنای بالا بردن باشد بدین سبب آنرا شوال گفتند و از این جا است که عربها زناشوئی را در اینماه مکروه و ناپسندیده می دانستند .

در ماه دوالقعده می گفتند اقعدوعن القتال یعنی دست از جنك بردارید وبروید در خانه های خود بنشینید و در ماه ذوالحجه تازیان بحج و زیارت کعبه می رفتند .

شهور عربی همواره بر فصول چهارگانه تقسیم بود و از پائیز شروع می شد که آن را ربیع می نامیدند سپس نوبت شتاء میرسید وپس ازآن نوبت ربیع می‌شد وآنرا صیف نیز مینامیدند وبرخی آن‌را ربیع‌الثانی می گفتند وآنگاه نوبت تابستان میرسید که آنرا قیظ نامیدند ولیکن این نامها بمرور زمان ازخاطرها بیرون شد و فراموش گشت و فقط از تحدید فصول چهارگانهٔ تازیان این اندازه میدانیم پائیز که اول ربیع بوده در سوم ایلول و اول زمستان در کانون اول و اول تابستان که ربیع باشد در پنجم خانه هـای آذار و آغاز قیظ که تابستان باشد در چهارم حزیران بودو این مطلب را از روی قسمت ماه در طلوع و سقوط دانستیم .

در مبادی فصول اربعه اختلاف شده بطلمیوس در کتاب مدخل درصناعت کره میگوید که یونانیان مبادی آنها را از حلول آفتاب در نقطه های اعتدالین و انقلابین دانسته و از کلدانیان حکایت کرده اند که ایشان از هشت درجه پس از اعتدالین و

انقلابین مبادی این فصل را شروع نموده اند.

و بگمان من یگانه سبب این اختلاف آن است که حسابهای کلدانیان در زیجهای خود از زیجهای یونانیان مؤخر بوده و هشت درجه مذکور بپاس حرکات اقبال و ادبار فلك می‌باشد که منتهای آن هشت درجه است و این حرکت‌را ابوجعفر خازن در زیج الصفائح و ابراهیم بن سنان در کتاب حرکات الشمس بوجهی کامل بیان نموده اند. (١)

اما بعقیده روم و سریانیان مبادی این فصول را برچهار نقطه دو اعتدال و دو انقلاب باندازه نصف برج مقدم داشته اند و در نتیجه مبادی این فصول از آغاز دخول آفتاب در نصف برجهائی که برآن مقدم است می شود و بدین سبب این بروج را ذوات‌الاجساد گفته اند.

سنان بن ثابت از قبطی ها و از ابرخس دو قول در این مطلب نقل کرده که مفاد هردو این است که مبادی این فصول باندازهٔ یك برج تمام بر نقاط چهارگانه مقدم است.

آن‌دسته ازطبیعیین که‌خیلی غلوداشتند یك برج ونیم‌مبادی‌فصول رابرنقاط‌اربعه مقدم دانسته‌اند ودستهٔ دیگرازآنان که خیلی ازحقیقت دور بودند مبادی این فصول را از هنگامی که آفتاب از معدل‌النهار باندازه نصف میل کلی خود میل می‌یابد دانسته‌اند و بدین سبب ازمتعارف بشر وازآن معانی که نامهای این چهار فصل برآن وضع شده بسیار دور گشته اند و این آراء با اختلافاتی که دارد در این جدول محصور است.

---

١ - در صفحهٔ ١١٧ تاریخ الحکماء قفطی چندین سال پیش همین حرکت را دیدم و عین عبارت را برای خوانندگان نقل میکنم : لمحمد ثمنةازیاج اولها المولف علی مذهب السند هند خالف فیه الفزاری و الخوارزمی فی عمة الاعمال و استعماله لحرکة اقبال فلك البروج و ادباره علی رای ثاون الاسکندری لیصح له بها مواضع الکوکب فی الطول ... .

جدول فصول علی اختلاف آراء

اختلاف آراء	فصول	ربیع	صیف	خریف	شتاء
رومیان و سریانیان و جمهور اهل نجوم	جایگاه آن	—	—	—	—
	از ماهها	اذار	حزیران	ایلول	کانون اول
یونانیان بنابر نقل بطلمیوس	جایگاه آن	یه	یو	یز	یه
	از ماهها	اذار	حزیران	ایلول	کانون اول
کلدانیان بنابر حکایت بطلمیوس از ایشان	جایگاه آن	کج	کد	که	کج
	از ماهها	اذار	حزیران	ایلول	کانون اول
اعراب بنابر آنچه در کتب انواء از ایشان نقل شده	جایگاه آن	ه	د	ج	ج
	از ماهها	اذار	حزیران	ایلول	کانون اول
قبطیان مطابق حکایت سنان بن ثابت	جایگاه آن	ز	ی	یه	یا
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
ابرخس بنابر نقل سنان بن ثابت از ایشان	جایگاه آن	یا	یز	یو	یا
	از ماهها	شباط	ایار	ایلول	تشرین آخر
غلات طبیعیین که از حقیقت دور مانده اند	جایگاه آن	—	—	—	—
	از ماهها	شباط	ایار	آب	تشرین آخر
آن دسته از طبیعیین که بطور افراط دور از حق مانده اند	جایگاه آن	یه	یه	یز	یز
	از ماهها	کانون آخر	نیسان	تموز	تشرین اول

این جدول مربوط بصفحه ۳۸۶ میباشد

جدول دور معدل

سطر عدد	عبور یک دور	جایگاه سر سالهای ماهها از ایلول	فطر روزه بزرگ ایشان	ماه این فطر	فصح مصحح	ماه این فصح	روزه اوسط استخراج شده برای نصاری	ماه این روزه	آغاز تشرین که در پی آن فصح است	شهور این تشرین
(۱)		کج	ا	نیسان	ح	نیسان	ک	شباط	یح	ایلول
ب	ع	یز	کا	اذار	کج	اذار	ط	شباط	ز	ایلول
ج		و	ط	نیسان	یو	اذار	کج	کانون آخر	کو	آب
د		که	کط	اذار	د	نیسان	یو	شباط	ید	ایلول
ه	ع	ید	یز	اذار	کد	اذار	ه	شباط	ج	ایلول
و		ب	ه	نیسان	یب	نیسان	کد	شباط	کب	ایلول
ز	ع	کا	که	اذار	ا	نیسان	یح	شباط	یا	ایلول
ح		ی	یح	نیسان	کا	اذار	ب	شباط	لا	آب
ط		کط	ب	نیسان	ط	نیسان	کا	شباط	یط	ایاول
ی	ع	یح	کب	اذار	کط	اذار	ی	شباط	ح	ایلول
یا		ز	ی	نیسان	یح	اذار	ل	کانون آخر	کج	آب
یب		کو	ل	اذار	و	نیسان	یح	شباط	یو	ایلول
یج	ع	یه	یط	اذار	کو	اذار	ز	شباط	ه	ایلول
ید		د	ز	نیسان	یه	اذار	کز	کانون آخر	که	آب
یه		کج۲	کز	اذار	ج	نیسان	یه	شباط	یج	ایلول
یو	ع	یب	یو	اذار	کج	اذار	د	شباط	ب	ایلول
یز		ا	د	نیسان	یا	نیسان	کج	شباط	کا	ایلول
یح	ع	ک	کد	اذار	لا	اذار	یب	شباط	ی	ایلول
یط		ط	یب	نیسان	ک	اذار	ا	شباط	ل	آب

(۱) در نسخهٔ مدرسه در این قسمت حرف ا دارد و صحیح همان است (۲) در نسخهٔ مدرسه کج است

این جدول مربوط بصفحهٔ ۳۸۳ میباشد

اعراب جاهلی را در اوقاتی از ماههای نسئی شده بازارهائی در بلاد مختلفه عربستان بپا میگشت که معروفترین آن بقرار ذیل است .

سوق‌دومةالجندل ـ ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی در کتاب محبر میگوید که این بازار از غره ربیع‌الاول تا نیمهٔ آن بپا می‌گشت وطریقه خرید و فروش دراین بازار با انداختن سنك ریزه‌ای بروی کالا بود و چون قبیله‌ای و یا دسته‌ای بر گرد متاعی جمع می شدند و هر کس که آنرا می پسندید و سنگی بر متاع پرتاب مینمود معامله او لازم و کالا ازان او می‌گشت .

سوق مشقر ـ بتشدید شین و قاف که از روز اول از جمادی الاخره بپا میشد و ازترس اینکه دروغی نگویند طریقهٔ خرید وفروش دراین بازار با ایماء واشاره‌بود .

سوق صحار ـ بضم صاد که ازدهم رجب بپامی‌گشت وپنج روز بطول‌می‌انجامید .

سوق دبا ـ که در آخرین روز رجب بپا می شد .

سوق شحر ـ که از نیمهٔ شعبان بپا می‌شد و طریقهٔ دادوستد در این بازار نیز با پرتاب سنك ریزه بر متاع بود .

سوق عدن ـ که از روز اول رمضان تا دهم نوبت آن بود .

سوق صنعاء ـ از نیمه رمضان تا آخر اینماه طول میکشید .

سوق رابیه و عکاظ ـ رابیه در حضرموت و عکاظ در اعـالی نجد و نزدیکی عرفات بود و این دو بازار در یك روز که آخر ذی‌القعده باشد بپا می‌گشت و عکاظ بزرگترین بازار عرب بود و قریش و هوازن و غطفان و اسلم و عقیل و مصطلق و احابیش وجمعی ازمردم طبقه سوم درآنجاگرد میآمدند واین بازار ازنیمهٔ ذی‌القعده تاآخر آن بپا بود وچون هلال ذی‌الحجه دیده می‌گشت ازآنجا بذی‌المجاز می‌آمدند که بعکاظ نزدیك است واین سوق تا روز ترویه بطول می‌انجامید سپس بمنامیرفتند سپس بازار نطات در خیبر و بازار حجر در یمامه از غره محرم تا دهم آن بپا می‌شد و از آنزمان که خداوند اسلام را در جهان آشکار نمود همه این بازارها تعطیل گشت .

این فصل

در روزهائی که مسلمانان بکار می بندند بحث میکند

مسلمانان ماههای عربی را که نسئی نشده باشد بکار می بندند حقیقت نسی و سبب اینکه تازیان باین کار قیام می کردند بیان کردیم و چهار ماه ازاین شهور را حرام دانسته اند چنانکه خداوند فرموده است : منها اربعة حرم فلا تظلموا فیهن انفسکم . و شوال و ذوالقعده و دهه اول ذیحجه را شهور حج می‌نامند و این همان ایام است که ایزد تعالی گفته : الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی‌الحج و از این سبب این ایام را ماههای حج گفتند که پیش ازآن جایز نیست که حاجیان احرام ببندند واصحاب مذاهب فقهی را در اینباب با یکدیگر اختلافهائی است که اگر بخواهیم آنهارا نقل کنیم کتاب طولانی می شود و بعلاوه فقها در کتب فقهی ذکر کرده اند .

و ازاین سبب با آنکه دو ماه بیشتر نیست جمع گفته شده وحال آنکه سزاوار تثنیه است که ده روز زائد را فراگیرد و اما ماههای عهد را که خداوند درباره آن فرموده : « فسیحوافی الارض اربعة اشهر » از روز اضحی تا دهم ربیع‌الاخر است زیرا علی علیه‌السلام در موسم روز عید قربان سوره برائت را خواند، و مسلمانان را در این ماهها روزهائی است که مورد تعظیم آنان است .

محرم - روز اول آن مورد تعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بر وزن عاشورا و در این روز پارسایان شیعه روزه می گیرند و روز دهم آن عاشورا است و فضیلت این روز مشهور می باشد و از پیغمبر روایت کرده اند که فرمود « ایهاالناس سارعوا الی الخیرات فی هذا الیوم فانه یوم عظیم مبارك قد بارك‌الله فیه علی آدم » ملت اسلام همواره این روز را معظم می دانستند تا آنکه قتل حسین بن علی بن ابی طالب در این روز اتفاق افتاد و او و خاندانش‌را از راه بستن آب برآنان، گذراندن از دم شمشیر، آتش در خیام حرم، برهنه کردن

سرها ، اسب دوانیدن بر اجساد ، کـه در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکـرده اند
ازمیان بردندوازاین تاریخ مسلمانان عاشورارا میشوم دانستند ولی بنی‌امیه در این روز
لباس نو پوشیدند وزیب وزیور کردند و سرمه بچشم خود کشیدند واین روزرا عید گرفتند
و عطرها استعمال کردند و مهمانیها و ولیمه ها دادند و تا زمانی که ایشان بودند این
رسم در توده پایدار بود (۱) حتی اینکه پس از انقراض ایشان بازهم این رسم باقی
ماند ولی شیعیان از راه تاسف و سوگواری بقتل سیدالشهدا در مدینة السلام و شهر
های دیگر گریه می کنند و نوحه سرائی مینمایند و تربت مسعود حسین را در کربلاء
در این روز زیارت مینمایند و چون خبر کشته شدن حسین را بمدینه آوردند دختر
عقیل بن ابی طالب از خانه بیرون آمد و این اشعار را برخواند :

ماذا تقولون ان قال النبی لکم — ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی — نصف اساری ونصف ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذنصحت لکم — ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

و ابراهیم بن اشتر ناصر آل رسول‌الله در این روز کشته شد و می گویند دراین
روز بود کـه خدا توبه آدم را پذیرفت و کشتی نوح در این روز بود کـه برجودی
فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زائیده شد و موسی و ابراهیم در این روز
نجات یافتند و در این روز آتش بابراهیم برد و سلام گردید و در این روز چشم
یعقوب بینا شد ، یوسف از چاه بیرون آمد ، سلیمان از نو بسلطنت خود رسید ،
عذاب از قوم یونس برداشته شد ، بدبختی و بیچارگی از ایوب مرتفع گشت ، دعای
زکریا مستجاب آمد و یحیی را بدو بخشیدند ، و گفته اند یوم الزینة که موعد سحره
فرعون بود در وقت زوال این روز است و این اتفاقات را که در این روز ذکر کرده
اند اگرچه وقوع آن امکان عقلی دارد ولی معلوم است که ناقل آنها دسته‌ای ازعوام
محدثین بوده اند و یا آنکه خواسته اند با اهل کتاب مسالمت کنند .

---

۱ – این است که در زیارت عاشورا ذکر شده انه یوم قد تبرکت به بنوامیه

وگفته اند که عاشوراء کلمه ایست عبرانی ومعرب یعنی عاشور که دهم تشری یهود باشد که روزه آن روز کبور است و چون این روز را بماههای عربی نقل کردند در روز دهم اولین ماه اعراب شد چنانکه درماههای یهود هم دراولین ماه وروز دهم است و روزه این روز در سال اول هجرت بر مسلمانان واجب بود سپس صوم شهر رمضان که واجب شد و پس از آن بود این کلمه را نسخ کرد .

ونیز روایت کرده اند که چون پیغمبر بمدینه آمد یهود را دید که روز عاشورا را روزه می دارند وپرسید چه علت دارد که امروز را روزه می گیرید گفتند : خداوند فرعون وپیروانش را در این روز غرق کرد و موسی ویارانش را نجات داد پس پیغمبر فرمود که ما بموسی از یهود سزاوارتریم واصحاب خویش را امر کرد که آن روز را روزه بدارند و چون روزه رمضان واجب شد دیگر پیروان خود را امر ونهی ازروزه داشتن عاشورا ، نفرمود .

این روایت درست نیست چه ، برخلاف امتحان و تجربه است زیرا آغاز محرم در سال هجرت روز جمعه شانزدهم تموز سال نهصد و سی و سه اسکندری بوده است و چون آغاز اول سال یهود را در آن سال بدست آوردیم . روز یکشنبه دوازدهم ایلول می شود که با روز بیست و نهم صفر موافق است وروزه عاشورا روز سه شنبه نهم شهر ربیع الاول می گردد و هجرت نبوی در نیمهٔ اول از شهر ربیع الاول بود و از پیغمبر پرسیدند که در باره روزه دوشنبه چه می فرمائی ؟ گفت : در این روز من متولد شدم و در همین روز به پیامبری رسیدم و در این روز بمن قرآن نازل شده و در این روز نیز هجرت کردم .

سپس ، علماء اختلاف کردند که در کدام دو شنبه هجرت واقع شده برخی می گویند در روز دوم ربیع الاول وجمعی گفته اند در روز هشتم آن ودسته‌ای میگویند روزدوازدهم آن ولی آنچه محل اتفاق است این است که در هشتم ربیع الاول بوده جایز نیست که درروزدوم ودوازدهم باشد زیرا چنانکه گفتیم اول ربیع الاول در آن سال روزدوشنبه

بود و بنابراین پیغمبر یك روز پیش ازعاشورا باید بمدینه آمده باشد ولی عاشوراء یهود جز چندین سال که از اند تجاوز نمی کند قبل از آنسال و یا بیست و چند سال پس از این موعد اتفاق نمی افتد و چگونه می توان گفت که روز عاشورا را بواسطه اتفاق با عاشور پیغمبر روزه گرفت تا وقتی که از اول شهور یهود با اتفاق یهود بساول شهور عرب نقل نکرده باشد ونیزدرسال‌دوم ازهجرت روزعاشور روز شنبه ازایلول بود ونهم ربیع الاول پس در نتیجه اینکه جمعی از اهل تاریخ گفته اند این دو در یك روز بود محال است واما اینکه یهود می گویند خداوند فرعون را در این روز غرق کرد خلاف تورات است زیرا در روز بیست و یکم نیسن که هفتم از ایام فطیر است فرعون غرق شد و اول فصح یهود پس از قدوم پیغمبر علیه السلام بمدینه روز سه شنبه بیست و دوم آذار سال نهصد سی و سه اسکندری بود که با روز هفدهم ماه رمضان موافق می شد و روزی که خداوند فرعون را غرق نمود بیست و سوم ماه رمضان می شودپس برای این روایت وجهی نخواهد بود .

در روز شانزدهم بیت المقدس قبلهٔ مسلمانان شد ودرهفدهم اصحاب فیل بمکه وارد شدند .

صفر ـ در روز اول آن سرحسین (ع) را بشهر شام وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که دردست داشت بلبهای حسین می‌زد ومی گفت

لست من‌خندف ان‌لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا	جزع‌الخزرج‌من‌وقع‌الاسل
فـاهلوا و استهلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لاتشل
قدقتلنا القرن من‌اشیاخهم	وعدلناه ببدر فاعتدل (۱)

خوانندگان محترم این کتاب دیده اند که قسمتی از ابیات تازی را اینجانب معنی نکرده ام و سبب این کارهمانا وضوح آن اشعار بوده که البته بامقام خوانندگان

و امام زید بن‌علی دراین روز کشته شد و درکنار فرات او را بداری آویختند سپس کالبدش را سوزانیدند و خاکسترش را در آب پاشیدند و در شانزدهم ناخوشی پیغمبر شروع شد و این مرض باعث مرگ ایشان شد و در روز بیستم آن سر حسین علیه السلام را ببدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند و زیارت اربعین راجع باین روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند .

و شب بیست و هفتم این ماه را لیلة القدر می نامند و این شب را خداوند فرموده «خیر من الف شهر» واین اتفاق ازناحیه عوام‌الناس روی داده ودر حقیقت مجهول است و گفته اند که در روایت آمده است که لیلة القدر را در شب هفدهم و نوزدهم بیابید چه ، وقعه بدر و فتح مکه و نزول فرشتگان مسومین در آن بوده و شاید هم این قول صحیح باشد زیرا خداوند می گویند : « تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر » .

این دفتر مناسب نیست که معنی شود و چنانکه استاد ما بیرونی در مواضع متعدد فرموده که این کتاب برای عوام نیست من هم این گفتار را تکرار می کنم ولی این چند بیت چون بسیار نکته مهمی را حائز است که صدها نفر از اهل تاریخ و حدیث حتی مانند مصنف کتاب توجه ننموده اند یا اگر کرده اند بما نرسیده و من ندیده‌ام این است که میخواهم قدری نسبت بگذشتگان فضولی کنم .

این اشعار را یزید پس از واقعهٔ جنگ حره که درآخر این فصل ذکر شده سروده و دلیل برآن این است که میگوید ایکاش آنانکه از بزرگان من در بدر کشته شدند امروز بودند و میدیدند که چطور خزرجیها که انصار پیغمبر بودند از نیزه های من ناله میکنند وچون من رؤسای انصار را کشتم و با کشتگان بدر پیغمبر درست معادل شد و اگر بنا بگفته بیرونی ونوع مورخین پس از چوب زدن بدندان مبارك حسین گفته باشد ابدا تناسب نخواهد داشت ومعلوم است اوس وخزرج دو قبیله بودند تحتانی که انصار را تشکیل میدادند و این بیت را هم بهمان وزن شعر بحق ابن زبعری گفته که یکی این است :

لعبت هاشم بالملك فلا　　خبر جاء ولا وحی نزل

و نیز گفته اند که در روز اول ماه رمضان صحف ابراهیم نازل شد ودرروز ششم تورات برموسی نازل گشت ودردوازدهم زبور برداود نازل شد ودرروزهیجدهم انجیل بر عیسی نازل گردید ودر بیست چهارم قرآن بر محمد (ص) ودر بارهٔ نزول قرآن خدایتعالی فرموده « شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن » پس بیقین دانسته شد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده وجمعی از علماء باین آیه استدلال می کنند « ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان » براینکه نزول قرآن در روز هفدهم می شود زیرا در این روز بود که لشکر اسلام و مکیان در بدر یکدیگر را ملاقات کردند.

اما تورات در پیش گفتیم که در روز ششم از سیون نازل شد که عید العنصره باشد و اگر ماه رمضان با این ماه چنانکه گفته اند متفق شده باشد ممکن است ولی صحت آن را نمی توان دانست زیرا سالی راکه تورات درآن نازل شد معلوم نیست و اگر معلوم بود ما از راه حساب معلوم می کردیم واما اینکه گفته اند انجیل درهیجدهم رمضان نازل گشته این مطلب را کسی گفته است که کیفیت انجیل ونظم وطریق جمع آوری آنرا نمی‌دانسته واما نزول دیگر کتابهای آسمانی بکلی مجهول است وممکن نیست کسی براین مطالب وصول یابد.

شوال ـ روز اول آن عید فطر است وروز رحمت نامیده می شود ودراین روز خداوند جبرائیل را برای وحی خود برگزید و نیز در این روز بزنبور عسل صنعت شهد سازی را الهام کرد و می گویند در این روز خداوند بهشت را آفرید.

ودر روز دوم این ماه روزه مستحبی است که شش روز است متوالی ودر روز چهارم مباهلهٔ پیغمبر است با نصاری نجران که حسن و حسین را بجای پسران خود و فاطمه را بجای زنان باخودآورد وعلی‌بن‌ابیطالب‌را بنابرامر ایزدی بخود نزدیك ساخت و در روز هفدهم غزوهٔ احد است و بگفته‌ای دیگر غزوهٔ احد در روز نیمه این ماه بوده و حمزه نیز در این روز کشته شد و پیغمبر از کشته شدن اوخیلی متاثر گشت و در روز نوزدهم وفات ابیطالب است و در روز بیست وسوم بگمان جمعی یونس را ماهی بلعید.

ذوالقعده ـ در روز پنجم آن کعبه از آسمان بزمین آمد و رحمت از آسمان بر آدم نازل شد و پایه‌های خانهٔ کعبه را ابراهیم واسماعیل بالا بردند ودرروز چهاردهم آن بگمان جمعی یونس از شکم ماهی بیرون آمد و بنابر این قول یونس در شکم ماهی بیست و دو روز درنگ کرد ولی بعقیده نصاری چنانکه درانجیل ذکر شده سه روز بوده و در بیست ونهم بگمان جمعی بوته کدو برای یونس روئیده شد.

ذوالحجه ـ در روزاول آن پیغمبر فاطمه دخترخود را بتزویج علی بن ابیطالب در آورد و دههٔ اول این ماه را ایام معلومات وحرم گویند ومی گویند آن ده روزی که خداوند وعده خود را با موسی اتمام نمود همین ده روزاست چنانکه می گوید:

« و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر » و مقصود از سی شب شبهای ماه ذی‌القعده و مقصود از ده روز همین دههٔ مذکور است و روز هشتم این ماه را ترویه می نامند.

وجمعی میگویند که وجه این نام گذاری آن است که آبرا از مکه بر روایا که شتران آبکش باشند حمل می کردند ونیز گفته اند که چشمهٔ زمزم را دراین روز خداوند برای اسماعیل بیرون آورد واوازاین آب آشامید تاآنکه سیر شد ونیز گفته‌اند که خداوندبموسی‌دراین‌روزدر کوه‌طور تجلی فرمودچنانکه درقصه‌موسی ذکر شده وروزنهم این‌ماه را عرفه گویند که درعرفات روزحج اکبراست‌واز این‌جهت این روزرا عرفات می نامند که مردان که برای‌قضای مناسك‌حج در کعبه گرد می آیند یکدیگررا می‌شناسند ودر این روز خداوند ابراهیم را خلعت خلت بپوشانید و این روز را یوم العفو نیز می نامند وروز دهم اینماه عید اضحی است که قربانیها و هدی را دراین روز می کشند و آخرین روز حج همین روز است و در این روز اسماعیل را خداوند بیك قوچ فدیه گرفت و نیزمی گویند که در همین روز خداوند صراط را برای حساب و قضاوت در اعمال بیافرید و روز یازدهم این ماه یوم القراست زیرا مردم در این روز در منی استقرار می جویند و در روز دوازدهم یوم النفر است و ایام تشریق روز یازدهم

و سیزدهم و دوازدهم است و از این جهت این سه روز را ایام تشریق نامند که اعراب می‌گویند اشرق ثبیر کیما نغیر .
و ابن اعرابی می‌گوید وجه‌تسمیه‌آن است که هدی‌را نمی‌کشند تاآنکه‌آفتاب‌طلوع کند و این همان روز هائی است که خداوند فرموده و اذکروالله فی ایام معدودات .

و در روز هفدهم عثمان بن عفان رضی الله عنه کشته شد و روز هیجدهم عید غدیرخم می‌باشد وآن نام منزلی است که پیغمبر پس ازحجة الوداع درآنجا فرودآمد و جهاز شتران را جمع کرد وبازوی علی بن ابیطالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود : « ای مردم آیا من از خود شما بشما اولی نیستم ؟ » گفتند : آری ، فرمود : بر هر کس که من مولی باشم علی مولای اوست ؛ خداوندا ؟ دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن و آنانکه علی رایاری می کنند ایشانرایاری نما و آنانکه میخواهند او را خوار و زبون کنند تو ایشانرا خوار و ذلیل کن و از هر راهی که علی میگردد حق و حقیقت را با او بگردان » . روایت کرده اند که‌پس ازاین گفتار سرمبارك خودرا بسوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه گفت : خداوندا آیا ماموریت خودرا رسانیدم ، ودرروزبیست وچهارم این‌ماه امیرالمومنین در حال رکوع انگشتر خویش‌را بسائل‌بخشیدو درروز بیست و پنجم عمربن خطاب کشته شد وسوره هل اتی دراین روز نازل شد و در روز بیست و ششم استغفار به داود نازل گشت .

در روز بیست ونهم وقعه حره اتفاق افتاد ودراین جنك بنی‌امیه اهل مدینه را قتل عام وهستی آنانرابیغما بردندوبزنان مهاجروانصار دست درازی کردند وبی‌ناموسی بسیاری نمودند و هرآنکس راکه پیغمبر از این اوباش که اعمال قبیحه را در مدینه احداث کردند لعنت کرد خداوند نیز لعنت کناد و ما را در شمار اشخاصی گرداناد که باعمال فساد رضایت نمی دهند و او بهترین توفیق دهندگان و یاران است و سپاس بی نهایت بر او باد .

این فصل

درمنازل ماه ودر طلوع وغروب آن وصور این منازل گفتگو می کند

اکنون موقع آن فرا رسید که دیگر لب از گفتار فرو بندیم ، و آنچه از ما پرسیدند و در خور دانش ما بود و وعده داده بودیم که پاسخ گوئیم ، بوعده خودوفا کردیم و فوق کل ذی علم علیم ، و برای تکمیل این فن جز شناسائی طلوع منازل ماه در روزهای سال خورشیدی چیزدیگری باقی نماند ، واین بحث برای عموم منفعتی که دارا است ازمعرفت باحوال‌طبیعی که بانتقال منازل قمرحادث می شود ازینروی ، سخن خود را بکلیات این مبحث وسرچشمهٔ های این باب سوق می دهیم وقدری از امثال که در این باب گفته اند از کتابهائی که در همین معنی تألیف گشته التقاط می کنیم ، مانند کتاب کلثومی و کتاب ابراهیم بن سری زجاج و ابی یحیی بن کنـاسه و ابی حنیفه دینوری در انواء و کتاب ابی‌محمد نجبلی درعلم مناظر نجوم و کتاب ابی الحسین‌صوفی درکواکب ثابته و دیگر کتابهای مربوطه باین باب گوئیم :

هندیان فلك را بشمار منازل‌ماه ، که نزدایشان‌بیست‌وهفت‌منزل‌است ، قسمت کرده‌اند ، پس‌درنتیجه ، فلك‌هم بیست‌وهفت‌پاره‌تقسیم‌شده وهرپاره‌ازفلك که‌منزل قمرباشدتقریباً سیزده‌درجه وربع‌درجهٔ است ، وهندیان‌احکام نجومی‌خودرابحلول ستارگان درر باطات که معروف بجفور است و برای هرحال و حاجتی جداگانه مفروض شده استخراج می کنند ، و حکایت این مطلب بدرازا می کشد و ازدائره غرض بیرون است ودرکتب احکام تنجیم موجود و معروف میباشد . (۱)

اما اعراب فلك را به بیست وهشت منزل قسمت کرده اند پس هر منزلی‌تقریباً دوازده درجه و پنج ششم درجه است و در هربرجی دو منزل و ثلث منزل از منازل قمر واقع می شود و یکی از گویندگان ایشان چنین گفته :

عدتهـا لمن اراد عدها　　　عشرون نجما وثمان بعدها

۱ – در حاشیهٔ یك صفحهٔ ۲۳ قدری رباطات را شرح داده‌ام .

تکون فی البرج من المنازل   منزلتان بعد ثلث کامل
لها حساب و لها انواء   یدور لها الصیف و الشتاء

آنچه اعراب ازاین منازل بکار می‌برند غیراز آن است که هندیان مورد استفاده قرار داده اند ، زیرا مقصود اعراب از این کار شناسائی احوال هوا درازمنه ومعرفت حوادث جوی درفصول سال است وچون تازیان قومی بودند امی وبیسواد نمی توانستند که این منازل را بغیراز دیدن از راه دیگر بشناسند ، این بود که منازل ماه رابکواکب ثابته که در آن منازل اتفاق می افتد نشانه گذاشتند ، زیرا ، کواکب ثابته از آن منازل زائل نمیشود مگر اینکه مدتهای دراز بگذرد و اعراب هم مردمی نبودند که این قبیل مطالب را بفهمند ، سپس اشعاری در این باب سرودند واسجاعی انشاء کردند و تاثیر طبیعی که در طلوع هریك ازمنازل مطابق تجربه وامتحان روی می‌دهد برای اینکه حفظ آن برامی ها آسان باشد در این اشعار و اسجاع ذکر کردند و در احوال زندگی خود بدان اشعار تمثل جستند مثل اینکه یکی از ایشان می گوید :

اذا ما قارن القمر الثریا   لثالثة فقد ذهب الشتاء

معنای شعر این است : پروین که در درجه دهم برج ثور است تقریباً تا درجه پانزدهم آن ، چون ماه در شب سوم مقارن آن گردد دوری ماه از آفتاب تقریباً چهل درجه خواهد بود و آفتاب در اینموقع در اول حمل جای خواهد داشت و باز مثل اینکه دیگری گفته است :

اذا ما البدر تم مع الثریا   اتاك البرد اوله الشتاء

بیان شعر آن است که چون ماه در استقبال با پروین مقارن گردد آفتاب در نصف عقرب خواهد بود و آن روز ها اوائل سرما است و دیگری گفته :

اذا ماقارن الدبران یوما   لاربع عشرة قمر التمام
فقدحف الشتاء بکل ارض   قوارس موذنات باحتدام
وحلق فی السماء البدر حتی   تقلص ظل اعمدة الخیام
وذلك فی انتصاف اللیل شطرا   ویصفو الجو من کدر الغمام

چه ، آفتاب در اینوقت درقلب برج عقرب است و در اینهنگام آغاز سرما است و میل درجه ماه بسوی شمال خواهد بود و بسا هم اتفاق می افتد که عرض ماه از فلك البروج بجهت میل ، باروؤس اعراب مسامت می گردد و چون ماه بوسط السماء رسد سایه هر چیزی در اینوقت که نیمه شب است ناپدید میشود و دیگری گفته :

اذا ما هلال الشهر اول ليلة — بدا لعيون الناس بين النعائم

اتتك رياح القر من كل وجهة — وطاب قبيل الصبح كور العمائم

زیرا آفتاب در اینوقت در اول قوس است و باز چنانکه دیگری گفته :

وقد برد الليل التمام باهله — واصبحت العواء للشمس منزلا

زیرا چنانکه جدول مخصوص بدین کار گواهی میدهد کواکب عواء حوالی اعتدال خریفی است .

واگر من بخواهم که این قبیل ابیات را در این کتاب ذکر کنم واسجاعی را که اعراب در طلوع هر منزل از منازل ماه گفته اند ایراد نمایم ، بشرح معانی آن نیازمند می شوم وباید غرائب لغات آنها را هم ذکر کنم واین بار گران راآنانکه درانواء کتابی نوشته اند از دوش من برداشته اند .

وچون تازیان تاثیرات را بطلوع کواکب وغروب آن نسبت دادندواز علوم طبیعی بی خبربودند که تاثیرات باجرام کواکب وطلوع خود اجرام وابستگی دارد نه بجایگاه آنها ونقاط فلك وحلول آفتاب درآن ، این بود که مانند حکایتی که در شعرای یمانی گفته شد ، که بقراط در زمان خود مردم را هنگام طلوع آن از فصد نهی کرده ، معتقد شدند و این فصل یکی از حالات گذشته من را بیاد می آورد که مصداق گفتهٔ احمد بن فارس است

قدقال فيما مضى حكيم(۱) — ماالمرء الا باصغريه

(۱) یعنی در روز کارهای گذشته حکیمی گفته است که انسان بدو چیز کوچك خود شناخته میگردد ، یکی دل است و دیگری زبان ولی من مانند مرد دانا و خردمندی سخن میگویم که آدمی تنها بدو درهم خود شناخته میشود و کسی که دو درهمش همراه نباشد عیال او بدو التفات نمی کند و از ذلتی که در خانواده خود خواهد دید خیلی حقیر و ناچیز خواهدشد بطوریکه گربهخانه وهمبراو بول خواهد کرد

فقلت قول امرء لبیب — ماالمرء الا بدرهمیه

من لم یکن معه درهماه — لم تلتفت عرسه الیه

وکان فی ذله حقیراً — یبول سنورهم علیه

شرح قصه آن است روزگاری را که از ساحت مبارك دوربودم وازسعادت خدمت شریف محروم (۱) درری شخصی را دیدم که درشمار علماء نجوم بود ومقارنات کواکب را که بمنازل منسوب بود بکارمی بست تا از رباطات و جفور آن احکام استخراج کند وحوادث جو را بدین طریق بشناسد من بدو گفتم : صواب درخلاف این کاراست وطبیعتی که بنخستین منزل ماه وخواص آن وآنچه هندیان ازارتباط آن منزل با منزل دیگرذکر کرده اند، همینقدر که از اوائل برج حمل کوکب آن زائل شد این طبیعت زائل و برطرف نمی گردد چنانکه احکام برج حمل بانتقال صورت آن منتقل نمی شود.

منجم مذکوروقتی که این حرف را شنید باآنکه درکلیهٔ اطلاعات خویش مرتبه‌اش پائین تر از من بود، از راه تحقیر بینی خود را بالا کشید و گفته مرا تکذیب کرد و چون تفاضل من با او دردارائی وفقربود که مناقب شخص بافقر جزو مثالب می‌شود ومفاخرش بدل بمعایب می گردد، خیلی این منجم برمن تکبر ونخوت نمود ومن درآن وقت ازجمیع جهات گرفتار وپریشان بودم، پس ازآنکه قدری از پریشانی وگرفتاری من کاسته شد گفتهٔ مرا تصدیق نمود.

نباید این مطلب پوشیده بماند که اگراعتماد بر شناسائی تاثیرات طلوع اجرام این ستارگان برؤیت بود لازم می آمد که ازمنه هم بانتقال این کواکب انتقال جوید و نیز هر اقلیمی با اقلیم دیگر تفاوت یابد و بهمانچه در معرفت ظهور کواکب متحیره و اختفاء آن از ضروب اعمال خسته کننده نیازمند می گشتیم در اینجا هم نیازمند می شدیم و لیك معنای طلوع منازل این است که چون آفتاب در یکی از این منازل حلول کند آن منزل و منزلهٔ پیش را می پوشاند و منزل سوم میان طلوع فجر وآفتاب

۱ - مخاطب این عبارت شمس‌المعالی است که این کتاب را بیرونی باو هدیه کرده

هنگامی که ابن الرقاع وصف نموده بطور معکوس طلوع می کند چنانکه گفته است :

وابصر النــاظر الشعری مبینة	لمادنی من صلوة الصبح تنصرف
من حمرة لا بیضاض الصبح اعرفها	فقد علا الیلل منها فهو منکسف
لاییاس اللیل منهــا حین تتبعه	ولا النهــار بهــا للیل یعترف

اعراب طلوع هر منزل را نوء آن نامند یعنی نهوض و قیام آن و تأثیر طلوع را بارح و تأثیر سقوط را که همان غروب باشد نیز نوء میخوانند و از طلوع هر یك از منازل تا طلوع منزله دیگر که در دنبال آن است سیزده روز طول می کشد، بغیر ازجبهة که ازطلوع آنــ وطلوع منزل پس از آن چهارده روز است ویکی از گویندگان ایشان می گوید.

و الدهر فاعلم کله ارباع	لکل ربع واحد اسبــاع
و کل سبع لطلوع کوکب	ونوء نجم ساقط فی المغرب
ومن طلوع کل نجم یطلع	الی طلوع مــایلیه اربع

من اللیالی ثم تسع تتبع

سپس اعراب باهم دراین مطلب اختلاف کردند جمعی گفتند : هر تأثیری که پس ازطلوع منزله ای تاطلوع منزله بعدی گردد منسوب بدان منزله است وجمعی دیگر گفته‌اند که برای طلوع هریك ازاین منازل وغروب آن مقدار معینی اززمان است وآنچه راکه‌در این مدت روی دهد منسوب بمنزل قمر است وچون این مدت منقضی گردد آنچه پس از این مدت روی دهد دیگر منسوب بدان نخواهد بود وجمهور اعراب گفتهٔ اخیر را پسندیدند ودر مقادیر این ازمنه اختلاف کردند وما اختلاف آنرا خواهیم ذکر کرد.

و چون تأثیری محقق باشد ولی اثری از آن در ازمنه ظاهر نگردد می گویند خوی النجم «ویا» خوت المنزلة یعنی مدت و زمان این منزل بگذشت و باران و یا گرما و یا سرما و یا بادی که متوقع بود بظهور نرسید.

اعراب را در جهات بادها و محل وزیدن آنها و شماره باد ها اختلافات بسیار است ، برخی چنین تصور کرده اند که جهت بادها منحصر درشش سومی باشد چنانکه ابن کناسه از ابی محمود جعفر بن سعد بن سمرة بن جندب فزاری نقل می کند و بیشتر تازیان می گویند جهات باد ها چهار است چنانکه از خالد بن صفوان اینطورحکایت شده (۱) و اغلب امم بر این عقیده اند اگرچه جهات و وزیدن گاه باد ها نزد ایشان مختلف است و این دو رای که از اعراب نقل کرده اند در این دو دائره که ملاحظه می کنید جمع شده و رای اول در داخل دائره است و رای دومین با نامهای این باد ها و جهات وزیدن آنها در بیرون دائره است و شکل دائره این است .

در رای اول محوه را باد جنوب ذکر کرده اند ومعروف آن است که محوه باد شمال است زیرا ابر را محو می کند وپس از آنکه باد جنوب ابررا باحالت سیری سوق داد این باد ابر را از سیری فارغ و تهی دل می کند ودر این رای برای نکباء یك جهت دیگر ذکر کرده اند با آنکه ، معروف این است هر بادی که جایگاه وزش آن میان جهت دو باد از باد های چهارگانه مذکور باشد نکباء گویند و ذوالرمه این چهار باد را در شعر خود ذکر کرده و نکباء را هم بدینطریق که ما گفتیم بیان کرده است :

اها ضیب انواء و هیفان جرتا	علی الدار اعراف الجبال الا عافر
وثالثته تهوی من الشام حرجف	لها سنن فوق الحصی بـالاعاصر

---

۱ ـ ابن سیناء در قصیده عینیه که در هبوط نفس و تعلق آن بکالبد بشری گفته و بنادانی از حکمت این کار اقرار نموده بادهارا چهار دانسته چنانکه‌میگوید :

وتظل ساجمة علی الدمن التی	درست بتکرار الریاح الاربع

و راجع ببادها در فصلی که از ریاح در شفا بحث کرده با اقسام آن فاضل مذکور کاملا بحث کرده و این فصل چند صفحه پیش از علم‌النفس است که فصل ششم باشد و نیز در کتاب مجسطی دائره بزرگی بطلمیوس تشکیل داده و انواع واقسام بادها را درآنجا ذکر نموده واگر مزید اطلاعی برای خوانندگان لازم است باین دو مورد رجوع شود .

ورابعة من مطالع الشمس اجفلت　　　علیها بد قعاء المعا فغر اقر

تحثها النكب السوافی فاكثرت　　　حنین اللقاج القاربات العواشر

هیفان باد جنوب و دبور است و بادی که از شام می وزد شمالی است وبادی که از مطلع آفتاب می آید باد صبا است وجهت باد ها نزد ایرانیان مانند عقیده یونانیان و جمیع طبیعیین است (۱) و مراکز این جهات منسوب بجهات چهار گانه است واین عقیده را هم از این دائره می شود دانست .

سپس ، آنچه از باد ها که میان مرکز دوجهت بوزد بنزدیکترین مرکز وزیدن گاه نسبت می دهند و دسته ای ازطبیعین بطلوع آفتاب ومغرب آن درمنقلبین منسوب می دارند و آنرا بنام یونانی می خوانند .

از برای تاثیرطلوع منازل ماه وغروب آن طریقه خوبی در دست است بدینطور که باید از آغاز ایلول تا روزی راکه می خواهیم حال آنرا بدانیم بدست آورد وسیزده سیزده طرح کنیم و اگر چیزی باقی ماند باید دید درصورتیکه ماه در مقابلهٔ باآفتاب باشد ویا دریکی از دو تربیع خود اگر وقت باران باشد باران خواهدآمد ویا تغییری در هواء از سرما و گرما پیدا می شود .

و در روز اول ایلول بارح الصرفه و نوء سعد الاخبیه است و از این جهت از ایلول آغاز کردند که نخستین روز ماه اول فصل پائیز است ابو معشر می گوید ما این کاررا درسال ۲۷۹ دراستقبال شوال آزمودیم بدینطریق که از اول ایلول تاروز استقبال را گرفتیم و صد و سی روز شد و سیزده سیزده آنرا طرح کردیم و چیزی باقی نماند وطالع استقبال دلوبود و درآن روز باران آمد وچون ماه در تربیع راست شد باز هم در آن روز باران آمد .

---

۱ ــ چنانکه در حواشی علم النفس شفا گفته ام گاهی طبیعیین گفته میشود ومقصود مادیها هستند که بجز جهای مادی بچیز دیگر اعتقاد ندارند و گاهی مقصود علمائی است که از طبیعت بحث میکنند خواه که بخدا معتقد باشند یا نه و در اینجا معنای دوم مراد است .

باز ابو معشر نقل می کند که در سال بعد هم همین آزمایش را تکرار کردیم و از اول ایلول تا روز پنج شنبه سیزدهم از کانون اول را بدست آوردیم وسیزده سیزده طرح کردیم و چیزی باقی نماند و میان ماه و آفتاب نصف برج فاصله بود و ماه نیز از تسدیس مریخ منصرف گشته بود و بمقارنه زهره متصل شده بود و در همین وقت باز باران آمد.

این دوحکایت راکه از ابومعشر نقل کردیم بصحت و صواب این مطلب گواهی می دهد، وچون دراین کار بر باطات هند و جفور ایشان استعانت جسته شود باصابت نزدیکتر می گردد.

چنین گفته اند که داناترین تازیان بمناظر نجوم بنوماریة بن کلب و نبومرة بن شیبان اند و تازیان در منـازل ماه بشرطین آغاز کردند زیرا در آن زمان شرطین در اوائل برج حمل بوده ولی مردم دیگرغیر ازاعراب، از پروین آغاز نمودند ونمی دانم از این جهت بپروین آغاز کردند که چشم ثریا را از دیگر ستارگان آسانتر می بیند و بدون جستجو می یابد یا اینکه برای این بپروین ابتداء نمودند که من در کتب هرمس دیده ام که اعتدال ربیعی ثریا است وباید هرمس این سخن را سه هزار سال پیش گفته باشد و خدا بمقصد ایشان دانا تر است.

اکنون، مطابق رای تازیان شروع می کنیم و بآنچه ایشان آغاز کرده اند ما نیز آغاز می کنیم.

شرطان (دوشرط بفتح ش و راء) یعنی دوعلامت وبدین سبب چنین نامیده شدند چنانکه اصحاب سلاطین را شرطی گویند زیرا بر خود بایك چیز سیاه و یا دیگر رنگها علامت میگذارند ودرشرطان از کواکب برج حمل دو کوکب است و بسا اتفاق می افتد که ستاره سومی راکه بآنها نزدیك است باین دواضافه می کنند و باین اعتبار اشراط گفته می شود (۱)

---

۱ ـ ابوالعلی معری اشراط را نیز در یکی از بهترین قصائد خود ذکر نموده و میگوید :

وتبتسم الاشراط فجراً کانها　　ثلث حمامات سدکن بموقع

و بیتی که خاقانی در شرطان گفته است در صفحات اول کتاب گفته شد.

وچون شرطان درحرکت خود بنیمهٔ آسمان برسند در رای العین باندازه دو ذراع میان آنها فاصله خواهد بود ویکی از این دو شمالی است ودیگری جنوبی و آنچه را که از اندازه ابعاد میان کواکب ، در رای العین ذکر کنند مقصود هنگامی است که در وسط السماء واقع شوند نه موقع دیگر زیرا مقادیر در آفاق برای اینکه انعطاف شعاع چشم دربخارهائی که محیط بزمین است زیاد میشود چنانکه در کتب مناظر نوشته اند بزرگتر بنظر می آید.

ونیز دربعد میان دوستاره باید از شمال بجنوب گرفته شود و بسا اتفاق می افتد که چون این دو کوکب بافق رسیدند باید بعد آنها را از مشرق بمغرب گرفت و یا تقریباً بریکی دیگر از دوائر ارتفاع و سبب تقریبی بودن این است که کرات را از قائم بودن در معدل النهار میل موجود است.

اشراط را نطح نیز می گویند زیرا شرطان براصل دو شاخ حمل واقع شده اند و احکام این منزله بنابر وجه اول برای برج حمل لازم است و بکواکبی که ببرج حمل نامیده می شود تعلق ندارد

بطین ـ و آن سه ستاره است که درآخر بطن حمل واقع شده اند بهیئت مثلثی متساوی الاضلاع و بطین تصغیر بطن است چه ، باضافه ببطن حوت این کلمه را تازیان صغیر نموده اند.

ثریا ـ شش ستاره است وبگرد هم جمع آمده اند وبخوشه انگورخیلی شباهت دارد (۱) و تازیان می‌گویند که ثریا دنبه برج بره است و این سخن پسندیده نیست زیرا پروین برکوهان ثور واقع است و ثریا تصغیر ثروی است و اصل آن از ثروت است که بمعنای اجتماع و کثرت عدد باشد.

برخی از اعراب می گویند ثریا را از این سبب باین اسم خوانده‌اند که بارانی که بنوءآن می‌آیدتولیدثروت می کند وثریا را عرب النجم می گویند و آنچه را که بطلمیوس

---

۱ ـ عقد ثریا بر تاکش آویخته (گلستان)

از کواکب پروین ذکر کرده است چهار ستاره است زیرا جز این چهار را او رصد نکرده بود چه، در نگاه با چشم میان آن خیلی تنك است و هنگامی که این منزله زیر شعاع برود که نزد اعراب چهل روز است بد ترین اوقات سال است و از همه ازمنه سال، وباء در آنوقت بیشتر است اسدی می گوید ثریا طلوع نکرد و نوء ننمود مگر اینکه مرضی با آن بود وبرخی از متطببین اعراب گفته اند: شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثریا تا طلوع آن ضمانت کنید من برای شما سائرایام سال را ضامن میشوم واز پیغمبر علیه السلام روایت شده که چون ثریا طلوع کرد مرض از روی زمین مرتفع می گردد و در روایت دیگر ناخوشی از هر بلده برداشته می شود.

دبران ـ ستاره ای است سرخ و نورانی و از این جهت آنرا دبران گویند که برثریا پشت کرده و او درچشم جنوبی ثور است (۱) ونیز دبران را فنیق می گویند و فنیق شتر نر خیلی بزرگ است زیرا اعراب کواکبی را که در حول دبران است قلاص گفته اند (۲) و دبران را نیز تابع النجم و تالی النجم گویند یعنی پیرو ثریا زیرا دبران پروین را در طلوع و غروب پیروی می کند و دبران را نیز مخدج گفته اند

هقعه ـ سه ستاره ریزاست که خیلی بهمه نزدیکند و مثل این می ماند که آثار شست وسبابه وانگشت میانی هستند اگر این سر انگشت را باهم زمین بزنند واز این جهت عربها این سه‌ستاره را هقعه گفته اند که بدائره ای که در پهلوی‌اسب است ونزد

---

۱ ـ انوری میگوید :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم　　بر قبضهٔ شمشیر نهادی دبرانرا

یعنی اگر بملاحظهٔ این نبود که ثور مانند عقرب بی چشم شود شاه توانائی این را داشت که دبرانرا مانند نگینی بر قبضهٔ شمشیر خود بنشاند و عقیده قدما این بود که کژدم چشم ندارد چنانکه در منطق اشارات آنجا که از اقسام عدم ملکه بحث میکند میگوید گاهی عدم ملکه نسبت بشخص است و گاهی نسبت بنوع و گاهی نسبت بجنس و نسبت بنوع مثل اینکه نوع عقرب فاقد چشم است ولی امروز ثابت گشته که چشم دارد و می بیند و میزند.

۲ ـ قلاص و قلوص یعنی شتران ماده

مفصل پای آن مانند کرده اند و در لغت عرب گفته می شود فرس مهقوع وبرخی از تازیان هقعه را تحائی گویند وبطلمیوس این سه را یك کوکب سحابی دانسته و گفته هقعه آن ستاره سحابی است که بر راس الجبار یعنی جوزاء جای دارد .

هنعه ــ دوستاره درخشنده ای هستند در کاهکشان که میان جوزاء وراس التوء مین می باشند و فاصله این دو باندازه یك تازیانه است و یکی از این دورا زر و دیگری را میسان نامند و هردو دربای توأم تالی می باشند .

هقعه بگفته زجاج از هنعت‌الشئی مشتق است که چون چیزی را بر گردانی و قسمتی از آنرا بر قسمت دیگر تا کنی آنوقت گفته می شود هنعت‌الشئی گویا هریك از این دو کوکب بسوی دیگری منعطف شده وبرخی همچنین گفته اند که بقیاس بستاره سومی بسوی ایشان که ازمیان آنهابر کناراست واین دورامثل گردن خم شده گردانیده گفته شده .

واعراب پنداشته اند هنعه باشش ستارهٔ دیگر کمان جوزاء هستند که اسد بااین کمان تیر می اندازد .

ذراع ـ این هم دو ستاره است و فاصله این دو باندازهٔ یك ذراع است یکی از این دو شعرای غمیصاء است یعنی رمصاء که شعرای شامیه باشد واین ذراع نزد عرب ذراع مسبوط اسد است و اما ذراع مقبوض اسد آن است که یکی از کواکب آن شعرای عبوراست که شعرای یمانی باشد ولی نزد علمای نجوم ذراع گسترده اسد رأس التوء مین است و ذراع مقبوضهٔ اسد از ستارگان کلب متقدم است و تازیان را در این مطالب اختلافات بسیاری است و در وجه تسمیه این کواکب اخبار خرافی بسیار گفته شده‌وغمیصاء درسال‌هزاروسیصد اسکندری‌ده روز که ازتموزبگذرد طلوع‌می کند وعبور که شعرای یمانی است بیست وسه شب که از تموز بگذرد طالع می گردد .

نثره ـ موضعی است که میان دهان‌اسد ومنخرین آن است واین منزل را اعراب لهات نیز گویند و نثره دوستاره است که میان آن دو لطخه ای سحابی است واین دو

ستاره از صورت سرطان است .

طرف ـ مقصود اعراب از طرف چشم اسد است و طرف هم دو ستاره است که یکی از این دو بصورت اسد نزدیك است و ثانی از کواکب خارجهٔ از صورت سرطان و درجلوی طرف کواکبی است که آنها را اشفار گویند یعنی مژه های برج شیر .

جبهه ـ یعنی جبهه و پیشانی برج شیر که چهار ستاره اند و فاصله هریك با دیگری باندازه یك تازیانه است وبطور حمایلی از شمال بجنوب .

وبعقیده علمای نجوم جبهه بمنزلهٔ یالهای شیر است و ستاره جنوبی آنرا قلب الاسد ملکی نامیده اند وچون سهیل در حجاز طلوع کند جبهه نیزطلوع خواهد کرد و سهیل چهل و چهارمین ستارهٔ از کواکب سفینه محسوب است که در محل لنگر آن واقع‌است‌وعرض‌آن‌بسمت‌جنوب‌هفتادوپنج‌درجه‌است‌وازافق‌بنابراین ، ارتفاع بسیاری نخواهد داشت وبدین سبب است که دررای العین بطوراضطراب دیده می گردد و گفته اند که چون چشم مردمی که چشم زن هستند بر این ستاره بیفتد خواهند مرد چنانکه گفته‌اند درجزیره رامین که در حدود سرندیب است حیوانی است که‌هر کسی آنرا ببیند تاچهل روزدیگربیشترنخواهد زیست واین قضیه ازتاثیر روحانیات درجهان مادی‌ازتاثیر ماهی‌ای که بر‌ّعاده معروف است شگفت‌تر نیست وچون این ماهی در دام بیفتد تا وقتی که زنده است دست صیاد می لرزد حتی اینکه برخی‌می‌گویند تا وقتی که این ماهی زنده است اگر شخص یك نی دست بگیرد ویك سمت آنرا براین ماهی بگذارد دست اوتخدیرمی شود و نی از دستش می افتد ، و یا مانندکرمی که درروستای رعد است که از دهـهای گرگان شرقی است که چون کسی که آب حمل می کند این کرم را پامال کند آب فاسد میشود و بوی بد برمیدارد و اگر پا بر روی آن نگذارد آبی را که حمل کرده سالم و خوش طعم خواهد ماند و یا مانند مرك کسی که اورا پلنك گاز گرفته باشد که چوش موش که باین قبیل زخم خیلی تمایل دارد

بر آن بول کند شخص خواهد مرد .

زبره ـ که بمنزله زبره شیر است یعنی شانه آن زجاج می گویند که زبره بمنزلهٔ موهائی است که برشانه شیراست زیرا شیرهنگامی که خشم می کند این موها برمیخیزد ونائب آملی می گوید که زبره پارهٔ ازآهن راگویند و دوشانه شیررا بآن شبیه کرده‌اند وآن دوستاره است که فاصله آنها یك تازیانه است واین دو را عربها خرتین ، بضم خاء و سکون را ، می گویند که مفرد آن خرت است که بمعنای سوراخ کردن باشد چه هریك از این دو کوکب مثل این است که بشکم برج شیر فرو میروند و این دویکی درصورت برج اسد بروان شیر است و دیگری برنوك دم‌آن و بطلوع این دو سهیل در عراق عرب دیده می گردد .

صرفه ـ ستاره ایست درخشان و کواکبی که در نزد او جای دارند خیلی بی نورند و صرفه را قلب الاسد گویند و صرفه در سمت دم اسد است و از این جهت بدین نـام خوانده شد که چون صرفه طلوع کند گرما منصرف می شود ووقتی سقوط کرد سرما از میان می رود .

عواء ـ پنج ستاره است که برخطی مانند منقار قرار گرفته اند و بدین جهت این ستارگان‌راعواءگفته‌اندچنانکه زجاج گفته«عویت الشئي اذا عطفته» وزجاج میگوید کسی را جز خود نمی شناسم که این کلمه را چنین تفسیر ومعنی کرده باشد وآنانکه در وجه تسمیه عواء گفته اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر می روند و عوعو می کنند ، راهی غلط رفته اند زیرا عواء برسینه عذراء و بال آن واقع است .

سماك اعزل ـ وآنرا ساق اسد نیز گفته اند و ساق دیگر اسد سماك رامح است وبدین جهت آنرا اعزل گویند که با سماك رامح ستاره ایست که می گویند آن ستاره رمح و بفارسی نیزه آن است و سماك اعزل را چنین ستاره که حربه آن باشد نیست این است که اعزل و بی سلاح مانده و سیبویه می گوید بدین سبب آنرا سماك گویند

که بلندی یافته (۱) و گفته اند که وجه تسمیه آن است که مـاه در آن دیده نمی شود و اگر این سخن راست بود لازم می آمد که اعزل را سماك نگوئیم زیرا ماه درآن نازل می‌شود و در پاره‌ای از اوقات آنرا منکسف می نماید و سماك اعزل ستاره ایست در کف چپ عذراء و برخی از مردم آنرا سنبله گویند واین مطلب هم درست نیست زیرا سنبله هلبه ایست که بطلمیوس آنرا ضفیره می گوید و آن ستاره های کوچکی است که بدور هم گرد آمده اند و در پشت دم دب اکبر جای گرفته اند و خیلی به برك لبلاب مانند است وهمه برج باین نام نامیده شده وبنابر رای تازیان هلبه بر کنار دم اسد واقع است وبمنزله مویهائی است که در کنار دم شیر است .

غفر ـ سه ستاره است و عرب گویند که بهترین منازل است زیرا که در پشت اسد و جلوی عقرب است و ایذاء شیر در انیاب و در پنجه آن است و زبان کژدم هم در دم او است و یکی از راجزین عرب گفته :

خیر لیالی فی الابد　　　بین الزبانی و الاسد

و گفته اند که موالید پیغمبران در این روزاتفاق افتاده است ولی من گمـان نمی کنم که این مطلب راست باشد مگر تنها برای عیسی علیه السلام که هیچ آزاری نداشت ولی تولد موسی براین قیاس باید باطلوع ناب اسد و حلول ماه در اظفار اسد روی داده باشد . و بدین جهت این ستارگان را غفر گفته اند که ضوء و فروغ آنها خیلی ناقص است و در زبان عرب می گویند (غفرت الشی اذا غطیته » و نیز وجه تسمیه دیگر آن است که بر دو زبانه برج کژدم برتری یافته و بمنزله مغفر آن است و زجاج می گوید که اشتقاق این لفظ از غفره است و غفره مویهائی است که در کنار دم شیر است .

---

۱ ـ ابن سینا در الهیات شفا در فصلی که از جسم بحث می کند می گوید چون بعد جسم را از پائین ببالا ملاحظه کنیم سمك گویند و فرزدق در مفاخره میگوید .

ان الذی سمك السماء بنی لنا　　　بیتا دعائمه اعز و اطول

زبانی ـ دو ستاره درخشان هستند که از یکدیگر جدایند و میان آن دو پنج ذراع است و در جائی قرار گرفته اند که می شود گفت دو شاخ کژدم اند ولی این دوستاره از صورت میزان محسوب اند و گفته اند که نام آن از زبن مشتق است وهر یك از این دو از دیگری دور افتاده است . (زبن بصیغهٔ ماضی ـ صیرفی)

اکلیل ـ و آن سر برج عقرب محسوب است و سه ستاره اند که صف کشیده اند و ابن الصوفی می گوید که این مطلب محال است واولی این است که اکلیل هشتمین ستاره از صورت میزان و ششمین از ستارگان خارج از آن باشد و یکدیگر را که بطلمیوس درمجسطی ذکر نکرده وآنان را که می گویند که اکلیل سه ستاره درخشانی است که صف کشیده‌اندتخطئه کرده‌باین گمان که اکلیل جز درفوق‌الراس نیست‌ومشهور نزد عرب‌این است که همین سه ستاره مذکور اکلیل است و مثال ابن الصوفی با تازیان آن است که گفته اند طرفین دعوی راضی شدند قاضی اباء میکند و رضایت نمی دهد .

شوله ـ این ستاره نیش عقرب محسوب است و از این جهت شوله گفته شد که پیوسته نیش عقرب بلند است و شوله دو ستاره درخشان هستند که درکنار دم عقرب جای گرفته‌اند

نعائم ـ هشت ستاره اندکه چهار تای ازآنها در کهکشان بطورمربع واقع‌است و این چهار را نعام وارد گویند زیرا شتر مرغهائی هستند که بنهر وارد شده اند و چهار دیگر از این ستارگان بطورتربیع خارج از آنند و این چهار را نعام صادر نامند چه ، از آب بیرون آمده اند و زجاج می گوید نعائم بضم نون است و آن چوبهائی است که در سرچاه می گذارند و دلو را بر آن می آویزند

ونعام وارد در قوس و سهم رامی قرار گرفته و نعام صادر بر کتف و سینه آن .

بلده ـ پاره ای از آسمان است که قفر است و هیچ ستاره در آن نیست وبلده در جنب صورت فرس و در شمار صورت رامی است وزجاج می گوید بلده را بفرجه ای که میان ابروان غیر پیوسته است تشبیه کرده اند و در لغت عرب می گویند رجل ابلد

یعنی مردی که میان دو ابروی او خالی باشد .

سعد ذابح ـ دو ستاره اند یکی شمالی و دیگری جنوبی و فاصله این دو باندازه یك ذراع است و در نزدیکی یکی از این دو که شمالی است ستاره کوچکی است که بمنزله گوسفندی است که آنرا ذبح می کنند و این دو ستاره برشاخ برج جدی جای گرفته اند .

سعد بلع ـ دو ستاره اند و در میان این دو یك ستاره ایست که پنهان از نظر است و مانند این است که یکی از این دو کوکب آنرا بلعیده اند و از گلوی بلعنده گذشته و بسینه رسیده است وجمعی می گویند که وجه تسمیه آن است که چون چیزی را ببلعند ضوء آن را می گیرند و پوشانیده میشود بدین جهت سد بلع گفته‌اند وابویحیی کناسه حکایت می کند که این دو ستاره در هنگامیکه خداوند در طوفان نوح بزمین فرمود : « یا ارضی ابلعی مائك » طلوع کرد وبدین جهت بسعد بلع نامیده شد و پوشیده نماند که خیلی این استخراج رکیك و ناپسند است و این ستارگان بر دست چپ ساکب السماء واقعند .

سعد السعود ـ سه ستاره اند و یکی از این سه از دیگران نورانی تر است و از این جهت بدین نام خوانده شد که تازیان طلوع آنرا سبب سعادت می دانند وبطلوع آن تیمن می جویند زیرا هنگامی این ستاره پیدا می شود که زمستان منقضی شده باشد و سرما تمام گردد و در این وقت بارانها از دنبال یکدیگر می آیند و دو ستاره ازسعد السعود در شانه چپ ساکب السمـاء جای گرفته اند و ستاره سومین در ذنب جدی قرار دارد .

سعد اخبیه ـ چهار ستاره است که سه عدد از آن بهیئت مثلثی حـادة الزاویه است و یکی از آنها در میانه این مثلث است که این مثلث مانند دائره بر گردا گرد آن مرکز است و این یك ستاره موسوم بسعد است و ستاره های دیگر که بر گرداًنند اخبیه او هستند یعنی چادر ها ، و برخی گفته اند وجه تسمیه سعد اخبیه آن است

که چون این منزل طلوع کرد آنچه از هوام پنهان بودند آشکار می شوند وسعد اخبیه در دست راست ساکب السماء جای دارد .

فرغ اول ـ که عرقوه علیاء موسوم است و نیز دو دسته دلو خوانده میشود .

فرغ ثانی ـ فرغ ثانی‌را عرقوه سفلی و دو دسته داو که درقسمت پشت آن واقعند می‌دانند و آن نیزبرهیئت عرقوه علیا است واین چهارستاره نزد عربها دلومحسوب است .

بطن حوت ـ که قلب حوت نامیده می شود و آن ستاره ایست درخشـان در یکی از دو پارهٔ شکم حوت که آنرا رشاء گویند و این دو غیر از دو سمکه ایست که درصور بروج محسوب اند و این ستارگان در بالای میزان هستند و از شمار کواکب مرأة مسلسله است که شوهر ندیده .

این فصل را خلاصه کردم و پاره ای از حالات دیگر نیز بر آن افزودم و با اختلاف آراء در جدول احوال منازل قمر جای دادم و طلوع کواکب منازل را در سال هزار سیصد اسکندری بنابر امر اوسط که علماء ذکر کرده اند نقل نمودم و این قول را در جدول دیگری که از احوال کواکب این منازل گفتگومیکند جای دادم و هر کس که در این دو جدول نظر کند برای فهم مقصود از مشـاوره با دانشمندان بینیازخواهد بود و آن دوجدول این است که خوانندگان ملاحظه میکنند

هر وقت که ماه با ستاره و یا با ستارگانی که منزله بدانها شناخته می شود مقارن گردد و نسبت داده شود می گویند . «کالح القمر مکالحه» و این امر را مکروه و ناپسند می دانند وچون ماه در سیر خود شتاب کند و از منزله تجاوز نماید و یا دیر بمنزل رسد بقسمی که در میانه دو منزل آن را ببینند می گویند ماه ازمنزل خود عدول کرد و این را پسندیده می شمارند .

برخی از این فرجه ها بنامی جداگانه خوانده می شوند مانند فرجهٔ میان ثریا و دبران که آنرا ضیقه می گویند و تازیان ضیقه را نحس و مشئوم می دانند و بدین واسطه این فرجه را ضیقه گفتند که بتندی غروب می کند ، زیرا میان درجهٔ غروب

ثریا و درجهٔ غروب دبران شش درجه است در فلك البروج و هفت درجه است در معدل النهار بطور تقریب.*

و برخی از علمـاء که در علم انواء کتابی تألیف کرده اند گفته اند که ضیقه بیست و یکمین و بیست و دو مین ستارهٔ از ستارگان ثور است که عرب این دو را کلب دبران می گویند و این گفتار ناصواب است.

گاه می شود که ماه از هنعه راه را کوتاه می کند و در تحائی نازل می شود و تحائی چهاردهمین و پانزدهمین و شانزدهمین ستارهٔ از ستارگان دو پیکر است. وجمعی دیگر گفته اند که تحائی همان هقعه است و برخی می گویند که غیر از آن است و گاه اتفاق می‌افتد که ماه در سیر خود راه را کوتاه کرده و در عرش سماك که دسته‌ای از تازیان عجز الاسد گویند نازل می شود و عجز الاسد سومین و چهارمین و پنجمین و هفتمین ستاره از ستارگان غراب است.

و گاهی از محاذات شوله ماه باز راه را کوتاه کرده و با برخی از بند هـای دم برج کژدم محاذی می شود.

و گاهی چنین اتفاق می افتد که ماه از بلده راه را کوتاه می کند و در قلاده که جمعی آنرا ادحی نامند نازل می شود و آن نهمین و دهمین ویازدهمین و دوازدهمین و سیزدهمین و چهاردهمین ستارهٔ از ستارگان رامی است وبرخی ازعلماء تصور کرده‌اند که قلاده خود قوس است با آنکه رأس رامی و دو گیسوی آن محسوب است.

گاه می شود که ماه از سعد السعود منزل را کوتاه می کند در سعد ناشره نازل می شود و آن بیست و سومین و بیست و چهارمین ستارهٔ از ستارگان جدی است.

و گاه می شود که از فرغ ثانی راه را کوتاه می کند و در کرب برج دلو نازل می شود و مقصود از کرب ریسمانی است که بدو دسته دلو می بندند و سپس این ریسمان را بطناب چاه برای آب کشیدن می‌آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستاره فرس اعظم است و یا آنکه مـاه از فرغ ثانی ببلدة الثعلب نازل می گردد و

بلدة الثعلب قسمتی از آسمان است که میان فرغ ثانی وسمکه می باشد و ستاره‌ای در این قسمت نیست .

برخی از علمای انواء چنین تصور کرده اندکه انیسین که اولین و دومین ستارهٔ از ستارگان مثلث است میان بطن حوت و شرطین جای دارند و سبب این توهم آن است که این دو ستاره را دیده‌اندکه پس از شرطین غروب می‌کنند و چنین پنداشتند که ماه بنابراین گمان گاهی از شرطین راه را کوتاه کرده و در انیسین وارد می‌شود و این سخن باطل است ونادرست و سبب تأخیر غروب این دوآن است که عرضشان در شمال زیاد است و کواکبی که میل آنها بشمال بیشتر است ازکواکب دیگر که میلشان کمتر است زودتر طلوع می‌کنند و در جنوب بعکس این است .

چون کواکب ثابته که منازل ماه را بدان نسبت می دهند و باسم آنها منازل خوانده می شود بیك حرکت واحد و بطئی متحرك کند اینطور نتیجه می شود که باسیر یك درجه که در شصت و شش سال خورشیدی انجام می یابد در هر روزی از ایام طلوع و غروب قمر یك روز زیاد گردد و ما مواضع کوکب منازل ماه را با طول و عرض و مقادیر آنها از اعظام شش گانه در سال ۱۳۰۰ اسکندری ثبت کردیم و کسی که بخواهد این مطلب را بفهمد باید درزمان خود مطابق سیری که درهر شصت وشش سال یکدرجه است عمل کند سپس در اختفاء آنها در شعاع وظهورآنها ازشعاع چنانکه در زیجها گفته شده و در کتاب مجسطی بر آن اقامه برهان نموده اند عمل نماید زیرا تشریق و تغریب کواکب از جهت عروض بلاد و مقادیر اجرام آنها که دارای کدام یك از اعظام شش گانه اند و تباعد آنها از فلك البروج اختلاف یافت می‌شود و در این کار موقعی که عرض بسیاری از فلك البروج برای این کواکب یافت شود باعث شگفتی می شود مانند حال زهره که چون با آفتاب در برج سمکه مقارن شود مدت اختفاء آن تحت الشعاع تقریباً یك روز و یا دو روز خواهد بود و چون با آفتاب در برج عذراء مقارن شود تقریباً شانزده روز پنهان خواهد

منازل بهار	عواء	ه	د	یز	ی	سعد	وسط	ایلول							
	سماك	ه	یز	ح	له	متوسط	رطب وسط		کز	ا		کج	د	د	د
	غفر	و	•	•	•	نحس	رطب	تشرین اول	ی	ج	نیسان	ی	ج	ج	ا
	زبانی	و	یب	نا	کو	نحس	رطب معتدل		کج	ا		کج	ج	ج	ج
	اکلیل	و	که	مب	نب	نحس	رطب	تشرین آخر	ه	د	ایار	و	د	د	د
	قلب	ز	ح	لد	یح	سعد	یابس		یح	ا		یط	ا	ا	ا
منازل تابستان (۱)	شوله	ز	کا	که	مد	نحس	رطب	کانون اول	ا	ا		ا	ج	ج	ج
	نعائم	ح	د	یز	ی	نحس	رطب		ید	ا	حزیران	یده	ج	ا	ا
	بلده	ح	یز	ح	له	ممتزج	رطب		کز	ا		کز	ا	ج	ج
	سعدذابح	ط	•	•	•	سعد	رطب	کانون آخر	ط	ا	تموز	ی	ا	ا	ا
	سعدبلع	ط	یب	نا	کو	متوسط	رطب قلیل		کب	ا		کج	ا	ا	ا
	سعدالسود	ط	که	مب	نب	نحس	وسط	شباط	د	ا	آب	ه	ا	ا	ا
	سعدالاخبیه	ی	ح	لد	یح	ممتزج	یابس معتدل		یز	ا		یط	ا	ا	ا
	فرغ مقدم	ی	کا	که	مد	سعد	یابس	اذار	ب	ا		ا	ج	ج	ج
	فرغ مؤخر	یا	د	یز	ی	ممتزج	رطب		ید	ا	ایلول	ید	د	د	د
	بطن حوت	یا	یز	ح	له	سعد	رطب		کز	ا		کز	ا	ا	ا

(۱) درمتن کتاب منازل تابستان را تافرغ مقدم نوشته و مقابل دو منزل دیگر را خالی گذاشته و حال آنکه این دو منزل هم باید دو منازل تابستان باشد و اشتباه از ناسخ است صیرفی

بلده	قسمتی از آسمان است که درآن ستاره ای نیست وآن‌جنوبی‌است ونزدیك کواکب یازده گانه است								
سعدذابح	دوازدهمین ستاره ازصورت رامی	ا	ط	یح	نج	ز	ک	شمال	ج
	ازسه‌ستاره‌ای که دزشاخ‌عقبی‌صورت‌جدی‌است‌آن‌یك که‌شمالی است	ح	ط	یح	نج	ه	•	شمال	ج
سعدبلع	جنوبی از آن سه	ز	ی	کز	مج	ح	•	شمال	ه
	ستاره میانی ازآن سه که بردست راست ساکب الماء است	ح	ی	کو	یج	ح	م	شمال	د
سعدسعود	ستاره پیشین‌ازآنها	د	ی	ج	ج	ح	ن	شمال	ج
	آن ستاره‌ای که درشانه راست ساکب الماء است	ه	ی	ج	نج	و	یه	شمال	ه
	آن‌ستاره که‌درزیرآن‌است‌ودرپشت‌مثل‌این‌است که‌پائین‌تراز‌بغل‌اوست	کج	ی	ی	یج	د	ک	شمال	ه
سعداخبیه	آن ستاره که درطرف دم بزغاله است	ط	ی	کا	ج	ح	مه	شمال	ج
	آن ستاره که در ذراع راست ساکب الماء است	ی	ی	کج	یج	ی	مه	شمال	د
	ستاره شمالی ازآن سه که درکف راست ساکب الماء است	یا	ی	کج	لج	ط	•	شمال	د
	از دو ستاره دیگر ازسه ستاره نامبرده آن یك که پیشتر است	یب	ی	کد	نج	ح	ل	شمال	د
فرغ‌مقدم	آن ستاره که درشانه راست فرس ودربیخ ران اوست	ج	یا	یج	مج	لا	•	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس میان دو کتف اوست	د	یا	ج	یج	یط	م	شمال	ب
فرغ‌مؤخر	آن ستاره که درناف فرس است وبرای ناف فرس وسراندر ومیدامشترك است	ا	یا	کط	کج	کو	•	شمال	ب
	آن ستاره که برپشت فرس و طرف بال فرس است	ب	یا	کج	مج	یب	ل	شمال	ب
بطن‌حوت	جنوبی ازسه ستاره ایکه بالای ازاربند اندرومیدا است .	یب	یا	یه	کج	کو	ک	شمال	ب

هنعه	آن ستاره ای که بر پای چپ توأم تالی است	یز	ب	کج	لج	ز	ل	شمال	ج
ذراع	آن ستاره ای که برپای راست توأم تالی است	یح	ب	کو	یج	ی	ل	شمال	د
	آن ستاره ای که برأس توأم مقدم است	ا	ج	د	نج	ط	م	شمال	ب
	آن ستاره ای که برأس توأم تالی است	ب	ج	ح	یج	و	یه	شمال	ب
نثره	قسمت میانه از شبکه سحابی که درصدر سرطان است	ا	ج	کا	نج	٠	ک	شمال	سحابی
	شمالی ترین از دوستاره‌ای که درقسمت عقب ذی‌اربعه‌اضلاع‌هستند	د	ج	کا	نج	ب	م	شمال	د
	مایل ترین این دو بناحیه جنوب	ه	ج	کب	نج	٠	ی	شمال	د
طرف	آن ستاره ایکه بطرف شاخ جنوبی عقرب از چهار ستاره خارجه از سرطان	ب	د	ج	یج	ه	م	جنوب	د
	آن ستاره ای که درجای گونهٔ صورت اسد است	ب	د	ب	مج	ز	ل	شمال	د
جبهه	شمالی ازآن سه ستاره‌ای که درقسمت گردن صورت اسد میباشد	ه	د	یا	مج	یا	٠	شمال	ج
	تابع که میانی ازآن سه میباشد	و	د	یج	مج	ح	ل	شمال	ب
	جنوبی ازآنها	ز	د	یب	یج	د	ل	شمال	ج
	ستاره ای که درقلب جای دارد و آنرا ملکی گویند	ح	د	ید	ج	٠	ی	شمال	ا
زبره	از آن دوستاره که درشکم اسد هستند آن یکی که در دنبال است	ک	د	که	مج	یج	م	شمال	ب
	مایل ترین این دو که در دوورك اسد هستند بسوی شمال	کب	د	کز	نج	ط	م	شمال	ج
صرفه	ستاره ای که درطرف دم اسد است	کز		و	ج	یا	ن	شمال	ا
	ستاره ایکه برطرف بال چپ عذراء می باشد	ه	ه	ی	لج	٠	ی	شمال	ج
عواء	دیگری که تالی آن است	و	ه	یط	مح	ا	ی	شمال	ج
	دیگری که تالی ستاره سابق است	ز	ه	کد	مج	ب	ن	شمال	ج
	شمالی ازسه ستاره که دربال راست عذراء میباشد است وبرقطاف مقدم است	یج	ه	کج	مج	یه	ی	شمال	ج

بود و عطارد در برج عقرب در هنگام صبح در حالی که روبروی آفتاب است دیده می گردد و در برج ثور بخلاف آنچه گفته شد رؤیت می گردد یعنی در حال اقبال بآفتاب دیده نمی شود و در حال ادبار در شبانگاه ها دیده می گردد و براهین این مطالب درکتاب مجسطی مکتوب و مشروح است اکنون جدول جایگاههای کواکب را ذکر کنیم .

روش من در این کتاب طوری بود که شخص خواننده را ملالت نمی‌آورد و تا بابی را تکمیل نکردم بر سر فصلی دیگر نرفتم و خوانندگان را بکتابهای دیگری حواله ننمودم و چنین کتابی را سزاوار آنست که فصلی در کیفیت تصویر منازل ماه و دیگر کواکب درروی نقشه برآن بیفزایم زیرا همینقدر که شخص دانست دراوقات مختلف چه چیز طلوع کرده اوضاع و احوال فلك البروج را تصور می کند و با توجه بگفته‌های پیشین ما ستارگان هر منزلی را چنان تصور می نماید که گوئی مشغول دیدن آنها است و می تواند بهر کدام که بخواهد اشاره کند ولی عکس آن جایز نیست که هر کس این منازل را نداند بتواند اوضاع و احوال فلك البروج را تصور کند و درتصویرمنازل ماه و دیگر کواکبی که صورتهای چهل و هشتگانه آنها را فرا گرفته و تصویر شهرها وممالك منافع بسیاری است که همهٔ اهل مراتب در علم را سودمند خواهد بود و چون گذشتگان را در این باب قولی ندیدم که نقل کنم ناچار آنچه بخاطرم میگذرد برای شما نقل مینمایم وبدین سبب اگر خطائی مرتکب شوم از دانشمندان پوزش میطلبم .

گوئیم ، تسطیح دوائرعظام وصغار ونقاط که در کرات باشند بدین طریق امکان خواهد یافت که یکی از دو قطب این دوائر را برای مخروطاتی که مولدات آنها بر قطب میگذرد رأس قرار دهیم و چون مولدات این مخروطها برصفحهٔ تصویر واقع شود فصول مشترکه بین این سطح و مولدهای مخروطات (اگر مقصود تسطیح دائره باشد) یا فصول مشترکه بین این سطح و خط واصل بین قطب و نقطه مفروض (اگر مقصود تسطیح نقطه باشد) تسطیح دائره یا نقطه هستند .

سازمان اصطرلاب بر روی این قاعده است دراصطرلاب شمالی قطب جنوبی را رأس مخروطات ودر جنوبی قطب شمال را رأس مخروطات قرار داده اند وسطحی که دوائر را بر روی آن تسطیح کرده اند یکی از دوائر موازی با معدل‌النهار است ودر نتیجه بر صفحات اصطرلاب دوائر و خطوط مستقیم ترسیم گشته .

ابوحامد صغانی رأس مخروطات را از قطبین بداخل و یا خارج کره درامتداد محور نقل کرده وهیچیك از ریاضی دانها اورا دراین کار شگفت‌آور پیشی نگرفته‌اند و بر اثر این فکر بدیع دوائر و تنها قطوع نواقص و مکافئات و زوائد بهر طریقی که خواسته بدست آورده .

یك قسم دیگر از تسطیح تسطیح استوانی نام دارد و تاکنون نشنیده‌ام که هیچیك از اهل فن این نوع تسطیح را پیش از من ذکر کرده باشند و این طریقه بقرار ذیل است :

برهرچه از دوائر و نقط که درکره باشند خطوط وسطوحی که بامحورموازی باشند بگذرانیم و بالنتیجه درسطح نصف‌النهار خطوط مستقیم و دوائر و قطوع ناقصه بدست می‌آید وکتابی را که من در استیعاب وجوه ممکنهٔ در صنعت اسطرلاب‌نوشته‌ام همه این اقسام را شامل است .

ولیکن عیب این طریقه آن است که دوائر و نقاط آنچنانکه در سطح کره می باشد در سطح نقشه تصویر نمیشود چه ابعادیکه در کره متساوی هستند چون بسطح نقل شد اختلاف بسیاری می یابد بخصوص درجائی که برخی از این دوائر بیك قطب وبرخی بقطب دیگرنزدیك شوند ولی غرض از تسطیح کره دراسطرلاب آن نیست که دوائر موافق کره مرئی ما باشد بلکه مقصود این است که بتوان دسته‌ای از این دوائر را با سکون دسته دیگر حرکت و گردش داد و نتائج این کار بااختلاف اوقات

در فلك یکی گردد . (۱)

و نیز غرض از تصویر و کواکب و نقشهٔ شهرها و کشورها آن است که ما را بآنها راهنمائی کند و وضعیت جغرافیائی آنرا بجهت ما روشن سازد ولی پس‌ازآنکه این نکته را بخاطر بسپاریم که خطوط مستقیم باخطوط مستدیر و همچنین سطح کره با سطح مستوی نسبتی ندارد ، پس برای رفع این عیب ناچاریم که بطور تخمین و تقریب رفتار کنیم و یکی از راههائی که ما را باین مقصود میرساند عمل اسطرلاب مبطخ (۲) است بدین طریق که نخست در صفحه‌ای یکدائره ترسیم کنیم ، و هرچه بزرگتر باشد بهتر خواهد بود ، و این دائره را بواسطه عمودکردن دو قطربریکدیگر چهار قسمت میکنیم ویکی از نیم قطرها را بنود جزء متساوی تقسیم مینمائیم ومرکز دائره را مرکز قرار داده و ببعد هریك از اقسام نودگانه دائره‌ای میزنیم و چون نود دائره بدست آمد این دوائر موازی میشوند و دوری هریك ازهم متساوی است و دائره بزرك را که برهمه محیط است بنود قسم تقسیم میکنیم و هر جزء را باخطوط مستقیم بمرکزوصل می‌نمائیم وپس ازانجام این‌عمل محیط دائره بزرك را فلك‌البروج و مرکز آن را یکی از دو قطب فلك البروج توهم میکنیم و در این محیط نقطه‌ای میگذاریم که آن را اول حمل فرض نموده و جایگاه ستـارگان را ازکتاب مجسطی و یا زیج محمد بن جابر بتانی و یا کواکب ثابته ابی‌الحسین صوفی بدست می آوریم و تا وقتی که مفروض ما است حرکت ثوابت را ملاحظه میکنیم سپس یکی از ستارگان را که در آن نیمه ایست که این دائره را ما برای آن فراهم نموده‌ایم مورد

---

۱ - بیرونی در قسمت اسطرلاب تفهیم میگـوید : و بدین آلت دانسته آید وقتها آنچ از روز و شب گذشته بود بآسانی و نهایت درستی و نیز دیگر کارها که از بسیاری نتوان شمردن .

۲ - بیرونی درکتاب تفهیم میگوید : دراسطرلاب گونی است اورا مبطخ خوانند و مقنطر انش و منطقة البروج اندرو گرد نبوند و کمی فشرده پهن چون خربزه وزین جهت مبطخ خوانند .

نظر قرار داده و از نقطه مفروضه از راست بچپ باندازه دوری آن ستاره از آغاز حمل می‌شماریم و درجهٔ این ستاره در طول آخر این شمارش خواهد بود و نیز از آغاز حمل در امتداد خطی که از مرکز مرور کرده مانند عرضی که ستاره دارد از دوائر نودگانه می‌شماریم و باز جرم کوکب آخر این شمارش خواهد بود و یك نقطه زرد و یا سفید باندازه‌ای که ستاره از اندازه های ششگانه دارا است می گذاریم و همین کار را با هر ستاره که عرض آن در یك جهت است میکنیم تا آنکه بکلی از یك سمت فارغ شویم سپس برسر جهت دیگر رفته تادر نتیجه همهٔ ستارگان فلك در دو دائر محصور شوند و برای آنکه ستاره ها از میان این دو دائره آشکار شوند هردو را بلاجورد رنك میکنیم و بر کواکب مصوره، هر شکل خیالی را که برای آن ذکر کرده اند با ملاحظه جایهای آن ترسیم میکنیم .

این طریق تسطیح را نیز ما نمی پسندیم زیرا صورتهائی را که در فلك البروج است نمی توان بطور تمام و کمال در یکسو تصویر کرد بلکه پاره‌ای از آنها در یك نیم و پاره ای در نیم دیگر خواهد افتاد و اگر در خارج فلك البروج نود دائره متوازی که دوری هریك از هم مانند دوری دوائر درونی فلك البروج باشد احداث کنیم امر از نظام خارج میشود و جایگاه این ستارگان با جایگاه حقیقی آنها در آسمان اختلاف بزرگی خواهد یافت چه، دوری کواکبی که در منظر متساوی هستند هر اندازه که ستاره جنوبی تر شود چون مرکز دائره قطب شمال باشد بزرگتر و فراختر بنظر میرسد بحدی که از اندازه معمولی خارج میشود و مانند طریقهٔ تسطیح کسی میشود که میخواهد ستارگان را در سطح دائره‌ای که بدور قطب فلك البروج میگذرد در مساقط احجار این ستارگان(١) بر آن آنها را تسطیح کند و فاصلهٔ این ابعاد در محیط تنك میگردد و در خارج از محیط وسیع میشود .

---

١ ــ مسقط الحجر یعنی اگر سنگی از سر آن رها کنیم بپای آن آید .

برای اینکه این عیب را قدری برطرف کنیم چـاره این است که باید نخست دائره ای ترسیم کرد و آنرا تربیع نمود و برچهار نقطه نامهای جهات اربعه را بنویسیم و خطی که این دائره را تربیع نموده بطور غیرمحدود از دائره بگذرانیم و هریك از نیمه قطرها را بنود جزء متساوی تقسیم کنیم و محیط دائره را بسیصدوشصت جزء

پس از این کار در خط مشرق و مغرب مراکز دوائری را که هریك از آنها بجزئی از اجزاء قطر و بهریك از دو نقطه شمال و جنوب میگذرد بدست آوریم و چون مطلوب ما حاصل گشت و آنچه ازاین دوائرداخل کره واقع شود برآن بگذرانیم صد و هشتاد قوس بدست خواهد آمد که هم قطر را باقسام متساوی تقسیم کرده و هم در هر یك از دو نقطه شمـال و جنوب تقاطع نموده و این دوائر را دوائر طول می نامند .

سپس ، درخارج خط ازنقطهٔ شمال که درامتداد قطراست مرکزدائره‌ای راکه بیك جزء از دونقطه مشرق و مغرب درمحیط دائره و از مرکز بقطر میگذرد بدست میآوریم سپس همین کار را با دائره‌ای که بر دو جزء بگذرد یا سه جزء و یا چهار جزء انجام داده تاآنکه بجزء نودم رسیده و نود دائره حاصل شود .

وچون از نیمهٔ شمالی فارغ شدیم برنیمه جنوبی مشغول میشویم و برخطی که درنقطه جنوب در امتداد قطر خارج گشته بعینه کارهائی راکه درنیم شمال کرده‌ایم می نمائیم و در نتیجه صد و هشتاد دائره عرض بدست خواهد آمد که هریك از دوائر طول را بصد و هشتاد بخش تقسیم خواهد نمود .

سپس ، نقطه مغرب را اول حمل وخط مشرق و مغرب را منطقة البروج فرض میکنیم و بهر اندازه که کوکب مفروض از اول حمل دوری دارد می شماریم تا آنکه بدرجهٔ آن برسیم

پس از این عمل هر اندازه که کوکب مفروض در آن جهت در دائره طول خود عرض دارد شمرده و بجایگاه ستاره می رسیم و صورتی دیگر مانندآن تصویر

میکنیم و نقطه مغرب را در آن اول میزان فرض مینمائیم .

و در نتیجه اینکار همهٔ ستارگان آسمان دراین دوصورت جمع میشوند ونکاتی را که در تصویر آنها سبق ذکر یافت مراعات میکنیم و اگر مقصود ما نقشه شهرها باشد دائره ای مانند دوائر فوق تهیه کرده و از نقطه مغرب باندازه‌ای که بلد مفروض طول دارد می شماریم سپس بر دائره طولی که مقدار عرض این بلد در آن جهت بآن منتهی شود شمرده تا آنکه بآن شهر برسیم و در هر نقشه شهر همین عمل را انجام می دهیم و طریقه تسطیح این بود که گفته شد .

برخی از منجمین حسابهائی درست کرده و در جداول قرار میدهند و این کار را براعمال صناعی ترجیح میدهند و بدین سبب ما باید طریقهٔ یافتن اقطار دوائر طول و عرض و مقدار بعد مراکز آنها را از مرکز دائره بخوانندگان بیاموزیم که تامقصود از این فصل بطور کامل حاصل شود و برای این مطلوب میگوئیم .

برمرکز ه دائره ا ب ج د را میگذرانیم واین دائره را با دو قطر ا ه ج و ب ه د تربیع میکنیم و نقطه ا را مغرب ونقطه ب را جنوب و نقطه ج را مشرق و نقطه د را شمال فرض میکنیم و هر نیم قطری را بنود جزء تقسیم میکنیم و محیط دائره را بسیصد و شصت جزء .

و بطریق مثال میخواهیم که نصف قطر دائره بزد را که یکی از دوائر طول است بدست آوریم و فرض میکنیم ح دوری مرکز آن از مرکز ه باشد بدیهی است که ه ز معلوم است زیرا با جزائی که نصف قطر آن ه ج نود جزء است آن معلوم خواهد بود و هریك از به و هد نیز نود جزء است

و چون ه ز معلوم را در مجموع ه ح ح ز مجهول که قطر مطلوب ما باشد ضرب کنیم و ز ه را از آن کم کنیم مانند ضرب ه ب در ه د است که مربع یکی ازاین دو باشد و ه ب را در خودش ضرب کرده و مجموع را که هشت هزار و صد باشد بر ه ز معلوم تقسیم می کنیم و از اینکار مجموع ه ح ح ز بدست می آید و ه ز را بر آن

افزوده ونصف مجموع که ز ح باشد نصف قطر دائره ایست که قوس ب ز د جزئی از آن است و چون این مطلوب بدست آمد باندازه آن فتحهٔ پرگاررا بازکرده نقطهٔ ز نیزمعلوم باشد یکی از دو پایهٔ پرگاررا برنقطه ز میگذاریم و دیگری را بهرجا که از خط ه ا که بطور لانهایت خارج گشته و بمرکز دائره‌ای که ح باشد خواهیم رسید و این عمل ما را از معرفت مابین دو مرکز بی نیازمیکند .

وهرکس که باستخراج بعدمجاز(۱)نیازمند باشد یعنی آن نقطه ازدائره که خط واصل میان دو نقطه ب ح بآن میگذرد که قوس ا ط باشد باید ب ح را متصل کند که محیط را در ط قطع کند وعمود طس را بربد اخراج نموده وطد را وصل نماید و چون مثلث ب ه ح اضلاع آن با جزائی که بآن اجزاء نصف قطردائره نود جزء است معلوم است تحویل هر ضلعی از آن بمقداری که بآن نصف قطر دائره شصت باشد بدینطور است که در شصت ضرب نموده و بنود تقسیم کند تا در نتیجه این کار بمقدار ستینی تحویل شود و مثلث های بهح بطد بسط متشابه هستند و ح ه را در بد ضرب نماید و مجموع را بر ح ب تقسیم کند د ط بدست خواهد آمد سپس د ط را در ح ه ضرب کرده و مجموع را بر ح ب تقسیم کند و د س بدست می‌آید و چون آن را در جداول جیوب بدل بقوس کنیم و قوس آن را از نود القاء کنیم ا ط باقی خواهد ماند .

و اگر بعد مجاز را از راهی آسانتر بخواهیم بدست آوریم مثلث بهح را که اضلاع آن معلوم است بمقداری که با آن مقدار نصف قطر دائره ا بجد شصت جزء است تحویل میکنیم و زاویه طد ب در صورت اولی و زاویه طبد در صورت دوم آن است که تمام بعد مجاز را وتر واقع شده و چون تحویل هر ضلعی از این مثلث را بمقداری که باآن مقدار بح شصت جزء باشد بخواهیم درشصت ضرب کرده ومجموع

---

۱ ـ مجاز یعنی محل گذشتن و یا گذرگاه و بعد مجاز را خود بیرونی معنی کرده و مجاز در مقابل حقیقت از همینجا ماخوذ است چه لفظ از معنی حقیقی خود عبور کرده و بر معنی دیگری رسیده .

را بر بج بمقداری که بآن مقدار نصف قطر دائره شصت جزء است تقسیم میکنیم و مطلوب بدست میآید وچون ضلع ح ه را باین مقدار بدست آوردیم درجداول جیوب بدل بقوس میکنیم و قوس د ط بدست می‌آید و از هر راهی که این عمل را بنمائیم با اختلاف راهها بیك نتیجه خواهیم رسید و شکل دائره این است .

شکل را باز اعاده میدهیم که تا آنچه را که سابقاً در دوائر عروض گفته شد بشناسیم .

فرض میکنیم دائره‌ای راکه میخواهیم نصف قطر آن را بشناسیم دائره‌ای باشد که م کل قطعه‌ای از آن است و هریك از ا م ه ك ح ل در شمار مساوی باشند وعمود مع را که جیب د م معلوم است و ه ع را که جیب ا م معلوم است اخراج می کنیم و از ه ع مقدار ه ك کم میشود وپس از آنکه آن را از اجزاء تسعینی بستینی تحویل کردیم كع باقی خواهد ماند ومربع مع را بر آن تقسیم نموده وبرخارج قسمت كع را می افزائیم و نصف آن را گرفته که ك ح باشد یعنی نصف قطر دائره‌ای که م ك ل با اجزائی که نصف قطر دائره ابجد با آن شصت جزء است .

و اگر بعد مجاز را بخواهیم ا ح را وصل میکنیم که محیط دائره را بر ط قطع میکند و طج را وصل میمنائیم و عمود طس را بر ا ج فرود می‌آوریم و ا ج را در ه ج ضرب میکنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کرده طج بدست می‌آید و چون این خارج قسمت را در ه ح ضرب کنیم و مجموع را بر ا ح تقسیم کنیم سج خارج می شود که طس جذر مضروب آن است در ا س که جیب قوس مجاز باشد و نیز اگر ا ه را بمقداری که بآن مقدار ا ح صد و ده جزء است تحویل کنیم سپس درجداول اوتار تامه بدل بقوس کنیم قوس ا ط که بعد مجاز است خارج میشود و حال درجهت ح مانند جهت ا است و در جهت ب مانند جهت دال است و هیچ با یکدیگر فرق ندارد و این مطلب آخرین گفتار من بود .

وعده‌ای را که داده بودیم وفاء کردیم و پرسشهائی را که از ما نموده بودند تا

حدی که توانائی داشتیم پاسخ گفتیم فکل امراء یعمل علی شاکلته وقیمة کل منهم مایحسن و گمان میکنم اصولی راکه من در تصحیح آن کوشیدم برای تلقیح وبارور کردن عقول کفایت دهد و در تهذیب نظرو برطرف ساختن هرگونه شك از تواریخ انبیاء و پادشاهان و ارشاد حیرت زدگان از یهود و نصاری خوانندگان را راهنمائی کند .

وخوانندگان این کتاب از سه دسته بیرون نیستند یا شخصی است که درعلم بامن هم پایه و همسر است و این شخص مرا خواهد سپاس گذارد و در موضوعاتی که من درآنها سعی مبذول داشتم زحمات مرا تقدیر خواهد کرد ، و یا اینکه مرتبهٔ علمی او از مرتبه من برتر و بالاتر است ، این شخص باید در اصلاح خلل این کتاب برمن تفضل نماید و اگر لغزشی در آن مشاهده کند مرا معذور دارد ، و یا آنکه خواننده این دفتر هیچیك از این دو طبقه که گفته شد نیست و دانش او از دانش من کمتر است و من برای این شخص اسباب استفاده را فراهم کرده ام واگر اهل عناد است اورا از اینسان بمثل عاجز و ناتوان ساخته ام .

و چگونه از خصومت دشمنان ترس و هراس داشته باشم با آنکه شعار من در هرکجا که باشم دولت مولانا سید اجل منصور ولی النعم شمس المعالی است که خداوند توانائی او را ادامه دهد و در پنهان و آشکار برکن منیع دولت او اعتصام و اعتماد و بنور درخشان او هدایت من است

خداوند مرا و جمیع مسلمانان را بشناختن کنه نعم او و ادای طاعتش که بر همگان فرض و واجب است توفیق دهاد .

و کتاب خود را بستایش و حمد خداوندی که ما را نصرت داد و هدایت نمود و راه راست را ازکج بشناساند تمام کنیم لیهلك من هلك عن بینه ویحیی من حی عن بینه والصلوت علی المبعوث الی خیر امة دائما ابدا و علی اهله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا .

پایان

ساقطات کتاب از فصل متنبئین صفحه ۲۲۵ الی ۲۴۰

این قسمت که راجع به زرتشت است مرحوم محمد علیخان تربیت بمن داده و درنسخه های قدیمی بدست آورده بود و بعداً عربی آنرا بدون ترجمه درکتاب مفاخر آذربایجان بطبع رسانید

سپس زردشت(۱) پسر سفید تومان(۲) ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود و از تخمه منوچهر و در شمار اعیان و اشراف خانواده های موقان (۳) ظهور او در سال سی ام از پادشاهی گشتاسب بود و او قبائی پوشیده بود که از جلو و عقب چاك داشت وبرخود زنارّی از لیف بسته بود و نمدی منقوش دربرداشت وکاغذی کهنه باخود داشت که برسینه خویش گذاشته بود .

عقیده زردشتی ها این است که زردتشت از سقف ایوان در بلخ هنگام نیمروز از آسمان بزمین آمد وسقف براو بشکافت و بر گشتاسب که در خواب نیمروز بود زردشت وارد شد و او را بکیش خود و بایمان بخداوند و تسبیح و تقدیس اوو بکفر بپرستش و اطاعت شیطان و بفرمانبرداری از پادشاهان و اصلاح طبیعت ونکاح انساب نزدیك دعوت کرد .

درباره نکاح مادر که بزردشتی ها نسبت میدهند ازسپهبد مرزبان بن رستم شنیدم که زرتشت این عمل را تشریع نکرده و چون گشتاسب خردمندان و سالخوردگان و بزرگان کشور خود را برای گفتگو با زردشت در مجلس گرد آورد یکی از پرسشهائی که از زردشت کردند این بود که اگر مردی با مادر خود از میان توده و جامعه دور افتاده باشد و دسترسی بزن دیگر نداشته باشد وازانقطاع نسل بهراسد چه باید بکند زردشت پاسخ داد در چنین حال رواست که با مادر خود نزدیکی کند .

زردشت کتابی آورد که آنرا اوستان ب ابستا نامند و لغت این کتاب با لغات همهٔ کتب عالم مخالف است واز ریشه لغات دیگر نیست وبرای خود لغتی اصیل است و حروف آن ازحروف همه لغات زیادتر است وعلت اینکه بچنین لغتی این پیغمبر کتاب خود را اختصاص داد این است که علم آن اختصاص باهل یك زبان پیدا نکند .

و این کتاب را زردشت در پیشگاه گشتاسب گذاشت وگشتاسب علمای کشور را دعوت کرده بود و زردشت دستور داد که مقداری سرب آب کنند سپس زوی خود را

---

(۱) در همه جای کتاب رزادشت و گاهی هم زرانشت است است

(۲) این کلمه برطبق اوستا تصحیف واژه اسپتمان است

(۳) این کلمه نیز تصحیف مغان است که مفرد آن مغ باشد ودر هندسک گویند چنانکه بیرونی در کتاب الهند گوید و بسمون بمامك و مجوس همین کلمه است .

بآسمان کرده و گفت : خداوندا اگر این کتاب از تست و من بفرمان تو آنرا برای این پادشاه آورده ام زبان این سرب گداخته را از من دور کن وحاضران را گفت که این سرب گداخته را برمن بریزند وآنان چنین کردند که زردشت گفته بود وسرب مذاب را برروی شکم وسینه زردشت ریختند و همه بدن او را فراگرفت وگلوله‌های چند برموهای زردشت از این سرب گداخته آویخته گشت و شنیدم که تا هنگامی که ایرانیان پادشاهی داشتند گلوله های نامبرده درگنجینه ملوك ایران وجود داشت .

و چون گشتاسب این قضیه را مشاهده کرد بزردشت ایمان آورد و گشتاسب براین گمان بود که فرشتگان چندی از سوی خدا آمدند وهنگامی که زردشت مشغول دعوت او بود گشتاسب را امرکردند که باین پیغمبر ایمان آر و هفده سال گشتاسب مردم را بکیش زردشت دعوت کرد و بقول دیگرچهل وشش سال

عبرانیان براین عقیده اند که زردشت از شاگردان الیاس نبی بود[1]) و خود او درکتاب موالید گفته که درجوانی در شهر حران نزد البوس حکیم درس میخواند و رومیان گویند که زردشت از اهل موصل بود و مقصد ایشان از کلمه موصل از حدود آذربایجان تا حدود موصل بود .

چنانکه آمونیوس درکتابی که در آراء فلاسفه نوشته می‌گوید یونانیان درباره زردشت براین عقیده اند که فیثاغورث را دوشاگرد بود که یکی را فلابوس ودیگری را فیلوکوس می‌گفتند وفلابوس ببلاد هند رهسپار شد وبرهمن که براهمه بدومنسوبند هفت سال شاگرد وی بود وبرهمن آراء فیثاغورث را بیاموخت و چون فلابوس مرد برهمن عقائد خود را بروفق آراء فیثاغورس ترتیب داد وفیلوکوس ببابل رفت ووارطوش که بزردشت پسر پورگشسب ومشهور بسفیه تومس است نزد او شاگردی کرد وزردشت عقائد خود را ازفیلوکوس یادگرفت وپس از مرگ فیلوکوس زردشت بکوه سبلان رفت و چندین سال درآنجا بماند و اوستا را در آن کوه تکمیل کرد .

حق این است که زردشت آذربایجانی بود زیرا درکتاب موالید می‌گوید که

---

(۱) یهودی‌ها در آن زمان هنوز بیست که تواریخ نوشته بود لاف و گزافهای بسیاری می‌زدند که یکی از کوچکترین دروغهای این قوم که گزیده این است که فلاسفه یونان و حتی زردشت از شاگردان انبیاء بنی اسرائیل بوده‌اند و جمعی از مسلمانان خوش باور از قبیل غزالی و شهرزوری از حسن ظن این دروغها را باور داشته اند و ارسطو وافلاطون و برخی دیگر از حکمای یونان را از شاگردان سلیمان نبی و بخصوص حضرت دانیال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با پدر خود بحران آمد و شد می کرد و آلبوس حکیم را ملاقات کرد و از او استفاده نمود .

در کتابهای تاریخ ذکر کرده اند که در آخر پادشاهی شاپور ذی الاکتاف گروهی بوجود آمدند که با کیش زردشتی مخالفت نمودند و آذرباد پسر شسب پسر دوشرین پسر منوچهر برآن گروه تاخت وبرآنان چیره شد و خواست که آیتی بآنان نشان دهد این بود که امر کرد مس را بگدازند وبرسینه او ریزند وچون مس گداخته بر او ریختند زیان ازاین کار ندهد وشاپور ازآنوقت اولاد او را با اولاد زردشت موبدموبدان گردانید زردشتیها جز بکسی که بایمان و دین او مطمئن باشند اجازه نمیدهند که کتاب اوستا را بخواند و شخصی که در مذاهب زردشت عالم باوستا شود باید علمای دین کاغذی بنویسند و بدست او بدهند که چنین اجازه ای بدو داده شده که اگر کسی براو ایراد کرد کاغذ را بجهت احتجاج ارائه دهد .

اوستا را در خزانه دارا بن دارا پادشاه ایران نسخه ای بود طلاکاری شده که در دوازه جلد گاونوشته شده بود وچون اسکندر آتشکده فارس را ویران کرد این نسخه را نیز بسوزانید(۱) وهربدان را از دم شمشیر گذرانید و از آنوقت اوستا معدوم شد و باندازه سه خمس آن بکلی از دست رفت و در اصل سی نسك بود و باقیمانده آن اکنون دردست زردشتی‌ها است که باندازه دوازه نساك است و نسك پاره ای از قطعات اوستا را گویند چنانکه پاره ای از قرآن را اسباع گوئیم .

این قسمت ازصفحه ۳۹۲ ازسطر ششم درکتاب بوده ودرمطبعه فراموش شده که طبع شود وبعلاوه قسمتی که ازروز ۲۴ شروع می‌شود تاآغاز رمضان‌درکتاب نبود و آقای علی عبدالرسولی که‌دیوان خاقانی را تصحیح کرده اند از نسخه‌ای که‌گویا ازروی نسخه اعتماد السلطنه تصحیح شده باخطزیبای خود بمن دادند و چون عربی آن درکتاب نیست بعینه طبع می شود .

---

(۱) اوستای عهد هخامنشی را اسکندرمقدونی که مورخان اسلامی اورا اسکندر رومی نیز گویند بسوزانید و۸۳۰۰۰ کله از اوستا بما رسیده ودو اوستای فعلی‌تاریخ حیات زردشت و آداب مذهبی زردشتی ها بحث شده وگاتها که یکی از قسمتهای اوستا است سرودهای منظومی است که بعقیده جمعی زیاد از اوستا شناسهای اروپائی از خود زردشت بوده و دارای تعلیمات عالیه ایست که نسبت بتورات قابل سنجش نیست وچون دراین کتاب بسیار از زردشت سخن رفته مطالعات ترجمه های اوستای آقای پورداود بمن کمك کرد و بر همهٔ ایرانیها دیدن ترجمه های اوستا لازم است تابدانند نژاد آرین نیازی باختراعات فکر سامی ها ندارد .

در روز بیست و سوم این ماه مأمون الرشید لباس سبز را پس از آنکه پنج ماه و نیم پوشید ترک کرد وهمان جامهٔ سیاه را که شعار عباسیان بود چون بنی‌عباسی براوبرآشفتند از نو پوشید و در روز بیست و چهارم پیغمبر با ابی بکر بغار رفت .

ربیع الاول - روز اول این ماه پیغمبر علیه السلام رحلت فرموده و روزسوم پیغمبر در خانه عایشه دفن شد و در روز هشتم پیغمبر بمدینه آمد ودر روز دهم خدیجه را تزویج کرد ودرروزهیجدهم مولد پیغمبر است ودر روز چهاردهم یزید بن‌معویه‌بمرد

ربیع الاخر - روزسوم این ماه حجاج خانه کعبه را بسوزانید ودر روزچهاردهم برای مقیم و مسافر نماز فرض شد .

جمادی الاولی - روز هشتم آن مولد علی بن ابیطالب است و روز پانزدهم حرب الجمل روی داد .

جمادی الآخرة - روز سوم این ماه فاطمه زهرا رحلت فرمود و در روزنهم وفات ابوبکر صدیق روی داد و در روز پانزدهم ابن الزبیر کعبه را با دست خود ویران ساخت .

رجب - روز اول آن فتح یرموک روی داد و در روز چهارم علی و معویة در صفین همدیگر را ملاقات کردند و در روز بیست و ششم پیغمبر بنبوت مبعوث شد و در روز بیست و هفتم شب معراج است که از مسجد الحرام بمسجد اقصی حرکت کرد .

شعبان - روز سوم آن حسین بن علی ازمادرزائیده شده و در روز پنجم حسن ابن علی بدنیا آمد و روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ایام بیض نام دارند و شب

وفی الرابع والعشرین خرج النبی مع ابی بکر الی الغار ربیع الاول فی الیوم الاول منه قبض النبی علیه السلام وفی الثالث منه دفن النبی فی بیت عایشه وفی الثامن قدم النبی بالمدینة وفی العاشر تزویج خدیجة وفی الثانی عشر مولد النبی وفی الرابع عشر موت یزید بن معویة ربیع الآخر فی الثالث منه رمی الحجاج بیت الله بالنار وفی الرابع عشر تقریر فرض الصلوة للمقیم والمسافر جمادی الاولی فی الثامن مولد علی بن ابی طالب وفی الخامس عشر حرب الجمل جمادی الآخرة فی الثالث [illegible]

روز پانزدهم لیلة البرات نام دارد و دراین روز قبله مسلمانان از بیت المقدس بکعبه انحراف یافت و پیغمبرسرگرم بنماز بود که خداوند درمیان نمازاورا امر بانصراف کرد

رمضان - روزه این ماه برمسلمانان فرض و واجب است و روز ششم آن حسین ابن علی بنا بگفته جمیع اهل تاریخ باستثنای سلامی از مادر زائیده شد روز هفتم این ماه مأمون الرشید جامه سبز در برکرد و خدیجه علیهما السلام در روز دهم این ماه وفات کرد و در روز هفدهم عبدالرحمن بن ملجم مرادی ملعون تیغ خود را بر فرق علی بن ابیطالب نواخت و دماغ مبارک او را شکافته داد ودربامداد روز هفدهم وقعه بدر روی داد وبرخی گفته اند که این قضیه در روز هفدهم بود ولی این گفته درست نیست زیرا بنا برتواتر اخبار این وقعه روز دوشنبه سال دوم از هجرت بود و چون ما برای این سال آغاز رمضان را بدست آوریم خواهیم دید که روز شنبه بوده و دوشنبه مطلوب با روز هفدهم می شود و در روز نوزدهم فتح مکه روی داد وپیغمبر علیه السلام حج را اقامه نفرمود زیرا ماههای عربی بسبب نسئی از مکان اصلی خود زائل شده بود و مدتی درنگ فرمود تا آنکه این ماهها بمکان اصلی خود برگشت سپس بحج پرداخت که حجة الوداع نام این حج است و نسئی را حرام فرمود و در روز بیست و یکم امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد ووفات علی بن موسی الرضا در این روز اتفاق افتاد و برخی گفته اند وفات او در روز بیست و سوم ذی القعده بوده و سلامی می گوید که در روز بیست و دوم امیرالمؤمنین علی علیه السلام پا بدینجهان گذاشت ودر روز بیست و پنجم ابومسلم عبدالرحمن بن ملجم دعوت به بنی عباس را آشکارا ساخت و در روز بیست وششم برقعی دربصره خروج کرد وگفته اند که برقعی علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده و جمعی گفته اند که برقعی علی بن محمد بن عبدالرحیم بن عبدالقیس بوده و حکایت کرده اند که حسن بن زید صاحب طبرستان پس از آنکه برقعی در بصره خروج کرد نامه ای بدو نگاشت و او را از نسبی که داشت پرسش نمود که تا حق مطلب را بشناسد برقعی در پاسخ او نگاشت « لیعنك من امری ما عنانی من امرك و السلام»

و چه قدر این جواب موجز و مختصر است وچگونه حسن بن زید را ساکت نمود و تا چه اندازه بجواب ولی الدوله ابی احمد بن خلف بن احمد صاحب سیستان مانند است که چون نوح بن منصور صاحب خراسان نامه ای پر از تهدید بدو نگاشت در جواب نوشت : « یا نوح قدجا دلتنا فاکثرت جدالك فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین » (۱)

---

(۱) این حکایت درچهارمقالهٔ نظامی عروضی نیز ذکرشده و آقای ادیب قزوینی برچهار مقاله حواشی بسیار مفیدی تعلیق کرده اند که حاکی از کثرت اطلاعات ادبی ایشان است .

این قسمت بقیه ترجمه ای است که در نسخهٔ عربی بود و فراموش شده بود و از سطر آخر ص ۲۷۱ آغاز می‌شود تا سطر اول ص ۲۷۲

واین کار از روی حزم و احتیاط واجب است بخصوص که اگر برخی از امور نفسانی را مانند عزائم و افسونها و دعاهائی راکه چون افاضل حکماء چون جالینوس تأثیرات ارواح سوء را دراین عالم دیدند جایز دانستند برآن بیفزائیم و نیز اگربرخی از امور وابسته بکواکب را ازقبیل اوقات مسعده و اختیارات با انواع و اصناف آن براین مطلب افزوده شود.

حزم و احتیاط اقتضا میکند که براشخاصی که برای ابطال این امور وتکذیب آن جزو ریشخند وسخریه و چانه بالا کشیدن دلیلی دیگر ندارند وقعی نگذاریم وگفته آنانرا گوش ندهیم و جمعی زیاد از فلاسفه بجن و شیاطین معتقد بوده و ارسطو جن و شیاطین را حیوان هوائی و ناری توصیف کرده و آنانرا جز انسان نام نهاده و یحیی نحوی(۱) بوجود جن وشیاطین اعتراف داشته و فلاسفه دیگر گفته اند که جن و شیاطین جانهای پلیدی است که پس از جدائی از کالبد برای آنکه حیوان بوده اند و حقیقت را نشناخته اند بکالبد خود روی میآورند و گمان می کنم که رازی در کتب خود بهمین موضوعات اشاره کرده هرچند که عبارات واشارات او مضطرب وکیک است.

این قسمت در نسخه چاپی پیش از سطر ۱۱ صفحه ۲٤٠ است که از ترجمه حذف شده بود.

پس از این اشخاص که گفته شد مردی بظهور رسید که بابن ابی العزاقر معروف بود ومحمد بن علی بن شلمغانی نام داشت و ادعا کرد که روح القدس در او حلول کرده و کتابی در ابطال مذاهب نگاشت که به آن حاشیه [illegible] است(۲)

---

(۱) هرگز فراموش نمی کنم که روزی دوست فقید من مرحوم ابو عبد الله زنجانی می گفت با آنکه یحیی نحوی پیش از اسلام بوده و نحو عربی در آنوقت هنوز درست نشده بود چرا او را نحوی می گفتند؟ گفتم: مقصود نحو عربی نیست بلکه نحو یونانی است و قفطی براین مطلب تصریح کرده و کتاب تاریخ [illegible] را بدو ارائه دادم، فقید مرحوم بسیار از من سپاسگزاری کرد و [illegible] که آنچه اشخاص خوب و صالح هستند چرا زودتر میمیرند و [illegible] و ایکاش کسی هم این مشکل را برای من حل می کرد.

(۲) [illegible] الشیعه [illegible] مذهب [illegible] محمد بن علی الشلمغانی المعروف بابن ابی العزاقر [illegible]

این قسمت در نسخه چاپی بود و بقیه سطر سوم ص ۲٦۱ می باشد که از ترجمه حذف شده بود.

و نیز از موهائی که با پیاز خود از گوشت بیرون می‌آید چون آنرا در آب و یا جاهای نمناکی در فصل تابستان بگذاریم وسه هفته یا کمتر طول بکشد ماراز آن تولید میشود

این قسمت تتمه سطر اخیر صفحه ۲٤۱ میباشد که ترجمه آن فراموش شده

و برای یادآوری از اینروز در تاب می‌نشینند و تاب می‌خورند .

این قسمت پس از عید ریمژد است که درصفحه ۲۷۱ می باشد

اخمن دراین‌ماه چیزی ذکر نکرده اند .

اسبندار مجی روز چهارم‌آنرا خیژ نامند یعنی روز قیام(۱) ودر روز دهم عیدی است که وخشنکام نام دارد ووخش نام فرشته ای است که بهمه آبها بویژه بنهرجیحون موکل است ورور بیستم این ماه اینجه نام داردکه معنای این لفظ اصیصه است(۲)

خوارزمیان را پس از این اعیادکه گفته شد اعیاد دیگری است که دراحوال دینی خود بآنها نیازمندند وآن اعیاد منحصردرشش عید است عید اول بنخجاچی ریذ نام دارد که روز یازدهم از ناو سارجی است و عامه خوارزمیان آنرا ناوسارجکانیك نامند باضافه بماهی که این عید در آن است وعید دوم میث سخن ریذ نام دارد که روز اول ازچیری است و نیز آنرا حاور دمینیك می گویند یعنی کدوئی و نام دیگر آن اجغارمینیك است که باضافه باجغار نامیده شده چه پانزده روزپیش از اجغار است

مدعی جمع شد خود او نیز میتواند گواهی بردعوی خود دهد و شهید ثانی در شرح این عبارت میگوید : » این مرد در شمارشیعیان بود وکتابی نگاشت که بکتاب تکلیف موسوم است و این مسئله را در آنجا متذکر شد سپس غلو در دین نمود وشیعیان از او برائت جستند واز ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام بدست ابی القاسم بن روح توقیعاتی در ذم او صادر شد و سلطان او را گرفت وکشت و شیخ مفید گوید که در کتاب تکلیف جز این مسئله چیز دیگری برخلاف فتوی امامیه نیست« آنچه از این عبارات استفاده میشود این است که کتاب تکلیف غیر از حاسه سادسه است زیرا کتاب تکلیف در فقه بوده و ظاهراً فقهای شیعه کتاب حاسه سادسه را ندیده بودند ورجال نیز در این مسئله خاموش است و اگر بیرونی یقین نداشت ویا بطور قطع کتاب حاسه سادسه را ندیده بود نام نمی‌آورد ومع الوصف بقیه عبارت مقطوع است وحقیقت‌مخفی .

(۱) خیژ همان خیز فارسی ما است که هنوز کردها خیژ می گویند چنانکه غیژ نوعی از راه رفتن است که عرب ترعرع و عوام‌کون خیزه می‌گویند و مولوی فرماید

لنگ لنگان گنگ و لوك و بی ادب سوی او می غیژ او را می‌طلب

(۲) اصیصه بمعنی گلدان ، باطیه ـ کوزه‌آمده وهم اصیصه‌واحده‌ای مجتمعون ـ قاموس

وعید سوم را مذیان رید نامند و آن روز پانزدهم از همداد است و نام دیگر آن انجمرزکانیك است و روز چهارم را میث زرمی رید گویند که پانزدهمین روز از اومری است و نام دیگر آن خیرروچکانیك است وعید پنجم روز اول از ریمزد است که کجندریکانیك نام دارد و عید ششم ارثمین رید موسوم است که بین ارثمین دکاسك گویند و آن روز اول از اذمین است .

و خوارزمیان در پنج روز آخر از اسپندارمجی و پنج روز دیگری که درپی آن است و ملحق باین ماه مانند اهل فارس در روز های فروردگان برای ارواح مردگان در گورستانها غذا می گذارند .

این قسمت تتمه سطر هشتم ص ۲۲٤ می باشد که از ترجمه اشتباها ساقط شده

اگر بخواهیم کبیسه ای را که فارسیان پیش اززوال استقلال خود بکار می بستند بشناسیم سالهای فارسی را از آغاز زوال سلطنت یزدگرد که مبدئی تاریخ زردشتیان است می گیریم و بعلتی که در صدر دفتر گفته شد عدد هفتاد را برآن می افزائیم و مجموع را برصد و بیست تقسیم میکنیم خارج قسمت عدد ماههای کبیسه است که از موقع اهمال آن بدست می آید سپس از مجموع تاریخ مطابق شمره ماههای کبیسه کم میکنیم و اگر سالها تمام گشت و باقیمانده نیاورد سال کبیسه است و اگر باقی آورد کبیسه نیست پس از این کار آنچه ازماههای کبیسه خارج شده آنرا بر آغاز سال خود میافزایند وعید نیروز را بجائی که سزاوار است قرار می دهیم و نوروز در جائی که اتفاق افتد همان است که ساسانیان بکار می بستند و مطابق با جنبش آفتاب در آنوقت با انقلاب صیفی متحد بوده .

بقیه ص ۲۲۳ که جای آن دنبال سطر بیستم است که ترجمه آن فراموش شده بود

این کار نیز صحیح است و مبنی براصول مذکور است [illegible] آنچه [illegible] ما داشته ایم حصه سالهائی است که پس از عدد هفتاد خارج [illegible] [illegible] و چون [illegible] سالهای باقیه را در هشت ضرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده ایم که [illegible] [illegible] از سالهای [illegible] [illegible] خارج شده و برای ابوجعفر [illegible] [illegible]

[illegible]